

فیض الباری
شرح مختصر
صحیح البخاری

(جلد چہارم)

تألیف:

دکتر عبدالرحیم فیروز ہروی

عنوان کتاب:	فیض الباری شرح مختصر صحیح البخاری (جلد چهارم)
عنوان اصلی:	فیض الباری فی شرح «التجرید للجامع الصحیح»
تألیف:	دکتر عبدالرحیم فیروز هروی
موضوع:	حدیث و سنت، احادیث نبوی
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری
منبع:	سایت عقیده



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست

فهرست..... أ

کتاب [۴۶]: شراکت ۱

باب [۱]: شراکت در طعام و خوراکه و کالا..... ۱

باب [۲]: تقسیم کردن گوسفند..... ۲

باب [۳]: قیمت گزاری اشیاء در بین شرکاء به قیمت عادلانه..... ۴

باب [۴]: آیا در تقسیم کردن، قرعه کشی جواز دارد..... ۵

باب [۵]: شراکت در طعام و غیره..... ۶

کتاب [۴۷]: رهن در غیر سفر ۹

باب [۱]: سوار شدن و دوشیدن حیوان رهنی..... ۹

باب [۲]: اگر راهن و مرتهن با هم اختلاف کردند..... ۱۰

کتاب [۴۸]: در آزد کردن [غلامان] و فضیلت آن ۱۳

باب [۱]: آزد کردن کدام نوع غلام بهتر است..... ۱۳

باب [۲]: اگر غلامی را که بین دو نفر، و یا کنیزی را که بین عدۀ مشترک است آزد

ساخت..... ۱۴

باب [۳]: خطا و نسیان در آزد کردن و طلاق دادن و امثال اینها..... ۱۵

باب [۴]: اگر برای غلامش گفت: او برای خدا است و نیتش آزد کردن بود، و شاهد

گرفتن به آزد کردن..... ۱۶

باب [۵]: آزد کردن مشرک..... ۱۷

باب [۶]: کسی که غلامی را از عرب مالک شد..... ۱۸

باب [۷]: کراهیت زبان دارزی در مقابل غلام..... ۱۹

باب [۸]: وقتی که خادم کسی طعامش را آورد..... ۲۰

باب [۹]: اگر غلام را زد از زدن بر روی خودداری نماید..... ۲۱

باب [۱۰]: شرطهایی که درباره مکاتب جائز است ۲۱

کتاب [۴۹]: بخشش و فضیلت آن، و تشویق بر بخشش دادن ۲۳

باب [۱]: فضیلت بخشش ۲۳

باب [۲]: قبول هدیه شکار ۲۵

باب [۳]: قبول کردن بخشش ۲۵

باب [۴]: کسی که برای رفیقش بخشش داد، و بعضی از همسران خود را بر دیگران

ترجیح داد ۲۸

باب [۵]: هدیه که نباید مسترد شود ۳۱

باب [۶]: بخشش در مقابل بخشش ۳۲

باب [۷]: شاهد گرفتن در بخشش ۳۲

باب [۸]: بخشش شوهری برای زن، و بخشش زن برای شوهر ۳۳

باب [۹]: بخشش زن برای غیر شوهرش، و عتق زن شوهردار ۳۵

باب [۱۰]: غلام و متاع بخششی چگونه قبض می شود ۳۶

باب [۱۱]: بخشش دادن چیزی که پوشیدن آن مکروه است ۳۷

باب [۱۲]: قبول کردن بخشش از مشرکین ۳۹

باب [۱۳]: بخشش برای مشرک ۴۰

باب [۱۴] ۴۱

باب [۱۵]: آنچه که در مورد (عُمَرَى) و (رُقَبَى) گفته شده است ۴۲

باب [۱۶]: عاریت گرفتن برای عروس در وقت عروسی ۴۳

باب [۱۷]: فضیلت منیحه ۴۴

کتاب [۵۰]: شهادت ۴۷

باب [۱]: اگر از وی خواسته شد که بر ظلم شهادت بدهد، شهادت ندهد ۴۷

باب [۲]: آنچه که درباره شهادت دادن ناحق آمده است ۴۸

باب [۳]: شهادت دادن شخص نابینا، و بقیه تصرفات آن... و آنچه که به اصوات

شناخته می شود ۵۰

باب [۴]: تزکیه زن ها برای یکدیگر ۵۱

باب [۵]: اگر کسی دیگری را تزکیه کرد، برایش کافی است ۶۱

- باب [۶]: بالغ شدن اطفال و شهادت دادن آن‌ها ۶۲
- باب [۷]: وقتی که مردمی در سوگند بر یکدیگر سبقت کنند ۶۳
- باب [۸]: چگونه سوگند داده شود؟ ۶۳
- باب [۹]: کسی که بین مردم صلح می‌کند، دروغگو نیست ۶۴
- باب [۱۰]: گفته‌ی امام به همنشینانش که: برویم اصلاح کنیم ۶۵
- باب [۱۱]: چگونه نوشته می‌شود که: این سند مصالحه‌ی فلان ابن فلان و فلان ابن فلان است، و گرچه او را به قبیله و یا نسبش نسبت ندهد ۶۶
- باب [۱۲]: این قول پیامبر خدا ﷺ که برای حسن بن علی گفتند: این فرزند من سردار است ۶۹
- باب [۱۳]: آیا امام باید به صلح دعوت کند؟ ۷۰

کتاب [۵۱]: شروط ۷۳

- باب [۱]: شروط در مهر در وقت عقد نکاح ۷۳
- باب [۲]: شروطی که در حدود جائز نیست ۷۴
- باب [۳]: اشتراط در کثمتندی ۷۵
- باب [۴]: شروط در جهاد و مصالحه با اهل حرب، و نوشتن شروط ۷۷
- باب [۵]: شرط و استثنائی که در اقرار جائز است ۹۲

کتاب [۵۲]: وصیت‌ها ۹۵

- باب [۱]: وصیت‌ها ۹۵
- باب [۲]: صدقه در وقت مرگ ۹۷
- باب [۳]: آیا زن و فرزند در اقارب داخل می‌شوند؟ ۹۸
- باب [۴]: این قول خداوند متعال که: ﴿یتیمان را تا وقت رسیدن به سن بلوغ بیازمائید، اگر در آن‌ها رشادتی یافتید، اموال آن‌ها را برای‌شان بدهید﴾ ۹۹
- باب [۵]: قول خداوند متعال: ﴿کسانی که مال یتیمان را به غیر حق می‌خورند، در حقیقت آتشی را می‌بلعند، و به زودی به آتش سوزانی بریان می‌شوند﴾ ۱۰۱
- باب [۶]: نفقه‌ی سرپرست وقف ۱۰۲
- باب [۷]: آنکه زمین یا چاهی را وقف کرد و گفت که نصیبش به اندازه‌ی مسلمانان دیگر است ۱۰۳

باب [۸]: این قول خداوند متعال که: ﴿ای مؤمنان! آنگاه که مرگ کسی از شما فرا
برسد...﴾..... ۱۰۴

کتاب [۵۲]: کتاب جهاد ۱۰۷

باب [۱]: فضیلت جهاد، و سبیر ۱۰۷

باب [۲]: بهترین مردمان شخص مؤمنی است که به جان و مال خود، در راه خدا

جهاد کند ۱۰۸

باب [۳]: درجات مجاهدین فی سبیل الله ۱۰۹

باب [۴]: فضیلت رفتن شبانه و روزانه در جهاد فی سبیل الله، و اندک جایی در

بهشت ۱۱۰

باب [۵]: الحور العین ۱۱۱

باب [۶]: [ثواب] آنکه در راه خدا مصیبت ببیند و یا مجروح شود ۱۱۱

باب [۷]: فضیلت کسی که در راه خدا زخمی شود ۱۱۴

باب [۸]: این قول خداوند متعال: ﴿از مؤمنان مردانی هستند که به عهدهی که با

خدا بسته‌اند وفا کرده‌اند﴾..... ۱۱۵

باب [۹]: انجام دادن کار نیک پیش از اقدام کردن به جهاد ۱۱۸

باب [۱۰]: کسی که به اثر تیر غیبی به قتل می‌رسد ۱۱۹

باب [۱۱]: کسی که به جهت اعلای کلمة الله جهاد می‌کند ۱۲۰

باب [۱۲]: شستشو بعد از جنگ و قتال ۱۲۰

باب [۱۳]: کافری مسلمانی را می‌کشد، و بعد از آن مسلمان می‌شود، و هدایت

گردیده و کشته می‌شود ۱۲۱

باب [۱۴]: کسی که جهاد را بر روزهٔ نفلی ترجیح داده است ۱۲۳

باب [۱۵]: شهادت به غیر از کشته شدن هفت قسم است ۱۲۴

باب [۱۶]: این قول خداوند متعال که: ﴿مؤمنانی که بدون داشتن عذری از جهاد

امتناع ورزند...﴾..... ۱۲۵

باب [۱۷]: تشویق کردن به جهاد ۱۲۶

باب [۱۸]: کندن خندق ۱۲۷

باب [۱۹]: کسی که عذر، مانع رفتنش به جهاد شده است ۱۲۸

- باب [۲۰]: فضیلت روزه گرفتن در جهاد ۱۲۹
- باب [۲۱]: فضیلت مجهز نمودن مجاهد و یا سرپرستی شایسته از بازماندگانش ۱۲۹
- باب [۲۲]: استعمال حنوط در وقت رفتن به جهاد ۱۳۱
- باب [۲۳]: فضیلت اطلاع آوردن از دشمن ۱۳۲
- باب [۲۴]: باید زیر بیرق نیکوکار و بدکار جهاد نمود ۱۳۳
- باب [۲۵]: کسی که بنا به این قول خداوند که: ﴿و از آماده کردن اسپها...﴾
اسپی را نگهداری نماید ۱۳۴
- باب [۲۶]: نام‌گذاری اسپ و خر ۱۳۵
- باب [۲۷]: آنچه که در شوم بودن اسپ آمده است ۱۳۷
- باب [۲۸]: حصه اسپ از غنیمت ۱۳۸
- باب [۲۹]: شتر پیامبر خدا ﷺ ۱۴۰
- باب [۳۰]: برداشتن زن‌ها مشک‌های آب را برای مردم در جهاد ۱۴۱
- باب [۳۱]: تداوی کردن زن‌ها زخمی‌ها را در جنگ ۱۴۲
- باب [۳۲]: فضیلت حراست در جهاد فی سبیل الله ۱۴۲
- باب [۳۳]: خدمت در جهاد ۱۴۵
- باب [۳۴]: فضیلت یک روز در صف جهاد ۱۴۶
- باب [۳۵]: کسی که در جنگ از ضعیفان و اشخاص صالح کمک خواسته است ۱۴۷
- باب [۳۶]: تشویق به تیراندازی ۱۴۸
- باب [۳۷]: در ذکر سپر، و کسی که به سپر رفیق خود پناه گرفت ۱۴۹
- باب [۳۸]: آنچه که درباره زینت شمشیر آمده است ۱۵۰
- باب [۳۹]: زره و لباس جنگ پیامبر خدا ﷺ ۱۵۰
- باب [۴۰]: پوشیدن لباس ابریشمین در جنگ ۱۵۲
- باب [۴۱]: آنچه که در مورد قتال اهل روم گفته شده است ۱۵۳
- باب [۴۲]: جنگ کردن با یهود ۱۵۴
- باب [۴۳]: جنگ با اتراک ۱۵۵
- باب [۴۴]: دعا بر مشرکین به هزیمت و تزلزل ۱۵۶
- باب [۴۵]: دعا کردن برای هدایت مشرکین به امید الفت گرفتن آن‌ها ۱۵۷

- باب [۴۶]: دعوت پیامبر خدا ﷺ به اسلام و اعتراف به نبوت، و اینکه نباید کسی جز خدا دیگری را مورد پرسش قرار دهد ۱۵۸
- باب [۴۷]: کسی که رفتن به جنگ را از دیگران پنهان نمود، و کسی که بیرون شدن به سفر را در روز پنجشنبه دوست می‌داشت ۱۶۰
- باب [۴۸]: وداع کردن ۱۶۰
- باب [۴۹]: در اجابت قول امام و فرمانبرداری از وی ۱۶۲
- باب [۵۰]: جنگ کردن از عقب امام و پناه گرفتن به آن ۱۶۳
- باب [۵۱]: بیعت کردن بر اینکه از جنگ نگریزند ۱۶۴
- باب [۵۲]: امام باید مردم را به چیزی مکلف سازد که طاعت اجرای آن را داشته باشند. ۱۶۷
- باب [۵۳]: پیامبر خدا ﷺ اگر در اول روز قتال نمی‌کردند، جنگ را تا زوال آفتاب به تاخیر می‌انداختند ۱۶۸
- باب [۵۴]: مزدور [در جهاد] ۱۶۹
- باب [۵۵]: آنچه که در مورد بیرق پیامبر خدا ﷺ گفته شده است ۱۶۹
- باب [۵۶]: این قول پیامبر خدا ﷺ که: «از ترس که از مسافت یک ماه راه، [در دل دشمنانم] می‌افتد نصرت داده شده‌ام» ۱۷۰
- باب [۵۷]: برداشتن زاد و توشه در جهاد، و این قول خداوند متعال که: ﴿و توشه بردارید که بهترین توشه تقوی است﴾ ۱۷۱
- باب [۵۸]: با هم سوار شدن بر الاغ ۱۷۲
- باب [۵۹]: با قرآن نباید به سرزمین دشمن سفر نمود ۱۷۳
- باب [۶۰]: تکبیر گفتن با صدای بلند مکروه است ۱۷۴
- باب [۶۱]: تسبیح گفتن در وقت سرازیر شدن به طرف دشت ۱۷۵
- باب [۶۲]: برای مسافر ثواب عملی را که در اقامت انجام می‌داد، نوشته می‌شود ۱۷۵
- باب [۶۳]: سفر کردن تنها ۱۷۶
- باب [۶۴]: جهاد کردن به اجازه پدر و مادر ۱۷۶
- باب [۶۵]: آنچه که در مورد آویزان کرن جرس و امثال آن بر گردن شتر گفت شده است ۱۷۷

- باب [۶۶]: کسی که در لشکری ثبت نام شد، و همسرش به حج رفت، و یا برایش عذری پیدا شد، آیا برایش اجازه داده می‌شود؟ ۱۷۸
- باب [۶۷]: اسیران در بند ۱۷۹
- باب [۶۸]: خانواده‌ی که بر آن‌ها شبیخون زده می‌شود و اولاد آن‌ها مورد اصابت قرار می‌گیرند ۱۷۹
- باب [۶۹]: کشتن اطفال در جنگ ۱۸۰
- باب [۷۰]: به [مانند] عذاب خدا نباید عذاب کرد ۱۸۱
- باب [۷۱] ۱۸۲
- باب [۷۲]: سوزاندن خانه‌ها و نخلستان‌ها ۱۸۳
- باب [۷۳]: جنگ فریب است ۱۸۴
- باب [۷۴]: کراهت اختلاف و کشمکش در جنگ، و عقوبت کسی که از امام خود نافرمانی کند ۱۸۵
- باب [۷۵]: کسی که دشمن را دیده و به آواز بلند فریاد زده است که: در این صبح به کمک بشتابید ۱۸۹
- باب [۷۶]: آزاد ساختن اسیر ۱۹۰
- باب [۷۷]: فدیة دادن مشرکین ۱۹۲
- باب [۷۸]: اگر شخص حربی بدون امان خواستن، به دار اسلام داخل شد ۱۹۳
- باب [۷۹]: جئزه دادن برای سفیر و نماینده ۱۹۴
- باب [۸۰]: آیا می‌توان به اهل ذمه شفاعت کرد؟ ۱۹۴
- باب [۸۱]: اسلام برای طفل چگونه عرضه می‌شود؟ ۱۹۶
- باب [۸۲]: احصائیه گیری امام از مردم ۱۹۷
- باب [۸۳]: کسی که بر دشمن غالب گردیده و در منطقه‌اش سه روز باقی مانده است ۱۹۸
- باب [۸۴]: اگر مشرکین مال مسلمانی را به غنیمت گرفتند و سپس مسلمان مال خود را یافت ۱۹۸
- باب [۸۵]: کسی که به فارسی و عجمی سخن زده است و این قول خداوند که: ﴿و اختلاف زبان‌های شما و رنگ‌های شما...﴾ ۱۹۹

- باب [۸۶]: خیانت در غنیمت، و این قول خداوند که: ﴿و کسی که در اموال غنیمت خیانت نماید﴾ ۲۰۲
- باب [۸۷]: خیانت اندک در مال غنیمت ۲۰۳
- باب [۸۸]: استقبال از مجاهدین ۲۰۴
- باب [۸۹]: نماز خواندن در وقت بازگشتن از سفر ۲۰۶
- باب [۹۰]: فرض خُمس ۲۰۶
- باب [۹۱]: آنچه که درباره زره جنگی پیامبر خدا ﷺ، و درباره عصا، و شمشیر، و قدح، و انگشترشان، آمده است ۲۰۹
- باب [۹۲]: این قول خداوند که: ﴿یک پنجم برای خدا و پیامبر ﷺ است﴾ ۲۱۰
- باب [۹۳]: این قول پیامبر خدا ﷺ که: «غنائم برای شما حلال گردانیده شده است» ۲۱۲
- باب [۹۴]: ۲۱۴
- باب [۹۵]: کسی که اسلاب را خمس نکرد، و کسی که شخصی را بکشد ادوات جنگی اش از او است ۲۱۶
- باب [۹۶]: آنچه که پیامبر خدا ﷺ از خمس و دیگر چیزها برای مؤلفه القلوب و دیگران می دادند ۲۱۸
- باب [۹۷]: طعامی که در سرزمین جنگ به دست می آید ۲۲۲
- باب [۹۸]: جزیه و صلح با اهل ذم و اهل حرب ۲۲۳
- باب [۹۹]: آیا صلح امام با رئیس قریه، صلح با همه افراد قریه است؟ ۲۲۸
- باب [۱۰۰]: گناه کسی معاهدی را بدون جرمی بکشد ۲۲۹
- باب [۱۰۱]: اگر مشرکین به مسلمانان خیانت کردند آیا از آن‌ها عفو خواهد شد؟ ۲۲۹
- باب [۱۰۲]: ترک جنگ و مصالحه با مشرکین در مقابل مال و غیره، و گناه کسی که به عهد خود وفا نکند ۲۳۱
- باب [۱۰۳]: اگر ذمی سحر کرد آیا می توان او را عفو کرد؟ ۲۳۳
- باب [۱۰۴]: ترس از فریب کاری ۲۳۴
- باب [۱۰۵]: گناه کسی که بعد از عهد و پیمان خیانت می کند ۲۳۵
- باب [۱۰۶]: فریب کاری از نیکوکار و بدکار گناه است ۲۳۶

کتاب [۵۴]: ابتدای خلقت ۲۳۷

باب [۱]: این قول خداوند که: ﴿آن ذاتی است که خلق را به وجود می‌آورد و باز آن

را زنده می‌کند﴾ ۲۳۷

باب [۲]: آنچه که در مورد هفت زمین آمده است ۲۳۹

باب [۳]: گردش آفتاب و مهتاب روی حساب است ۲۴۰

باب [۴]: این قول خداوند که: ﴿و آن ذاتی است که بادها را بشارت دهنده رحمت

خود می‌فرستد﴾ ۲۴۱

باب [۵]: صفت ملائکه صلوات الله علیهم ۲۴۲

باب [۶]: صفت بهشت، و اینکه بهشت خلق شده است ۲۵۱

باب [۷]: صفت دوزخ، و اینکه دوزخ فعلا موجود است ۲۵۷

باب [۸]: صفت ابلیس و لشکریانش ۲۵۹

باب [۹]: این قول خداوند متعال که: ﴿... و در روی زمین هر خزنده را پراکنده

ساخت﴾ ۲۶۵

باب [۱۰]: بهترین مال مسلمان گوسفندانی است که آن‌ها را بر سر کوه‌ها می‌چراند

..... ۲۶۸

باب [۱۱]: اگر مگس در نوشیدنی شما افتاد، او را غوطه دهید، زیرا در یک بالش

مرض و در بال دیگرش شفا است ۲۷۲

کتاب [۵۵]: اخبار انبیاء ﷺ ۲۷۵

باب [۱]: خلقت آدم و ذریه آن ۲۷۵

باب [۲]: این قول خداوند متعال که: ﴿درمورد ذوالقرنین از تو می‌پرسند...﴾ ۲۸۰

باب [۳] ۲۸۲

باب [۴]: قول خداوند که: ﴿و از مهمان ابراهیم برای آن‌ها خبر بده﴾ ۲۹۹

باب [۵]: این قول خداوند متعال که: ﴿از اسماعیل در کتاب یاد کن، زیرا او در عهد

خود صادق بود﴾ ۳۰۰

۶- باب: قوله تعالى: ﴿وَالِی تَمُودَ أَخَاهُم صَالِحًا﴾ ۳۰۱

- باب [۶]: این قول خداوند که: ﴿برای قوم ثمود برادر ایشان صالح را فرستادیم﴾
 ۳۰۱.....
- باب [۷]: ﴿آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرار رسید و به اولاد خود گفت که...﴾ ۳۰۲
 باب [۸]: قصهٔ خضر با موسی [علیهما السلام]..... ۳۰۲
- باب [۹]..... ۳۰۴
- باب [۱۰]: این قول خداوند متعال که: ﴿برای کسانی که ایمان آوردند، خداوند زن فرعون را مثال زده است...﴾..... ۳۰۵
- باب [۱۱]: این قول خداوند متعال: ﴿و به تحقیق که یونس از جملهٔ مرسلین بود...﴾
 ۳۰۶.....
- باب [۱۲]: این قول خداوند که: ﴿و برای داود زبور را دادیم﴾..... ۳۰۶
- باب [۱۳]: این قول خداوند متعال که: ﴿سلیمان را برای داود بخشیدیم...﴾..... ۳۰۸
- باب [۱۴]: این قول خداوند متعال که: ﴿زمانی را به یاد بیاور که ملائکه گفتند: ای مریم! خداوند تو را برگزیده است...﴾..... ۳۰۹
- باب [۱۵]: این قول خداوند متعال که: ﴿ای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید...﴾
 ۳۱۰.....
- باب [۱۶]: این قول خداوند متعال که: ﴿مریم را هنگامی که از اهل خود گوشه گیری کرد، در کتاب ذکر کن...﴾..... ۳۱۱
- باب [۱۷]: نزول عیسی بن مریم علیهما السلام..... ۳۱۹
- باب [۱۸]: آنچه که از بنی اسرائیل گفته شده است..... ۳۲۰
- باب [۱۹]: صفات پسندیده..... ۳۳۴
- باب [۲۰]: مناقب قریش..... ۳۳۷
- باب [۲۱]..... ۳۴۱
- باب [۲۲]: قصه: اُسلم، غفار، مُزینَه، جُهیَنَه و اُشجع..... ۳۴۲
- باب [۲۳]: ذِکْر قَحْطَان..... ۳۴۴
- باب [۲۴]: نهی شدن از مفکورهٔ جاهلیت..... ۳۴۴
- باب [۲۵]: قصهٔ خُزاعه..... ۳۴۶
- باب [۲۶]: قصهٔ اسلام ابو ذرؓ..... ۳۴۷

- باب [۲۷]: کسی که در اسلام و جاهلیت به پدرانیش نسبت داده شد ۳۵۰
- باب [۲۸]: کسی که خواست نسبش دشنام داده نشود ۳۵۱
- باب [۲۹]: آنچه که درباره نام‌ها پیامبر خدا ﷺ آمده است ۳۵۲
- باب [۳۰]: خاتم النبیین ﷺ ۳۵۳
- باب [۳۱]: وفات پیامبر خدا ﷺ ۳۵۴
- باب [۳۲] ۳۵۸
- باب [۳۳]: صفت پیامبر خدا ﷺ ۳۵۸
- باب [۳۴]: چشم پیامبر خدا ﷺ می‌خواهید و دل‌شان نمی‌خواهید ۳۶۷
- باب [۳۵]: علامات نبوت در اسلام ۳۶۹
- باب [۳۶]: این قول خداوند متعال که: ﴿پیامبر خدا ﷺ را مانند فرزندان خود می‌شناسند﴾ ۳۸۰
- باب [۳۷]: طلب مشرکین که پیامبر خدا ﷺ برای آن‌ها معجزه نشان بدهند و ایشان برای آن‌ها شق قمر را نشان دادند ۳۸۲

تایپ و صفحه آرایی:

گروه فنی مجموعه موحدین



contact@mowahedin.com

۴۶ - كِتَابُ الشَّرِكَةِ

کتاب [۴۶]: شراکت

۱ - باب: فِي الشَّرِكَةِ فِي الطَّعَامِ وَالنَّهْدِ وَالْعُرُوضِ

باب [۱]: شراکت در طعام و خوراکیه و کالا

۱۱۳۱- عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَفَّتْ أَرْوَادُ الْقَوْمِ، وَأَمْلَقُوا، فَأَتَوْا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي نَحْرِ إِبِلِهِمْ، فَأَذِنَ لَهُمْ، فَلَقِيَهُمْ عُمَرُ، فَأَخْبَرُوهُ فَقَالَ: مَا بَقَاؤُكُمْ بَعْدَ إِبِلِكُمْ، فَدَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا بَقَاؤُهُمْ بَعْدَ إِبِلِهِمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «نَادِ فِي النَّاسِ، فَيَأْتُونَ بِفَضْلِ أَرْوَادِهِمْ»، فَبُسِطَ لِذَلِكَ نِطْعٌ، وَجَعَلُوهُ عَلَى النَّطْعِ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَدَعَا وَبَرَكَ عَلَيْهِ، ثُمَّ دَعَاهُمْ بِأَوْعِيَّتِهِمْ، فَاحْتَتَى النَّاسُ حَتَّى فَرَعُوا، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ» [رواه البخارى: ۲۴۸۴].

۱۱۳۱- از سلمه بن اکوع رضی الله عنه روایت است که گفت: [در یکی از غزوات] خوراکی‌های مردم خلاص شد و گرسنه ماندند، نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند و اجازه خواستند تا شتران خود را ذبح نمایند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای آن‌ها اجازه دادند.

[در این وقت] عمر رضی الله عنه نزد آن‌ها آمد، از موضوع برایش خبر دادند، عمر رضی الله عنه برای آن‌ها گفت: بعد از کشتن شتران چگونه زندگی می‌کنید؟ و نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفت و گفت: یا رسول الله! بعد از کشتن شتران چگونه زندگی خواهند کرد؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «برای مردم بگو که باقی‌ماندهٔ طعام خود را بیاورند».

سفره‌های گسترده شد و طعام‌ها را آوردند و در آن سفره جمع کردند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برخاستند و دعا نموده و طلب برکت کردند، سپس در پهلوئی آن طعام نشستند و فرمودند: دیگ و کاسه‌های خود را بیاورید، مردم ظرف‌های خود را آوردند و پُر کردند.

بعد از آن پیامبر خدا ﷺ گفتند که: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّي رَسُولُ اللَّهِ»، یعنی: گواهی می‌دهیم که معبودی جز خدای برحق وجود ندارد، و [شهادت می‌دهم که] من فرستاده خدا هستم^(۱).

۱۱۳۲- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ الْأَشْعَرِيَّينَ إِذَا أَرْمَلُوا فِي الْعَرْوِ، أَوْ قَلَّ طَعَامُ عِيَالِهِمْ بِالْمَدِينَةِ جَمَعُوا مَا كَانَ عِنْدَهُمْ فِي تَوْبٍ وَاحِدٍ، ثُمَّ افْتَسَمُوهُ بَيْنَهُمْ فِي إِنَاءٍ وَاحِدٍ بِالسَّوِيَّةِ، فَهُمْ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُمْ» [رواه البخاری: ۲۴۸۶].

۱۱۳۲- از ابوموسیٰ رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «اشعریین چون به جهاد بروند، و یا توشه خانواده آن‌ها در مدینه خلاص شود، آنچه را که دارند در یک سفره جمع می‌کنند، سپس با یک ظرف آن را بین خود مساویانه تقسیم می‌کنند، ایشان از من، و من از ایشان هستم»^(۲).

۲- باب: قِسْمَةِ الْغَنَمِ

باب [۲]: تقسیم کردن گوسفند

۱۱۳۳- عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِبَدِي الْحَلِيفَةِ، فَأَصَابَ النَّاسَ جُوعٌ، فَأَصَابُوا إِبِلًا وَعَغَنَمًا، قَالَ: وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

این سخن را پیامبر خدا ﷺ از این جهت گفتند که معجزه دیگری برای اثبات نبوت ایشان به وقوع پیوست، و در (دلائل النبوة) بیهقی آمده است که در تمام لشکر هیچ ظرفی نماند که پر نشده باشد، و هنوز هم طعام به جای خود باقی بود...

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اشعریین: جمع اشعری است، و اشعری نسبت به اشعر، قبیله از یمن است، و ابوموسیٰ اشعری از همین قبیله است.

(۲) این حدیث بیانگر مناقبت و فضایل اشعری‌ها است، و بهترین منقبت و فضیلت آنکه پیامبر خدا ﷺ آن‌ها را به خود، و خود را به آن‌ها نسبت دادند.

(۳) خلط کردن طعام غرض کمک برای فقراء در وقت ضرورت، کار نیک و پسندیده‌ای است.

فِي أُخْرِيَاتِ الْقَوْمِ، فَعَجَلُوا، وَذَجَّوْا، وَنَصَبُوا الْقُدُورَ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْقُدُورِ، فَأُكْفِئَتْ، ثُمَّ قَسَمَ، فَعَدَلَ عَشْرَةَ مِنَ الْغَنَمِ بِبَعِيرٍ فَنَدَّ مِنْهَا بِعَيْرٍ، فَطَلَبُوهُ، فَأَعْيَاهُمْ وَكَانَ فِي الْقَوْمِ خَيْلٌ يَسِيرَةٌ، فَأَهْوَى رَجُلٌ مِنْهُمْ بِسَهْمٍ، فَحَبَسَهُ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ لِهَذِهِ الْبَهَائِمِ أَوَابِدَ كَأَوَابِدِ الْوَحْشِ، فَمَا غَلَبَكُمْ مِنْهَا فَاصْتَعُوا بِهِ هَكَذَا»، فَقَالَ جَدِّي: إِنَّا نَرَجُو - أَوْ نَخَافُ - الْعَدُوَّ عَدًّا، وَلَيْسَتْ مَعَنَا مُدَى، أَفَنَذِيحُ بِالْقَصَبِ؟ قَالَ: «مَا أَنْهَرَ الدَّمَ، وَذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَكُلُوهُ، لَيْسَ السِّنُّ وَالظُّفْرُ، وَسَأُحَدِّثُكُمْ عَنْ ذَلِكَ: أَمَّا السِّنُّ فَعَظْمٌ، وَأَمَّا الظُّفْرُ فَمُدَى الْحَبَشَةِ» [رواه البخاری: ۲۴۸۸].

۱۱۳۳- از رافع بن خدیج رضی الله عنه روایت است که گفت: در (ذوالحلیفه) با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم، مردم به گرسنگی شدیدی افتادند، شتران و گوسفندانی را به غنیمت گرفتند، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آخر قافله بودند، آن‌ها با عجله شتران و گوسفندان را ذبح نموده و دیگرها را بر پا نمودند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امر کردند که دیگرها را واژگون نمایند^(۱)، و دیگرها واژگون شد.

بعد از آن عنایم را تقسیم نمودند، هر ده گوسفند را معادل یک شتر قرار دادند، یکی از شترها گریخت، و آن‌ها را از اینکه آن را به دست آورند عاجز ساخت، و اسپهای مردم کم بود، شخصی از آن‌ها آن شتر را به تیر زد، و خدا به سبب آن تیر آن را از رفتن باز داشت.

و بعد از آن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «بعضی از این چارپایان مانند حیوانات وحشی رم بر داشته و وحشت می‌کنند، اگر حیوانی رم برداشت و آن را گرفته نتوانستید، چنین کنید» [یعنی: او را به ذریعه تیر و یا کدام آله دیگری از پا در آورید].

برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتم که ما فردا شاید با دشمن مواجه شویم، و کاردی در دسترس نداریم، آیا روا است که با برگ نئی حیوانات را ذبح کنیم؟

فرمود: «هر چیزی که خون را جاری سازد، و به نام خدا ذبح گردد، آن را بخورید، ولی با دندان و یا ناخن نباید ذبح نمود، و به زودی علت آن را برای شما می‌گویم، علتش این است که دندان استخوان است، و ناخن کارد مردم حبشه است»^(۲).

۱- سبب امر به چپه کردن دیگرها آن بود، که در اموال غنیمت پیش از تقسیم کردن تصرف نموده بودند، و این کار حرام است، و نخواستند که صحابه از آن حرام استفاده نمایند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۳- باب: تقویم الأشياء بَيْنَ الشُّرَكَاءِ بِقِيَمَةِ عَدْلِ

باب [۳]: قیمت گزاری اشیاء در بین شرکاء به قیمت عادلانه

۱۱۳۴: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ أَعْتَقَ شَقِيصًا مِنْ مَمْلُوكِهِ، فَعَلَيْهِ خَلَاصُهُ فِي مَالِهِ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ، فَوَمَّ الْمَمْلُوكُ قِيَمَةَ عَدْلِ، ثُمَّ اسْتُسْعِيَ عَيْرَ مَشْقُوقٍ عَلَيْهِ» [رواه البخاری: ۲۴۹۲]

۱۱۳۴- از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود:

«اگر یکی از شرکاء حصه خود را از غلام مشترک آزاد کرد، باید بقیه را از حساب مال خود آزاد نماید، و اگر مالی نداشت، آن غلام باید به قیمت عادلانه قیمت خود را به طوری که بر وی فشار وارد نگردد، برای شریک دیگر بپردازد»^(۱).

(۱) خوردن از مال غنیمت پیش از تقسیم کردن آن روا نیست.

(۲) تقسیم کردن گاو، شتر، و گوسفند بدون قیمت گذاری جواز دارد.

(۳) حیوان اهلی که فراری می‌شود، اگر امکان بدست آوردنش نباشد، حکم شکار را بخود می‌گیرد، و می‌توان آن را ذریعه آلات شکار از پا در آورد.

(۴) اگر حیوانی در چاه افتاد، و امکان رسیدن به ذبح شرعی آن موجود نبود، از هر طریقی که میسر شود، ذبح کردن آن جواز دارد.

(۵) یکی از شروط ذبح آن است که خون جاری گردد.

(۶) با استناد بر این حدیث علمای احناف می‌گویند که بسم الله گفتن در ذبح کردن شرط است، و امام مالک رضی الله عنه می‌گوید: اگر بسم الله گفتن را قصدا ترک کرد، ذبحش حرام است، و اگر سهوا ترک کرد، باکی ندارد، و امام شافعی رضی الله عنه می‌گوید: بسم الله گفتن در وقت ذبح کردن شرط نیست، بنابراین خواه بسم الله بگوید و خواه نگوید، و خواه قصدا آن را ترک کرده باشد و خواه سهوا ذبحش حلال است، و دلیلش حدیثی است که ابوداود از صلب رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ذبح دست مسلمان حلال است، خواه بسم الله بگوید و خواه نگوید.

(۷) ذبح کردن با دندان و ناخن جواز ندارد، ولی امام ابوحنیفه و ابویوسف و محمد رحمهم الله می‌گویند: این در صورتی است که ناخن و دندان به جای خود متصل باشد، و اگر منفصل باشد، ذبح کردن با آنها روا است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) با اسناد به این حدیث امام ابوحنیفه رضی الله عنه می‌گوید: اگر غلامی بین دو نفر شریکی بود، و یکی از آنها حصه خود را آزاد کرد، رفیق دیگرش بین یکی از سه چیز مخیر است: او آنکه: حصه خود را

۴- باب: هل يُقْرَعُ فِي الْقِسْمَةِ

باب [۴]: آیا در تقسیم کردن، قرعه کشی جواز دارد

۱۱۳۵: عَنِ النَّعْمَانَ بْنِ بَشِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَثَلُ الْقَائِمِ عَلَى حُدُودِ اللَّهِ وَالْوَاقِعِ فِيهَا، كَمَثَلِ قَوْمٍ اسْتَهَمُوا عَلَى سَفِينَةٍ، فَأَصَابَ بَعْضُهُمْ أَعْلَاهَا وَبَعْضُهُمْ أَسْفَلَهَا، فَكَانَ الَّذِينَ فِي أَسْفَلِهَا إِذَا اسْتَقَوْا مِنَ الْمَاءِ مَرُّوا عَلَى مَنْ فَوْقَهُمْ، فَقَالُوا: لَوْ أَنَّا حَرَقْنَا فِي نَصِيبِنَا حَرْقًا وَلَمْ نُؤْذِ مَنْ فَوْقَنَا، فَإِنْ يَتْرُكُوهُمْ وَمَا أَرَادُوا هَلَكُوا جَمِيعًا، وَإِنْ أَخَذُوا عَلَى أَيْدِيهِمْ حِجْرًا، وَنَجَّوْا جَمِيعًا» [رواه البخاری: ۲۴۹۳]

۱۱۳۵- از نعمان بن بشیر رضی الله عنهما از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند:

«مثل کسی که حدود خدا را جاری می‌کند، و کسی که حدود خدا را پا مال می‌کند، مانند مردمی است که در سوار شدن کشتی بین خود قرعه کشی می‌کنند، نصیب بعضی از آن‌ها طبقه بالائی کشتی، و نصیب عده طبقه پایینی کشتی می‌شود.»
«کسانی که در طبقه پائینی قرار دارند، هنگام آب گرفتن بر مردمی که در طبقه بالائی قرار دارند می‌گذرند، این‌ها [یعنی: کسانی که در طبقه پایینی قرار دارند] با خود می‌گویند: اگر در همین طبقه خود، کشتی را سوراخ کنیم، و سبب اذیت طبقه فوقانی نگردیم بهتر است.»

«اگر [مردم طبقه فوقانی] آن‌ها را به حال خودشان بگذارند که هرچه می‌خواهند بکنند، همگی غرق می‌شوند، و اگر دست آن‌ها را بگیرند، سبب نجات خود، و نجات آن‌ها می‌شوند»^(۱).

نیز بدون مقابل آزاد کند، دوم: آنکه از شریکش بخواهد که قیمت حصه وی را برایش بپردازد سوم آنکه: از خود غلام بخواهد که قیمت باقی‌مانده خود را برایش بپردازد.

۲) جمهور علماء می‌گویند: شریکی که غلام را آزاد کرده است، اگر ثروتمند بود، باید نصیب شریک دیگر را بپردازد، و اگر فقیر بود، نیم آن غلام آزاد می‌شود، و نیم دیگر آن در رقیبت باقی می‌ماند، و در تفصیل و جزئیات آن مسئله چهارده مذهب است، که امام عینی رحمته الله علیه آن‌ها را در شرح این حدیث به تفصیل ذکر نموده است، و مشهورترین همین دو مذهبی است که ذکر گردید.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) مثل زدن جهت توضیح مطلب و فهماندن آن برای جانب مقابل جواز دارد.

۲) قرعه کشی در حقوق مشترکه جواز دارد.

۵- باب: الشَّرِكَةُ فِي الطَّعَامِ وَغَيْرِهِ

باب [۵]: شراکت در طعام و غیره

۱۱۳۶: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هِشَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُنَّ، وَكَانَ قَدْ أَدْرَكَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَدَهَبَتْ بِهِ أُمُّهُ زَيْنَبُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ بَايِعُهُ، فَقَالَ: «هُوَ صَغِيرٌ فَمَسَحَ رَأْسَهُ وَدَعَا لَهُ» وَعَنْ زُهْرَةَ بِنِ مَعْبِدٍ، أَنَّهُ كَانَ يَخْرُجُ بِهِ جَدُّهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ هِشَامٍ إِلَى السُّوقِ، فَيَشْتَرِي الطَّعَامَ، فَيَلْقَاهُ ابْنُ عُمَرَ، وَابْنُ الزُّبَيْرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، فَيَقُولَانِ لَهُ: «أَشْرِكْنَا فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ دَعَا لَكَ بِالْبَرَكَةِ»، فَيَشْرِكُهُمْ، فَرَبَّمَا أَصَابَ الرَّاحِلَةَ كَمَا هِيَ، فَيَبْعَثُ بِهَا إِلَى الْمَنْزِلِ [رواه البخاری: ۲۵۰۱، ۲۵۰۲]

۱۱۳۶- از عبدالله بن هشام رضی الله عنہ که زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را درک نموده بود ^(۱) روایت است که مادرش (زینب بنت حمید) او را نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برد و گفت: یا رسول الله! با او بیعت نمائید!

(۳) ترک نهی از منکر سبب نزول عقوبت الهی می‌گردد.

(۴) با استنباط از این حدیث، اشهب در مذهب مالکی می‌گوید: اگر خانه بود که دارای دو منزل پائین و بالا بود، و دو نفر در آن شریک بودند، اگر منزل پائین خراب شد، باید صاحبش آن را بنا نماید، و صاحب منزل بالا از ساختن منزل پائین مسؤول نیست، و اگر صاحب منزل پائنی از ساختن آن خودداری کرد، بین یکی از دو چیزی مخیر می‌گردد، یا باید خودش آن منزل را بسازد، و یا آن را بفروشد، تا دیگری آن را بسازد.

در این مسئله احناف می‌گویند: اگر منزل پائین خراب شد، صاحب منزل بالا حق ندارد صاحب منزل پائنی را مجبور به ساختن آن کند، و کاری که کرده می‌تواند این است که منزل پائین را از پول خود بسازد، و چون منزل پائین ساخته شد، منزل خود را بر روی آن بنا نماید، و در این صورت حق دارد که به صاحب منزل پائین تا وقتی که پول مصرفش را نداده است، اجازه استفاده کردن از آن خانه را ندهد، یعنی: گویا این خانه در نزدش گرو می‌باشد.

۱- وی در سال چهارم هجری متولد گشت، و به این ساس از زمان نبی کریم صلی الله علیه و آله شش سال را درک کرده بود، وی کسی بود که همیشه از طرف خود و اهل خانواده خود تنها یک گوسفند قربانی می‌کرد، اسد الغابه (۳/ ۲۷۰ - ۲۷۱).

فرمودند: «او خورد سال است» و آنحضرت ﷺ دست خود را بر سرش کشیدند و به حق او دعا کردند.

وی گاهی به طرف بازار بیرون می‌شد و طعامی را خریداری می‌کرد، ابن عمر و ابن زبیر رضی الله عنهما می‌آمدند و از وی خواهش می‌کردند که ما را با خود شریک بده، زیرا پیامبر خدا ﷺ برای تو دعای برکت کرده‌اند، او آن‌ها را شریک می‌داد، و گاهی می‌شد که یک بار شتر را به طور کامل فائده می‌کرد و به خانه می‌فرستاد^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) طفل - چه پسر باشد و چه دختر - تا وقتی که به سن رشد نرسیده است، نباید در مسائل سیاسی اشتراک نماید، و سن رشد، رسیدن به سن بلوغ، و یا رسیدن به سن (۱۵) و یا (۱۶) سالگی است.

(۲) دست کشیدن سر طفل جهت دلجویی و ملامت از وی، کار نیکی است.

(۳) تجارت و خرید و فروش کار پسندیده و نیکی است.

(۴) زن می‌تواند جهت جلب مصلحت برای طفلش، از خانه بیرون شود.

(۵) دعای پیامبر کریم صلی الله علیه و آله مستجاب بود.

۴۷ - كِتَابُ الرَّهْنِ فِي الْحَضَر

کتاب [۴۷]: رهن در غیر سفر

۱ - الرَّهْنُ مَرْكُوبٌ وَمَحْلُوبٌ

باب [۱]: سوار شدن و دوشیدن حیوان رهنی

۱۱۳۷: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الظَّهْرُ يُرْكَبُ بِنَفَقَتِهِ، إِذَا كَانَ مَرْهُونًا، وَلَبَنُ الدَّرِّ يُشْرَبُ بِنَفَقَتِهِ، إِذَا كَانَ مَرْهُونًا، وَعَلَى الَّذِي يَرْكَبُ وَيَشْرَبُ النَّفَقَةَ» [رواه بخاری: ۲۵۱۲]

۱۱۳۷ - از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند:

«مركبی که به گرو داده شده است، در مقابل نفقه‌اش سواری کرده می‌شود، و شیر حیوان شیر آوری که به گرو داده شده است، در مقابل نفقه‌اش، خورده می‌شود، و نفقه‌اش بر عهده کسی است که آن حیوان را سوار می‌شود، و یا شیر آن را می‌خورد»^(۱).

۱ - از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) (راهن) کسی است که مالش را به گرو می‌دهد، (مرتهن) کسی است که پول خود را برای راهن به قرض می‌دهد، از راهن چیزی به گرو می‌گیرد، و (راهن) همان مالی است که راهن در اختیار مرتهن قرار می‌دهد.

(۲) با استناد بر ظاهر این حدیث ابراهیم نخعی، و امام شافعی، و اهل ظاهر می‌گویند: راهن می‌تواند در مقابل نفقه‌اش برای مرکوب گروی، آن را سوار شود، چنانچه می‌تواند در مقابل نفقه‌اش برای حیوان گروی از شیرش استفاده نماید. ولی امام ابوحنیفه و امام مالک، و امام احمد و ابویوسف، و محمد، و ثوری می‌گویند: راهن به هیچ وجه نمی‌تواند از مال گروی استفاده نماید، خواه به سوار شدن باشد، خواه به دوشیدن، و خواه به سکونت کردن، و خواه به هر طریق دیگری، زیرا استفاده کردن راهن از رهن منافی با عقد رهن است، زیرا از مقتضیات عقد رهن آن

۲- باب: إِذَا اخْتَلَفَ الرَّاهِنُ وَالْمُرْتَهِنُ

باب [۲]: اگر راهن و مرتهن با هم اختلاف کردند

۱۱۳۸: عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: «إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَضَى أَنَّ الْيَمِينَ عَلَى الْمُدْعَى عَلَيْهِ» [رواه البخاری: ۲۵۱۴]

۱۱۳۸- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حکم کردند که: «سوگند خوردن بر (مدعی علیه) است»^(۱).

است که رهن در قبضه مرتهن باشد، و در صورت استفاده راهن از رهن، (رهن) از قبضه مرتهن خارج می‌گردد.

چنانچه برای مرتهن نیز روا نیست که از رهن استفاده نماید، و از حدیث باب چنین جواب می‌دهند که مراد از آن این است که (مرتهن) می‌تواند در مقابل نفقه که برای حیوان می‌کند، آن را سوار شود، و اگر قابل دوشیدن باشد، در مقابل نفقه، از شیرش استفاده نماید، ولی این حکم در وقتی بود که (ربا) مباح بود، و از قرضی که سبب منفعت شود، منع نشده بود، ولی بعد از اینکه این چیزها حرام شد، برای مرتهن نیز روا نیست که از رهن استفاده نماید.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث اینکه:

(۱) اگر (مدعی) برای اثبات دعوی خود شاهی آورده نتوانست، (مدعی علیه) که منکر است، باید سوگند بخورد، و اینکه در دعوی (مدعی) کیست، و (مدعی علیه) کدام است، نظریات متعددی وجود دارد، و شاید جامع‌ترین و مانع‌ترین تعریف برای این دو مفهوم این باشد که: مدعی کسی است که اگر دعوی را ترک کند، ترک کرده بتواند، و مجبور به ادامه دادن آن نباشد، و مدعی علیه کسی است که اگر دعوی را ترک کند، ترک کرده نتواند، بلکه مجبور است که تا فیصله دعوی به آن ادامه بدهد.

(۲) این حدیث به عموم خود نیست، زیرا در قسامت سوگند خوردن بر (مدعی) است، نه بر (مدعی علیه)، مثلاً: اگر ولی مقتول گفت که: قاتل فلانی است، در حالی که وی (مدعی) است، باید در این دعوی خود سوگند بخورد، و دلیل آن حدیث ابوهریره رضی الله عنه در دار قطنی است که می‌گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «شاهد آوردن بر (مدعی) و سوگند بر منکر است، مگر در قسامت».

(۳) اگر راهن و مرتهن در مقدار قرض اختلاف کردند، و رهن موجود بود، در نزد جمهور علماء از آن جمله علمای احناف، قول قول راهن است با یمین آن، زیرا وی منکر مبلغ زیادی است که مرتهن ادعای آن را دارد، و شاهد آوردن بر مدعی یعنی: مرتهن است، و بعضی از علماء از آن

جمله: حسن و فتاده می گویند که: تا وقتی که مقدار قرض از قیمت رهن تجاوز نکرده است، قول قول مرتهن است.

۴۸ - کتاب فی العتق وفضله

کتاب [۴۸]: در آزاد کردن [غلامان] و فضیلت آن

۱۱۳۹: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَيُّمَا رَجُلٍ أَعْتَقَ امْرَأً مُسْلِمًا، اسْتَنْقَذَ اللَّهُ بِكُلِّ عَضْوٍ مِنْهُ عَضْوًا مِنْهُ مِنَ النَّارِ» [رواه البخاری: ۲۵۱۷]

۱۱۳۹ - از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر کسی که شخص مسلمانی را آزاد سازد، خداوند متعال در مقابل هر عضو از [شخص آزاد شده]، یک عضو از [شخص آزاد کننده] را از دوزخ نجات می دهد»^(۱).

۱ - باب: أَيُّ الرِّقَابِ أَفْضَلُ

باب [۱]: آزاد کردن کدام نوع غلام بهتر است

۱۱۴۰: عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَيُّ الْعَمَلِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «إِيمَانٌ بِاللَّهِ، وَجِهَادٌ فِي سَبِيلِهِ»، قُلْتُ: فَأَيُّ الرِّقَابِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «أَعْلَاهَا ثَمَنًا، وَأَنْفَسُهَا عِنْدَ أَهْلِهَا»، قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ؟ قَالَ: «تُعِينُ صَايِعًا، أَوْ تَصْنَعُ لِأَخْرَقٍ»، قَالَ: فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ؟ قَالَ: «تَدْعُ النَّاسَ مِنَ الشَّرِّ، فَإِنَّهَا صَدَقَةٌ تَصَدَّقُ بِهَا عَلَى نَفْسِكَ» [رواه بخاری: ۲۵۱۸].

۱ - از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) آزاد کردن غلام و کنیز فضیلت و ثواب بسیار دارد.

(۲) کسی که غلام و یا کنیزی را آزاد می کند، غلام و یا کنیز کامل الاعضای را آزاد نماید، تا این امر سبب آزادی تمام اعضایش از دوزخ گردد.

(۳) روی معنی فوق، بهتر است که مرد غلام را، و زن کنیز را آزاد نماید.

(۴) گرچه آزاد کردن غلام و کنیز مسلمان بهتر است، ولی آزاد ساختن غلام و کنیز کافر نیز ثواب دارد.

۱۱۴۰- از ابو ذر رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سؤال نمودم که کدام کار از همه بهتر است؟
 فرمودند: «ایمان به خدا، و جهاد در راه خدا».
 گفتم: آزاد کردن کدام نوع غلام بهتر است؟
 فرمودند: «پر قیمت‌ترین آن، و محبوب‌ترین آن در نزد بادارانش».
 گفتم: اگر توان این را نداشتیم؟
 فرمودند: «با صعنتگری همکاری کن، و یا با کسی که صنعت را نمی‌داند، تو چیزی بساز».

گفتم اگر این را هم نتوانستیم؟
 فرمودند: «از ضرر رساندن به مردم خودداری کن، زیرا این یک نوع صدقه‌ای است که برای شخص خود می‌دهی»^(۱).

۲- باب: إِذَا أَعْتَقَ عَبْدًا بَيْنَ اثْنَيْنِ أَوْ أُمَّةً بَيْنَ شُرَكَاءٍ

باب [۲]: اگر غلامی را که بین دو نفر، و یا کنیزی را که بین عدة مشترک است آزاد ساخت

۱۱۴۱: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ أَعْتَقَ شُرْكَاءَ لَهُ فِي عَبْدٍ، فَكَانَ لَهُ مَالٌ يَبْلُغُ ثَمَنَ الْعَبْدِ فُؤْمَ الْعَبْدِ عَلَيْهِ قِيَمَةٌ عَدْلٍ، فَأَعْطَى شُرَكَاءَهُ حِصَصَهُمْ، وَعَتَقَ عَلَيْهِ الْعَبْدَ، وَإِلَّا فَقَدْ عَتَقَ مِنْهُ مَا عَتَقَ» [رواه البخاری: ۲۵۲۲]

۱۱۴۱- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) بعد از ایمان به خدا، جهاد فی سبیل الله از بهترین اعمال است.
- (۲) در روایات دیگری آمده است که چون از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از بهترین اعمال پرسیدند، در جواب فرمودند، «اقامة در وقت آن»، و در جواب چنین سؤالی برای شخص دیگری فرمودند: «احسان برای والدین»، و گویند: سبب اختلاف در جواب، مراعات حال سائلین و مناسبت مقام است.
- (۳) اگر از عالم فتوی خواسته می‌شود، باید صبورانه به سؤال‌ها جواب بگوید، و با مستفتی و شاگرد از رفق و مدارا کار بگیرد.

«کسی که حصه خود را از غلامی که در آن شریک است آزاد ساخت، و به اندازه قیمت غلام مالی داشت، غلام به قیمت عادلانه قیمت گذاری شود، و باید حصه شرکای دیگر خود را بپردازد، و غلام از طرف او آزاد می‌گردد، و اگر مالی نداشت، همان اندازه از غلام آزاد می‌شود که آن شخص آزاد کرده است»^(۱).

۳- باب: الْخَطَا وَالنِّسْيَانِ فِي الْعَتَاقَةِ وَالطَّلَاقِ وَنَحْوِهِ

باب [۳]: خطا و نسیان در آزاد کردن و طلاق دادن و امثال این‌ها

۱۱۴۲: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ لِي عَنْ أُمَّتِي مَا وَسَّوَسَتْ بِهِ صُدُورُهَا، مَا لَمْ تَعْمَلْ أَوْ تَكَلِّمْ» [رواه البخاری: ۲۵۲۸] ۱۱۴۲- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند به جهت من، وسوسه‌های قلبی امت مرا تا وقتی که به آن وسوسه‌ها عمل نکنند، و یا تکلم ننمایند، عفو کرده است»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

با استناد بر این حدیث جمهور علماء می‌گویند: اگر کسی نصیب خود را از غلام مشترک آزاد ساخت، حصه دیگران را در صورتی ضامن می‌گردد که توانمند باشد، و اگر فقیر بود، از غلام همان اندازه آزاد می‌شود که این شخص آزاد کرده است، و حصه‌های باقی‌مانده غلام در رفیت باقی می‌ماند، و لی زفر رضی الله عنه می‌گوید: شخصی که نصیبش را از غلام مشترک آزاد کرده است، آن غلام به طور کامل آزاد می‌گردد، و این شخص خواه توانمند باشد و خواه فقیر، ضامن است که قیمت نصیب دیگر شرکاء را برای آن‌ها بپردازد، و طوری که واضح است، حدیث مؤید نظر جمهور است.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) عدم مؤاخذه در وسوسه‌های قلبی خاص برای امت محمد صلی الله علیه و آله و به جهت محمد صلی الله علیه و آله است، و از این دانسته می‌شود که امم سابقه از وسوسه‌های قلبی مؤاخذه می‌شدند، و حتی در اول اسلام این حکم بر این امت نیز جاری بود، تا اینکه خداوند این آیه را نازل ساخت که: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾.

(۲) توضیح وسوسه‌های قلبی این است که شخص مثلاً: در دلش خطور می‌کند که زنش را طلاق بدهد، تا وقتی که به طلاق نطق نکرده است، طلاقش واقع نمی‌گردد، و یا شخصی به خاطرش

۴- باب: إِذَا قَالَ لِعَبْدِهِ هُوَ اللَّهُ وَنَوَى الْعِتْقَ، وَالْإِشْهَادَ بِالْعِتْقِ

باب [۴]: اگر برای غلامش گفت: او برای خدا است و نیتش آزاد کردن بود، و شاهد گرفتن به آزاد کردن

۱۱۴۳: وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ لَمَّا أَقْبَلَ يُرِيدُ الْإِسْلَامَ، وَمَعَهُ غُلَامُهُ صَلَّى كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِنْ صَاحِبِهِ، فَأَقْبَلَ بَعْدَ ذَلِكَ وَأَبُو هُرَيْرَةَ جَالِسٌ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ هَذَا غُلَامُكَ قَدْ أَتَاكَ»، فَقَالَ: أَمَا إِنِّي أُشْهِدُكَ أَنَّهُ حُرٌّ، قَالَ: فَهُوَ حِينَ يَقُولُ: يَا لَيْلَةَ مِنْ طُولِهَا وَعَنَائِهَا، عَلَى أَنَّهَا مِنْ دَارَةِ الْكُفْرِ
مَجَّت [رواه البخاری: ۲۵۳۰]

۱۱۴۳- و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که وی هنگامی که [نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] آمد و اراده مسلمان شدن را داشت غلامش نیز با وی همراه بود، این دو نفر در راه یکدیگر را گم کردند، و غلامش هنگامی پیدا شد که ابوهریره رضی الله عنه نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ای ابا هریره! اینک غلامت رسید».

ابوهریره رضی الله عنه گفت: من شما را شاهد می‌گیرم که او آزاد است، و [ابوهریره رضی الله عنه] می‌گوید: این در وقتی بود که می‌گفت: ای شبی که از درازی و رنج آن آزرده‌ام، [ولی خوشنودم] از اینکه از دار کفر نجات داد^(۱).

می‌گردد که شراب بخورد، تا وقتی که شراب نخورده است، گناه شرابخواری بر وی حساب نمی‌گردد.

۳) در مورد خطا، بین علماء اختلاف نظر است، بعضی علماء می‌گویند: آنچه که به اساس خطا یا فراموشی از انسان صادر می‌شود، در دنیا اثری ندارد، و در آخرت گناهی، مثلاً: اگر کسی خواست که برای زنش بگوید که تو: زن خوبی هستی، از روی خطا گفت که: تو طلاق هستی، طلاقش واقع نمی‌شود، ولی احناف می‌گویند: آنچه که از خطا عفو است، مؤاخذه اخروی است، ولی آثار دنیوی به آن تعلق می‌گیرد، و در نتیجه طلاق چنین شخصی از نگاه قضاء واقع می‌گردد، و مسئله خطا و نسیان، فروع و متعلقات زیادی دارد، که تفصیل آن در کتب اشباه و نظائر، و بعضی از مسائل آن در کتب فقه، خصوصاً در باب نکاح و طلاق، و در باب جنایات به تفصیل مذکور است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۵- باب: عِتْقِ الْمُشْرِكِ

باب [۵]: آزاد کردن مشرک

۱۱۴۴: عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ أَعْتَقَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ مِائَةَ رَقَبَةٍ، وَحَمَلَ عَلَى مِائَةِ بَعِيرٍ، فَلَمَّا أَسْلَمَ حَمَلَ عَلَى مِائَةِ بَعِيرٍ، وَأَعْتَقَ مِائَةَ رَقَبَةٍ، قَالَ: فَسَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَذَكَرَ الْحَدِيثَ وَقَدْ تَقَدَّ فِي الزَّكَاةِ [رواه البخاری: ۲۵۳۸، وانظر حديث رقم: ۱۴۳۶].

۱۱۴۴- از حکم بن حزام رضی اللہ عنہ روایت است که وی در جاهلیت صد غلام را آزاد ساخته بود، و بار صد شتر را صدقه داده بود، و چون مسلمان شد باز صد شتر بار را صدقه کرد، و صد غلام را آزاد نمود، حکیم رضی اللہ عنہ گفت که: از پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم پرسیدم، [وبقیة حدیث قبلاً در باب زکات گذشت] ^(۱).

(۱) ابوهیره رضی اللہ عنہ در سال ششم هجری که سال غزوه خیبر است، به مدینه آمد و مسلمان شد، و از لحظه مسلمان شدن تا وقت وفات نبی کریم صلی اللہ علیہ وسلم ملازم و همراه ایشان بود، علم فراوانی را از پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم آموخت، و احادیث بسیاری را از ایشان روایت کرد، و کسانی که از ابوهیره حدیث روایت کردند، تعدادشان به هشتصد نفر می‌رسد، در مدینه منوره سکنی گزین گردید، و در همانجا وفات یافت.

(۲) این سخن که: (ای شبی که از داری و رنج آن آزردهام، [ولی خوشنودم] از اینکه از دار کفر نجات داد) معنی شعری است که در متن حدیث نبوی شریف آمده است، و احتمال دارد که گوینده آن خود ابوهیره رضی اللہ عنہ و یا غلامش باشد، ولی احتمال اول نظر به آنچه که در حدیث آتی می‌آید، قوی‌تر است، والله تعالی أعلم.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این صد غلامی را که حکیم در اسلام آزاد کرده بود، و صد شتر باری را که صدقه داده بود، در وقت حج بود، در روایت آمده است که چون حکیم به حج رفت، با وی صد شتر بار، و صد غلام بود، که بر گردن‌های آن‌ها طوق نقره بود، در روز عید شترها را (نحر) کرد، و غلام‌ها را آزاد ساخت.

(۲) بقیة این حدیث که در باب زکات گذشت، چنین است که از پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم پرسیدم: آیا از این چیزهای که در جاهلیت به قصد تقرب صدقه داده بودم برایم ثواب است؟ پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «با ثواب کارهای نیک گذشته‌ات مسلمان شدی»، ثواب آن کارهای نیک برایت می‌رسد، و از این حدیث چنین دانسته می‌شود که: اگر کسی در حال کفر، عمل نیکی را از قبیل آزاد ساختن

۶ - باب: مَنْ مَلَكَ مِنَ الْعَرَبِ رَقِيْقًا

باب [۶]: کسی که غلامی را از عرب مالک شد

۱۱۴۵: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: «إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَغَارَ عَلَى بَنِي الْمُصْطَلِقِ وَهُمْ غَارُونَ، وَأَنْعَامُهُمْ تُسْقَى عَلَى الْمَاءِ، فَكَتَلَتْ مُقَاتِلَتُهُمْ، وَسَبَى ذَرَارِيَهُمْ، وَأَصَابَ يَوْمَئِذٍ جُورِيَّةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا» [رواه البخاری: ۲۵۴۱]

۱۱۴۵ - از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا بر قبیله (بنی مصطلق) در حالی یورش بردند که آن‌ها بی‌خبر بودند، و چارپایان آن‌ها آب داده می‌شد، مردان جنگی آن‌ها را کشتند، و اولاد آن‌ها را به اسارت گرفتند، و جویریة رضی الله عنها هم از جمله همین اسیران بود^(۱).

۱۱۴۶: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: مَا زِلْتُ أُحِبُّ بَنِي تَمِيمٍ مُنْذُ ثَلَاثٍ، سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ فِيهِمْ، سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «هُمْ أَشَدُّ أُمَّتِي، عَلَى الدَّجَالِ»، قَالَ: وَجَاءَتْ صَدَقَاتُهُمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هَذِهِ صَدَقَاتُ قَوْمِنَا»، وَكَانَتْ سَبِيَّةً مِنْهُمْ عَائِشَةُ، فَقَالَ: «أَعْتَقِيهَا فَإِنَّهَا مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ» [رواه البخاری: ۲۵۴۳]

۱۱۴۶ - از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که [گفت]: (بنی تمیم) را از وقتی که سه چیز را در باره آن‌ها از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم همیشه دوست می‌دارم، شنیدم که می‌گفتند:

غلامان، صدقه دادن، دست‌گیری از فقراء و امثال این‌ها انجام داده باشد، در صورتی که ایمان بیاورد، از تمام آن کارهای نیک برایش ثواب داده می‌شود.

۱ - از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

سبب غزوه بنی المصطلق آن بود که برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خبر رسید که آن‌ها آمادگی جنگ با مسلمان را دارند، و همان بود که تصمیم هجوم بر آن‌ها را گرفتند، و این واقعه در شب دوم شعبان سال پنجم هجری صورت گرفت، عدد مسلمانان در این غزوه هفت صد نفر بود که سی اسب داشتند، بیرق مهاجرین در دست ابوبکر صدیق رضی الله عنه، و بیرق انصار در دست سعد بن عبادة رضی الله عنه بود، و از جمله اسیران این غزوه جویریة بنت الحارث رضی الله عنها بود که شرف همسری با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را یافت و از امهات مؤمنین گردید.

«این‌ها شدیدترین امت من بر دجال هستند».

و گفت: چون زکات اموال آن‌ها رسید پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «این‌ها زکات‌های قوم ما است».

و کنیزی از آن‌ها در نزد عائشه رضی الله عنها بود، پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «او را آزاد کن، زیرا او از اولاد اسماعیل علیه السلام است»^(۱).

۷- باب: كَرَاهِيَةُ التَّطَاوُلِ عَلَى الرَّقِيقِ

باب [۷]: كراهیت زبان داری در مقابل غلام

۱۱۴۷: وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «لَا يَقُولُ أَحَدُكُمْ: أَطْعِمُ رَبِّكَ وَصَيُّ رَبِّكَ، اسْقِ رَبِّكَ، وَلْيُقُلْ: سَيِّدِي مَوْلَايَ، وَلَا يَقُلْ أَحَدُكُمْ: عَبْدِي أَمْتِي، وَلْيُقُلْ: فَتَايَ وَفَتَاتِي وَغُلَامِي» [رواه البخاری: ۲۵۵۲]

۱۱۴۷- از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند:

«کسی نباید [برای غلام خود] بگوید که: به رب خود نان بده، به رب خود آب وضوء تهیه کن، به رب خود آب بده، بلکه [غلام برای بادرش] بگوید: آقایم! بادارم! و [بادار برای غلام و کنیزش] نگوید: غلام من و کنیز من، بلکه بگوید: عزیز من، جوان من»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) پیامبر خدا ﷺ در وقت رسیدن اموال زکات بنی تمیم به این فرموده خود که: «این‌ها زکات‌های قوم ما است» بنی تمیم را به خود نسبت دادند، و سبب این امر آن بود که آن‌ها به نسب خود در (الیاس بن مضر) با پیامبر خدا ﷺ یکجا می‌شدند.

(۲) این حدیث دارای سه فضیلت برای بنی تمیم است، اول آنکه آن‌ها در نسب با پیامبر خدا ﷺ یکجا می‌شوند، دوم آنکه: آن‌ها زکات را از بهترین اموال خود می‌داند، و سوم آنکه: آن‌ها نسبت به دیگران با دجال مقابله شدیدتری می‌کنند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) نباید کسی برای خود نسبت (رب) بدهد، و گرچه (رب) در لغت عرب به معنی (بادار) است، و اطلاق بادار بر مخلوق روا است، ولی چون (رب) اسمی از اسمای خداوند متعال است، و بنده مامور به توحید خالص، و اجتناب از شرک است، نباید چنین لفظی را نسبت به خود، و یا شخص دیگری از مخلوق استعمال نماید، و اینکه در قرآن اطلاق (رب) بر بعضی از بندگان آمده است، بر

۸- باب: إِذَا أَتَى أَحَدَكُمْ خَادِمُهُ بِطَعَامِهِ

باب [۸]: وقتی که خادم کسی طعامش را آورد

۱۱۴۸: وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا أَتَى أَحَدَكُمْ خَادِمُهُ بِطَعَامِهِ، فَإِنْ لَمْ يُجْلِسْهُ مَعَهُ، فَلْيُنَاوِلْهُ لُقْمَةً أَوْ لُقْمَتَيْنِ أَوْ أُكْلَةً أَوْ أُكْلَتَيْنِ، فَإِنَّهُ وَلِي عِلَاجِهِ»
[رواه البخاری: ۲۵۵۷]

۱۱۴۸- و از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت است که [فرمودند]:

«وقتی که خادم کسی طعامش را آورد اگر او را با خود نمی‌نشانند، اقلاً باید یک یا دو لقمه، و یا یک خوراک و دو خوراکی برایش بدهد، زیرا طعام را او تهیه کرده است»^(۱).

سبیل حکایت است، مثلاً اینکه یوسف علیه السلام برای رفیق زندانش گفت که: «أَذْكُرُنِي عِنْدَ رَبِّكَ» این سخن را به حسب عقیده آن شخص گفت که پادشاهان خود را به این صفت یاد می‌کردند، نه آنکه یوسف علیه السلام جهت تعظیم، اطلاق این کلمه را بر آن شخص کرده باشد، پس این نهی متوجه به کسی است که دیگری را به نام (رب) از نگاه تعظیم یاد می‌کند، نه کسی که از نگاه تعریف چنین می‌گوید.

۲) کسی که مزدوری دارد، باید با وی با کمال لطف و مهربانی برخورد نماید نه با درشت زبانی و خشونت، انس رضی الله عنه می‌گوید: ده سال در خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم بودم، یکبار هم برایم نگفتند که چرا فلان کار را کردی، و یا چرا فلان کار را نکردی؟

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

انسان باید با زیر دستانش با رحم و شفقت برخورد نماید، و از آنچه که می‌خورد و می‌پوشد، نصیب آن‌ها را فراموش نکند، و مراد از یک لقمه و یا دو لقمه در حدیث، کنایه از این است که اگر غلام را با خود نان نمی‌دهد، حداقل مقدار طعامی که او را سیر کند، به طوری جداگانه برایش بدهد، و چون علت که (تهیه طعام باشد) در حدیث نبوی شریف مذکور است، بنابراین هر کسی که این علت - یعنی: تهیه کردن طعام - در وی موجود باشد، حکم حدیث آن را شامل می‌شود، چه غلامی باشد و چه کنیز، و چه هر خادم و مزدور دیگری.

۹- باب: إِذَا ضَرَبَ الْعَبْدَ فَلْيَتَجَنَّبِ الْوَجْهَ

باب [۹]: اگر غلام را زد از زدن بر روی خودداری نماید

۱۱۴۹: وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِذَا قَاتَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَتَجَنَّبِ الْوَجْهَ» [رواه البخاری: ۲۵۵۹]

۱۱۴۹- و از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمودند: «اگر کسی از شما جنگ می‌کرد، از زدن بر روی، خودداری نماید»^(۱).

۱۰- باب: مَا يُجُوزُ مِنْ شُرُوطِ الْمَكَاتِبِ

باب [۱۰]: شرط‌هایی که درباره مکاتب جاز است

۱۱۵۰: عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ بَرِيرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا جَاءَتْ تَسْتَعِينُهَا فِي كِتَابَتَيْهَا، وَلَمْ تَكُنْ قَصَتْ مِنْ كِتَابَتَيْهَا شَيْئًا، قَالَتْ لَهَا عَائِشَةُ: ارْجِعِي إِلَى أَهْلِكَ، فَإِنْ أَحْبَبُوا أَنْ أَقْضِيَ عَنْكَ كِتَابَتَيْكَ وَيَكُونُوا وَلَاؤُكَ لِي، فَعَلْتُ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ بِرِيرَةَ لِأَهْلِهَا، فَأَبَوْا، وَقَالُوا: إِنْ شَاءَتْ أَنْ تَحْتَسِبَ عَلَيْكَ، فَلْتَفْعَلْ وَيَكُونُوا وَلَاؤُكَ لَنَا، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِبْتَاغِي، فَأَعْتَقِي فَإِنَّمَا الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ» قَالَ: ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: «مَا بَالُ أَنْاسِ يَشْتَرِطُونَ شُرُوطًا لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ، مِنْ اشْتَرَطَ شَرْطًا لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَلَيْسَ لَهُ، وَإِنْ شَرَطَ مِائَةَ مَرَّةٍ شَرْطَ اللَّهِ أَحَقُّ وَأَوْثَقُ» [رواه البخاری: ۲۵۶۱]

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم از زدن بر روی منع کردند، و اینکه سبب نهی از زدن بر روی چیست؟ چندین احتمال وجود دارد، در صحیح مسلم آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «فإن الله خلق آدم على صورته» یعنی: سبب آن است که خداوند آدم را بر صورتش خلق کرده است، و اینکه ضمیر در (على صورته)، راجع به مضروب، و یا راجع به به باری تعالی است، هر دو احتمال وجود دارد، و اگر راجع به باری تعالی باشد، باید حمل بر معنی شود که لایق ذات باری تعالی جل جلاله است، و احتمال دیگر آنکه: روی نسبت به دیگر اعضاء از یکطرف لطیف است، و دور نیست که زدن بر روی، سبب نقص چندین عضوف و یا حداقل عضوی از این اعضاء گردد، از این جهت پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم از زدن بر روی منع کرده‌اند.

۱۱۵۰- از عائشه رضی الله عنها روایت است که: (بریره) نزدش آمد و درباره کتابتش از وی طلب کمک نمود، عائشه رضی الله عنها برایش گفت: نزد بادارانت بر و ببین، اگر موافقت داشته باشند که پول کتابت را من بپردازم، و ولای تو برای من باشد، من پول کتابت تو را می پردازم.

بریره رضی الله عنها این سخن را برای بادارانش گفت، و آنها قبول نکردند و گفتند: اگر عائشه می خواهد که این پول را برای تو به طور صدقه بدهد و ولای تو برای ما باشد، قبول داریم.

عائشه رضی الله عنها این سخن را برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت، ایشان فرمودند: «او را خریداری کن، سپس آزاد کن، زیرا ولاء از کسی است که او را آزاد ساخته است».

ابوهریره رضی الله عنه گفت که: بعد از آن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برخاسته [و خطبه دادند] و گفتند: «چرا بعضی از مردمان شرطهایی می گذارند که در کتاب خدا نیست، اگر کسی شرطی می گذارد که در کتاب خدا نباشد، آن شرط برایش نیست ولو آنکه صد بار شرط کند، شرط خدا سزاوارتر و محکم تر است»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) سبب طلب کمک بریره از عائشه آن بود که: بریره کنیزی بود، و با بادارانش عقدی امضاء کرده بود که به موجب آن مبلغ معینی برای آنها بپردازد، و در مقابل آزاد باشد، و نزد عائشه رضی الله عنها آمده بود تا در پرداختن آن مبلغ با وی کمک نماید.

۲) مکاتب: غلامی است که با بادارش عقد می بندد که مبلغ معینی را برایش بپردازد، و بعد از پرداختن آن مبلغ آزاد باشد، و اگر از ادای آن مال عاجز گردید، دوباره به غلامی برگردد.

۳) مراد از شرط باطل آن است که مخالف با احکام و قواعد شریعت باشد، نه آنکه غیر موجود در شریعت باشد، یعنی: اگر طرفین عقد، چیزی را شرط کردند که مخالف قرآن و یا سنت بود، آن شرط باطل است، و اگر مخالف قرآن و سنت نبود، خواه آن شرط در قرآن و سنت وجود داشته باشد، و یا نداشته باشد، آن شرط صحیح و لازم الاجزاء است.

۴۹ - كِتَابُ الْهَبَةِ وَفَضْلِهَا وَالتَّخْرِيسِ عَلَيْهَا

کتاب [۴۹]: بخشش و فضیلت آن، و تشویق بر بخشش دادن

۱ - باب: فَضْلُ الْهَبَةِ

باب [۱]: فضیلت بخشش

۱۱۵۱: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «يَا نِسَاءَ الْمُسْلِمَاتِ، لَا تَحْفَرَنَّ جَارَةً لِحَارَتِهَا، وَلَوْ فَرِسَنَ شَاةٍ» [رواه البخاری: ۲۵۶۶]

۱۱۵۱ - از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند:

«ای زنان مسلمان! بخشش دادن به زن همسایه خود را اندک مشمارید، ولو آنکه ساق خشک پای گوسفندی باشد»^(۱).

۱۱۵۲: عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّهَا قَالَتْ لِعُرْوَةَ رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى: يَا ابْنَ أُخْتِي «إِنْ كُنَّا لَتَنْظُرُ إِلَى الْهَلَالِ، ثُمَّ الْهَلَالِ، ثَلَاثَةَ أَهْلَةٍ فِي شَهْرَيْنِ، وَمَا أُوقِدَتْ فِي آيَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَارٌ، فَقُلْتُ يَا خَالَئُ: مَا كَانَ يُعِيشُكُمْ؟ قَالَتْ: «الْأَسْوَدَانِ: التَّمْرُ وَالْمَاءُ، إِلَّا أَنَّهُ قَدْ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جِرَانٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، كَانَتْ لَهُمْ

۱ - از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در حدیث نبوی شریف - طوری که مشاهده می‌کنید - لفظ (فُرْسَنَ) آمده است، و ما او را به ساق خشک پای گوسفند، ترجمه نمودیم، و در بعضی مناطق افغانستان از آن جمله در هرات (فُرْسَنَ) را (شینگ) می‌گویند، و چون (فُرْسَنَ) به این معنی در همه جا استعمال نمی‌شود، لذا آن را ترجمه توضیحی نمودیم.

(۲) زن‌ها باید با همسایگان خود چیزی را که قدرت دارند بخشش بدهند، و اگر چیزی اندکی هم دارند نباید آن را کم شمارند، و از هدیه دادنش خودداری ورزند، چنانچه زنی که برایش هدیه داده می‌شود، ولو آنکه هدیه چیز اندکی باشد، نباید آن را کم بشمرد و یا رد نماید.

مَنَائِحُ، وَكَانُوا يَمْنَحُونَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ أَلْبَانِهِمْ، فَيَسْقِينَا» [رواه البخاری: ۲۵۶۷]

۱۱۵۲- از عائشه رضی الله عنها روایت است که وی برای عروه رضی الله عنها گفت: خواهر زاده عزیزم! از یک ماه تا ماه دیگر و حتی دو ماه را در سه ماه انتظار می‌کشیدیم، و آتشی در هیچیک از خانه‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روشن نمی‌شد.

عروه رضی الله عنها [می‌گوید]: گفتم: خاله جان! زندگی شما را چه چیزی تشکیل می‌داد؟ گفت: دو چیز سیاه، که خرما و آب است، ولی برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همسایگان انصاری بود، و آن‌ها شترهای داشتند که شیر آن‌ها را خیرات می‌دادند، از آن شیر گاهی برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌آوردند، و ایشان آن شیر را برای ما می‌دادند^(۱).

۱۱۵۳: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَوْ دُعِيتُ إِلَى ذِرَاعٍ أَوْ كُرَاعٍ لَأَجَبْتُ، وَلَوْ أُهْدِيَ إِلَيَّ ذِرَاعٌ أَوْ كُرَاعٌ لَقَبِلْتُ» [رواه البخای: ۲۵۶۸]

۱۱۵۳- از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «اگر به طعمی که از گوشت دست و یا از پاچه تهیه شده باشد، دعوت شوم دعوت را می‌پذیرم، و اگر دست و یا پاچه برایم بخشش داده شود، آن بخشش را قبول می‌کنم»^(۲).

۱- از مسائل و احکام متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) معنی این قول عائشه رضی الله عنها که گفت: (دو ماه را در سه ماه انتظار می‌کشیدیم، و آتشی در هیچ از خانه‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روشن نمی‌شد)، این است که: ماه اول شروع می‌شد، و هلال را می‌دیدند، و باز ماه دوم شروع می‌شد، و هلال را می‌دیدند، و باز ماه سوم شروع می‌شد، و هلال را می‌دیدند، که در این صورت از نگاه وقت، شصت روز که عبارت از دو ماه باشد، گذشته بود، ولی از نگاه رؤیت هلال، هلال سه ماه را دیده بودند.

(۲) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، از استمتاع و تجملات دنیوی تزه می‌نمودند.

(۳) کسانی که حالت فقر و تهی‌دستی را بر ثروت و تجمل ترجیح می‌دهند، به این حدیث تمسک می‌جویند.

(۴) کسانی که چیزی دارند، نباید همسایگان فقیر خود را از یاد ببرند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث اینکه:

این سخن را پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای آن گفتند که نباید هدیه را در دادن و یا گرفتن کم به شمار آورد، و از دادن آن خودداری نمود، و یا از نگاه کم شمردن آن را رد کرد، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به

۲- باب: قَبُولِ هَدِيَّةِ الصَّيْدِ

باب [۲]: قبول هديه شكار

۱۱۴۵: «عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «أَنْفَجْنَا أَرْنَبًا بِمَرِّ الظَّهْرَانِ، فَسَعَى الْقَوْمُ، فَلَعَبُوا، فَأَذْرَكْتُهَا، فَأَخَذْتُهَا، فَأَتَيْتُ بِهَا أَبَا طَلْحَةَ، فَذَبَحَهَا وَبَعَثَ بِهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِوَرِكَيْهَا أَوْ فَخِذَيْهَا - قَالَ: فَخِذَيْهَا، فَقَبِلَهُ» وفي رواية: وَأَكَلَ مِنْهُ [رواه البخاري:

[۲۵۷۲

۱۱۴۵- از انس رضي الله عنه روایت است که گفت: در منطقه (مر ظهران) خرگوشی را رم دادیم، مردم کوشیدند که او را بگیرند، نتوانستند و خسته شدند، ولی من به او رسیدم و او را گرفتم و نزد ابوطلحه آوردم، او آن را ذبح کرد و ران‌ها آن را برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرستاد، ایشان آن را قبول کردند، و در روایت دیگری آمده است که ایشان آن را قبول نموده و خوردند^(۱).

۳- باب: قَبُولِ الْهَدِيَّةِ

باب [۳]: قبول کردن بخشش

۱۱۵۵: «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «أَهْدَتْ أُمُّ حَفِيدٍ خَالَهٗ ابْنِ عَبَّاسٍ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَقْطًا وَسَمْنًا وَأَضْبًا، فَأَكَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْأَقِطِ

دادن هدیه تشویق می‌کردند، از آن جمله اینکه فرمودند، «هدیه بدهید که سبب محبت می‌شود».

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) (مر ظهران) منطقه‌ای است در راه مدینه به سوی مکه، و حدود یک منزل از مکه فاصله دارد.
- (۲) اگر گروهی، شکار را تعقیب کردند، و یکی از آن‌ها شکار را بدست آورد، شکار به وی تعلق می‌گیرد، و دیگران حقی به آن ندارند.
- (۳) خوردن گوشت خرگوش مباح است.
- (۴) بخشش دادن چیز اندک برای شخصیت بزرگ مانعی ندارد، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با همان شخصیت خود، از قبول کردن دو ران خرگوش ابا نوریذند، پس هیچکس از دادن و قبول نمودن هیچ نوع هدیه نباید، خودداری نماید.

وَالسَّمْنِ، وَتَرَكَ الضَّبَّ تَقْدُرًا» ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: «فَأُكِلَ عَلَى مَائِدَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلَوْ كَانَ حَرَامًا مَا أُكِلَ عَلَى مَائِدَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» [رواه البخاری: ۲۵۷۵].

۱۱۵۵- از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت: اُمّ حفید (خاله ابن عباس رضی الله عنه) برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قروت و روغن و سوسمارهایی را هدیه داد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از قروت و روغن خوردند، ولی از سوسمارها بدشان آمد و نخوردند. ابن عباس رضی الله عنه گفت: سوسمار در دسترخوان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خورده شد، و اگر حرام می بود، در دسترخوان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خورده نمی شد.^(۱)

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) (أم حفید): نامش هزیله، و خواهر أم المؤمنین میمونه رضی الله عنها بود.
(۲) با استناد به این حدیث، عموم فقهاء می گویند که گوشت سوسمار حلال است، و استدلال شان همان استدلال ابن عباس رضی الله عنه است که گفت: اگر سوسمار حرام می بود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خوردن آن منع می کردند، و چون در سفره شان خورده شد و از آن منع نکردند، پس حرام نیست. و در (هدایه) که مشهورترین کتابها در مذهب احناف، و از مهم ترین متون فقه اسلامی است آمده است که: خوردن سوسمار مکروه است، ولی عموم علمای احناف آن را حرام می دانند، و دلیل شان احادیثی است که در حرمت آن آمده است، محمد بن حسن از أسود از عائشه رضی الله عنها روایت می کند که گفت: برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوسماری را بخشش دادند، و ایشان از خوردن آن ابا ورزیدند، پرسیدم که من آن را بخورم؟ مرا هم از خوردن آن منع کردند، سائلی به در خانه آمد، و خواستم آن سوسمار را برای وی بدهم، فرمودند: «چیزی را برایش می دهی که خودت نمی خوری؟» و البته نهی دلالت بر تحریم دارد، و علاوه بر آن احادیث دیگری نیز در همین معنی روایت شده است، و چون بین احادیث اباحت و احادیث تحریم تعارض وجود دارد، باید یکی از آنها ناسخ و دیگری منسوخ باشد، و بنا به قاعده که نص موجب تحریم، از نص موجب اباحت متاخر می باشد، باید حکم بر تحریم آن نمود، زیرا اگر نص موجب اباحت را متاخر بدانیم تکرار نسخ لازم می آید. *

ولی نظر عاجزانه ام این است که چون بدون شک در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوسمار را می خوردند، و حتی برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن هدیه می آوردند، اگر حرام می بود باز بدون شک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنها را از خوردن آن منع می کردند، و چون چنین منعی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثابت نشده است، بنابراین نمی توان حکم به تحریم سوسمار کرد، و معنی که آمده است، نسبت به خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نسبت به خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، نه نسبت به دیگران، و برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حالت

۱۱۵۶: عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أُتِيَ بِطَعَامٍ سَأَلَ عَنْهُ: «أَهْدِيَّةٌ أَمْ صَدَقَةٌ؟»، فَإِنْ قِيلَ صَدَقَةٌ، قَالَ لِأَصْحَابِهِ: «كُلُوا»، وَلَمْ يَأْكُلْ، وَإِنْ قِيلَ هَدِيَّةٌ، ضَرَبَ بِيَدِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَكَلَ مَعَهُمْ [رواه البخاری: ۲۵۷۶].

۱۱۵۶- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: چون کسی برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله طعامی می آورد می پرسیدند، بخشش است یا زکات؟ اگر می گفتند: زکات است، برای صحابه های خود می گفتند که: «شما بخورید»، و خودشان نمی خوردند، و اگر گفته می شد که: بخشش است، زود شروع می کردند و همراه صحابه می خوردند.^(۱)

خاصی است، که برای دیگران نیست، و حدیث امام مالک رضی الله عنه مؤید این معنی است، و آن حدیث این است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در خانه میمونه برای ابن عباس و خالد بن ولید امر کردند که از گوشت سوسمار بخورند، آن ها پرسیدند: چرا خود شما نمی خورید؟ فرمودند: «اشخاص دیگری نزد من می آیند» و مقصدشان ملائکه است، زیرا گوشت سوسمار دارای بوی نا مرغوبی است. پس بنابراین می توان گفت که گوشت سوسمار حرام نیست، منتهی اگر کسی روی عدم عادت به خوردن آن نمی خواهد آن را بخورد، نخورد، که در این حالت، سوسمار نسبت به وی مکروه طبیعی است نه مکروه شرعی، والله تعالی اعلم.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- ۱) زکات برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روا نیست، و از این جهت از خوردن آن امتناع می ورزیدند.
- ۲) سبب تحریم زکات برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن بود که زکات اوساخ مال است، و مقام نبی کریم بالاتر از آن است که اوساخ اموال مردم را قبول نمایند، و دیگر آنکه زکات برای اغنیاء حرام است، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گرچه در ظاهر چیزی نداشتند و لی از امتعه دنیوی استغنائی کامل داشتند، و خداوند می فرماید: ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ﴾، و دیگر آنکه دست گیرنده بالاتر است، و نبی کریم در همه امور از همگان در مقام و منزلت بالاتری قرار داشتند، و دیگر آنکه زکات را از مردم خواسته و یا نخواستہ می گرفتند، و اگر خودشان از آن زکات می خوردند، شاید این فکر به ذهن کسی خطور می کرد که زکات را برای استفاده خود از ما می گیرند، و روی این اسباب بود که از خوردن زکات، خودشان و خانواده شان خودداری می کردند.
- ۳) و اینکه بخشش را قبول می کردند، سببش آن بود که از بخشش می توان عوض داد، و بعد از عوض دادن منتهی بر شخص بخشش گیرنده باقی نمی ماند.

۱۱۵۷: عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: أُتِيَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِلَحْمٍ، فَقِيلَ: تُصَدَّقُ عَلَى بَرِيرَةَ، قَالَ: «هُوَ لَهَا صَدَقَةٌ وَلَنَا هَدِيَّةٌ» [رواه البخاری: ۲۵۷۷].

۱۱۵۷- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گوشتی آورده شد، کسی گفت که: این گوشت برای (بریره) زکات داده شده است. فرمودند: «برای بریره زکات، و برای ما بخشش است»^(۱).

باب: مَنْ أَهْدَى إِلَى صَاحِبِهِ وَتَحَرَّى بَعْضَ نِسَائِهِ دُونَ بَعْضٍ

باب [۴]: کسی که برای رفیقش بخشش داد، و بعضی از همسران خود را بر دیگران ترجیح داد

۱۱۵۸: عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ نِسَاءَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُنَّ حَزْبَيْنِ، فَحِزْبٌ فِيهِ عَائِشَةُ وَحَفْصَةُ وَصَفِيَّةُ وَسَوْدَةُ، وَالْحِزْبُ الْآخَرُ أُمُّ سَلَمَةَ وَسَائِرُ نِسَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَكَانَ الْمُسْلِمُونَ قَدْ عَلِمُوا حُبَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَائِشَةَ، فَإِذَا كَانَتْ عِنْدَ أَحَدِهِمْ هَدِيَّةً يُرِيدُ أَنْ يُهْدِيَهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَخْرَجَهَا حَتَّى إِذَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَيْتِ عَائِشَةَ، بَعَثَ صَاحِبَ الْهَدِيَّةِ بِهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَيْتِ عَائِشَةَ، فَكَلَّمَ حِزْبٌ أُمَّ سَلَمَةَ فَقُلْنَ لَهَا: كَلِّمِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُكَلِّمُ النَّاسَ، فَيَقُولُ: مَنْ أَرَادَ أَنْ يُهْدِيَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَدِيَّةً، فَلْيُهْدِهِ إِلَيْهِ حَيْثُ كَانَ مِنْ بُيُوتِ نِسَائِهِ، فَكَلَّمَتْهُ أُمُّ سَلَمَةَ بِمَا قُلْنَ، فَلَمْ يَقُلْ لَهَا شَيْئًا، فَسَأَلَتْهَا، فَقَالَتْ: مَا قَالَ لِي شَيْئًا، فَقُلْنَ لَهَا، فَكَلَّمِيهِ قَالَتْ: فَكَلَّمْتُهُ حِينَ دَارَ إِلَيْهَا أَيْضًا، فَلَمْ يَقُلْ لَهَا شَيْئًا، فَسَأَلْتُهَا، فَقَالَتْ: مَا قَالَ لِي شَيْئًا،

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- (۱) بعد از اینکه فقیر زکات را قبول کرد و متصرف شد، در ملکش در می‌آید، و از زکات بودن خلاص می‌شود، و اگر فقیر آن را برای دیگری می‌دهد، این عملش هدیه گفته می‌شود نه زکات.
- (۲) تحریمی که در مال زکات نسبت به بعضی افراد وجود دارد، تحریم وصفی است نه تحریم ذاتی، یعنی مال زکات به وصفی که برای غنی داده می‌شود، حرام است، ولی به وصفی که برای فقیر داده می‌شود، حرام نیست، و چون گرفتن زکات برای فقیر حلال است، در وقت بخشش دادن خود به همین وصف حلال بودن باقی می‌ماند، و برای بخشش گیرنده نیز حلال است.

فَقُلْنَ لَهَا: كَلِمِيهِ حَتَّى يُكَلِّمَكَ، فَدَارَ إِلَيْهَا فَكَلَّمَتْهُ، فَقَالَ لَهَا: «لَا تُؤْذِينِي فِي عَائِشَةَ فَإِنَّ الْوَحْيَ لَمْ يَأْتِنِي وَأَنَا فِي نُوبِ امْرَأَةٍ، إِلَّا عَائِشَةَ»، قَالَتْ: فَقَالَتْ: أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَدَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، ثُمَّ إِنَّهُنَّ دَعَوْنَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَرْسَلَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَقُولُ: إِنَّ نِسَاءَكَ يَنْشُدْنَكَ اللَّهُ الْعَدْلَ فِي بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ، فَكَلَّمَتْهُ فَقَالَ: «يَا بَيْتِيَّةُ أَلَا مُحِبِّينَ مَا أَحَبُّ؟»، قَالَتْ: بَلَى، فَرَجَعَتْ إِلَيْهِنَّ، فَأَخْبَرْتُهُنَّ، فَقُلْنَ: ارْجِعِي إِلَيْهِ، فَأَبَتْ أَنْ تَرْجِعَ، فَأَرْسَلْنَ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ، فَأَتَتْهُ، فَأَغْلَظَتْ، وَقَالَتْ: إِنَّ نِسَاءَكَ يَنْشُدْنَكَ اللَّهُ الْعَدْلَ فِي بِنْتِ ابْنِ أَبِي فُحَافَةَ، فَرَفَعَتْ صَوْتَهَا حَتَّى تَتَنَاوَلَتْ عَائِشَةَ وَهِيَ قَاعِدَةٌ فَسَبَّتْهَا، حَتَّى إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيَنْظُرُ إِلَى عَائِشَةَ، هَلْ تَكَلَّمُ، قَالَ: فَتَكَلَّمَتْ عَائِشَةُ تَرُدُّ عَلَى زَيْنَبَ حَتَّى أَسْكَنْتَهَا، قَالَتْ: فَتَنَظَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى عَائِشَةَ، وَقَالَ: «إِنَّهَا بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ» [رواه البخاري ٢٥٨١].

۱۱۵۸- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: همسران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دو حزب بودند، در یک حزب: عائشه، حفصه، صفیه و سوده، و در حزب دیگر: ام سلمه و دیگر همسران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله.

و مسلمانان دوستی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت به عائشه رضی الله عنها درک کرده بودند، اگر کسی می‌خواست برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بخششی بدهد، آن را تا روزی که ایشان به خانه عائشه رضی الله عنها می‌بودند، به تاخیر می‌انداخت، و در این روز آن هدیه را برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرستاد.

حزب ام سلمه در این موضوع تبصره کردند، و از وی خواستند تا نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برود و از ایشان بخواهد که برای مردم بگویند: کسی که می‌خواهد برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هدیه بدهد، به خانه هر یک از همسران خود که هستند بفرستد.

ام سلمه رضی الله عنها آنچه را که برایش گفته بودند، برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت، ایشان سکوت کردند و چیزی نگفتند، آن همسران دیگر از ام سلمه رضی الله عنها نتیجه را پرسیدند، گفت: [من موضوع را گفتم، و لی] ایشان چیزی نگفتند.

برایش گفتند: موضوع را دوباره مطرح کن، [ام سلمه رضی الله عنها] وقتی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزدش رفتند، موضوع را دوباره مطرح نمود، باز برایش چیزی نگفتند، باز آن‌ها نتیجه را از ام سلمه پرسیدند، ام سلمه گفت: برایم چیزی نگفتند.

آن‌ها گفتند: موضوع را مطرح کن تا برایت چیزی بگویند، و وقتی که پیامبر خدا ﷺ به خانهٔ أم سلمه آمدند، موضوع را مطرح کرد.

ایشان برایش گفتند: «مرا در مورد عائشه اذیت مکن، زیرا وحی بر من در بستر زنی جز [بستر] عائشه نازل نشده است».

أم سلمه رضی الله عنها می‌گوید: گفتم: یا رسول الله! از اینکه شما را اذیت کرده باشم به خدا توبه می‌کنم. سپس آن همسران، فاطمه دختر پیامبر خدا ﷺ را دعوت نمودند [تا به حل این مشکل کمک نماید] و او را نزد پیامبر خدا ﷺ فرستادند که بگوید: همسران شما، شما را به خدا سوگند می‌دهند که با آن‌ها در مورد دختر ابوبکر عدالت را مراعات نمائید.

[فاطمه رضی الله عنها آمد] و موضوع را برای پیامبر خدا ﷺ در میان گذاشت، ایشان فرمودند: «ای دخت عزیزم! آیا چیزی را که من دوست داشته باشم تو دوست نداری؟» گفت: چرا نه، دوست دارم.

فاطمه رضی الله عنها رفت و آن‌ها را از جریان با خبر ساخت، آن‌ها برای فاطمه رضی الله عنها گفتند که دوباره نزد ایشان برو، ولی او از رفتن دوباره ابا و رزید.

آن‌ها زینب بنت جحش را فرستادند، زینب رضی الله عنها آمد، و با درشت زبانی گفت که همسران شما، شما را به خدا سوگند می‌دهند که دربارهٔ دختر ابن ابی قحافه عدالت را مراعات کنید، و صدایش را تا جایی بلند کرد که به عائشه رضی الله عنها که در آنجا نشسته بود، دشنام داد.

تا آنکه پیامبر خدا ﷺ به طرف عائشه نگاه می‌کردند که آیا چیزی می‌گوید یا نه؟ راوی گفت که: عائشه رضی الله عنها در رد سخن زینب آنقدر سخن زد که زینب رضی الله عنها را خاموش ساخت، پیامبر خدا ﷺ در حالی که به طرف عائشه رضی الله عنها نظر می‌کردند گفتند: «این دختر ابوبکر است»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) آنچه که در این حدیث گذشت، منافی با مراعات عدالت پیامبر خدا ﷺ بین همسران‌شان نیست، زیرا آنچه را که مردم به خانهٔ عائشه رضی الله عنها می‌آوردند، چیزی نبود که پیامبر خدا ﷺ آن را برای عائشه رضی الله عنها داده باشند، بلکه چیزی بود که خود مردم بدون امر و توصیهٔ پیامبر خدا ﷺ می‌آوردند، و انسان از عملی که شخص دیگری انجام می‌دهد، مسؤولیت ندارد.

۵- باب: مَا لَا يُرَدُّ مِنَ الْهَدِيَّةِ

باب [۵]: هدیه که نباید مسترد شود

۱۱۵۹: عَنْ أَنَسِ بْنِ رَضِيٍّ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَرُدُّ الطَّيِّبَ»
[رواه البخاری: ۲۵۸۲].

۱۱۵۹- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم عطر را رد نمی کردند^(۱).

(۲) اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم برای مردم می گفتند که هدایای خود را در وقتی که به خانه دیگر همسرانم می باشم برایم بیاورید، این سخن دلالت بر آن داشت که گویا از مردم چیزی را می طلبند، و خود پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم از سؤال کردن از مردم نهی نموده بودند، و البته به مقام نبوت مناسب نبود که از مردم چیزی بطلبند.

(۳) این حدیث دلالت بر فضیلت عائشه رضی الله عنها دارد، زیرا صحابه رضی الله عنهم محبت پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم را نسبت به وی درک کرده بودند، و همین فضیلت برای عائشه کافی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم او را از دیگر همسران خود بیشتر دوست داشتند.

(۴) اگر همسر کسی صدا بلندی می کند، بهتر آن است که شوهرش از صبر و تحمل کار گرفته و در برابرش صدا بلندی و درشت زبانی نکند، چنانچه پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم در مقابل صدا بلندی همسران خود ساکت ماندند و چیزی نگفتند، و این از حسن معاشرت پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، و اخلاق نبیله ایشان بود.

(۵) این سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم که برای عائشه رضی الله عنها گفتند: «این دختر ابوبکر است» یعنی: همانطوری که ابوبکر رضی الله عنه فهمیده، عاقل، سخنور و منطقی است، دخترش نیز همانطور فهمیده عاقل، سخنور و منطقی است، و از قدیم گفته اند که: (فرزند آینه پدر نما است).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

خود پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم سبب رد نکردن عطر را در حدیث دیگری که ابوداود روایت کرده است، بیان فرموده اند، از ابوهیره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «اگر برای کسی عطر دادند، آن را رد نکنند، زیرا عطر وزنش سبک و بویش خوش آیند است.

۶- باب: المكَافَاةُ فِي الْهَبَةِ

باب [۶]: بخشش در مقابل بخشش

۱۱۶۰: عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقْبَلُ الْهَدِيَّةَ وَيُثِيبُ عَلَيْهَا» [رواه البخاری: ۲۵۸۵].

۱۱۶۰- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بخشش را قبول می کردند، و در مقابل آن بخشش می دادند ^(۱).

۷- باب: الإِشْهَادِ فِي الْهَبَةِ

باب [۷]: شاهد گرفتن در بخشش

۱۱۶۱: عَنِ النَّعْمَانَ بْنِ بَشِيرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: أَعْطَانِي أَبِي عَطِيَّةً، فَقَالَتْ عَمْرَةُ بِنْتُ رَوَاحَةَ: لَا أَرْضَى حَتَّى تُشْهَدَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَتَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: إِنِّي أَعْطَيْتُ ابْنِي مِنْ عَمْرَةَ بِنْتِ رَوَاحَةَ عَطِيَّةً، فَأَمَرْتَنِي أَنْ أُشْهَدَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «أَعْطَيْتُ سَائِرَ وَلَدِكَ مِثْلَ هَذَا؟»، قَالَ: لَا، قَالَ: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ»، قَالَ: فَرَجَعَ فَرَدَّ عَطِيَّتَهُ [رواه البخاری: ۲۵۸۷].

۱۱۶۱- از نعمان بن بشیر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پدرم برایم چیزی بخشش داد، [و آن بخشش، غلامی بود]، [مادر من] عمره بنت رواحه گفت: تا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را بر آن شاهد نگیری راضی نخواهم شد.

پدرم نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت:

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) بخشش دادن در مقابل بخشش مسح است، و واجب نیست.

(۲) اگر کسی برای دیگری چیزی بخشش داد، و از وی خواست تا برایش بخشش بدهد، در این صورت امام مالک رحمته الله علیه می گوید: اگر بخشش دهنده کسی بود که حالتش دلالت بر طلب بخشش کرد، بخشش دادن در مقابل بخشش واجب است، مانند بخشش دادن فقیر برای ثروتمند، و بخشش دادن مزدور برای بادارش، امام ابوحنیفه رحمته الله علیه می گوید، بخشش دادن در مقابل بخشش به هیچ حالتی واجب نیست.

برای بچه‌ام که از عمره بنت رواحه است چیزی بخشش دادم، و یا رسول الله، مادرش به من امر کرد که شما را شاهد بگیرم.
فرمودند: «برای دیگر فرزندان خود نیز چنین بخشش دادی؟»
گفت: نه.

فرمودند: «از خدا بترسید، و بین فرزندان خود عدالت کنید» [نعمان] می‌گوید:
پدرم آمد و بخشش را پس گرفت^(۱).

۸- باب: هِبَةُ الرَّجُلِ لِامْرَأَتِهِ وَالْمَرْأَةِ لِرَوْحِهَا

باب [۸]: بخشش شوهری برای زن، و بخشش زن برای شوهر

۱۱۶۲- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الْعَائِدُ فِي هِبَتِهِ كَالْكَلْبِ يَتَّقِيءُ ثُمَّ يَعُودُ فِي قَيْئِهِ» [رواه البخاری: ۲۵۸۹]

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث انکه:

(۱) جمهور علماء می‌گویند: امر پیامبر خدا ﷺ در مساوات بین فرزندان، برای استحباب است نه وجوب، و دلیل‌شان این است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه برای عائشه رضی الله عنها مالی را بخشش داده بود که برای دیگر اولاد خود نداده بود، و اگر امر برای وجوب می‌بود، ابوبکر رضی الله عنه به چنین کاری اقدام نمی‌کرد، و بعضی از علماء با استناد به ظاهر این حدیث می‌گویند که: مساوات بین اولاد در بخشش دادن واجب است.

(۲) در مراعات تسویة بخشش در بین فرزندان فرقی بین دختر و پسر نیست، و ظاهر حدیث باب دلالت بر این امر دارد، زیرا در حدیث لفظ اولاد که به معنی فرزندان است، آمده است، و فرزند شامل پسر و دختر هر دو را می‌شود، و علاوه بر آن از ابن عباس رضی الله عنهما از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «در بخشش دادن در بین فرزندان خود مساوات را مراعت نمایند، و اگر کسی برای بعضی از فرزندان خود چیز بیشتری می‌دهد، برای دختران خود بدهد»، یعنی: دختر به دادن بخشش بیشتر از پسر مستحق‌تر است.

(۳) و اینکه پدر نعمان هدیه‌اش را پس گرفت، و برای دیگر فرزندان هدیه به مانند هدیه نعمان نداد، شاید سبب‌شان این باشد که وی آنقدر امکانات نداشت تا برای همه فرزندان خود همان چیزی را بخشش بدهد که برای نعمان بخشش داده بود، از این جهت، بخششی را که برای نعمان داده بود از وی پس گرفت، تا اگر در بخشش دادن بین آن‌ها عدالت کرده نمی‌تواند، حداقل در بخشش ندادن بین آن‌ها عدالت کرده باشد.

۱۱۶۲- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«کسی که بخشش را پس می‌گیرد، مانند سگی است که قیء می‌کند و قیء خود را دوباره می‌خورد»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

با استناد به این حدیث، عده از علماء می‌گویند: اگر کسی چیزی را بخشش کرد، حق ندارد که آن را پس بگیرد، مگر پدر، که اگر برای فرزندش چیزی را بخشش داد، روا است که آن را پس بگیرد، امام مالک رحمته الله می‌گوید: پس گرفتن بخشش برای کسی روا است که بخشش را به نیت عوض گرفتن داده باشد، که اگر طرف مقابل عوضش را نداده بود، پس گرفتن بخشش در این حالت برایش روا است.

امام ابوحنیفه و محمد، و ابویوسف، و سعید بن مسیب، و عمر بن عبدالعزیز، و شریح قاضی، و حسن بصری، و نخعی، و شعبی، رحمهم الله، و از صحابه، عمر بن خطاب، و علی بن ابی طالب، و عبدالله بن عمر، و ابوهریره رضی الله عنهما می‌گویند: اگر چیزی را که بخشش کرده بود، به حالت اصلی خود باقی بود، می‌تواند آن را پس بگیرد، و گرچه این پس گرفتن کار خوبی نیست و کراهت دارد، و دلیل‌شان همین حدیث باب است، زیرا می‌گویند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پس گرفتن بخشش را به رجوع کردن سگ به قیئش تشبیه کرده‌اند، و سگ متعبد به حلال و حرام نیست، بنابراین از این تشبیه حرم رجوع کردن به بخشش دانسته نمی‌شود، و چیزی که دانسته می‌شود این است که این عمل کار خوبی نیست، و کراهت دارد، و این همان چیزی است که ما می‌گوئیم.

ولی نظرم این است که: با قطع نظر از مناقشات لفظی، آنچه که به ذهن خطور می‌کند این است که سیاق حدیث دلالت بارزی بر منع پس گرفتن بخشش دارد، زیرا فکر می‌کنم که اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌گفتند که «بخشش را پس نگیرید»، دلالتش بر منع پس گرفتن بخشش، به اندازه این تشبیه بلیغ، قوی و شدید نبود.

و علاوه بر آن، اگر حکم مشبه در تمام وجوه حکم مشبه به باشد، باید بگوئیم که ترک عمل کردن به تورات نسبت به یهود مکروه است نه حرام، زیرا خداوند آن‌ها را به خری تشبیه کرده است که اسفاری از تورات بر آن حمل شده است، و همانند که سگ مکلف به حلال و حرام نیست، خر نیز مکلف به حلال و حرام نیست، و با آن هم به اتفاق فقهاء، عمل نکردن به تورات برای یهود حرام مطلق است، نه مکروه، و به سبب ترک عمل کردن به تورات است که ملعون و مغضوب علیه قرار گرفته‌اند

۹- باب: هِبَةُ الْمَرْأَةِ لِغَيْرِ زَوْجِهَا وَعِتْقُهَا إِذَا كَانَ لَهَا زَوْجٌ

باب [۹]: بخشش زن برای غیر شوهرش، و عتق زن شوهردار

۱۱۶۳- عَنْ مَيْمُونَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا أَعْتَقَتْ وَليدَةً وَلَمْ تَسْتَأْذِنِ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمُهَا الَّذِي يَدُورُ عَلَيْهَا فِيهِ، قَالَتْ: أَشَعَرْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنِّي أَعْتَقْتُ وَليدَتِي، قَالَ: «أَوْفَعَلْتِ؟»، قَالَتْ: نَعَمْ، قَالَ: «أَمَا إِنَّكَ لَوْ أَعْطَيْتَهَا أَخْوَالِكَ كَانَ أَعْظَمَ لِأَجْرِكَ» [رواه البخاری: ۲۵۹۲].

۱۱۶۳- از میمونه بنت حارث رضی الله عنها روایت است که وی کنیزی را آزاد ساخت، و از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم اجازه نخواسته بود.

در روز نوبت وی که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم نزدش آمدند، گفت: یا رسول الله! آیا خبر شدید که من کنیز خود را آزاد کردم؟
فرمودند: «آیا چنین کاری کردی؟»
گفت: بلی.

فرمودند: «اگر او را برای ماماهایت (دائی‌هایت) بخشش می‌دادی، ثواب بیشتری می‌بردی»^(۱).

۱۱۶۴- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَرَادَ سَفَرًا أَقْرَعَ بَيْنَ نِسَائِهِ، فَأَيَّتُهُنَّ خَرَجَ سَهْمُهَا خَرَجَ بِهَا مَعَهُ، وَكَانَ يُقْسِمُ لِكُلِّ امْرَأَةٍ مِنْهُنَّ يَوْمَهَا وَلَيْلَتَهَا، غَيْرَ أَنْ سَوْدَةَ بِنْتُ زَمْعَةَ وَهَبَتْ يَوْمَهَا وَلَيْلَتَهَا لِعَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، تَبْتِغِي بِذَلِكَ رِضًا رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» [رواه البخاری: ۲۵۹۳].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) تصرف کردن زن در مالش بدون اجازه شوهر جواز دارد، زیرا اگر تصرف میمونه رضی الله عنها جائز نمی‌بود، پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم آن را باطل می‌ساختند.

(۲) با استناد به این حدیث بعضی از علماء می‌گویند که: بخشش دادن برای (اقارب نزدیک) از آزاد ساختن غلام بهتر است، و حدیث دیگر پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم که می‌فرماید: «صدقه دادن برای مسکین صدقه است، و برای (محارم) صدقه و صلۀ رحم است»، مؤید این نظر است، و عدۀ دیگری از علماء آزاد ساختن غلام را بهتر می‌دانند آنکه (محارم) آن شخص فقیر باشند.

۱۱۶۴- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وقتی که اراده سفر داشتند، بین زن‌های خود قرعه کشی می‌کردند، هرکس که قرعه‌اش بیرون می‌شد، او را با خود به سفر می‌بردند.

و عادت‌شان این بود که برای هر یک از همسران خود یک شبانه روز نوبت می‌دادند، مگر سوده بنت زمعه رضی الله عنها که جهت خوشی و رضایت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، نوبت شبانه روز خود را برای عائشه رضی الله عنها بخشیده بود^(۱).

۱۰- باب: كَيْفَ يُقْبَضُ الْعَبْدُ وَالْمَتَاعُ

باب [۱۰]: غلام و متاع بخششی چگونه قبض می‌شود

۱۱۶۵- عَنِ الْمُسَوِّرِ بْنِ مَخْرَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَقْبِيَّةً، وَلَمْ يُعْطِ مَخْرَمَةَ مِنْهَا شَيْئًا، فَقَالَ مَخْرَمَةُ: يَا بُنَيَّ، انْطَلِقْ بِنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَنْطَلَقْتُ مَعَهُ، فَقَالَ: ادْخُلْ، فَادْعُهُ لِي، قَالَ: فَدَعَوْتُهُ لَهُ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ وَعَلَيْهِ قَبَاءٌ مِنْهَا، فَقَالَ: «خَبَانَا هَذَا لَكَ»، قَالَ: فَتَنَظَّرَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: «رَضِيَ مَخْرَمَةُ» [رواه البخاری: ۲۵۹۹].

۱۱۶۵- از مسور بن مخرمه رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قباهائی را [بین مردم] تقسیم کردند، ولی برای مخرمه از آن‌ها چیزی ندادند. مخرمه برایم گفت: فرزندم! بیا تا نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برویم، همراهش رفتم، گفت: برو! و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را بگو تا نزد من بیایند، رفتم و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را صدا زدم، ایشان نزد

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) چون نوبت حق زن است، لذا برایش جواز دارد که از حق خود به نفع یکی از بناغ‌های خود بگذرد.

(۲) کسی که بیش از یک همسر دارد، در وقت سفر کردن اگر می‌خواست که یکی از آن‌ها را با خود به سفر ببرد، بین آن‌ها قرعه کشی نماید، هر کدام که قرعه‌اش بر آمد، آن را با خود به سفر ببرد، مگر آنکه زنی که قرعه‌اش بر آمده است، نوبت خود را برای دیگری بدهد، گرچه بعضی از علماء می‌گویند که چنین قرعه کشی لازم نیست، و شوهر هر کدام از همسران خود را که می‌خواست، می‌تواند بدون قرعه کشی با خود به سفر ببرد، ولی عمل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مخالف این نظریه بوده، و نظر اول را تأیید می‌نماید.

مخرمه آمدند، یکی از آن قباها را با خود داشتند، و برای مخرمه گفتند: «این را برای تو نگهداشته بودم»، مخرمه به آن قبا نظر انداخت و گفت: مخرمه رضایت دارد^(۱).

۱۱ - باب: هَدِيَّةٌ مَا يُكْرَهُ لُبْسُهَا

باب [۱۱]: بخشش دادن چیزی که پوشیدن آن مکروه است

۱۱۶۶- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْتَ فَاطِمَةَ، فَلَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهَا، وَجَاءَ عَلِيٌّ، فَذَكَرَتْ لَهُ ذَلِكَ، فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «إِنِّي رَأَيْتُ عَلَى بَابِهَا سِتْرًا مَوْشِيًّا»، فَقَالَ: «مَا لِي وَلِلدُّنْيَا» فَأَتَاهَا عَلِيٌّ، فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهَا، فَقَالَتْ: لِيَأْمُرَنِي فِيهِ بِمَا شَاءَ، قَالَ: «تُرْسِلُ بِهِ إِلَى فُلَانٍ، أَهْلٍ بَيْتٍ بِهِمْ حَاجَةٌ» [رواه البخاري: ۲۶۱۳].

۱۱۶۶- از ابن عمر رضي الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به خانه دختر خود فاطمه رضی الله عنها آمدند، ولی نزد او نرفتند، [یعنی: تا در خانه رفتند، و در خانه داخل نشدند].

چون علی رضی الله عنه آمد، فاطمه رضی الله عنها این واقعه را برایش گفت، علی رضی الله عنه آن را برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) بعد از اینکه مخرمه برای مسور گفت: (برو! و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را بگو تا نزد من بیایند)، در روایت دیگری آمده است که مسور رضی الله عنه گفت: این کار را مناسب نمی بینم، پدرش گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله متکبر نیست.

(۲) اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مجرد دیدن مخرمه، و بدون مقدمه گفتند که: «این را برای تو نگه داشته بودم»، از حالتش درک کرده بودند که وی به طلب قبا آمده است، و علاوه بر آن، مخرمه در طبیعت و اخلاق خود شدید و درشت بود.

(۳) قبض بخشش به مجرد بردن آن برای جانب مقابل صحت پیدا می کند.

(۴) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در عالی ترین مرتبه تواضع و حسن خلق قرار داشتند، زیرا با همان مکان و منزلت رفیع خود اگر شخص عادی ایشان را نزد خود می خواست، نزدش می رفتند، و به وی جواب رد نمی دادند.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «[سبب آن بود] که بر در خانه‌اش پرده با نقش و نگاری را دیدم».

علی می‌گوید: بعد از آن برایم فرمودند: «من کجا و این تجملات دنوی کجا؟»
علی آمد و موضوع را برای فاطمه رضی الله عنها گفت، فاطمه رضی الله عنها گفت: در این مورد آنچه که می‌خواهند به من امر کنند.
ایشان فرمودند: «آن پرده را به خانه فلانی که حاجتمند است بفرست»^(۱).

۱۱۶۷- عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «أَهْدَى إِلَيَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حُلَّةً سِيرَاءَ، فَلَبِسْتُهَا، فَرَأَيْتُ الْعَصَبَ فِي وَجْهِهِ فَشَقَقْتُهَا بَيْنَ نِسَائِي» [رواه البخاری: ۲۶۱۴]

۱۱۶۷- از علی رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ برای حله دادند که دارای خط‌هایی ابریشمینی بود، من آن را پوشیدم، ولی چون از پوشیدن آن حله، علائم غضب را بر چهره پیامبر خدا ﷺ مشاهده نمودم، آن را پاره کردم و بین زن‌های خود تقسیم نمودم^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) سبب داخل نشدن پیامبر خدا ﷺ در خانه فاطمه رضی الله عنها نقش و نگار آن پرده بود، و دلیلش حدیثی است که ابن حبان از سفینه رضی الله عنها روایت می‌کند که: پیامبر خدا ﷺ در خانه که دارای نقش و نگار بود، داخل نمی‌شدند، و چون فاطمه رضی الله عنها نیز به تجملات دنیوی علاقه نداشت، از این جهت پیامبر خدا ﷺ برایش امر کردند تا آن پرده را برای شخص فقیری بدهد.
(۲) داخل شدن در خانه که در آن تصاویر و نقوش نامشروع وجود دارد، مکروه است، و بعضی از علماء نظر به ظاهر این حدیث آن را حرام می‌دانند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از زن‌ها: زن‌های قوم علی رضی الله عنه می‌باشند، نه همسران وی، زیرا در حیات پیامبر خدا ﷺ و تا وقتی که فاطمه رضی الله عنها حیات داشت، علی رضی الله عنه همسر دیگری را به نکاح نگرفت.
(۲) در روایت دیگری آمده است که علی رضی الله عنه گفت: «آن جامه را بین فاطمه‌ها تقسیم نمودم»، و این فاطمه‌ها عبارت بودند از: فاطمه بنت محمد رضی الله عنه همسر علی رضی الله عنه، و فاطمه بنت شیبیه همسر عقیل برادر علی رضی الله عنه.

(۳) پوشیدن لباس‌های با نقش و نگار، برای مردها مکروه، و برای زن‌ها مباح است.

۱۲ - باب: قَبُولِ الْهُدْيَةِ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

باب [۱۲]: قبول کردن بخشش از مشرکین

۱۱۶۸- عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثَلَاثِينَ وَمِائَةً، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هَلْ مَعَ أَحَدٍ مِنْكُمْ طَعَامٌ؟»، فَإِذَا مَعَ رَجُلٍ صَاعٌ مِنْ طَعَامٍ أَوْ نَحْوَهُ، فَعَجِنَ، ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ مُشْرِكٌ، مُشْعَانٌ طَوِيلٌ، بِغَنِيمٍ يَسُوقُهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «بِيعَا أُمَّ عَطِيَّةَ، أَوْ قَالَ: أُمَّ هَيْبَةَ؟»، قَالَ: لَا بَيْعَ، فَاشْتَرَى مِنْهُ شَاةً، فَصَنَعَتْ، وَأَمَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِسَوَادِ الْبَطْنِ أَنْ يُشَوَى، وَأَيْمُ اللَّهِ، مَا فِي الثَّلَاثِينَ وَالْمِائَةِ إِلَّا قَدْ حَزَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَهُ حُرَّةٌ مِنْ سَوَادِ بَطْنِهَا، إِنْ كَانَ شَاهِدًا أَعْظَاهَا إِيَّاهُ، وَإِنْ كَانَ غَائِبًا خَبَأَ لَهُ، فَجَعَلَ مِنْهَا قَصْعَتَيْنِ، فَأَكَلُوا أَجْمَعُونَ وَشَبِعْنَا، فَفَضَلَتِ الْقَصْعَتَانِ، فَحَمَلْنَاهُ عَلَى الْبَعِيرِ، أَوْ كَمَا قَالَ [رواه البخاري: ۲۶۱۸].

از عبدالرحمن بن ابوبکر رضی اللہ عنہما روایت است که گفت: [در یکی از سفرها] صد و سی نفر از ما با پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم همراه بودیم.

پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «آیا با کدام کسی از شما طعام هست؟» به همراه یکی از آن‌ها حدود یک صاع آرد بود، آن را خمیر کردند، سپس شخص مشرکی که دارای سر برهنه و قامت بسیار بلندی بود، گوسفندهای را که می‌راند آورد.

پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم گفتند: «برای فروش آوردی یا برای بخشش؟»

گفت: نه، بلکه برای فروش است، گوسفندی را از وی خریدند، و ذبح کرده شد، و پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند تا سیاهی داخل شکم گوسفند را [یعنی: دل و جگر آن را] بریان کنند.

و به خداوند سوگند از همین یکصد و سی نفر کسی نبود که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یک چیزی را از آن برایش نکنده باشند و نداده باشند، کسی که همانجا حاضر بود، به خودش دادند، و کسی که غائب بود برایش نگهداشتند، گوشت‌ها را در دو طشت

کردند و همه آن‌ها خوردند و سیر شدند، و در آن دو طشت چیزی زیاد آمد، آنچه را که زیاد آمده بود، بر بالای شتر گذاشتیم^(۱).

۱۳ - باب: الْهَدِيَّةُ لِلْمُشْرِكِينَ

باب [۱۳]: بخشش برای مشرک

۱۱۶۹- عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَتْ: قَدِمَتِ عَلَيَّ أُمِّي وَهِيَ مُشْرِكَةٌ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَاسْتَفْتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قُلْتُ: وَهِيَ رَاغِبَةٌ، أَفَأَصِلُ أُمِّي؟ قَالَ: «نَعَمْ صِلِي أُمَّكَ» [رواه البخاری: ۲۶۴۰]

۱۱۶۹- از اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنهما روایت است که گفت: در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مادرم در حالی که مشرک بود نزد من آمد، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم که مادرم آمده است و [از من] خواهش همکاری دارد، آیا روا است که برایش نیکی کنم؟ [یعنی: چیزی برایش بدهم]؟

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) کرمانی رحمته الله می‌گوید: این قصه محتوی دو معجزه برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، معجزه اول آنکه: از جگر یک گوسفند برای تمام یک صد و سی نفر رسید، معجزه دوم آنکه: یک گوسفند تمام یک صد و سی نفر را سیر کرد، و چیزی هم زیاد آمد.

(۲) اما عینی رحمته الله می‌گوید در این قصه برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چهار معجزه است: بعد از دو معجزه گذشته، معجزه سوم آنکه: یک صاع آرد [که عبارت از (۳/۶۴) کیلو گرام باشد] برای یک صد و سی نفر کفایت نمود، معجزه چهارم آنکه: یک صد و سی نفر توانستند از دو طشت طعام بخورند.

(۳) و به نظر راقم می‌رسد که معجزه پنجمی نیز در این قصه وجود دارد، و آن این است که در آن دشت، و در آن وقتی که سخت گرسنه بودند، شخص مشرکی فرا برسد، و گوسفندی را برای آن‌ها بفروشد، کار عادی نیست، بلکه فوق العاده است.

(۴) خرید و فروش با غیر مسلمان جواز دارد.

(۵) اگر غیر مسلمان برای شخص مسلمان چیزی را بخشش می‌دهد، قبول کردن آن برایش روا است، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن مشرک پرسیدند: آن گوسفند برای بخشش است، یا برای فروش، معنی اش این است که: برای هر کدام که باشد قبول داریم.

(۶) با قیاس بر بخشش گرفتن، بخشش دادن برای غیر مسلمان نیز جائز است، و علاوه بر این قیاس، حدیث آتی نیز مؤید این مدعا است.

فرمودند: «بلی! برای مادرت نیکی کن»^(۱).

۱۴ - «باب»

باب [۱۴]

۱۱۷۰- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ شَهِدَ عِنْدَ مِرْوَانَ لِبَنِي صُهَيْبٍ مَوْلَى ابْنِ جُدْعَانَ، أَدْعَوَا بَيْتَيْنِ وَحُجْرَةً، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَعْطَى ذَلِكَ صُهَيْبًا، فَقَالَ مِرْوَانُ: مَنْ يَشْهَدُ لَكُمْ عَلَى ذَلِكَ، قَالُوا ابْنُ عُمَرَ: فَدَعَاهُ، فَشَهِدَ «لَأَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صُهَيْبًا بَيْتَيْنِ وَحُجْرَةً»، فَقَضَى مِرْوَانُ بِشَهَادَتِهِ لَهُمْ [رواه البخاری:

[۲۶۲۴

۱۱۷۰- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که وی نزد مروان برای (بنی صهیب) شهادت داد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای صهیب دو خانه و یک حجره بخشش دادنی، مروان شهادت او را برای آن‌ها قبول کرد [و موافق آن حکم صادر نمود]^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) نام مادر اسماء رضی الله عنها (قتیله) بنت عبدالعزیز بن أسعد بود، ابوبکر رضی الله عنه در زمان جاهلیت او را طلاق داده بود، این زن با مقداری کشمش و روغن و چیزهای دیگری نزد دخترش اسماء آمد، اسماء هدیه‌هایش را قبول نکرد، و برایش اجازه داخل شدن به خانه خود را نداد، و شخصی را نزد فاطمه رضی الله عنها فرستاد تا در زمینه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله استفتاء نماید، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جواب فرمودند: «برایش اجازه بده که داخل شود، و...»، و این زن در حیات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مسلمان شد، و از صحبیت گردید.

(۲) بخشش دادن برای غیر مسلمان، و بخشش گرفتن از وی جواز دارد.

(۳) پدر و مادر ولو آنکه کافر باشند، باید صلۀ رحم را در مورد آن‌ها مراعات نمود.

(۴) باید شخص مسلمان در مسائل دین خود، دقت کامل به خرج دهد، تا مبدا در حرام داخل گردد، و دلیل آن موقف اسماء رضی الله عنها نسبت به مادرش می‌باشد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) صهیب که در حدیث از آن یاد شده است، صهیب بن سنان رومی است، اصلش از موصل است، و در حمله رومیان به آن منطقه، به اسارت آن‌ها در آمد، چون او را برای فروش به مکه آوردند، عبدالله بن جدعان او را خرید و آزاد ساخت، در غزوه بدر اشتراک نمود، و در شوال سال سی و هشتم هجری به سن هفتاد سالگی در مدینه منوره وفات یافت.

۱۵ - باب: مَا قِيلَ فِي الْعُمَرَى وَالرُّقْبَى

باب [۱۵]: آنچه که در مورد (عُمَرَى) و (رُقْبَى) گفته شده است

۱۱۷۱: عَنْ جَابِرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «قَضَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْعُمَرَى، أَنَّهَا لِمَنْ وَهَبَتْ لَهُ» [رواه البخاری: ۲۶۲۵].

۱۱۷۱ - از جابر رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد (عُمَرَى) چنین قضاوت نمودند که: این بخشش از کسی است که برایش بخشش شده است ^(۱).

۲) در اینکه چرا مروان بر خلاف قاعده، شهادت تنها ابن عمر رضی الله عنهما را قبول نمود، بین علماء اختلاف نظر وجود دارد، ابن بطال رحمته الله می گوید: حکمش به اساس سوگند مدعی و شهادت ابن عمر بود، و در حدیث آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به اساس سوگند مدعی و شهادت یک شاهد حکم صادر کردند، ولی این تاویل مورد قبول بسیاری از علماء نیست، زیرا چیزی که در حدیث آمده است، تنها شهادت ابن عمر است، و از سوگند مدعی ذکری در میان نیست، و از اینجا است که علامه عینی رحمته الله این تاویل را رد نموده و برایش دو احتمال دیگر ذکر می کند:

احتمال اول آنکه: مروان مال خود را بین مردم تقسیم می کرد، و چون برایش گفتند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای آن‌ها چیزی داده‌اند، همان چیز را اجراء کرد، و در این کارش خساره به کسی نمی رسید.

و احتمال دیگر آنکه: چون ابن عمر در قمه عدالت قرار داشت، تنها شهادت او را قبول کرد، و موافق با آن حکم صادر نمود.

و آنچه که به نظر می رسد این است که: ابن عمر رضی الله عنهما واقعه را از چشم دید خود از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند، و البته در روایت به اتفاق علماء عدد شرط نیست، و چیزی که شرط است، عدالت راوی است، و شکی نیست که ابن عمر رضی الله عنهما در اعلی ترین درجه عدالت قرار دارد، و بعد از روایت ابن عمر رضی الله عنهما برای مروان مجالی در رد روایتش باقی نمی ماند، والله تعالی أعلم بالصواب.

۱ - از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) (عُمَرَى) و (رُقْبَى) هم وزن و هم معنی یکدیگر اند، و معنی این دو کلمه این است که شخص برای دیگری بگوید: این خانه و یا این باغ، و یا این کتابم تا وقتی که زنده هستی، از تو باشد.

(۲) (عُمَرَى) بر سه نوع است:

نوع اول اینکه بگوید: این خانه را برایت بخشیدم که تا زنده هستی از خودت، و بعد از مرگت از ورثه‌ات باشد، در این صورت به اتفاق علماء، خانه برای همیشه برای آن شخص و ورثه‌اش تعلق می گیرد.

۱۶- باب: الاستعارة للعروس عند البناء

باب [۱۶]: عاریت گرفتن برای عروس در وقت عروسی

۱۱۷۲- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّهُ دَخَلَ عَلَيْهَا أَيَّمَنَ وَعَلَيْهَا دِرْعُ فِطْرٍ، ثُمَّ مَنُ حَمْسَةَ دَرَاهِمٍ، فَقَالَتْ: «ارْفَعْ بَصْرَكَ إِلَى جَارِيَتِي انظُرْ إِلَيْهَا، فَإِنَّهَا تُزْهِى أَنْ تَلْبَسَهُ فِي الْبَيْتِ، وَقَدْ كَانَ لِي مِنْهُنَّ دِرْعٌ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَمَا كَانَتْ امْرَأَةً تُقَيَّنُ بِالْمَدِينَةِ إِلَّا أُرْسِلَتْ إِلَيَّ تَسْتَعِيرُهُ» [رواه البخاری: ۲۶۲۸]

۱۱۷۲- از عائشه رضی الله عنها روایت است که: ایمن وقتی نزد وی آمد که جامه کرباسی به تن داشت - و در روایت دیگری گفت که این جامه از پنبه - و قیمتش پنج درهم بود. [عائشه برای ایمن] گفت: چشمت را باز کن و به کنیز من ببین، از پوشیدن این لباس در داخل خانه کبر می کند، در حالی که در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از همین قماش برایم لباسی بود، و هیچ زنی نبود که عروسی شود، مگر آنکه نزد من می فرستاد و آن لباس را به عاریت می گرفت ^(۱).

نوع دوم اینکه بگوید: این خانه را برایت بخشیدم که تا زنده هستی از تو باشد، در این صورت نیز خانه به طور دائم برای همان شخص تعلق می گیرد.

نوع سوم اینکه بگوید: این خانه را برایت بخشیدم که تا زنده باشی از آن استفاده نمائی، ولی بعد از مردنت برای من و یا برای ورثه ام بر گردد، در این صورت علماء دو نظر دارند، بعضی از آنها می گویند که: این (عُمَرَى) باطل است، و از همان روز اول (عُمَرَى) به صاحبش برمی گردد، و عدّه دیگری بر این نظر اند، که این (عُمَرَى) جواز دارد و شرطش لغو است، به این معنی که آن خانه برای همیشه برای شخص بخشش گیرنده تعلق می گیرد.

۳) همانطوری که (عُمَرَى) در عقارات جواز دارد، در غیر عقارات مانند: کتاب، ساعت، فرش و غیره نیز جواز دارد، و همانطوری که (عُمَرَى) با ارتباط به عمر بخشش گیرنده جواز دارد، با ارتباط به عمر بخشش دهنده نیز جواز دارد، مثلاً اگر گفت: این خانه را برایت بخشیدم که تا زنده هستم از آن استفاده نمائی، این (عُمَرَى) صحت پیدا می کند، و حکمش مانند آن است که (عُمَرَى) را مرتبط به عمر بخشش گیرنده ساخته باشد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) این حدیث دلالت بر تواضع عائشه رضی الله عنها دارد.

۲) انسان در حالت دارائی، نباید حالت فقر گذشته اش را فراموش نماید.

۱۷ - باب: فضلِ المنيحةِ

باب [۱۷]: فضیلتِ منیحه

۱۱۷۳: عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: لَمَّا قَدِمَ الْمُهَاجِرُونَ الْمَدِينَةَ مِنْ مَكَّةَ، وَلَيْسَ بِأَيْدِيهِمْ وَكَانَتِ الْأَنْصَارُ أَهْلَ الْأَرْضِ وَالْعَقَارِ، فَقَاسَمَهُمُ الْأَنْصَارُ عَلَى أَنْ يُعْطُوهُمْ ثِمَارَ أَمْوَالِهِمْ كُلِّ عَامٍ، وَيَكْفُوهُمْ الْعَمَلَ وَالْمُتُونَةَ، وَكَانَتْ أُمُّهُ أُمَّ أَنَسِ أُمَّ سُلَيْمٍ كَانَتْ أُمَّ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، «فَكَانَتْ أَعْطَتْ أُمَّ أَنَسِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِدَاقًا فَأَعْطَاهُنَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُمَّ أَيْمَنَ مَوْلَاتَهُ أُمَّ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ» - قَالَ ابْنُ شَهَابٍ: فَأَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ - «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا فَرَّغَ مِنْ قِتْلِ أَهْلِ خَيْبَرَ، فَأَنْصَرَفَ إِلَى الْمَدِينَةِ رَدَّ الْمُهَاجِرُونَ إِلَى الْأَنْصَارِ مَنَاحِيَهُمُ الَّتِي كَانُوا مَنَحُوهُمْ مِنْ ثِمَارِهِمْ، فَارَدَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى أُمِّهِ عِدَاقَهَا، وَأَعْطَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُمَّ أَيْمَنَ مَكَائِنَهُنَّ مِنْ حَائِطِهِ» [رواه البخاري: ۲۶۳۰].

۱۱۷۳ - از انس بن مالک رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: چون مهاجرین از مکه به مدینه آمدند، چیزی در دست نداشتند، و مردم انصار دارای خانه و زمین بودند، و مهاجرین را در میوه درختان خود همه ساله شریک دادند، به شرط آنکه آن‌ها مسؤولیت کار و زحمت زراعت را بر عهده بگیرند.

مادر انس که به نام (أم سلیم) یاد می‌شد، مادر عبدالله بن ابی طلحه هم می‌شد، [یعنی: این زن، مادر انس، و سلیم، و عبدالله بود] این زن چند درخت خرما، و یا چند شاخه از خرماي خود را برای پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بخشش داد، و پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم آن خرماها را برای أم ایمن که مادر أسامه بن زید باشد، بخشیدند.

انس رضی اللہ عنہ می‌گوید: چون پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از جنگ خیبر فارغ گردیده و به مدینه بازگشتند، مهاجرین بخشش‌هایی را که مردم انصار برای آن‌ها داده بودند، برای صاحبان آن‌ها پس دادند، پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم هم درخت‌های خرمایی را که از مادر انس گرفته بودند، برایش پس دادند، و به عوض آن‌ها برای ام ایمن، از نخلستان خود [چند درخت خرما] دادند^(۱).

۱۱۷۴: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَرْبَعُونَ خَصْلَةً أَعْلَاهُنَّ مَنِيحَةُ الْعَنْزِ، مَا مِنْ عَامِلٍ يَعْمَلُ بِحَصْلَةٍ مِنْهَا رَجَاءَ ثَوَابِهَا، وَتَصْدِيقَ مَوْعُودِهَا، إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ بِهَا الْجَنَّةَ» [رواه البخاری: ۲۶۳۱].

۱۱۴۳- از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: چهل صفت است، و بالاترین آن‌ها منیحه بز است، و هر کسی که به نیت ثواب و تصدیق به روز موعود، به یکی از این چهل صفت عمل نماید، خداوند به سبب آن، او را به بهشت می‌برد»^(۱).

(۱) (منیحه): عبارت از آن است که شخص گوسفند، شتر و یا گاو شیر آور، و یا درخت میوه‌دار خود را در اختیار شخص دیگری بگذارد، تا شیر شتر و گوسفند، و گاو، و یا میوه درخت را بخورد، و شتر و گوسفند، و گاو، و درخت را برای صاحبش برگرداند.

(۲) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و مهاجرین از این جهت اموال بخششی مردم انصار را برای آن‌ها پس دادند، که اموال غنیمت خیبر، آن‌ها را از کمک مردم انصار بی‌نیاز ساخته بود.

(۳) در صحیح مسلم به روایت از انس آمده است که گفت: بعد از اینکه مهاجرین اموال انصار را برای آن‌ها پس دادن، فامیلم مرا امر کردند تا نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بروم و اموالی را که برای‌شان داده بودیم پس بگیرم، نزدشان رفتم، و ایشان آن اموالی را که برای ام ایمن داده بودند، برایم پس دادند، رفتم که آن اموال را بگیرم، ام ایمن جامه را به گردنم انداخت و گفت: به خداوند سوگند است که نمی‌دهم، این‌ها را برایم بخشش داده‌اند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایش گفتند: آن‌ها را بده و من برایت این مقدار و آن مقدار خواهم داد، او گفت: به خداوند قسم است که نمی‌دهم، تا آنکه ده چند آن خرماها را برایش وعده کردند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) معنی (منیحه) در حدیث قبلی به شماره (۱۱۷۳) هم اکنون گذشت، به آنجا مراجعه کنید.
(۲) علماء گفته‌اند از جمله چهل صفتی که اگر کسی به یکی از آن‌ها عمل کند، خدا او را به بهشت می‌برد، این‌ها است، صلۀ رحم، آب دادن، سلام دادن، رد سلام، بر داشتن خار و خاشاک از راه، همکاری با درماندگان، پوشیدن عیب مسلمانان، کمک به مظلومان، جلوگیری از ظالمان، آشتی دادن مردمان، خوش زبانی با سائلان، بخشش دادن برای همسایگان، شفاعت کردن برای بیچارگان، مؤانست با وحشت‌زدگان، مصافحه با برادر مسلمان، ممانعت از غیبت غیبت‌گران، رهنمائی برای گمراهان، عیادت از مریضان، نان دادن به گرسنگان، تشمیت عاطس، امر به معروف، نهی از منکر، ترحم بر عزیزی که خار گشته است، و بر غنی که به فقر دچار شده است، و بر عالمی که در بین جهال افتاده است، غرس نهال، رهنمائی به کار خیر، دوستی به خاطر خدا، رفت و آمد به خاطر خدا...

۵۰ - كِتَابُ الشَّهَادَاتِ

کتاب [۵۰]: شهادات

۱ - باب: لَا يَشْهَدُ عَلَى شَهَادَةِ جَوْرٍ إِذَا أُشْهِدَ

باب [۱]: اگر از وی خواسته شد که بر ظلم شهادت بدهد، شهادت ندهد

۱۱۷۵ - عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ يَجِيءُ أَقْوَامٌ تَسْبِقُ شَهَادَةُ أَحَدِهِمْ يَمِينَهُ، وَيَمِينُهُ شَهَادَتُهُ» [رواه البخاری: ۲۶۵۲].

۱۱۷۵ - از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند:

«بهترین مردمان کسانی اند که در عصر و زمان من زندگی می کنند، در مرتبه بعدی کسانی اند که بعد از آن ها می آیند، و در مرتبه بعدی کسانی اند که بعد از آن ها می آیند، و بعد از آن ها مردمی می آیند که شهادت یکی از آن ها بر سوگندش، و سوگندش بر شهادتین سبقت می کند»^(۱).

۱ - از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) مراد از گروهی که در عصر و زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زندگی می کنند، صحابه، و مراد از کسانی که بعد از آن ها می آیند، تابعین، و مراد از کسانی که بعد از آن ها می آیند، تابع تابعین رضی الله عنهم جمیعا هستند

۲) صحابه بر تابعین افضلیت دارند، و تابعین بر تبع تابعین، و اینکه این افضلیت بر اساس مجموع است، یا بر اساس افراد اختلاف نظر وجود دارد، جمهور آن را بر اساس افراد می دانند، یعنی هر فرد از صحابه، بر هر فرد از تابعین، و هر فرد از تابعین بر هر فرد از تابع تابعین فضیلت دارد.

و امام ابن عبدالبر آن را بر اساس مجموع می داند، یعنی: مجموع صحابه بر مجموع تابعین، و مجموع تابعین بر مجموع تابع تابعین فضیلت دارند، و به این اساس روا است که در بین تابعین شخصی پیدا شود که بر فردی از افراد صحابه فضیلت داشته باشد، و در تابع تابعین فردی پیدا شود که بر فردی از صحابه و یا بر فردی از افراد تابعین فضیلت داشته باشد، ولی باید گفت که

۲- باب: مَا قِيلَ فِي شَهَادَةِ الزُّورِ

باب [۲]: آنچه که درباره شهادت دادن ناحق آمده است

۱۱۷۶- عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَلَا أُبَيِّنُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكِبَائِرِ؟» ثَلَاثًا، قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «الإِشْرَاكُ بِاللَّهِ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ - وَجَلَسَ وَكَانَ مُتَكِنًا فَقَالَ - أَلَا وَقَوْلُ الزُّورِ»، قَالَ: فَمَا زَالَ يُكْرِّرُهَا حَتَّى قُلْنَا: لَيْتَهُ سَكَتَ [رواه البخاری: ۶۵۴].

از ابوبکره رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «آیا از بزرگترین گناهان کبیره برای شما خبر بدهم؟» - و این سخن را سه بار تکرار نمودند.

[صحابه] گفتند: چرا نه یا رسول الله!

فرمودند: «شکر آوردن به خدا، و عقوق والدین - در اینجا از حالی که تکیه داده بودند به دو زانو نشستند و گفتند - و بدانید که شهادت ناحق»

راوی می گوید: و این سخن را آنقدر تکرار کردند که گفتیم: ای کاش که خاموش شوند^(۱).

این اختلاف در فضایل دیگری غیر از فضیلت صحبت است، و به اتفاق علماء هیچ فضیلتی به فضیلت صحبت نمی رسد.

۳) زمانی می آید، و یا فعلا آمده است که مردمی به سوگند خوردن و شهادت دادن آن چنان عادت می کنند، که در وقت سوگند خوردن شهادت می دهند، و در وقت شهادت دادن سوگند می خورند، حال آنکه بر کسی که شهادت می دهد، سوگند خوردن لازم نیست، و بر کسی که سوگند می خورد شهادت دادن لازم نیست، ولی این مردم از بس که از مسؤولیت شهادت دادن، و سوگند خوردن بی اعتناء می باشند، اگر از آن ها یکی از این دو کار خواسته شود، آن ها به هر دو کار اقدام می کنند.

۴) در لفظ حدیث از عصر و زمان، تعبیر به (قرن) شده است، و مراد از قرن، بنا به اختلاف آراء، (۴۰) سال، و یا (۸۰) سال، و یا (۱۰۰) سال، و یا یک نسل است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) گناه بر سه قسم است: صغیره، مانند نشست در کنار راه بدون ضرورت، کبیره، مانند: زنا، و اکبر مانند، گناهانی که در این حدیث آمده است.

۲) نظر به اهمیت دادن به شهادت دروغ، پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم آن را به دو طریق از دیگر گناهان متمیز ساختند، اول آنکه: حالت اتکاء را گذاشته و به دو زانو نشستند، و این حالت دلالت بر این دارد که

۳- باب: شَهَادَةُ الْأَعْمَى وَنِكَاحِهِ وَأَمْرِهِ وَإِنِكَاحِهِ وَمُبَايَعَتِهِ وَقَبُولِهِ فِي التَّأْذِينِ وغيره وما يُعْرَفُ بِالْأَصْوَاتِ

متکلم می‌خواهد سخن مهمی را بیان دارد، دوم آنکه: این سخن را چندین بار تکرار کردند، و غرض از تکرار سخن، نیز اهمیت دادن و مهم شمردن آن است.

۳) گرچه شرک به خدا گناهش از شهادت دروغ بزرگ‌تر است، ولی چون مردم به شهادت دروغ اهمیت چندانی نداده و شاید به آسانی مرتکب آن گردند، از این جهت پیامبر خدا ﷺ در اجتناب از آن، تاکید بیشتری فرمودند.

۴) دروغ از نگاه گناه شش مرتبه است:

أ- دروغ گفتن بر خدا: مانند کسی که می‌گوید: خداوند فرزند و یا همسر دارد، و یا سه خدا وجود دارد، و یا عیسی فرزند خدا است، و یا عزیز فرزند خدا است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ﴾، و این عمل بدون شک، و به اتفاق علماء کفر است:

ب- دروغ گفتن بر پیامبر خدا ﷺ: مانند کسی که قصداً می‌گوید پیامبر خدا ﷺ چنین و چنان گفتند، و می‌داند که چنین چیزی را نگفته‌اند، پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»، این عمل در نزد جمهور علماء از گناهان کبیره، و در نزد بعضی از علماء کفر است.

ج- شهادت دروغ: که غرض از آن اثبات حقی به دروغ برای شخص دیگری است، و این همان چیزی است که در این حدیث آمده است، و به اتفاق علماء از اکبر کبائر است.

د- دروغ گفتن برای مردمان: که غرض از آن ترویج مال خود شخص دروغگو است، و یا کسب مصلحت برای خود وی می‌باشد و دروغ گفتن غرض ترویج مال بر سه نوع است: عیب، غش، و دروغ، و بدترین آن‌ها دروغ است.

ه- دروغ گفتن جهت خلاص کردن خود از مخمصه، به این معنی که شخص در مخمصه می‌افتد، و برای خلاصی خود، چاره جز دروغ گفتن ندارد، دروغ گفتن در چنین حالتی و برای چنین شخصی جواز دارد، ولی به شرط آنکه این دروغ گفتنش، سبب ضرر برای شخص دیگری نشود، به این معنی که به سبب دروغ گفتن خود را از مخمصه نجات دهد، ولی بیچاره را عوض خود به مخمصه بیندازد.

و- دروغ گفتن جهت اصلاح ذات البین: یعنی شخص دروغی می‌گوید، تا به این دروغ خود، دو نفر مسلمان را که با هم دشمنی و خصومت دارند، با هم آشتی دهد، و سبب اصلاح در بین آن‌ها گردد، دروغ گفتن در این حالت نه تنها آنکه مباح است، بلکه ثواب هم دارد، و تفصیل این موضوع، در کتب سلوک و اخلاق، خصوصاً در کتاب (إحیاء علوم الدین) اما غزالی رحمته به تفصیل مذکور است.

باب [۳]: شهادت دادن شخص نابینا، و بقیه تصرفات آن... و آنچه که به اصوات شناخته می‌شود

۱۱۷۷- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: سَمِعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلًا يَقْرَأُ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: «رَحِمَهُ اللَّهُ لَقَدْ أَذْكَرَنِي كَذَا وَكَذَا آيَةً، أَسْفَطُوهُنَّ مِنْ سُورَةِ كَذَا وَكَذَا» [رواه البخاری: ۲۶۵۵].

۱۱۷۷- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدند که شخصی در مسجد قرآن می‌خواند، [این شخص عبدالله بن زید انصاری قاری بود]، فرمودند: «خدا بر وی رحمت کند، چندین آیتی را که از فلان سوره انداخته بودم [یعنی: فراموش کرده بودم]، به یادم داد»^(۱).

۱۱۷۸- وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَهَجَّدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَيْتِي، فَسَمِعَ صَوْتَ عَبَّادٍ يُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: «يَا عَائِشَةُ أَصَوْتُ عَبَّادٍ هَذَا؟»، قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «اللَّهُمَّ ارْحَمْ عَبَّادًا» [رواه البخاری: ۲۶۵۵].

۱۱۷۸- و از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در خانه‌ام نماز تهجد خواندند، صوت عَبَّاد را که در مسجد نماز می‌خواند شنیدند. گفتند: «یا عائشه! این صوت عَبَّاد است»؟ گفتم: بلی.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) قرآن خواندن در مسجد به صدای بلند جواز دارد، و این در صوتی است که سبب اذیت دیگران نگردد.

(۲) اگر کسی برای انسان کار خیری انجام می‌دهد، ولو آنکه آن شخص نداند، باید برایش دعای خیر نمود.

(۳) می‌شود که بعد از مدتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چیزی را از قرآن فراموش کنند، و از جهت تفادی این امر بود که جبرئیل علیه السلام در هر رمضان قرآن را با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دوباره آن را متذکر می‌گردیدند، و از همه مهم‌تر آنکه این فراموشی بعد از این بود که قرآن برای امت تبلیغ گردیده بود، کاتبان وحی آن را نوشته بودند، و حفاظ آن را حفظ کرده بودند، از این جهت قرآن به طور کامل محفوظ بود، و خوفی از ضایع شدن آن بوجه من الوجوه وجود نداشت، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾.

فرمودند: «خدايا! بر عباد رحمت کن»^(۱).

۴- باب: تَعْدِيلُ النِّسَاءِ بَعْضِهِنَّ بَعْضًا

باب [۴]: تزکیه زن‌ها برای یکدیگر^(۲)

۱۱۷۹- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، إِذَا أَرَادَ أَنْ يُخْرَجَ سَفَرًا أَفْرَعَ بَيْنَ أَزْوَاجِهِ، فَأَيَّتَهُنَّ خَرَجَ سَهْمَهَا، خَرَجَ بِهَا مَعَهُ، فَأَقْرَعَ بَيْنَنَا فِي عَزَاةٍ عَزَاهَا، فَخَرَجَ سَهْمِي، فَخَرَجْتُ مَعَهُ بَعْدَ مَا أُنْزِلَ الْحِجَابُ، فَأَنَا أُحْمَلُ فِي هَوْدَجٍ، وَأُنْزَلُ فِيهِ، فَيَسِرْنَا حَتَّى إِذَا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ عَزْوَتِهِ تِلْكَ وَقَفَلُ وَدَتُونَا مِنَ الْمَدِينَةِ آدَنَ لَيْلَةً بِالرَّحِيلِ، فَقُمْتُ حِينَ آدَنُوا بِالرَّحِيلِ، فَمَشَيْتُ حَتَّى جَاوَزْتُ الْحَيْشَ، فَلَمَّا قَضَيْتُ شَأْنِي أَقْبَلْتُ إِلَى الرَّحْلِ، فَلَمَسْتُ صَدْرِي، فَإِذَا عِقْدٌ لِي مِنْ جَزَعِ أَظْفَارٍ قَدْ انْقَطَعَ، فَرَجَعْتُ، فَالْتَمَسْتُ عِقْدِي، فَحَبَسَنِي ابْتِغَاؤُهُ، فَأَقْبَلَ الَّذِينَ يَرْحَلُونَ لِي، فَاحْتَمَلُوا هَوْدَجِي، فَرَحَلُوهُ عَلَيَّ بَعِيرِي الَّذِي كُنْتُ أَرْكَبُ وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنِّي فِيهِ، وَكَانَ النِّسَاءُ إِذْ ذَاكَ خِفَافًا لَمْ يَثْقُلْنَ وَلَمْ يَعْشَهُنَّ اللَّحْمُ، وَإِنَّمَا يَأْكُلُنَّ الْعُلُقَةَ مِنَ الطَّعَامِ، فَلَمْ

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از عباد «عباد بن بشر انصاری است، که در گروه بدر اشتراک نموده و صاحب کرامات بود، از آن جمله اینکه شبی از نزد پیامبر خدا ﷺ بیرون رفت، در این وقت عصایش برایش ماند چراغی روشن گردید، در جنگ یمامه به سن چهل و پنج سالگی به شهادت رسید، و کسی که می‌گوید: وی عباد بن عبدالله بن زبیر است، اشبتاه می‌کند، زیرا عباد بن بشر صحابی، و عباد بن عبدالله بن زبیر تابعی است.

(۲) بعضی از علماء از این حدیث این طور فهمیده‌اند که می‌توان بر صوت اعتماد نمود، ولو آنکه صاحب صوت را ندیده باشد، بنابراین شهادت دادن شخص کور که واقعه را ندیده است ولی شنیده است، با شرائط خاص خودش جواز دارد.

۲- حدیثی که تحت این باب ذکر می‌گردد، به نام حدیث (افک) نیز یاد می‌شود، و (افک) به معنی دروغ گفتن و تهمت زدن است، و این حدیث را از این جهت به نام (افک) یاد می‌کنند که بیانگر دروغ و تهمت بستن بعضی اشخاص به سرکردگی عبدالله بن ابی بن سلول منافق نسبت به ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها است، و کسان دیگری که در این (افک) اشتراک داشتند، عبارت بودند از: یزید به رفاعه، حسان بن ثابت، مسطح، حمنه بنت جحش، و برادرش عبدالله بن جحش.

يَسْتَنْكِرِ الْقَوْمُ حِينَ رَفَعُوهُ ثِقَلَ الْهُدُوجِ، فَاحْتَمَلُوهُ وَكُنْتُ جَارِيَةً حَدِيثَةَ السِّنِّ، فَبَعَثُوا
الْحَمَلَ وَسَارُوا، فَوَجَدْتُ عِقْدِي بَعْدَ مَا اسْتَمَرَ الْجَيْشُ، فَجِئْتُ مَنَزَلَهُمْ وَلَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ،
فَأَمَمْتُ مَنَزِلِي الَّذِي كُنْتُ بِهِ، فَظَنَنْتُ أَنَّهُمْ سَيَقْدُونَنِي، فَيَرْجِعُونَ إِلَيَّ، فَبَيْنَا أَنَا جَالِسَةٌ
عَلَيْتَنِي عَيْنَايَ، فَمِتُّ وَكَانَ صَفْوَانُ بْنُ الْمَعْطَلِ السُّلَمِيِّ ثُمَّ الدَّكْوَانِيُّ مِنْ وَرَاءِ الْجَيْشِ،
فَأَصْبَحَ عِنْدَ مَنَزِلِي، فَرَأَى سَوَادَ إِنْسَانٍ نَائِمٍ، فَأَتَانِي وَكَانَ يَرَانِي قَبْلَ الْحَجَابِ، فَاسْتَيْقَظْتُ
بِاسْتِرْجَاعِهِ حِينَ أَنَاخَ رَاحِلَتَهُ فَوَطِئَ يَدَهَا، فَارْكَبْتُهَا، فَانْطَلَقَ يَقُودُ بِي الرَّاحِلَةَ حَتَّى أَتَيْنَا
الْجَيْشَ بَعْدَ مَا نَزَلُوا مُعَرَّسِينَ فِي نَحْرِ الظَّهَيْرَةِ، فَهَلَكَ مَنْ هَلَكَ، وَكَانَ الَّذِي تَوَلَّى الْإِفْكَ
عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي ابْنِ سَلُولٍ، فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ، فَاشْتَكَيْتُ بِهَا شَهْرًا وَالنَّاسُ يُفِيضُونَ مِنْ
قَوْلِ أَصْحَابِ الْإِفْكَ، وَرَبِيبِي فِي وَجْعِي، أَيُّ لَا أَرَى مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اللَّطْفَ
الَّذِي كُنْتُ أَرَى مِنْهُ حِينَ أَمْرُضُ، إِنَّمَا يَدْخُلُ فَيَسَلِّمُ، ثُمَّ يَقُولُ: «كَيْفَ تَيْكُمُ»، لَا أَشْعُرُ
بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ حَتَّى نَفَهْتُ، فَخَرَجْتُ أَنَا وَأُمُّ مِسْطَجٍ قِبَلَ الْمَنَاصِعِ مُتَبَرِّزْنَا لَا نُخْرُجُ إِلَّا
لَيْلًا إِلَى لَيْلٍ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ نَتَّخِذَ الْكُنْفَ قَرِيبًا مِنْ بُيُوتِنَا، وَأَمَرْنَا أَمْرَ الْعَرَبِ الْأَوَّلِ فِي
الْبَرِّيَّةِ أَوْ فِي التَّزْرَةِ، فَأَقْبَلْتُ أَنَا وَأُمُّ مِسْطَجٍ بِنْتُ أَبِي رُهْمٍ نَمْشِي، فَعَثَرْتُ فِي مِرْطَهَا، فَقَالَتْ:
تَعَسَ مِسْطَجٌ، فَقُلْتُ لَهَا: بِئْسَ مَا قُلْتِ، أَتَسْبِيْنَ رَجُلًا شَهِدَ بَدْرًا، فَقَالَتْ: يَا هَنْتَاهُ، أَلَمْ
تَسْمِعِي مَا قَالُوا؟ فَأَخْبَرْتَنِي بِقَوْلِ أَهْلِ الْإِفْكَ، فَازْدَدْتُ مَرَضًا عَلَى مَرَضِي، فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى
بَيْتِي دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَسَلَّمَ فَقَالَ: «كَيْفَ تَيْكُمُ»، فَقُلْتُ:
اِئْذَنْ لِي إِلَى أَبِيِّي، قَالَتْ: وَأَنَا حِينِيذٍ أُرِيدُ أَنْ أَسْتَيْقِنَ الْخَبَرَ مِنْ قِبَلِهِمَا، فَأَذَنْ لِي رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَاتَيْتُ أَبِيِّي فَقُلْتُ لِأُمِّي: مَا يَتَحَدَّثُ بِهِ النَّاسُ؟ فَقَالَتْ: يَا بُنَيْتُ
هُوَ بِي عَلَى نَفْسِكَ الشَّانَ، فَوَاللَّهِ لَقَلَّمَا كَانَتْ امْرَأَةٌ قَطُّ وَضِيئَةً عِنْدَ رَجُلٍ يُجْبِئُهَا وَلَهَا صَرَائِرُ،
إِلَّا أَكْثَرَ عَلِيَّهَا، فَقُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ، وَلَقَدْ يَتَحَدَّثُ النَّاسُ بِهِذَا، قَالَتْ: فَبِتُّ تِلْكَ اللَّيْلَةَ
حَتَّى أَصْبَحْتُ لَا يَرْقَأُ لِي دَمْعٌ، وَلَا أَكْتَحِلُ بِنَوْمٍ، ثُمَّ أَصْبَحْتُ، فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، وَأُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ حِينَ اسْتَلَبَتْ الْوَحْيُ، يَسْتَشِيرُهُمَا فِي فِرَاقِ
أَهْلِهِ، فَأَمَّا أُسَامَةُ، فَأَشَارَ عَلَيْهِ بِالَّذِي يَعْلَمُ فِي نَفْسِهِ مِنَ الْوُدِّ لَهُمْ، فَقَالَ أُسَامَةُ: أَهْلَكَ يَا
رَسُولَ اللَّهِ، وَلَا نَعْلَمُ وَاللَّهِ إِلَّا خَيْرًا، وَأَمَّا عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَمْ يُضَيِّقْ
اللَّهُ عَلَيْكَ، وَالنِّسَاءُ سِوَاهَا كَثِيرٌ، وَسَلِ الْجَارِيَةَ تَصَدُقْكَ، فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وَسَلَّم بَرِيرَةَ، فَقَالَ: «يَا بَرِيرَةُ هَلْ رَأَيْتِ فِيهَا شَيْئًا يَرِيْبُكَ؟»، فَقَالَتْ بَرِيرَةُ: لَا وَالَّذِي بَعَثَكَ
 بِالْحَقِّ، إِنْ رَأَيْتُ مِنْهَا أَمْرًا أَعْجُضُهُ عَلَيْهَا قَطُّ، أَكْثَرَ مِنْ أَنَّهَا جَارِيَةٌ حَدِيثُهُ السَّنِّ، تَنَامُ عَنِ
 الْعَجِيْنِ، فَتَأْتِي الدَّاجِنُ فَتَأْكُلُهُ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ يَوْمِهِ، فَاسْتَعْدَرَ
 مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي ابْنِ سَلُولٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ يَعْدُرُنِي مِنْ
 رَجُلٍ بَلَّغَنِي أَذَاهُ فِي أَهْلِي، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَى أَهْلِي إِلَّا خَيْرًا، وَقَدْ ذَكَرُوا رَجُلًا مَا عَلِمْتُ
 عَلَيْهِ إِلَّا خَيْرًا، وَمَا كَانَ يَدْخُلُ عَلَى أَهْلِي إِلَّا مَعِي»، فَقَامَ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ
 اللَّهِ، أَنَا وَاللَّهِ أَعْدُرُكَ مِنْهُ إِنْ كَانَ مِنَ الْأَوْسِ ضَرَبْنَا عُنُقَهُ، وَإِنْ كَانَ مِنْ إِخْوَانِنَا مِنَ
 الْخَزْرَجِ أَمْرْتَنَا، فَفَعَلْنَا فِيهِ أَمْرَكَ، فَقَامَ سَعْدُ بْنُ عَبَادَةَ - وَهُوَ سَيِّدُ الْخَزْرَجِ، وَكَانَ قَبْلَ ذَلِكَ
 رَجُلًا صَالِحًا وَلَكِنْ احْتَمَلْتُهُ الْحَمِيَّةَ - فَقَالَ: كَذَبْتَ لَعَمْرُ اللَّهِ، لَا تَقْتُلُهُ، وَلَا تَقْدِرْ عَلَى
 ذَلِكَ، فَقَامَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ فَقَالَ: كَذَبْتَ لَعَمْرُ اللَّهِ، وَاللَّهِ لَتَقْتُلْنَهُ، فَإِنَّكَ مُنَافِقٌ مُجَادِلٌ عَنِ
 الْمُنَافِقِينَ، فَتَارَ الْحَيَّانِ الْأَوْسُ، وَالْخَزْرَجُ حَتَّى هَمُّوا، وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى
 الْمِنْبَرِ، فَتَزَلَّ، فَحَفَّضَهُمْ حَتَّى سَكَنُوا، وَسَكَتَ وَبَكَيْتُ يَوْمِي لَا يَزِقُّ لِي دَمْعٌ، وَلَا أَكْتَحِلُ
 بَنَوْمٍ، فَأَصْبَحَ عِنْدِي أَبُوَاي، وَقَدْ بَكَيْتُ لَيْلَتَيْنِ وَيَوْمًا حَتَّى أَظُنُّ أَنَّ الْبُكَاءَ فَالِقُ كَبِيْدِي،
 قَالَتْ: فَبَيْنَمَا هُمَا جَالِسَانِ عِنْدِي، وَأَنَا أَبْكِي، إِذْ اسْتَأْذَنَتْ امْرَأَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَأَذْنْتُ لَهَا،
 فَجَلَسَتْ تَبْكِي مَعِي، فَبَيْنَمَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَجَلَسَ
 وَلَمْ يَجْلِسْ عِنْدِي مِنْ يَوْمٍ قَبْلَ فِيَّ مَا قَبِلَ قَبْلَهَا، وَقَدْ مَكَثَ شَهْرًا لَا يُوحَى إِلَيْهِ فِي شَأْنِي
 شَيْءٌ، قَالَتْ: فَتَشَهَّدَ ثُمَّ قَالَ: «يَا عَائِشَةُ، فَإِنَّهُ بَلَّغَنِي عَنْكَ كَذَا وَكَذَا، فَإِنْ كُنْتُ بَرِيئَةً،
 فَسَيَّبَرْتُكَ اللَّهُ، وَإِنْ كُنْتُ أَلَمْتُ بِذَنْبٍ، فَاسْتَغْفِرِي اللَّهُ وَتُوبِي إِلَيْهِ، فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اعْتَرَفَ
 بِذَنْبِهِ، ثُمَّ تَابَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ»، فَلَمَّا قَضَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَقَالَتَهُ، قَلَصَ
 دَمْعِي حَتَّى مَا أَحْسُ مِنْهُ قَطْرَةً، وَقُلْتُ لِأَبِي: أَجِبْ عَنِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ،
 قَالَ: وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقُلْتُ لِأُمِّي: أَجِيبِي عَنِّي
 رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيمَا قَالَ، قَالَتْ: وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَتْ: وَأَنَا جَارِيَةٌ حَدِيثُهُ السَّنِّ، لَا أَقْرَأُ كَثِيرًا مِنَ الْقُرْآنِ، فَقُلْتُ: إِنِّي
 وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّكُمْ سَمِعْتُمْ مَا يَتَحَدَّثُ بِهِ النَّاسُ، وَوَقَرَ فِي أَنْفُسِكُمْ وَصَدَقْتُمْ بِهِ،
 وَلَئِنْ قُلْتُ لَكُمْ إِنِّي بَرِيئَةٌ، وَاللَّهِ يَعْلَمُ إِنِّي لَبَرِيئَةٌ لَا نُصَدِّقُونِي بِذَلِكَ، وَلَئِنْ اعْتَرَفْتُ لَكُمْ

بِأَمْرٍ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي بَرِيئَةٌ لِّتَصَدَّقَنِي، وَاللَّهُ مَا أَجِدُ لِي وَلَكُمْ مَثَلًا، إِلَّا أَبَا يُوسُفَ إِذْ قَالَ: ﴿فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾ ثُمَّ تَحَوَّلْتُ عَلَىٰ فِرَاشِي وَأَنَا أَرْجُو أَنْ يُبَرِّئَنِي اللَّهُ، وَلَكِنَّ وَاللَّهُ مَا ظَنَنْتُ أَنْ يُنَزَلَ فِي شَأْنِي وَحَيًّا، وَلَا نَا أَحَقَّرُ فِي نَفْسِي مِنْ أَنْ يُتَكَلَّمَ بِالْقُرْآنِ فِي أَمْرِي، وَلَكِنِّي كُنْتُ أَرْجُو أَنْ يَرَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي النَّوْمِ رُؤْيَا يُبَرِّئَنِي اللَّهُ، فَوَاللَّهِ مَا رَامَ مَجْلِسَهُ وَلَا خَرَجَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ، حَتَّىٰ أُنَزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ، فَأَخَذَهُ مَا كَانَ يَأْخُذُهُ مِنَ الْبُرْحَاءِ، حَتَّىٰ إِنَّهُ لَيَتَحَدَّرُ مِنْهُ مِثْلَ الْجَمَانِ مِنَ الْعَرَقِ فِي يَوْمِ شَاتٍ، فَلَمَّا سُرِّيَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ يَضْحَكُ، فَكَانَ أَوَّلَ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا، أَنْ قَالَ لِي: «يَا عَائِشَةُ احْمَدِي اللَّهَ، فَقَدْ بَرَّكَ اللَّهُ»، فَقَالَتْ لِي أُمِّي: فُؤِمِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقُلْتُ: لَا وَاللَّهِ، لَا أَقُومُ إِلَيْهِ، وَلَا أَحْمَدُ إِلَّا اللَّهَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ﴾ الْآيَاتِ، فَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ هَذَا فِي بَرَاءَتِي، قَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَكَانَ يُنْفِقُ عَلَىٰ مِسْطَحِ بْنِ أَنَّثَةَ لِقَرَابَتِهِ مِنْهُ: وَاللَّهِ لَا أَنْفِقُ عَلَىٰ مِسْطَحٍ شَيْئًا أَبَدًا بَعْدَ مَا قَالَ لِعَائِشَةَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِيَ الْقُرْبَىٰ﴾ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: بَلَىٰ وَاللَّهِ إِنِّي لِأَحِبُّ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لِي، فَرَجَعَ إِلَىٰ مِسْطَحِ الَّذِي كَانَ يُجْرِي عَلَيْهِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْأَلُ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ عَنِ أَمْرِي، فَقَالَتْ: «يَا زَيْنَبُ، مَا عَلِمْتِ مَا رَأَيْتِ»، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَحْمِي سَمْعِي وَبَصْرِي، وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَيْهَا إِلَّا خَيْرًا، قَالَتْ: وَهِيَ الَّتِي كَانَتْ تُسَامِينِي، فَعَصَمَهَا اللَّهُ بِالْوَرَعِ [رواه البخارى: ٢٦٦١]

۱۱۷۹- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وقتی که اراده سفر رفتن داشتند، بین همسران خود قرعه کشی می کردند، هر کسی که قرعه اش بیرون می شد او را با خود می بردند ^(۱).

۱- کیفیت قرعه کشی بین زنان به این طریق است که انگشتری هر کدام آن ها در ظرفی انداخته شود، و روی آن ظرف با جامه پوشیده شود، و شخص دیگری آمده، و یکی از آن انگشتری ها را بر دارد، آن انگشتری از هر کدام که بود، آن را با خود به سفر ببرد.

در یکی از غزوات بین ما قرع کشی نمودند^(۱)، و قرعۀ من بیرون شد، مرا با خود بردند، و این در وقتی بود که حجاب نازل گردیده بود، من با ایشان در کجاوه حمل می‌شدم، و در آن فرود می‌آمدم، به سفر خود ادامه دادیم تا آنکه پیامبر خدا ﷺ از کار آن غزوه فارغ شدند و به سوی مدینه برگشتند.

چون به نزدیک مدینه رسیدیم، در یکی از شب‌ها به رحیل و حرکت قافله اذن دادند، هنگامی که به رحیل اذن دادند، برخاستم و رفتم تا از لشکر گذشتم، چون از قضای حاجت خلاص شدم دوباره به طرف قافله آمدم، هنگامی که به قافله رسیدم سینه‌ام را دست زدم دیدم گلوبندم که از دانه‌های (أظفار) بود، افتاده است^(۲) برگشتم و گلوبند خود را پالیدم، جستجوی آن مرا معطل ساخت. آن‌هایی که مرا به کجاوه حمل می‌کردند، آمدند کجاوه مرا بر شتری که من بر آن سوار می‌شدم بار کردند، و آن‌ها فکر می‌کردند که من در کجاوه هستم، و زن‌ها در این وقت سبک وزن بودند و سنگین نشده بودند، و گشوت آن‌ها زیاد نشده بود، زایر فقط به اندازه ضرورت طعام می‌خوردند، از این جهت کسانی که کجاوه را برمی‌داشتند، نبودن مرا احساس ننمودند و آن را بار کردند، و من دختر خورد سالی بودم [به سن کمتر از پانزده سال]، آن‌ها شتر را حرکت داده و رفتند.

گلوبندم را بعد از اینکه قافله حرکت کرده بود یافتم، و به جای که مردم منزل داشتند آمدم، ولی کسی در آنجا نبود، و در جای خود جابجا نشستم، زیرا گمان می‌کردم که آن‌ها چون مرا نیابند، به طرف من پس می‌آیند، در همین وقتی که آنجا نشسته بودم مرا خواب گرفت و خواب شدم.

۱- این غزوه، غزوه (بنی المصطلق) بود، که به نام غزوه (مریسع) نیز یاد می‌شود، و در سال ششم و یا پنجم هجری واقع گردید.

۲- دانه‌های این گلوبند به نام (جزع) یاد می‌شد، و (جزع) نوعی از سنگ است که در معادن عقیق یافت می‌شود، و امام عینی به نقل از فلاسفه برای این سنگ خواص عجیبی را ذکر کرده است، از آن جمله اینکه اگر کسی آن را بیوشد، غم و اندهش زیاد می‌گردد، خواب‌های پریشانی می‌بیند، گفت و شنودش با مردم زیاد می‌شود، اگر به جان طفل بسته شود، سبب ریزش لعابش می‌گردد، اگر به موی زن بسته شود، سبب قطع عادت ماهانه‌اش می‌گردد، و حتی می‌گویند این سنگ را از آن جهت (جزع) می‌گویند که سبب جزع و فزع و غم صاحبش می‌گردد، ولی به نظر من چون این سخن‌ها اصل شرعی ندارد، بنابراین قابل اعتماد نیست.

صفوان بن معطل سلمی دُکوانی که عقب گرد لشکر بود^(۱)، صبح نزد منزل من رسید، سیاهی انسان خوابی را دید و نزد من آمد، او پیش از نزول حجاب مرا می‌دید، از استرجاعش [یعنی: از این گفته‌اش إنا لله وإنا إليه راجعون] در هنگامی که شترش را خوابانید بیدار شدم، دست شتر را هموار کرد، و [از روی دست شتر] بر بالا آن سوار شدم^(۲)، مهار شترم را گرفت و براه افتاد، آمدیم تا به دیگر لشکریان که از شدت گرمی در وسط روز منزل گزیده بودند رسیدیم، و بدبختی فتنه‌انگیزان از همین جا شروع شد، و کسی که این تهمت را منتشر ساخت (عبدالله بن اُبی بن سلول) بود.

به مدینه رسیدیم، و حدود یک ماه مریض شدم، و مردم گفته‌ت تهمت‌گران را منتشر می‌کردند، در مریضی‌ام این چیز مرا به شک انداخت که از پیامبر خدا ﷺ لطف و مهربانی‌های را که در ایام مریضی‌های گذشته‌ام می‌دیدم، احساس نمی‌کردم، و هنگامی که به خانه می‌آمدند، سلام کرده و می‌گفتند:

«مریضة شما چه طور است؟»

از قضیه تا هنگامی که صحت یافتم چیزی خبر نداشتم، روزی من و مادر (مسطح) به طرف بلندی‌هایی که غرض قضای حاجت می‌رفتیم روان بودیم، و در اینجا جز از یک شب تا شب دیگر نمی‌رفتیم، و این کار پیش از ساخته شدن بیت الخلاها به نزدیک خانه‌های ما بود، در این موضوع حال ما، مانند حال مردم بادیه نشین در بیابان - یا در تنزده از براز - بود.

من و مادر (مسطح) دختر ابی زُهم می‌رفتیم که چادرش به او پیچید و افتاد، در این وقت گفت: مسطح هلاک شود، برایش گفتم: سخن بسیار بدی گفتی، آیا کسی را که به جنگ بدر اشتراک نموده است دشنام می‌دهی؟ گفت: ای فلانی! مگر نشنیدی که مردم چه گفته‌اند؟ و از قصه اهل (إفک) برایم گفت، اینجا بود که مریضی بر مریضی‌ام افزوده شد.

چون به خانه‌ام برگشتم پیامبر خدا ﷺ آمدند و سلام کردند، و گفتند: «مریضة شما چطور است؟» گفتم: برایم اجازه بدهید به خانه پدر و مادرم بروم، - و مقصدم این بود

۱- وظیفه صفوا آن بود که جای نزول لشکریان را بعد از رفتن آن‌ها تفتیش می‌کرد، تا اگر از کسی چیزی فراموش شده باشد، آن را بر دارد.

۲- شتر را که می‌خوابانند، کسی که می‌خواهد آن را سوار شود، اول پای خود را بر بالای دست شتر می‌گذارد، تا سوار شدن شتر برایش آسان‌تر شود.

که از این خبر از طرف آن‌ها متیقن شوم - پیامبر خدا ﷺ برایم اجازه دادند و نزد پدر و مادرم آمدم.

برای مادرم گفتم: مردم چه می‌گویند؟

گفت: دخترم غم مخور، به خداوند قسم بسیار کم می‌شود که زن زیبایی باشد که نزد شوهرش محبوب باشد و بناغ‌هایی داشته باشد، مگر اینکه چیزهای بسیاری بر علیه او می‌گویند.

گفتم: سبحان الله! مگر مردم چنین سخنانی درباره‌ام می‌گویند؟ همان شب را تا وقتی که صبح شد آنجا ماندم، نه اشک از چشمم خشک شد، و نه خواب به چشمم آمد.

و شب را به صبح رسانیدم، و چون وحی مدتی بود که نازل نشده بود، پیامبر خدا ﷺ علی ابن ابی طالب و اسامه بن زید رضی الله عنهما را طلبیدند و در موضوع اینکه از همسرشان [یعنی: از عائشه رضی الله عنها] جدا شوند با آن‌ها مشورت نمودند.

اسامه به اساس اینکه دوستی پیامبر خدا ﷺ را با امت [یا با ازواج مطهرات] می‌دانست، گفت: یا رسول الله! [عائشه رضی الله عنها] همسر شما است، و به خداوند قسم که جز نیکی چیز دیگری درباره او سراغ نداریم.

ولی علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفت که: یا رسول الله! بر تو عرصه را تنگ نساخته است، و به غیر از وی [یعنی: به غیر از عائشه رضی الله عنها] زن‌های دیگری بسیار است، و موضوع را از کنیز [یعنی: کنیز عائشه رضی الله عنها] بپرسید، واقعیت را برای شما می‌گوید^(۱).

پیامبر خدا ﷺ (بریره) را خواستند و از وی پرسیدند که: «آیا تو از [عائشه] چیزی که تو را به شک بیندازد مشاهده کرده‌ای»؟

بریره گفت: سوگند به ذاتی که تو را بر حق فرستاده است، از وی چنین چیزی مشاهده نکرده‌ام، و در وی هیچ عیبی را به جز اینکه دختر خرد سالی است که بعد از تهیه خمیر خوابش می‌برد، و گوسفند آمده و آن خمیرها را می‌خورد، ندیده‌ام.

۱- علی رضی الله عنه این سخن را از روی عداوت و دشمنی با عائشه رضی الله عنها نگفت، بلکه چون دید که پیامبر خدا ﷺ سخت اندوهگین و مضطرب هستند، خواست تا راهی برای آن حضرت رضی الله عنه پیشنهاد نماید که از این غم و اندوه تا اندازه خلاص شوند.

پیامبر خدا ﷺ همان روز برخاستند و به طلب کسی بر آمدند که در مقابل یاری دهد، [و در خطبه خود] فرمودند: «کیست که مرا در برابر شخصی که اذیتش به خانواده‌ام به من رسیده است، یاری دهد - و یا اگر از وی انتقام بگیرم مرا معذور بدارد-؟ و به خداوند قسم که من از همسر خود جز نیکی و خوبی چیزی نمی‌دانم، و شخصی را - در زمینه - ذکر کرده‌اند که در وی جز از نیکی و خوبی چیز دیگری سراغ ندارم، و هیچگاه در خانه‌ام جز با خودم داخل نمی‌شد»^(۱).

سعد بن معاذؓ برخاست و گفت: یا رسول الله! به خداوند سوگند که من تو را یاری می‌دهم، - یا انتقام تو را از وی می‌گیرم - اگر از قبیلۀ (أَوْس) باشد، گردنش را خواهیم زد، و اگر از برادران (خَزْرَجِی) ما باشد، هر طور که امر فرمائید با وی معامله خواهیم نمود.

سعد بن عبادۀؓ که رئیس قوم (خَزْرَج) بود برخاست، و با آنکه پیش از این شخص صالح و نیکو کاری بود، تعصب قومی در وی اثر کرده و گفت: دروغ گفתי و ابا او را نمی‌کشی، و به این کار قدرت هم نداری^(۲).

أسید بن حضیر برخاست و گفت: به خداوند سوگند که دروغ گفתי، و به خداوند سوگند که او را خواهیم کشت، تو منافق هستی و از منافقین دفاع می‌کنی.

دو قبیلۀ (أَوْس) و (خَزْرَج) با هم به گفت و شنود پرداختند، تا جایی که قصد یکدیگر کردند، و پیامبر خدا ﷺ بر بالای منبر بودند، از منبر پایان شده و آن‌ها را به آرامی دعوت کردند، تا آنکه خاموش شدند، و [پیامبر خدا ﷺ] هم خاموش شدند.

آن روز گریستم و اشک از چشمم خشک نگردید و خواب به چشمم نیامد، فردایش پدر و مادرم نزد آمدند، و دو شب و یک روز شده بود که گریه می‌کردم، تا جایی که می‌گفتم شاید گریه جگرم را فرو بریزد، در حالی که آن‌ها نزد من نشسته بودند، و من گریه می‌کردم، زنی از انصار آمد و اجازه داخل شدن خواست، من برایش اجازه دادم، او هم نشست و با من به گریه کردن شروع نمود.

۱- داخل شدن صفوان بن معطل به خانه پیامبر خدا ﷺ پیش از نزول حجاب بود.

۲- دعوت به قومیت بلای شومی است که حتی احساسات و انتمات اسلامی را نیز از یاد انسان می‌برد.

در حالی که ما با هم نشستیم بودیم، ناگهان پیامبر خدا ﷺ داخل شدند و نشستند، و از روزی که درباره‌ام چنین سخنانی گفته شده بود، پیامبر خدا ﷺ در کنارم ننشسته بودند، و یک ماه شده بود که درباره‌ی من برای‌شان وحی نازل نگردیده بود.

عائشه رضی الله عنها گفت که:

پیامبر خدا ﷺ بعد از گفتن کلمه‌ی شهادت گفتند: «ای عائشه! برایم در مورد تو خبرهایی چنین و چنانی رسیده است، اگر در زمینه‌ی بی‌گناه باشی به زودی خداوند متعال اثبات بی‌گناهی تو را خواهد کرد، و اگر مرتکب گناهی شده باشی، از خداوند طلب آمرزش نموده و توبه کن، زیرا وقتی که بنده به گنااهش اعتراف نموده و توبه نماید، خداوند توبه‌اش را قبول می‌کند».

چون پیامبر خدا ﷺ سخنان خود را تمام کردند، اشک در چشمم خشک شد، تا جایی که احساس یک قطره اشک را هم نمی‌کردم، و برای پدرم گفتم: از طرف من جواب پیامبر خدا ﷺ را بده، او گفت: به خداوند سوگند نمی‌دانم که برای پیامبر خدا ﷺ چه بگویم، برای مادرم گفتم: تو از طرف من جواب پیامبر خدا ﷺ را در مورد آنچه که گفتند بگو، او هم گفت: به خداوند سوگند نمی‌دانم که برای پیامبر خدا ﷺ چه بگویم؟

عائشه رضی الله عنها گفت: من دختر خرد سالی بودم، و چیز زیادی از قرآن نمی‌خواندم، با آن هم گفتم: به خداوند قسم من می‌دانم که آنچه را که مردم می‌گویند شنیده‌اید، و دلنشین شما شده و باور کرده‌اید، اگر برای شما بگویم که من بی‌گناهم - و خدا می‌داند که بی‌گناهم - سخن مرا باور نمی‌کنید، و اگر اعتراف به گناهی بکنم، - و در حالی که خدا می‌داند که بی‌گناهم - سخنم را باور می‌کنید، و به خداوند قسم است که در این موقف برای خود و شما مثلی جز قول پدر یوسف [علیهما السلام] گفته نمی‌توانم «پس صبر خود [از همه بهتر است]، و از آنچه که می‌گوئید، از خداوند مدد و کمک می‌خواهم».

بعد از آن برگشتم و به بستر خود رفتم، و به این امید بودم که خداوند متعال براءت مرا ثابت سازد، ولی به خداوند سوگند هیچ وقت گمان نمی‌کردم که در باره‌ی من وحیی را نازل خواهد کرد که برای همیشه تلاوت گردد، و من در نزد خود کمتر از آن بودم که درباره‌ی من قرآن سخن بگوید، و چیزی را که آرزو داشتم فقط آن بود که پیامبر خدا ﷺ چیزی را در خواب ببینند که خداوند به سبب آن براءت مرا ثابت سازد.

ولی به خداوند سوگند که [پیامبر خدا ﷺ] هنوز از جای خود حرکت نکرده بودند، و کسی از اهل خانه بیرون نشده بود که بر پیامبر خدا ﷺ وحی نازل گردید، و علایم معهودهٔ وحی که عرق باشد، بر ایشان نمایان گردید، تا جایی که: دانه‌های عرق مروارید ماندی، در روزهای سر زمستانی، بر چهره‌شان نمایان می‌گردید.

چون حالت وحی از پیامبر خدا ﷺ بر طرف گردید، و در حالی که خنده می‌کردند، اولین کلمهٔ را که به آن تکلم کردند این بود که گفتند: «ای عائشه! خدا را شکر کن که براءت تو را ثابت ساخت».

مادرم برایم گفت: برخیز و نزد پیامبر خدا ﷺ برو! گفتم: نه خیر! به خداوند سوگند است که به نزدش نخواهم رفت، و جز از خداوند متعال ستایش شخص دیگری را نخواهم نمود، و خداوند این آیهٔ کریمه را نازل فرمود: «کسانی که این تهمت را بستند، گروهی از شما بودند».

چون خداوند متعال این را در براءت من نازل کرد، و ابوبکر صدیق رضی الله عنه نسبت به قرابتی که به (مسطح به اُثاثه) داشت، با او کمک می‌کرد، گفت: به خداوند سوگند که از این به بعد برای (مسطح) که دربارهٔ عائشه چنین و چنان گفته است، کمک نخواهم کرد، و خداوند این آیهٔ کریمه را نازل فرمود: «و نباید صاحبان مال و مکنت سوگند بخورند که برای اقربای خود چیزی ندهند...» تا این قول خداوند که: «مگر دوست نداری که خداوند شما را بیمارزد، و خداوند آمرزنده و مهربان است»، ابوبکر گفت: به خداوند سوگند دوست دارم که خدا برایم بیمارزد، و همان بود که آنچه را که برای مسطح می‌داد، برایش داد.

و پیامبر خدا ﷺ دربارهٔ من از زینب بن جحش رضی الله عنها استفسار نموده و پرسیده بودند که: «ای زینب! چه می‌دانی؟ چه دیده‌ای؟» و او گفته بود: یا رسول الله! چشم و گوشم را از آنچه ندیده و نشینده‌ام به دور می‌دارم، به خداوند قسم است که نسبت به عائشه جز خیر و نیکی چیزی ندیده و نشینده‌ام.

و [عائشه رضی الله عنها] گفت که: فقط همین زینب بود که خود را از من بهتر و بالاتر می‌دانست، ولی از تقوایی که داشت، خداوند متعال او را از تهمت زدن حفظ نمود^(۱).

۵- باب: إِذَا زَكَّى رَجُلٌ رَجُلًا كَفَاهُ

باب [۵]: اگر کسی دیگری را تزکیه کرد، برایش کافی است

۱۱۸۰- عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَنَى رَجُلٌ عَلَى رَجُلٍ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «وَيْلَكَ قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ، قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ» مِرَارًا، ثُمَّ قَالَ: «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَادِحًا أَخَاهُ لَا مَحَالَةَ، فَلْيُقِلُّ أَحْسِبُ فَلَانًا، وَاللَّهِ حَسِيْبُهُ، وَلَا أُرِي عَلَى اللَّهِ أَحَدًا أَحْسِبُهُ كَذَا وَكَذَا، إِنْ كَانَ يَعْلَمُ ذَلِكَ مِنْهُ» [رواه البخاری: ۲۶۶۲].

۱۱۸۰- از ابوبکر رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی از دیگری در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله تعریف و توصیف نمود، فرمودند:

علماء از این حدیث بیش از صد حکم را استنباط نموده‌اند، و ما در اینجا مهم‌ترین آن‌ها را بیان می‌داریم.

(۱) قرعه کشی در مسائلی که بین چند نفر مشترک باشد، در نزد جمهور علماء جواز دارد، و کسی که می‌خواهد یکی از همسران خود را با خود به سفر ببرد، آیا لازم است که بین آن‌ها قرعه کشی نماید یا نه؟ بین علماء اختلاف نظر وجود دارد، اکثر علماء می‌گویند: باید بین آن‌ها قرعه کشی نماید، هر کدام که قرعه‌اش بر آمد، شوهرش باید او را با خود به سفر ببرد، امام ابوحنیفه رحمته الله می‌گوید: در این حالت قرعه کشی لازم نیست، بلکه شوهر می‌تواند هر کدام را که مناسب می‌داند با خود به سفر ببرد، و قرعه کشی برایش مستحب است.

(۲) بردن زن به میدان جنگ جواز دارد.

(۳) اگر مردی روی ضرورت با زنی تنها سفر می‌کند، باید آن مرد در پیش روی زن برود، نه در پهلو و یا پشت سرش.

(۴) در حالت کدورت بین زن و شوهر، نباید شوهر از سخن زدن با همسرش خودداری نماید.

(۵) زن در وقت رفتن به خانه پدر و مادر، باید از شوهرش اجازه بگیرد.

(۶) جزای اهانت بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قتل است.

(۷) اگر اجرای (حد) سبب اختلاف، و یا برپا گردیدن فتنه می‌شد، ولی امر حق دارد از اجرای آن خودداری نماید.

(۸) نزول وحی به اختیار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نبود.

(۹) چون براءت ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله عنها از افترای که بر وی بسته بودند، به نص قرآن کریم ثابت شده است، اگر کسی خلاف آن را می‌گوید، و یا خلاف آن را معتد می‌شود، کافر می‌گردد.

«ای وای بر تو! گردن رفیقت را قطع کردی، ای وای بر تو! گردن رفیقت را قطع کردی»، و این سخن را چندین بار تکرار نمودند، و سپس فرمودند: «اگر کسی مجبور می‌شود که برادر [مسلمان] خود را مدح و صفت نماید، بگوید که گمان می‌کنم که فلانی [چنین و چنان باشد]، و خداوند او را کافی است، و من کسی را در نزد خداوند تزکیه نمی‌کنم، فقط او را چنین و چنان می‌شناسم، و این هم به شرطی است که در وی چنین صفتی را سراغ داشته باشد»^(۱).

۶- باب: بُلُوغِ الصَّبِيَانِ وَ شَهَادَتِهِمْ

باب [۶]: بالغ شدن اطفال و شهادت دادن آن‌ها

۱۱۸۱- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَرَضَهُ يَوْمَ أُحُدٍ، وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِ عَشْرَةَ سَنَةً، فَلَمْ يُجْزِنِي ثُمَّ عَرَضَنِي يَوْمَ الْخُنْدَقِ، وَأَنَا ابْنُ خَمْسِ عَشْرَةَ سَنَةً، فَأَجَازَنِي» [رواه البخاری: ۲۶۶۴]

۱۱۸۱- از ابن عمر رضی اللہ عنہما روایت است که گفت: در غزوه (أحد) چهارده ساله بودم، پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به قد و بالایم دیدند و برایم اجازه اشتراک به جنگ را ندادند، ولی در جنگ خندق که پانزده ساله شده بودم به قد و بالایم دیدند، و برایم اجازه اشتراک در جنگ را دادند^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) با استناد بر ظاهر این حدیث امام ابوحنیفه و ابویوسف رحمهما الله تزکیه یک نفر را جائز می‌دانند، ولی امام شافعی و امام مالک و محمد بن الحسن رحمهم الله تزکیه را به شهادت قیاس نموده و می‌گویند: تزکیه یک نفر صحت ندارد.

(۲) نهی از مدح کردن دیگران در صورتی است که از حق تجاوز شده باشد، و اگر واقعیت را بدون اغراق بگوید، باکی ندارد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

این حدیث مشتمل بر دو حکم است:

(۱) حد بلوغ: به اتفاق علماء، حد بلوغ نسبت به پسر، احتلام شدن، و نسبت به دختر حیض شدن و یا باردار شدن است، و لی اگر پسری احتالمش، و یا دختری حیضش به تاخیر افتاد، در حد بلوغش بین علماء اختلاف است، امام مالک، و امام احمد، و اسحاق رحمهم الله می‌گویند: حد بلوغش روئیدن مو است، امام شافعی، محمد، و ابویوسف می‌گویند: حد بلوغ نسبت به پسر و

۷- باب: إِذَا تَسَارَعَ قَوْمٌ فِي الْيَمِينِ

باب [۷]: وقتی که مردمی در سوگند بر یکدیگر سبقت کنند

۱۱۸۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَرَضَ عَلَى قَوْمِ الْيَمِينِ، فَاسْرَعُوا فَأَمَرَ أَنْ يُسْهَمَ بَيْنَهُمْ فِي الْيَمِينِ: أَيُّهُمْ يَحْلِفُ» [رواه البخاری: ۲۶۷۴].

۱۱۸۲- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم از مردمی خواستند که سوگند بخورند، همه با شتاب اظهار آمادگی نمودند، پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم امر کردند تا بین آن‌ها قرعه کشی شود که کدام یک‌شان باید سوگند بخورد^(۱).

۸- باب: كَيْفَ يَسْتَحْلِفُ

باب [۸]: چگونه سوگند داده شود؟

۱۱۸۳- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ كَانَ حَالِفًا، فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ أَوْ لِيَصْمُتْ» [رواه البخاری: ۲۶۷۹].

دختر، پانزده ساله شدن است، و امام ابوحنیفه و ثوری، و ابن القاسم رحمهم الله حد بلوغ را در پسر نوزده ساله شدن، و در دختر هفده ساله شدن می‌دانند.

(۲) شهادت اطفال: جمهور علماء می‌گویند: شهادت اطفال تا وقتی که به حد بلوغ نرسیده‌اند، صحت ندارد، ولی بعضی از علماء، از آن جمله علی بن ابی طالب، و شریح قاضی، و حسن و شعبی رحمهم الله، شهادت آن‌ها را در مسائل متعلق به خود آن‌ها، قابل قبول می‌دانند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) امام خطابی رحمته الله می‌گوید: قرعه کشی در سوگند خوردن، در صورتی است که یک چیز در تحت تصرف دو و یا چندین نفر باشد، و هر کدام از آن‌ها ادعای مالکیت کامل آن را داشته باشند، در این صورت اگر همگی آمدگی قسم خوردن را داشتند، در بین آن‌ها قرعه کشی می‌شود، هرکس که قرعه به نامش بر آمد، سوگند بخورد، و بعد از سوگند مستحق آن چیز می‌گردد.

(۲) امام ابن التین می‌گوید: در چنین صورتی از یکایک آن‌ها خواسته می‌شود که سوگند بخورند، هر کدام که از سوگند خوردن نکول نمود، حشش ساقط می‌گردد، و هر کدام که سوگند خورد، مال به وی تعلق می‌گیرد، و اگر هردو نفر و یا همه کسانی که ادعای مالکیت آن را دارند، سوگند خورند، مال بین آن‌ها تقسیم می‌شود.

۱۱۸۳- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که می‌خواهد سوگند بخورد، به خدا سوگند بخورد و یا ساکت شود»^(۱).

۹- باب: لَيْسَ الْكَاذِبُ الَّذِي يُصْلِحُ بَيْنَ النَّاسِ

باب [۹]: کسی که بین مردم صلح می‌کند، دروغگو نیست

۱۱۸۴: عَنْ أُمِّ كَلْثُومِ بِنْتِ عُقْبَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «لَيْسَ الْكَاذِبُ الَّذِي يُصْلِحُ بَيْنَ النَّاسِ، فَيَنْمِي خَيْرًا، أَوْ يَقُولُ خَيْرًا» [رواه البخاری: ۲۶۹۲]

۱۱۸۴- از ام کلثوم بن عقبه رضی الله عنها^(۲) روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را شنیدم که می‌گفتند:

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) سوگند خوردن از نگاه چیزی که به آن سوگند خورده می‌شود، بر سه قسم است: اول: سوگند خوردن به ذات و صفات خدا؛ و این سوگند به اتفاق علماء جائز بوده و منعقد می‌گردد، دوم: سوگند خوردن به معبودی از معبودان باطل: مانند سوگند خوردن به لات و عزی، و یا هر معبود دیگری، که در این صورت اگر قصد سوگند خورنده تعظیم آن‌ها باشد، کافر می‌شود، و اگر از روی استهزاء باشد، سوگند خوردنش مکروه و یا حرام است، سوم: سوگند خوردن به چیزهای غیر از این‌ها: مانند سوگند خوردن به ارواح پدر، سوگند خوردن به سر فرزند، سوگند خوردن به آزادی غلام، و امثال این‌ها، که این نوع سوگند خوردن جواز نداشته و اعتبار شرعی ندارد.

(۲) طریق سوگند دادن قاضی به اینگونه است که شخص مطلوب را به ذات باری تعالی یعنی به صیغه (بالله) و یا (تالله) سوگند بدهد، اگر قاضی شخص مطلوب را متهم می‌دانست، می‌تواند در لفظ سوگند تغلیظ نماید، مثلاً از وی بخواهد که بگوید: به ذات، و جلال و عظمت خدای وحده لا شریک له سوگند است که...

۲- وی ام کلثوم بنت عقبه بن ابی معیط قرشی اموی است، از کسانی است که در اول در مکه مکرمه مسلمان شده بودند، به هردو قبله نماز خواند، و با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیعت نمود، پای پیاده به مدینه منوره هجرت نمود، برادرانش ولید و عماره به تعقیبش آمدند تا از هجرتش ممانعت به عمل آورند، ولی خداوند او را از شر آن‌ها حفظ کرد، و او را در راه پیدا کرده نتوانستند، و در مدینه منوره نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده و از ایشان خواستند تا او را برای‌شان تسلیم دهند، ولی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ابا ورزیدند، و در مدینه وفات نمود، اسد الغابه (۵/۶۱۴).

«کسی که بین مردم صلح برقرار می‌سازد، دروغگو شمرده نمی‌شود، [ولو آنکه دروغی هم بگوید]، زیرا وی یا سخن مصلحت آمیزی را برای شخص مقابل می‌رساند، و یا آنکه از خود سخن مصلحت آمیزی را برایش می‌گوید»^(۱).

۱۰ - باب: قَوْلِ الْإِمَامِ لِأَصْحَابِهِ: اذْهَبُوا بِنَا نُصَلِّحْ

باب [۱۰]: گفته امام به همنشینانش که: برویم اصلاح کنیم

۱۱۸۵ - عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ أَهْلَ قُبَايَ افْتَتَلُوا حَتَّى تَرَامُوا بِالْحِجَارَةِ، فَأَخْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِذَلِكَ، فَقَالَ: «اذْهَبُوا بِنَا نُصَلِّحْ بَيْنَهُمْ» [رواه البخاری: ۲۶۹۳].

۱ - از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) کسی که بین مسلمانان صلح برقرار می‌سازد، جواز دارد که جهت تحقق این غرض دروغ بگوید: مثلاً: برای یکی از آن‌ها بگوید که: فلانی برایت احترام دارد، تو را دوست دارد، از تو به نیکی یاد می‌کند، در حالی که هیچکدام از این‌ها وجود نداشته باشد.

(۲) طوری که در احادیث دیگری آمده است، دروغ گفتن در سه جا جواز دارد، در وقت صلح بین مسلمانان، در وقت جنگ با دشمن، در روابط بین زن و شوهر، مثلاً: اگر زن از شوهرش چیزهایی می‌خواهد که آمده کردنش در قدرت شوهر نیست، شوهر می‌تواند بگوید که فعلاً چیزی ندارم، این‌شاء الله بعد از این برایت خواهم خرید، ولو آنکه فعلاً چیزی نداشته باشد، و یا به زودی نیت خریدن چیزی را که همسرش خواسته است، نداشته باشد، و یا اینکه زن جهت بدست آوردن دل شوهرش برایش بگوید: تو را بسیار دوست دارم، حال آنکه او را بسیار دوست نداشته باشد.

(۳) با قیاس بر این مواضع سه گانه، در هر جای دیگری که منظور جلب مصلحت برای مسلمانان، و یا دفع مضرت از آنان باشد، دروغ گفتن جواز دارد، مثلاً: اگر کسی شخصی را می‌بیند که می‌گریزد، و در جایی پنهان شده است، و شخص دیگری را می‌بیند که با کارد و یا شمشیر برهنه به تعقیبش می‌گردد، اگر از وی می‌پرسد که فلانی چه شد؟ اگر برایش بگوید که او را ندیده‌ام، و یا اینجا نیامده است، برایش از این دروغ گناهی نیست، و حتی اگر در چنین موقعی راست بگوید و پناهگاه آن شخص را برای ظالم نشان بدهد، گنهکار می‌شود، و در جرم شریک است.

(۴) برای کسی که می‌تواند مقصد خود را به طور کنایه و یا توریه برای جانب مقابل بقبولاند، ولو آنکه مقصدش مسائل فوق باشد، دروغ گفتن برایش مکروه است، و باید با کنایه غرض خود را اداء نماید.

۱۱۸۵- از سهل بن سعد رضی الله عنه [روایت است که گفت]: مردم (قباء) بین خود جنگ کردند، تا جایی که یکدیگر خود را به سنگ می زدند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از این واقعه با خبر شدند و فرمودند: «برویم آن ها را به هم آشتی دهیم»^(۱).

۱۱- باب: كَيْفَ يُكْتَبُ: هَذَا مَا صَالِحُ فُلَانٍ بِنِ فُلَانٍ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ، وَإِنْ لَمْ يَنْسُبْهُ إِلَى قَبِيلَتِهِ أَوْ نَسَبِهِ

باب [۱۱]: چگونه نوشته می شود که: این سند مصلحه فلان ابن فلان و فلان ابن فلان است، و گرچه او را به قبیله و یا نسبش نسبت ندهد

۱۱۸۶- عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: اعْتَمَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي ذِي الْقَعْدَةِ، فَأَبَى أَهْلُ مَكَّةَ أَنْ يَدْخُلُوهُ يَدْخُلُ مَكَّةَ حَتَّى قَاضَاهُمْ عَلَى أَنْ يُقِيمَ بِهَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، فَلَمَّا كَتَبُوا الْكِتَابَ، كَتَبُوا هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، فَقَالُوا: لَا نُقَرُّ بِهَا، فَلَوْ نَعَلِمُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ مَا مَنَعْنَاكَ، لَكِنَّ أَنْتَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: «أَنَا رَسُولُ اللَّهِ، وَأَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ»، ثُمَّ قَالَ لِعَلِيِّ: «امْحُ رَسُولُ اللَّهِ»، قَالَ: لَا وَاللَّهِ لَا أَحُوكَ أَبَدًا، فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْكِتَابَ، فَكَتَبَ هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، لَا يَدْخُلُ مَكَّةَ سِلَاحٌ إِلَّا فِي الْقِرَابِ، وَأَنْ لَا يَخْرُجَ مِنْ أَهْلِهَا بِأَحَدٍ، إِنْ أَرَادَ أَنْ يَتَّبِعَهُ، وَأَنْ لَا يَمْنَعُ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِهِ أَرَادَ أَنْ يُقِيمَ بِهَا، فَلَمَّا دَخَلَهَا وَمَضَى الْأَجْلُ، أَتَوْا عَلِيًّا فَقَالُوا: قُلْ لِصَاحِبِكَ الْخُرُجَ عَنَّا، فَقَدْ مَضَى الْأَجْلُ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَتَبِعَتْهُمْ ابْنَةُ حَمْزَةَ: يَا عَمَّ يَا عَمَّ، فَتَنَاوَلَهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَأَخَذَ بِيَدِهَا، وَقَالَ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ: دُونَكَ ابْنَةُ عَمِّكَ، حَمَلْتَهَا، فَاخْتَصَمَ فِيهَا عَلِيُّ، وَزَيْدٌ، وَجَعْفَرٌ، فَقَالَ عَلِيُّ: أَنَا أَحَقُّ بِهَا وَهِيَ ابْنَةُ عَمِّي، وَقَالَ جَعْفَرٌ: ابْنَةُ عَمِّي وَخَالَتْهَا نَحْيِي، وَقَالَ زَيْدٌ:

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اگر بین مسلمانان نزاعی واقع می شود، باید (ولی امر) به هر طریقی که مصلحت می داند، بین آن ها صلح برقرار سازد.

(۲) نبی کریم صلی الله علیه و آله بسیار متواضع بودند، و سخت می کوشیدند تا شخصا از وقوع اختلاف و درگیری بین مسلمانان جلوگیری نمایند.

ابْنَةُ أَخِي، فَقَضَى بِهَا التَّيِّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِحَالَتِهَا، وَقَالَ: «الْحَالَةُ بِمَنْزِلَةِ الْأُمِّ»، وَقَالَ لِعَلِيِّ: «أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ»، وَقَالَ لِحُفَيْرٍ: «أَشْبَهْتَ خَلْقِي وَخُلُقِي»، وَقَالَ لَزَيْدٍ: «أَنْتَ أَخُونَا وَمَوْلَانَا» [رواه البخاری: ۲۶۹۹].

۱۱۸۶- از براء بن عازب رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در ماه ذوالقعدة تصمیم گرفتند که عمره نمایند، ولی اهل مکه از اینکه برای شان اجازه داخل شدن به مکه را بدهند ابا ورزیدند، تا اینکه با آنها مصالحه نمودند که فقط سه روز در مکه بمانند.

و چون سند صلح را تحریر کردند، نوشتند که: این سند صلحی است از طرف محمد رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم، آن‌ها گفتند: ما به این چیز اعتراف نداریم، اگر بدانیم که تو رسول خدا هستی، تو را [از داخل شدن به مکه] منع نمی‌کردیم، و تو محمد بن عبدالله هستی. فرمودند: «من پیامبر خدا و محمد بن عبدالله هستم»، و برای علی رضی اللہ عنہ فرمودند که: «عبارت (رسول الله) را محو کن [یعنی: خط بزن].»

گفت: به خداوند قسم که ابا تو را [یعنی: لفظ رسول الله را] محو نخواهم کرد^(۱). پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ورق را گرفتند و نوشتند^(۲) که: «این سند صلح محمد بن عبدالله است [که به اساس آن]:

- سلاحی را جز در حالت غلاف بودن، به مکه داخل ننماید.
- اگر کسی از اهل مکه می‌خواست همراهش بیرون شود، او را با خود نبرد.

۱- این سخن را علی رضی اللہ عنہ به قصد مخالفت به امر پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم نگفت: بلکه قصدش اظهار شعائر دین و دفاع از اسلام بود، و یا به قرینه فهمیده بود که قصد پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از این امر، ایجاب نیست، بلکه توجیه و ارشاد است.

۲- نسبت دادن نوشتن برای پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مجازی است، زیرا آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم خواننده و نویسنده نبودند، پس معنی عبارت این است که: کاغذ را از علی رضی اللہ عنہ گرفتند و دیگری را امر به نوشتن عبارت مطلوب نمودند، و یا دوباره برای علی رضی اللہ عنہ امر کردند که پیشنهاد جانب مقابل را بنویسد، و بعضی از علماء می‌گویند: درست است که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم خواننده و نویسنده نبودند، ولی در اینجا چون خواستند بنویسند، از طریق معجزه قدرت به نوشتن را پیدا کردند، ولی شاید راجح همان قول اول باشد.

- و اگر کسی از همراهانش میل بودن در مکه را داشت، او را از این کار منع نکند».

چون به مکه داخل شدند، و مدت معین گذشت، اهل مکه نزد علی علیه السلام آمده و گفتند: به رفیقت بگو که از نزد ما برود، زیرا مدت معین گذشته است، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از مکه خارج شدند، و دختر حمزه رضی الله عنه [که امامه باشد] در حالی که عمویم عمویم می گفت، به دنبال آن‌ها به راه افتاد^(۱)، علی علیه السلام دست او را گرفت و برای فاطمه علیها السلام گفت که دختر کاکایت می باشد، او را بردار.

[راوی] می گوید که: درباره سرپرستی دختر حمزه رضی الله عنه علی، و زید، و جعفر رضی الله عنه با هم اختلاف نمودند، علی علیه السلام گفت که من به سرپرستی او مستحق ترم، [زیرا] او دختر عموی من است، و جعفر رضی الله عنه گفت که: من مستحق ترم، [زیرا] او دختر عموی من است، و خاله اش همسر من می باشد، و زید رضی الله عنه گفت که او دختر برادر من است^(۲).

ولی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را به خاله اش سپرده و فرمودند: «خاله به منزله مادر است»^(۳)، و برای علی علیه السلام گفتند که: «تو از من، و من از تو ام» و برای جعفر رضی الله عنه گفتند: «تو از نگاه جسمی و اخلاقی شبیه و هم‌رنگ من هستی»، و برای زید رضی الله عنه گفتند که: «تو برادر ما و موالی ما هستی»^(۴).

۱- بیرون شدن دختر حمزه رضی الله عنه با آن‌ها، منافی با عهده نیست که با مشرکین بسته بودند، که: «اگر کسی از اهل مکه می خواست همراهش بیرون شود، او را با خود نبرد» زیرا مقصود از (اهل مکه) در عقد صلح، مردها بودند نه زن‌ها، چنانچه در بعض روایات این حدیث آمده است که سهیل گفت: «اگر مردی از کسانی که در دین تو هستند، با تو آمد، باید او را برای ما برگردانی.

۲- زید برادر نسبی و یا رضاعی حمزه رضی الله عنه نبود، ولی از نگاه اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بین او و بین حمزه عقد اخوت اسلامی بسته بودند، زید او را برادر خود خواند.

۳- یعنی: سرپرستی او را به همسر جعفر رضی الله عنه سپردند، و این از کمال مراعات عدالت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، زیرا بدون اینکه جانب داماد خود علی علیه السلام، و یا جگر گوشه خود فاطمه رضی الله عنها را در نظر بگیرند، قانون اسلامی را تطبیق نموده، و او را برای خاله اش همسر جعفر رضی الله عنه سپردند.

۴- زیرا زید غلام خدیجه رضی الله عنها بود، و چون آن را برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بخشید، ایشان او را آزاد ساخته و فرزند خود خواندند، و به نام زید بن محمد یاد می شد، تا اینکه آیه ﴿أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ﴾ نازل گردید، و قانون تبنی را نسخ نمود.

۱۲- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ: إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ

باب [۱۲]: این قول پیامبر خدا ﷺ که برای حسن بن علی گفتند: این فرزند من سردار است

۱۱۸۷- عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى الْمِنْبَرِ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ إِلَى جَنْبِهِ، وَهُوَ يُقْبَلُ عَلَى النَّاسِ مَرَّةً، وَعَلَيْهِ أُخْرَى وَيَقُولُ: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَلَعَلَّ اللَّهُ أَنْ يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» [رواه البخاری: ۲۷۰۴].

۱۱۸۷- از ابی بکره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم را دیدم که بر بالای منبر [نشسته] بودند، و حسن بن علی رضی الله عنهما در پهلویشان بود، در این وقت گاهی به طرف مردم، و گاهی به طرف حسن رضی الله عنه رو آورده و می گفتند: «این فرزند من سردار است، و شاید خداوند متعال به سبب وی بین دو گروه بزرگی از مسلمانان صلح برقرار سازد»^(۱).

۱- از احکامو مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) آن چیزی را که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم توقع نموده بودند، به وقوع پیوست، زیرا خداوند به سبب حسن رضی الله عنه بین دو گروه بزرگی از مسلمانان که گروه حسن رضی الله عنه و گروه معاویه رضی الله عنه باشد، صلح برقرار ساخت، و اصل قضیه از این قرار بود که: چون علی رضی الله عنه به اثر ضربه ابن ملجم در روز جمعه هفدهم ماه رمضان سال چهل هجری مجروح گردید، و در شب یکشنبه ۱۹ رمضان به شهادت رسید، مردم برای حسن رضی الله عنه بیعت نمودند، و برای آنکه از درگیری و خونریزی بین مسلمانان جلوگیری کرده باشد، در پنجم ماه ربیع الأول سال چهل و یک برای معاویه رضی الله عنه از خلافت تنازل نمود، بنابراین مدت خلافت حسن رضی الله عنه حدود پنج ماه و نیم بود، و آن چیزی را که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم پیش بینی نموده بودند، به وقوع پیوست، و این معجزه باهری از معجزات نبی کریم صلی الله علیه و سلم است.

۱۳ - باب: هَلْ يُشِيرُ الْإِمَامُ بِالصُّلْحِ

باب [۱۳]: آیا امام باید به صلح دعوت کند؟

۱۱۸۸- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَوْتِ خُصُومٍ بِالْبَابِ عَالِيَةٍ أَصْوَاتُهُمَا، وَإِذَا أَحَدُهُمَا يَسْتَوْضِعُ الْآخَرَ، وَيَسْتَرْفُقُهُ فِي شَيْءٍ، وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ لَا أَفْعَلُ، فَخَرَجَ عَلَيْهِمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: «أَيْنَ الْمُتَأَلَّى عَلَى اللَّهِ، لَا يَفْعَلُ الْمَعْرُوفُ؟»، فَقَالَ: «أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَلَهُ أَئْيُ ذَلِكَ أَحَبُّ» [رواه البخاری: ۲۷۰۵].

۱۱۸۸- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آواز کسانی را که با صدای بلند به در خانه خصومت می کردند، شنیدند، یکی از دیگری می خواست تا چیزی از فرض خود را برای وی بخشیده، و برایش مهلت بدهد، و دیگری می گفت: به خداوند سوگند است که چنین نخواهم کرد، [یعنی: نه از قرضم چیزی کم می کنم، و نه برایت مهلت می دهم].

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزد آن ها رفته و گفتند: «آنکه به خدا سوگند می خورد که کار خوبی را انجام ندهد، کجا است؟»
آن شخص گفت: یا رسول الله من هستم، و اینک هر کدام را که می خواهد از وی باشد^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) معنی این سخن طلبگار که گفت: یا رسول الله! اینک هر کدام را که می خواهد از وی باشد این است که: اگر قرضدارم می خواهد که برایش مهلت بدهم، مهلت می دهم، و اگر می خواهد که چیزی از قرض خود را برایش کم کنم، کم می کنم.

(۲) مهلت دادن برای قرضدار، و یا کم کردن برایش از قرض، کار مستحبی است.

(۳) انسان نباید در چیزی که سبب ممانعت از کار خیر می شود، سوگند بخورد.

(۴) کسانی که با هم کدورتی دارند، اگر شخص مصلحی در بین آن ها سخن خیر خواهانه می گوید، باید سخنش را قبول نمایند.

(۵) شفاعت کردن برای حاجتمندان در نزد قدرتمندان، مستحب است.

(۶) اگر قرضدار محتاج باشد، جواز دارد از طلبگار بخواهد تا چیزی از قرض خود را برایش ببخشد، و قبول کردن این پیشنهاد در چنین حالتی مستحب است، و بعضی از علماء این کار را

مکروه می‌دانند، زیرا سؤال کردن سبب ذلت است، و مسلمان نباسید ذلت را قبول کند، و از همین سبب است که امام ابوحنیفه رحمته می‌گوید: اگر کسی در سفر آبی جهت وضوء ساختن نداشت، ولی با رفیقش آب بود، باید تیمم کند، و از رفیقش آب نخواهد، زیرا در سؤال کردن ذلت است.

۵۱ - کتاب الشروط

کتاب [۵۱]: شروط

باب: الشُّرُوطِ فِي الْمَهْرِ عِنْدَ عُقْدَةِ النِّكَاحِ

باب [۱]: شروط در مهر در وقت عقد نکاح

۱۱۸۹- عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَحَقُّ الشُّرُوطِ أَنْ تُوفُوا بِهِ مَا اسْتَحَلَلْتُمْ بِهِ الْفُرُوجَ» [رواه البخاری: ۲۷۲۱].

۱۱۸۹- از عقبه بن عامر رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «سزاوارترین شرطها در وفا کردن به آن، شرطهایی است که به اساس آن فروج را برای خود حلال ساخته‌اید»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) شرط عبارت از چیزی است که عدم آن مستلزم عدم است، ولی وجود آن نه مستلزم عدم است و نه مستلزم وجود، مانند طهارت که شرط برای ادای نماز است، زیرا اگر طهارتی وجود نداشته باشد، نمازی وجود ندارد، ولی اگر طهارتی وجود داشته باشد، لازم نیست که حتما نمازی وجود داشته باشد، و یا نداشته باشد، به عبارت دیگر، شخصی که طهارت می‌کند، لازم نیست که حتما نماز بخواند، چنانچه لازم نیست که حتما نماز نخواند.

۲) در وفا کردن به شروطی که در عقد نکاح صورت می‌گیرد، بین علماء اختلاف است، امام احمد بن حنبل رضی الله عنه تمام شروطی را که در عقد نکاح صورت می‌گیرد، لازم می‌داند، مگر شرطی که مخالف با شریعت باشد، و عده دیگری از علماء شروطی را لازم می‌دانند که علاوه از مخالف نبودن با شریعت، منافی با عقد نکاح نیز نباشد، و عده دیگری چیز دیگری می‌گویند، و تفصیل بیشتر این مسئله را می‌توان در کتب فقه مطالعه نمود.

۲- باب: الشُّرُوطِ الَّتِي لَا تَحِلُّ فِي الْحُدُودِ

باب [۲]: شروطی که در حدود جائز نیست

۱۱۹۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، وَزَيْدِ بْنِ خَالِدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَنَّهُمَا قَالَا: إِنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَعْرَابِ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أُنْشِدُكَ اللَّهَ إِلَّا قَضَيْتَ لِي بِكِتَابِ اللَّهِ، فَقَالَ الْخَصْمُ الْآخَرُ: وَهُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ، نَعَمْ فَاقْضِ بَيْنَنَا بِكِتَابِ اللَّهِ، وَأَذِّنْ لِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: قُلْ، قَالَ: إِنَّ ابْنِي كَانَ عَسِيفًا عَلَى هَذَا، فَزَنَى بِأَمْرَأَتِهِ، وَإِنِّي أُخْبِرْتُ أَنَّ عَلَى ابْنِي الرَّجْمَ، فَأَفْتَدَيْتُ مِنْهُ بِمِائَةِ شَاةٍ، وَوَلِيدَةً، فَسَأَلْتُ أَهْلَ الْعِلْمِ، فَأَخْبَرُونِي أَنَّ عَلَى ابْنِي جَلْدَ مِائَةٍ وَتَعْرِيبُ عَامٍ، وَأَنَّ عَلَى امْرَأَةِ هَذَا الرَّجْمَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا أَقْضِيَنَّ بَيْنَكُمَا بِكِتَابِ اللَّهِ، الْوَلِيدَةُ وَالْعَنَمُ رَدٌّ، وَعَلَى ابْنِكَ جَلْدُ مِائَةٍ، وَتَعْرِيبُ عَامٍ، اغْدُ يَا أُنَيْسُ إِلَى امْرَأَةِ هَذَا، فَإِنِ اعْتَرَفَتْ فَارْجُمُهَا»، قَالَ: فَعَدَا عَلَيْهَا، فَاعْتَرَفَتْ، فَأَمَرَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَرَجِمَتْ [رواه البخارى ۲۷۲۴، ۲۷۲۵].

۱۱۹۰- از ابوهریره و زید بن خالد رضی الله عنہما روایت است که گفتند: شخصی از مردم بادیه نشین نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! تو را به خدا سوگند می‌دهم که برای جز به اساس حکم کتاب خدا قضاوت نکنید، مدعی دیگر که از او فهمیده‌تر بود گفت: بلی بین ما به اساس حکم کتاب خدا قضاوت نمائید، و برایم اجازه بدهید [تا قضیه را به عرض برسانم].

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «بگو»!

گفت: پسر من نزد این شخص مزدور بود و با زنش زنا کرد، و من شنیده بودم که جزای پسر من (سنگسار) شدن است، و من از جزای فرزند خود در مقابل صد گوسفند و یک کنیز با این شخص مصالحه نمودم، سپس از اهل علم سؤال نمودم، و آن‌ها برایم گفتند که: بر پسر من صد ضربه شلاق و یک سال تبعید است، و بر زن این شخص، رجم است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «قسم به ذاتی که جانم در دست او است [بلا کیف] که در بین شما بر اساس کتاب خدا قضاوت می‌کنم، گوسفندان و کنیز به تو برگشت داده

می‌شود، و بر پسر تو ضربه شلاق و یک سال تبعید است، [و به آنیس که یکی از صحابه بود گفتند]: ای آنیس! نزد زن این شخص برو، اگر اعتراف کرد، او را سنگسار کن».

راوی می‌گوید که: آنیس رضی الله عنه نزد آن زن رفت و چون آن زن اعتراف نمود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امر کردند [که سنگسار شود] و سنگسار شد ^(۱).

۳- باب: الاِشْتِرَاطِ فِي الْمَزَارَعَةِ

باب [۳]: اشتراط در کشتمندی

۱۱۹۱- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: لَمَّا فَدَعَ أَهْلُ خَيْبَرَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ، قَامَ عُمَرُ خَطِيبًا، فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ عَامِلَ يَهُودَ خَيْبَرَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ، وَقَالَ: «نَقَرْتُكُمْ مَا أَفَرَكُمُ اللَّهُ» وَإِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ خَرَجَ إِلَى مَالِهِ هُنَاكَ، فَعَدِي عَلَيْهِ

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) با استناد بر این حدیث جمهور علماء می‌گویند: اگر غیر محصن زنا کرد، جزایش صد ضربه شلاق، و یک سال تبعید است.

و امام ابوحنیفه، و ابراهیم نخعی، و محمد و ابویوسف، و زفر رحمهم الله می‌گویند: جزای زانی غیر محصن تنها صد ضربه شلاق است، و تبعید کردن یک سال، منوط به نظر امام است، اگر مصلحت را به تبعیدش می‌دید، او را تبعید کند، و اگر مصلحت را در تبعیدش نمی‌دید، می‌تواند از تبعیدش خودداری نماید، و دلیل‌شان حدیث دیگری است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد کسی که کنیزش زنا کرده بود، فرمودند: «اگر زنا کرد او را شلاق بزنید، باز اگر زنا کرد او را شلاق بزنید، باز اگر زنا کرد او را شلاق بزنید، بعد از آن ولو آنکه به ریسمانی باشد، او را بفروشید».

و در استنباط از این حدیث می‌گویند: طوری که معلوم است، عقوبت کنیز، نصف عقوبت زن آزاد است، اگر فرار دادن یکسال، جزئی از عقوبت زنا برای غیر محصن می‌بود، باید در پهلوی شلاق زدن، فرار دادن را که ششم ماه می‌شد، نیز ذکر می‌کردند، و چون چنین چیزی را ذکر نکردند، معلوم می‌شود که فرار دادن، جزئی از عقوبت زنا نیست، بلکه متعلق به رأی و نظر امام است.

(۲) حکمی که مخالف با شریعت باشد، باطل است، ولو آنکه (مدعی) و (مدعی علیه) بر آن موافقت داشته باشند.

(۳) لازم نیست که خود امام در محضر رجم حاضر گردد.

(۴) اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (آنیس) را مامور اجرای رجم ساختند نه شخص دیگری را، سببش این بود که آنیس از قبیلۀ آن زن، یعنی (أسلمی) بود، و مردم قبائل، جز امر افراد قبیلۀ خود، امر شخص دیگری را قبول نمی‌کردند.

مِنَ اللَّيْلِ، ففَدَعَتْ يَدَاهُ وَرَجَلَاهُ، وَلَيْسَ لَنَا هُنَاكَ عَدُوٌّ غَيْرَهُمْ، هُمْ عَدُوْنَا وَتَهْمُنَا وَقَدْ رَأَيْتُ إِجْلَاءَهُمْ، فَلَمَّا أَجْمَعَ عُمَرُ عَلَى ذَلِكَ أَتَاهُ أَحَدُ بَنِي أَبِي الْحَقِيقِ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَتُخْرِجُنَا وَقَدْ أَقْرَنَّا مُحَمَّدَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَعَامَلْنَا عَلَى الْأَمْوَالِ وَشَرَطَ ذَلِكَ لَنَا، فَقَالَ عُمَرُ: أَظَنَنْتُ أَيْ نَسِيتُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «كَيْفَ بِكَ إِذَا أُخْرِجْتَ مِنْ خَيْبَرَ تَعْدُو بِكَ قَلُوصَكَ لَيْلَةً بَعْدَ لَيْلَةٍ» فَقَالَ: كَانَتْ هَذِهِ هُرَيْلَةَ مِنْ أَبِي الْقَاسِمِ، قَالَ: كَذَبْتَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، فَأَجْلَاهُمْ عُمَرُ، وَأَعْطَاهُمْ قِيمَةَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنَ الثَّمَرِ، مَالًا وَإِبِلًا، وَعُرُوضًا مِنْ أَقْتَابٍ وَحِبَالٍ وَغَيْرِ ذَلِكَ [رواه البخارى: ٢٧٣٠]

۱۱۹۱- از ابن عمر رضی اللہ عنہما روایت است که گفت: چون اهل خیبر دست و پای عبدالله بن عمر را شکستند، عمر برای مردم خطبه داده و گفت: پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم با یهود خیبر در اموالشان مصالحه نموده و فرموده بودند که: «ما فقط آنوقت برای شما اجازه ماندن [در خیبر را] می دهیم که خداوند برای شما اجازه بدهد»، [یعنی: حکم به خارج کردن شما نازل گردد].

و عبدالله بن عمر جهت خبرگیری اموال خود به آنجا رفته بود، شب هنگام بر وی تهدید نمودند، و دست و پایش را شکستند^(۱)، و ما در آنجا غیر از یهود دشمن دیگری نداریم، همانها هستند که دشمن ما و مورد اتهام ما هستند، و نظر من تبعید کردن آنها است.

چون عمر بر این امر تصمیم گرفت یکی از اولاد (ابی الحقیق) [که از رؤسای یهود است] آمد و گفت: یا امیر المؤمنین! در حالی که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم برای ما اجازه ماندن را داده است، و ما را بر اموال ما عامل ساخته و این چیز را برای ما شرط کرده است، تو [چرا] می خواهی ما را بیرون کنی؟

عمر رضی اللہ عنہ گفت: آیا فکر می کنی که من این قول پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم را فراموش کرده ام که [برای تو گفته بودند]: «روزی که از خیبر خارج ساخته شوی، و تو را بر شتر تیز گامت سوار و از یک شب تا شب دیگر دویده و آرام نداشته باشی، چگونه حالی خواهی داشت».

۱- گویند: یهود شب آمدند و او را از بام خانه اش به پائین انداختند، و به اثر آن دست و پایش شکست، و یا از مفاصل جدا شد.

آن یهود گفت: این یک مزاح و شوخی از ابوالقاسم بود، عمر رضی الله عنه گفت: ای دشمن خدا! دروغ می گوئی، و همان بود که عمر رضی الله عنه آن‌ها را آواره ساخت، و قیمت میوه‌های آن‌ها را برای‌شان مال و شتر و پالان و ریسمان و دیگر چیزها پرداخت ^(۱).

۴- باب: الشُّرُوطِ فِي الْجِهَادِ وَالْمُصَالِحَةِ مَعَ أَهْلِ الْحَرْبِ وَكِتَابَةِ الشُّرُوطِ

باب [۴]: شروط در جهاد و مصالحه با اهل حرب، و نوشتن شروط

۱۱۹۲- عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ، وَمَرْوَانَ قَالَا: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زَمَنَ الْحُدَيْبِيَّةِ حَتَّى إِذَا كَانُوا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ بِالْعُجَيْمِ فِي خَيْلٍ لِقُرَيْشٍ طَلِيعَةً، فَخُذُوا ذَاتَ الْيَمِينِ» فَوَاللَّهِ مَا شَعَرَ بِهِمْ خَالِدٌ حَتَّى إِذَا هُمْ بِقَتْرَةَ الْحَيْشِ، فَانْطَلَقَ يَرْكُضُ نَذِيرًا لِقُرَيْشٍ، وَسَارَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى إِذَا كَانَ بِالثَّنِيَّةِ الَّتِي يُهْبِطُ عَلَيْهِمْ مِنْهَا بَرَكَتٌ بِهِ رَاحِلَتُهُ، فَقَالَ النَّاسُ: حَلَّ حَلٌّ فَأَلْحَتْ، فَقَالُوا: خَلَّاتُ الْقَصْوَاءِ، خَلَّاتُ الْقَصْوَاءِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَا خَلَّاتُ الْقَصْوَاءِ، وَمَا ذَاكَ لَهَا بِخُلُقٍ، وَلَكِنْ حَبَسَهَا حَابِسُ الْفِيلِ»، ثُمَّ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَا يَسْأَلُونِي خُطَّةً يُعْظَمُونَ فِيهَا حُرْمَاتِ اللَّهِ إِلَّا أَعْطَيْتُهُمْ إِيَّاهَا»، ثُمَّ زَجَرَهَا فَوَثَبَتْ، قَالَ: فَعَدَلَ عَنْهُمْ حَتَّى نَزَلَ بِأَفْصَى الْحُدَيْبِيَّةِ عَلَى ثَمَدٍ قَلِيلِ الْمَاءِ، يَتَبَرَّضُهُ النَّاسُ تَبَرُّضًا، فَلَمْ

۱- از احکام و مسائل به این حدیث آنکه:

(۱) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یهود را نسبت به جان آن‌ها امان داده بودن، و حق بر زمین خیبر نداشتند، و زمین‌ها را در مقابل نسبت معینی از میوه، برای آن‌ها به اجاره داده بودند، از این جهت وقتی که عمر رضی الله عنه آن‌ها را خارج ساخت، بعضی چیزها را عوض میوه آن‌ها برای آن‌ها پرداخت، و از زمین چیزی برای آن‌ها نداد.

(۲) عداوت می‌تواند قرینه بر مطالبه بر جنایت باشد، و این در صورتی است که قرینه دیگری که خلاف آن را ثابت کند، وجود نداشته باشد.

(۳) اگر کشتمند مرتکب جنایتی گردید، صاحب زمین می‌تواند در اثنای عملش او را از کار برطرف سازد، و مزد عملی را که تا آنوقت انجام داده است، برای بپردازد، و عده دیگری می‌گویند: تا وقتی که کارش به انجام نرسیده است، صاحب زمین او را برطرف ساخته نمی‌تواند.

(۴) اقوال و افعال پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حمل بر حقیقت می‌گردد، مگر آنکه دلیلی برای مجاز بودن آن وجود داشته باشد.

يُلبِثُهُ النَّاسُ حَتَّى نَزَحُوهُ وَشَكِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْعَطَشُ، فَاَنْتَرَعَ سَهْمًا مِنْ كِنَانَتِهِ، ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يَجْعَلُوهُ فِيهِ، فَوَاللَّهِ مَا زَالَ يَجِيئُ لَهُمْ بِالرِّبِّي حَتَّى صَدَرُوا عَنْهُ، فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ جَاءَ بُدَيْلُ بْنُ وَرْقَاءَ الْخُزَاعِيُّ فِي نَفَرٍ مِنْ قَوْمِهِ مِنْ خُزَاعَةَ، وَكَانُوا عَيْبَةً نُصِحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ أَهْلِ تِهَامَةَ، فَقَالَ: إِنِّي تَرَكْتُ كَعْبَ بْنَ لُؤَيٍّ، وَعَامِرَ بْنَ لُؤَيٍّ نَزَلُوا أَعْدَادَ مِيَاهِ الْحُدَيْبِيَّةِ، وَمَعَهُمُ الْعُودُ الْمَظَافِيلُ، وَهُمْ مُقَاتِلُوكَ وَصَادُوكَ عَنِ الْبَيْتِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّا لَمْ نَجِئْ لِقِتَالِ أَحَدٍ، وَلَكِنَّا جِئْنَا مُعْتَمِرِينَ، وَإِنَّ قُرَيْشًا قَدْ نَهَكْتُهُمُ الْحَرْبَ، وَأَصْرَتْ بِهِمْ، فَإِنْ شَاءُوا مَا دَدْتُهُمْ مَدَّةً، وَيُحْلُوا بَيْنِي وَبَيْنَ النَّاسِ، فَإِنْ أَظْهَرُ: فَإِنْ شَاءُوا أَنْ يَدْخُلُوا فِيمَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ فَعَلُوا، وَإِلَّا فَقَدْ جَمُّوا، وَإِنْ هُمْ أَبَوْا، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأُقَاتِلَنَّهُمْ عَلَى أَمْرِي هَذَا حَتَّى تَنْفَرِدَ سَالِفَتِي، وَلِيُنْفِذَنَّ اللَّهُ أَمْرَهُ»، فَقَالَ بُدَيْلٌ: سَأُبَلِّغُهُمْ مَا تَقُولُ، قَالَ: فَاَنْطَلَقَ حَتَّى أَتَى قُرَيْشًا، قَالَ: إِنَّا قَدْ جِئْنَاكُمْ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ وَسَمِعْنَاهُ يَقُولُ قَوْلًا، فَإِنْ شِئْتُمْ أَنْ نَعْرِضَهُ عَلَيْكُمْ فَعَلْنَا، فَقَالَ سَفَهَاؤُهُمْ: لَا حَاجَةَ لَنَا أَنْ نُخَيِّرَنَا عَنْهُ بِشَيْءٍ، وَقَالَ ذَوُّ الرَّأْيِ مِنْهُمْ: هَاتِ مَا سَمِعْتَهُ يَقُولُ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ كَذَا وَكَذَا، فَحَدَّثْتُهُمْ بِمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَامَ عُرْوَةُ بْنُ مَسْعُودٍ فَقَالَ: أَيُّ قَوْمٍ أَلَسْتُمْ بِالْوَالِدِ؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: أَوْلَسْتُمْ بِالْوَالِدِ؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: فَهَلْ تَتَّهَمُونِي؟ قَالُوا: لَا، قَالَ: أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَيُّ اسْتَنْفَرْتُ أَهْلَ عَكَاظَ، فَلَمَّا بَلَّحُوا عَلَيَّ جِئْتُمْ بِأَهْلِي وَوَلَدِي وَمَنْ أَطَاعَنِي؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: فَإِنَّ هَذَا قَدْ عَرَضَ لَكُمْ خُطَّةَ رُشْدٍ، اقْبَلُوهَا وَدَعُونِي آتِيهِ، قَالُوا: ائْتِهِ، فَأَتَاهُ، فَجَعَلَ يُكَلِّمُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَحْوًا مِنْ قَوْلِهِ لِبُدَيْلٍ، فَقَالَ عُرْوَةُ عِنْدَ ذَلِكَ: أَيُّ مُحَمَّدٍ أَرَأَيْتَ إِنْ اسْتَأْصَلْتَ أَمْرَ قَوْمِكَ، هَلْ سَمِعْتَ بِأَحَدٍ مِنَ الْعَرَبِ اجْتَاخَ أَهْلَهُ قَبْلَكَ، وَإِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى، فَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَرَى وُجُوهًا، وَإِنِّي لَأَرَى أَوْشَابًا مِنَ النَّاسِ خَلِيقًا أَنْ يَفِرُّوا وَيَدْعُوكَ، فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ: امْضُ بِبِظُرِ اللَّاتِ، أَنْخُنْ نَفِرٌ عَنْهُ وَنَدَعُهُ؟ فَقَالَ: مَنْ ذَا؟ قَالُوا: أَبُو بَكْرٍ، قَالَ: أَمَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَوْلَا يَدٌ كَانَتْ لَكَ عِنْدِي لَمْ أَجْزِكَ بِهَا لِأَجْبَتِكَ، قَالَ: وَجَعَلَ يُكَلِّمُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَكُلَّمَا تَكَلَّمَ أَخَذَ بِلِحْيَتِهِ، وَالْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَمَعَهُ السَّيْفُ وَعَلَيْهِ الْمِغْفَرُ، فَكُلَّمَا أَهْوَى عُرْوَةُ بِيَدِهِ إِلَى لِحْيَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَرَبَ يَدَهُ بِنَعْلِ السَّيْفِ، وَقَالَ

لَهُ: أَخْرَجَ يَدَكَ عَنْ لِحْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَرَفَعَ عُرْوَةَ رَأْسَهُ، فَقَالَ: مَنْ هَذَا؟
قَالُوا: الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ، فَقَالَ: أَيُّ عُذْرٍ، أَلَسْتُ أَسْعَى فِي عُذْرَتِكَ؟ وَكَانَ الْمُغِيرَةُ صَحَبَ
قَوْمًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَقَتَلَهُمْ، وَأَخَذَ أَمْوَالَهُمْ، ثُمَّ جَاءَ فَأَسْلَمَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:
«أَمَّا الْإِسْلَامُ فَأَقْبَلْ، وَأَمَّا الْمَالُ فَلَسْتُ مِنْهُ فِي شَيْءٍ»، ثُمَّ إِنَّ عُرْوَةَ جَعَلَ يَرْمُقُ أَصْحَابَ
النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِعَيْنَيْهِ، قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا تَنْخَمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ نُحْمَةً إِلَّا وَقَعَتْ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ، فَذَكَرَ بِهَا وَجْهَهُ وَجِلْدَهُ، وَإِذَا أَمَرَهُمْ ابْتَدَرُوا
أَمْرَهُ، وَإِذَا تَوَضَّأَ كَادُوا يَفْتَتِلُونَ عَلَى وَضُوئِهِ، وَإِذَا تَكَلَّمَ خَفَضُوا أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَهُ، وَمَا
يُحْدُونَ إِلَيْهِ النَّظَرَ تَعْظِيمًا لَهُ، فَرَجَعَ عُرْوَةَ إِلَى أَصْحَابِهِ، فَقَالَ: أَيُّ قَوْمٍ، وَاللَّهِ لَقَدْ وَفَدْتُ
عَلَى الْمُلُوكِ، وَوَفَدْتُ عَلَى قَيْصَرَ، وَكِسْرَى، وَالتَّجَاشِي، وَاللَّهِ إِنْ رَأَيْتَ مَلِكًا قَطُّ يُعْظِمُهُ
أَصْحَابُهُ مَا يُعْظِمُ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُحَمَّدًا، وَاللَّهِ إِنْ تَنْخَمَ نُحْمَةً إِلَّا
وَقَعَتْ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ، فَذَكَرَ بِهَا وَجْهَهُ وَجِلْدَهُ، وَإِذَا أَمَرَهُمْ ابْتَدَرُوا أَمْرَهُ، وَإِذَا تَوَضَّأَ
كَادُوا يَفْتَتِلُونَ عَلَى وَضُوئِهِ، وَإِذَا تَكَلَّمَ خَفَضُوا أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَهُ، وَمَا يُحْدُونَ إِلَيْهِ النَّظَرَ
تَعْظِيمًا لَهُ، وَإِنَّهُ قَدْ عَرَضَ عَلَيْكُمْ خُطَّةَ رُشْدٍ فَأَقْبَلُوهَا، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي كِنَانَةَ: دَعُونِي
آتِيهِ، فَقَالُوا: ائْتِيهِ، فَلَمَّا أَشْرَفَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَصْحَابِهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هَذَا فُلَانٌ، وَهُوَ مِنْ قَوْمٍ يُعْظَمُونَ الْبَدْنَ، فَأَبْعَثُوهَا لَهُ» فَبِعِثَتْ لَهُ،
وَاسْتَقْبَلَهُ النَّاسُ يُكْبُونَ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ، مَا يَنْبَغِي لِهَؤُلَاءِ أَنْ يُصَدُّوا عَنِ
الْبَيْتِ، فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى أَصْحَابِهِ، قَالَ: رَأَيْتُ الْبَدْنَ قَدْ قَلَّدَتْ وَأَشْعِرَتْ، فَمَا أَرَى أَنْ يُصَدُّوا
عَنِ الْبَيْتِ، فَقَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ يُقَالُ لَهُ مِكْرَزُ بْنُ حَفْصٍ، فَقَالَ: دَعُونِي آتِيهِ، فَقَالُوا: ائْتِيهِ،
فَلَمَّا أَشْرَفَ عَلَيْهِمْ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هَذَا مِكْرَزٌ، وَهُوَ رَجُلٌ فَاجِرٌ»، فَجَعَلَ
يُكَلِّمُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَبَيْنَمَا هُوَ يُكَلِّمُهُ إِذْ جَاءَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو، قَالَ مَعْمَرٌ:
فَأَخْبَرَنِي أَيُّوبُ، عَنْ عِكْرِمَةَ أَنَّهُ لَمَّا جَاءَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:
«لَقَدْ سَهَّلَ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ» قَالَ مَعْمَرٌ: قَالَ الزُّهْرِيُّ فِي حَدِيثِهِ: فَجَاءَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو
فَقَالَ: هَاتِ الْكُتُبَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ كِتَابًا فَدَعَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْكَاتِبَ، فَقَالَ
النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، قَالَ سُهَيْلٌ: أَمَّا الرَّحْمَنُ، فَوَاللَّهِ مَا
أَدْرِي مَا هُوَ وَلَكِنْ الْكُتُبُ بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ كَمَا كُنْتَ تَكْتُبُ، فَقَالَ الْمُسْلِمُونَ: وَاللَّهِ لَا

نَكْتُبُهَا إِلَّا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اَكْتُبْ بِاسْمِكَ
اللَّهِ» ثُمَّ قَالَ: «هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»، فَقَالَ سُهَيْلٌ: وَاللَّهِ لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ أَنَّكَ
رَسُولُ اللَّهِ مَا صَدَدْنَاكَ عَنِ الْبَيْتِ، وَلَا قَاتَلْنَاكَ، وَلَكِنْ اَكْتُبْ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، فَقَالَ
النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَاللَّهِ إِنِّي لَرَسُولُ اللَّهِ، وَإِنْ كَذَّبْتُمُونِي، اَكْتُبْ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ
اللَّهِ» - قَالَ الزُّهْرِيُّ: وَذَلِكَ لِقَوْلِهِ: «لَا يَسْأَلُونِي خُطَّةً يُعْظَمُونَ فِيهَا حُرْمَاتِ اللَّهِ إِلَّا
أَعْطَيْتُهُمْ إِيَّاهَا» - فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «عَلَى أَنْ تُخْلُوا بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْبَيْتِ،
فَنَطُوفُ بِهِ»، فَقَالَ سُهَيْلٌ وَاللَّهِ لَا تَتَحَدَّثُ الْعَرَبُ أَنَا أُخِذْنَا ضُعْطَةً، وَلَكِنْ ذَلِكَ مِنَ
الْعَامِ الْمُقْبِلِ، فَكَتَبَ، فَقَالَ سُهَيْلٌ: وَعَلَى أَنَّهُ لَا يَأْتِيكَ مِنَّا رَجُلٌ وَإِنْ كَانَ عَلَى دِينِكَ إِلَّا
رَدَدْتَهُ إِلَيْنَا، قَالَ الْمُسْلِمُونَ: سُبْحَانَ اللَّهِ، كَيْفَ يُرَدُّ إِلَى الْمُشْرِكِينَ وَقَدْ جَاءَ مُسْلِمًا؟ فَبَيْنَمَا
هُمْ كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ أَبُو جَنْدَلِ بْنُ سُهَيْلِ بْنِ عَمْرِو يَرْسُفُ فِي قُبُورِهِ، وَقَدْ خَرَجَ مِنْ أَسْفَلِ
مَكَّةَ حَتَّى رَمَى بِنَفْسِهِ بَيْنَ أَظْهُرِ الْمُسْلِمِينَ، فَقَالَ سُهَيْلٌ: هَذَا يَا مُحَمَّدُ أَوَّلُ مَا أَقَاضِيكَ
عَلَيْهِ أَنْ تَرُدَّهُ إِلَيَّ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّا لَمْ نَقْضِ الْكِتَابَ بَعْدُ»، قَالَ:
فَوَاللَّهِ إِذَا لَمْ أَصَالِحْكَ عَلَى شَيْءٍ أَبَدًا، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «فَأَجِزْهُ لِي»، قَالَ: مَا
أَنَا بِمُجِيزِهِ لَكَ، قَالَ: «بَلَى فافْعَلْ»، قَالَ: مَا أَنَا بِفَاعِلٍ، قَالَ مَكْرَرٌ: بَلْ قَدْ أَجَزْنَاكَ لَكَ، قَالَ
أَبُو جَنْدَلٍ: أَيُّ مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ، أُرِدُّ إِلَى الْمُشْرِكِينَ وَقَدْ جِئْتُ مُسْلِمًا، أَلَا تَرَوْنَ مَا قَدْ
لَقِيتُ؟ وَكَانَ قَدْ عَذَّبَ عَذَابًا شَدِيدًا فِي اللَّهِ، قَالَ: فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: فَأَتَيْتُ نَبِيَّ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ: أَلَسْتَ نَبِيَّ اللَّهِ حَقًّا، قَالَ: «بَلَى»، قُلْتُ: أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ،
وَعَدُّنَا عَلَى الْبَاطِلِ، قَالَ: «بَلَى»، قُلْتُ: فَلِمَ نُعْطِي الدِّينَةَ فِي دِينِنَا إِذَا؟ قَالَ: «إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ،
وَلَسْتُ أَعْصِيهِ، وَهُوَ نَاصِرِي»، قُلْتُ: أَوْلَيْتَ كُنْتَ تُحَدِّثُنَا أَنَّا سَنَأْتِي الْبَيْتَ فَنَطُوفُ بِهِ؟
قَالَ: «بَلَى، فَأَخْبَرْتُكَ أَنَّا نَأْتِيهِ الْعَامَ»، قَالَ: قُلْتُ: لَا، قَالَ: «فَإِنَّكَ آتِيهِ وَمَطَّوْفٌ بِهِ»، قَالَ:
فَأَتَيْتُ أَبَا بَكْرٍ فَقُلْتُ: يَا أَبَا بَكْرٍ أَلَيْسَ هَذَا نَبِيَّ اللَّهِ حَقًّا؟ قَالَ: بَلَى، قُلْتُ: أَلَسْنَا عَلَى
الْحَقِّ وَعَدُّنَا عَلَى الْبَاطِلِ؟ قَالَ: بَلَى، قُلْتُ: فَلِمَ نُعْطِي الدِّينَةَ فِي دِينِنَا إِذَا؟ قَالَ: أَيُّهَا الرَّجُلُ
إِنَّهُ لَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلَيْسَ يَعْصِي رَبَّهُ، وَهُوَ نَاصِرُهُ، فَاسْتَمْسِكْ بِعَرْزِهِ،
فَوَاللَّهِ إِنَّهُ عَلَى الْحَقِّ، قُلْتُ: أَلَيْسَ كَانَ يُحَدِّثُنَا أَنَّا سَنَأْتِي الْبَيْتَ وَنَطُوفُ بِهِ؟ قَالَ: بَلَى،
أَفَأَخْبَرَكَ أَنَّكَ تَأْتِيهِ الْعَامَ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: فَإِنَّكَ آتِيهِ وَمَطَّوْفٌ بِهِ، - قَالَ الزُّهْرِيُّ: قَالَ عُمَرُ

-: فَعَمِلْتُ لِدَلِكْ أَعْمَالًا، قَالَ: فَلَمَّا فَرَعٌ مِنْ قَضِيَّةِ الْكِتَابِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَصْحَابِهِ: «فُؤُومُوا فَانْحَرُوا ثُمَّ احْلِقُوا»، قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا قَامَ مِنْهُمْ رَجُلٌ حَتَّى قَالَ ذَلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَلَمَّا لَمْ يُمْ مِنْهُمْ أَحَدٌ دَخَلَ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ، فَذَكَرَ لَهَا مَا لَقِيَ مِنَ النَّاسِ، فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، أَتُحِبُّ ذَلِكَ، اخْرُجْ ثُمَّ لَا تُكَلِّمَ أَحَدًا مِنْهُمْ كَلِمَةً، حَتَّى تَنْحَرَ بُدْنَكَ، وَتَدْعُوَ حَالِقَكَ فَيَحْلِقَكَ، فَخَرَجَ فَلَمْ يُكَلِّمَ أَحَدًا مِنْهُمْ حَتَّى فَعَلَ ذَلِكَ نَحْرَ بُدْنِهِ، وَدَعَا حَالِقَهُ فَحَلَقَهُ، فَلَمَّا رَأَوْا ذَلِكَ قَامُوا، فَانْحَرُوا وَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يَحْلِقُ بَعْضًا حَتَّى كَادَ بَعْضُهُمْ يَقْتُلُ بَعْضًا عَمًّا، ثُمَّ جَاءَهُ نِسْوَةٌ مُؤْمِنَاتٌ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مَهْجِرَاتٍ فَاْمْتَحِنُوهُنَّ﴾ حَتَّى بَلَغَ ﴿...بِعِصْمِ الْكُوفَرِ﴾ فَطَلَّقَ عَمْرُ يَوْمَيْدِ امْرَأَتَيْنِ، كَانَتَا لَهُ فِي الشَّرِكِ فَتَزَوَّجَ إِحْدَاهُمَا مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ، وَالْأُخْرَى صَفْوَانَ بْنَ أُمَيَّةَ، ثُمَّ رَجَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَجَاءَهُ أَبُو بَصِيرٍ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ وَهُوَ مُسْلِمٌ، فَأَرْسَلُوا فِي طَلَبِهِ رَجُلَيْنِ، فَقَالُوا: الْعَهْدُ الَّذِي جَعَلْتَ لَنَا، فَدَفَعَهُ إِلَى الرَّجُلَيْنِ، فَخَرَجَا بِهِ حَتَّى بَلَغَا ذَا الْحُلَيْفَةِ، فَزَلُّوا يَأْكُلُونَ مِنْ تَمْرِهِمْ، فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ لِأَحَدِ الرَّجُلَيْنِ: وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرَى سَيْفَكَ هَذَا يَا فَلَانُ جَيِّدًا، فَاسْتَلَّهُ الْآخَرُ، فَقَالَ: أَجَلٌ، وَاللَّهِ إِنَّهُ لِحَيِّدٌ، لَقَدْ جَرَّبْتُ بِهِ، ثُمَّ جَرَّبْتُ، فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ: أَرِنِي أَنْظُرَ إِلَيْهِ، فَأَمَكَّنْتُهُ مِنْهُ، فَضَرَبَهُ حَتَّى بَرَدَ، وَقَرَّ الْآخَرُ حَتَّى أَتَى الْمَدِينَةَ، فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ يَعْذُو، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ رَأَاهُ: «لَقَدْ رَأَى هَذَا دُعْرًا» فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: قُتِلَ وَاللَّهِ صَاحِبِي وَإِنِّي لَمَفْتُولٌ، فَجَاءَ أَبُو بَصِيرٍ فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، قَدْ وَاللَّهِ أَوْفَى اللَّهُ ذِمَّتَكَ، قَدْ رَدَدْتَنِي إِلَيْهِمْ، ثُمَّ أُنْجَانِي اللَّهُ مِنْهُمْ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَيْلُ أُمِّهِ مِسْعَرِ حَرْبٍ، لَوْ كَانَ لَهُ أَحَدٌ» فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ عَرَفَ أَنَّهُ سَيَرُّهُ إِلَيْهِمْ، فَخَرَجَ حَتَّى أَتَى سَيْفَ الْبَحْرِ قَالَ: وَيَنْفَلْتُ مِنْهُمْ أَبُو جَنْدَلِ بْنِ سُهَيْلٍ، فَلَحِقَ بِأَبِي بَصِيرٍ، فَجَعَلَ لَا يُخْرِجُ مِنْ قُرَيْشٍ رَجُلٌ قَدْ أَسْلَمَ إِلَّا لَحِقَ بِأَبِي بَصِيرٍ، حَتَّى اجْتَمَعَتْ مِنْهُمْ عِصَابَةٌ، فَوَاللَّهِ مَا يَسْمَعُونَ بِعِيرٍ خَرَجَتْ لِقُرَيْشٍ إِلَى الشَّامِ إِلَّا اعْتَرَضُوا لَهَا، فَفَتَلَوْهُمْ وَأَخَذُوا أَمْوَالَهُمْ، فَأَرْسَلَتْ قُرَيْشٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَنَاشَدُهُ بِاللَّهِ وَالرَّجِمِ، لَمَّا أَرْسَلَ، فَمَنْ أَتَاهُ فَهُوَ آمِنٌ، فَأَرْسَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَيْهِمْ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ﴾ حَتَّى بَلَغَ ﴿...الْحِمِيَّةَ حِمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ﴾ وَكَانَتْ حِمِيَّتُهُمْ أَنَّهُمْ

لَمْ يُقْرُوا أَنَّهُ نَبِيُّ اللَّهِ، وَلَمْ يُقْرُوا بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَحَالُوا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْمَيْتِ [رواه البخاری: ۲۷۳۱، ۲۷۳۲].

۱۱۹۲- از مسور بن مخرمه و مروان رضی الله عنهما روایت است که گفتند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زمان (حدیبیه) از [مدینه] بیرو شدند^(۱)، و بعد از پیمودن مسافتی از راه فرمودند: «خالد بن ولید در مقدمه لشکر قریش به منطقه (غمیم) رسیده است، [این خبر را بسر بن سفیان آورده بود]، پس باید به طرف (ذات الیمین) [نام موضعی است بین مکه و حدیبیه] برویم».

و به خداوند سوگند است است که خالد تا وقتی که غبار لشکر مسلمانان را ندید از آمدن آن‌ها خبر نشده بود، [و چون از آمدن لشکر مسلمانان خبر شد] شتابان رفت و قریش را از آمدن آن‌ها خبر داد.

و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفتند تا به بلندی که از آنجا به طرف قریش سرازیر می‌شد رسیدند، و در آنجا شتر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خوابید، مردم خواستند او را بر خیزاند، ولی او برنخاست مردم گفتند: قصواء [نام شتر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است] از پا در آمده است، قصواء از پا در آمده است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «قصواء از پا نمانده است و این از طبیعت او نیست، ولی آن ذاتی که فیل را از رفتن به مکه مانع شد، مانع رفتن او هم شده است»
بعد از آن گفتند: «قسم به ذاتی که جانم در دست او است [بلا کیف] هر کاری که انجام دادن آن، سبب تعظیم حرمت خداوندی گردد، و [قریش] از من بخواهند، من آن پیشنهاد را قبول خواهم کرد»^(۲).

بعد از آن بر قصواء هیبت زدند و قصواء از جا جست، بعد از آن از مردم گوشه گرفتند تا اینکه به پایان‌ترین قسمت حدیبیه بر سر حفره که در آن آب اندکی بود رسیدند، و مردم آن آب را اندک اندک می‌بردند، و دیری نگذشت که مردم همه آن آب را کشیدند، و از تشنگی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شکایت رسید، ایشان تیری را از جعبه خود

۱- بیرون شدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از مدینه منوره در واقعه حدیبیه در روز دوشنبه اول ماه ذی القعدة سال ششم هجری بود، و نميله بن عبدالله لیثی را امیر مدینه مقرر نموده بودند.

۲- یعنی: هر پیشنهادی از کفار قریش که سبب جلوگیری از قتل و قتال در حرم گردد، از آن‌ها قبول می‌کنم.

برداشته و امر نمودند تا تیر را در آن حفره داخل نمایند، به خداوند سوگند آب آن قدر فوران کرد که تا وقت رفتن از سر آن حفره، همگان سیراب شدند.

در این وقت بود که (بدیل بن ورقاء خُزاعی) همراه گروه دیگری از قوم خود که از قبیله خُزاعه بودند رسید، و این‌ها از بین مردم تهمامه، حافظ اسرار و نصیحت برای پیامبر خدا ﷺ بودند، او گفت که من از نزد کعب بن لُؤی، و عامر بن لُؤی^(۱) آمده‌ام، و آن‌ها بر چشمه‌های روان حدیبیه مسکن گزیده‌اند، و شتران شیر آور را با خود آورده‌اند، و مقصدشان این است که با شما جنگ کنند، و مانع رفتن شما به بیت الله الحرام گردند.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «ما جهت جنگ کردن با کسی نیامده‌ایم، بلکه مقصد ما عمره کردن است، و جنگ قریش را هم خسته و متضرر ساخته است، اگر خواسته باشند برای مدتی با آن‌ها مصالحه می‌کنیم، و آن‌ها مرا با مردن واگذارند، اگر بر آن‌ها پیروز شدم، آن‌ها هم کاری را نکنند که دیگران کردند، و اگر پیروز نشدم، از مشاغل جنگ، خود را راحت نموده‌اند^(۲)، و اگر از این پیشنهاد ابا می‌ورزند، سوگند به ذاتی که جانم در دست او است، [بلا کیف] تا وقتی که گردنم جدا شود، [یعنی: تا آخرین قطره خونم بر سر امر رسالت] با آن‌ها خواهم جنگید، و خداوند آنچه را که خواسته باشد خواهد کرد».

بُدَیْل گفت: پیشنهاد شما را برای قریش می‌رسانم.

راوی گفت: که [بُدَیْل] حرکت کرد، و نزد قریش رفت و برای آن‌ها گفت: ما از نزد آن شخص [یعنی: محمد ﷺ] آمده‌ایم، و او پیشنهادی دارد، اگر خواسته باشید پیشنهاد وی را برای شما عرض می‌کنیم.

جاهلان و احمقان قریش گفتند که: ما را حاجتی به شنیدن پیشنهاد او نیست، ولی اهل فهم و دانش آن‌ها گفتند که: بگو! از وی چه شنیده‌ای؟

۱- مقصود از ذکر این دو نفر: دو قوم است، زیرا نسب اکثر قریش به این دو نفر می‌رسد.

۲- شکی نیست که پیامبر خدا ﷺ بر حقانیت دین خود، و بر پیروز حق بر باطل یقین کامل داشتند، و اینکه این سخن را به شکل احتمال و تردد مطرح نمودند، سببش تنازل با خصم، و بیان مسئله از طریق فرضی است، و نظیر آن این قول خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَاءُ اللَّهِ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾، و یقین است که جز خدای یگانه، خدای دیگری وجود ندارد.

گفت: از وی شنیدم که چنین و چنان می‌گفت: و تمام آنچه را که پیامبر خدا ﷺ گفته بودند، برای آن‌ها گفت.

عروه بن مسعود^(۱) برخاست و گفت: ای قوم! آیا شما [نسبت به من] به مانند پدر نیستید؟

گفتند: هستیم،

گفت: آیا من [نسبت به شما] به مانند فرزند شما نیستم؟

گفتند: هستی.

گفت: آیا مرا به چیزی متهم می‌کنید؟

گفتند: نه.

گفت: آیا خبر ندارید که اهل عکاظ را به کمک شما طلبیدم، و چون آن‌ها از همکاری با شما امتناع نمودند، همهٔ اهل و اولاد و کسانی را که از من اطاعت نمودند، به کمک شما آوردم؟

گفتند: بلی خبر داریم.

گفت: این شخص برای شما پیشنهاد خوبی داده است، آن را قبول کنید، و اجازه بدهید که من به نزد وی بروم.

گفتند: برو!

عروه آمد و با پیامبر خدا ﷺ شروع به سخن زدن نمود، پیامبر خدا ﷺ سخنی را به مانند سخنی که برای (بُدَیْل) گفته بودند، برای او هم گفتند، عروه بعد از شنیدن آن سخنان گفت: ای محمد! فرض کن همهٔ قوم خود را از بین بردی؟ آیا شنیده‌ای که کسی از مردم عرب پیش از تو، قوم خود را از بین برده باشد؟ و اگر شکل دیگر آن باشد، [یعنی: قریش بر تو غلبه کنند] به خداوند سوگند که من [در اطرافیان تو] اشخاصی را می‌بینم که از اقوام مختلف جمع شده‌اند، و سزاوار آنند که فرار نموده و تو را تنها بگذارند.

ابوبکر^(۱) برایش گفت: برو فرج لات را بچوش!^(۱) مگر ممکن است که ما فرار کنیم

و پیامبر خدا ﷺ را تنها بگذاریم؟

۱- وی عروه بن مسعود ثقفی است، چون نزد پیامبر خدا ﷺ آمد مسلمان شد، و بعد از آنکه نزد قوم خود برگشت، آن‌ها را به اسلام دعوت نمود، و آن‌ها او را کشتند.

عروه گفت: اینکه سخن می‌زند کیست؟

گفتند: ابوبکر است.

گفت: به ذاتی که جانم در دست او است اگر سبب نیکی که قبلا برایم کرده بودی و من مقابلش را به تو نداده‌ام نمی‌بود، جواب تو را می‌گفتم^(۲).

و دوباره شروع به سخن زدن با پیغمبر خدا ﷺ نمود، و هرباری که سخن می‌گفت، لحيه مبارک را می‌گرفت، [عادت عرب آن بود که اگر کسی در امر مهمی با شخص دیگری مفاهمه می‌کرد، جهت متوجه ساختن او ریشش را می‌گرفت] و مغیر بن شعبه[ؓ] با شمشیر و زره بالای سر پیامبر خدا ﷺ ایستاده بود، و هرباری که عروه لحيه مبارک را می‌گرفت، مغیره با قبضه شمشیر به دست عروه زده و می‌گفت: دست خود را از لحيه پیامبر خدا ﷺ دور کن.

عروه سرش را بالا کرد، و پرسید: این کیست؟

گفتند: مغیره بن شعبه است.

عروه گفت: ای فریب کار! آیا من متحمل خسائر فریب کاری‌ات نشده‌ام؟ و سبب این سخن آن بود که مغیره در زمان جاهلیت با مردمی سفر کرده بود، در راه آن‌ها را کشته و اموال آن‌ها را به غارت برده بود، و بعد از این کار آمده و مسلمان شد، و پیامبر خدا ﷺ گفته بودند: «اسلامش را قبول داریم ولی به مالش کاری نداریم»^(۳).

عروه زیر چشمی صحابه پیامبر خدا ﷺ را مراقبت می‌کرد، خودش گفت که: به خداوند سوگند، نمی‌شد که پیامبر خدا ﷺ آب دهان خود را بیندازند مگر آنکه به کف دست یکی از آن‌ها می‌افتاد، و آن را به سر و روی خود می‌مالید، و هنگامی که آن‌ها را به کاری امر می‌کرد، در اجرای امرش بر یکدیگر سبقت می‌جستند، و چون وضوء می‌ساخت، نزدیک بود که بر سر آب وضویش کشته شوند، و چون سخن می‌زد، آواز

۱- این سخن را ابوبکر[ؓ] بر اساس غیر اسلامی گفت، زیرا عروه مسلمانان را به فرار نمودن و تنها گذاشتن پیامبر خدا ﷺ نسبت داده بود، ورنه از طبیعت ابوبکر[ؓ] بر زبان آوردن چنین الفاظی نبود.

۲- گویند: نیکی را که ابوبکر[ؓ] برای عروه کرده بود این بود که بر عروه قرضی لازم گردیده بود، و ابوبکر[ؓ] با وی همکاری نموده، و ده شتر برایش بخشش داده بود.

۳- یعنی مالی را که آورده است، قبول نداریم، زیرا آن مال را از راه خیانت به دست آورده بود.

خود را در حضورش پایان و آهسته می‌کردند، و از تعظیم زیادی که به ایشان داشتند، به طرفشان به نظر کامل، نمی‌دیدند.

عروه نزد اقوامش برشگت و گفت: ای قوم! به خداوند سوگند که به عنوان نماینده نزد ملوک رفته‌ام، [از آن جمله] نزد قیصر، کسری و نجاشی رفته‌ام، و به خداوند سوگند که هرگز اطرافیان هیچ پادشاهی را ندیدم که او را به مانند آنکه صحابهٔ محمد، محمد را احترام کنند، احترام کرده باشند، به خداوند سوگند، که آب دهنش را نمی‌انداخت، مگر آنکه به کف دست یکی از آن‌ها می‌افتاد، و آن را به رو و جسم خود می‌مالید، و چون آن‌ها را امر می‌کرد، در اجرای امرش بر یکدیگر سبقت می‌جستند، و چون وضوء می‌ساخت، بر سر آب وضویش نزدیک بود که یکدیگر خود را بکشند، و چون سخن می‌زد، آواز خود را در حضورش پایان و آهسته می‌کردند، و از احترامی که نسبت به وی داشتند، به طرفش به نظر کامل نمی‌دیدند، و او پیشنهاد خوبی برای شما داده است، و نظرم آن است که پیشنهادش را بپذیرید.

شخصی از بنی کنانه [به نام (حلیس) بن علقمه حارثی] گفت: اجازه بدهید که من نزدش بروم، گفتند: برو!

چون آن شخص از دور برای پیامبر خدا ﷺ و صحابه وی ﷺ نمایان شد، پیامبر خدا ﷺ فرمودند «این شخص فلانی است، و از قومی است که: برای شتر اهمیت خاصی قائل اند، شتران را به استقبالش ببرید»^(۱).

شتران را بردند و از وی تلبیه گویان استقبال نمودند، آن شخص چون این منظر را دید گفت: سبحان الله! چنین اشخاصی نباید از رفتن به خانهٔ خدا منع شوند.

و چون نزد یاران خود برگشت گفت: شترانی را دیدم که علامت گذاری شده بود، و قلاده بگردن داشتند، نظر من نیست که این‌ها از رفتن به خانهٔ منع شوند.

شخص دیگری که به نام (مِکَرَز بن حفص) یاد می‌شد گفت: اجازه بدهید که من نزدش بروم، گفتند: برو! چون از دور برای آن‌ها نمایان شد، پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «این مِکَرَز است، و شخص فاجری است»، او آمد و با پیامبر خدا ﷺ شروع به سخن زدن کرد.

۱- حلیس مذکور از قومی بود که تجاوز بر شترانی را که به طرف خانهٔ خدا روان بودند، روا نمی‌دانستن، و مانع قاصدین خانهٔ خدا نمی‌شدند.

در حالی که او با پیامبر خدا ﷺ مشغول سخن زدن بود (سهیل بن عمرو) آمد، پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «کار شما آسان شد».

سهیل گفت: ورقی بدهید تا با شما معاهده بنویسم، پیامبر خدا ﷺ کاتب را طلب نموده و گفتند:

«بنویس: (بسم الله الرحمن الرحيم).

سهیل گفت: به خداوند قسم نمی‌دانم که: (رحمن) چیست؟ همانطوری که سابق می‌نوشتی، بنویس که: (بسمك اللهم) (یعنی: خدایا! به نام تو!).

مسلمانان گفتند: به جز (بسم الله الرحمن الرحيم) چیز دیگری نخواهیم نوشت، ولی پیامبر خدا ﷺ برای کاتب فرمودند: «بنویس بسمك اللهم».

بعد از آن گفتند: «این معاهده محمد رسول الله است».

سهیل گفت: به خداوند سوگند اگر بدانیم که تو رسول خدا هستی، نه تو را از رفتن به خانه خدا منع می‌نمودیم و نه با تو جنگ می‌کردیم، بلکه باید نوشت که: محمد بن عبدالله.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «به خداوند سوگند که من پیامبر خدا هستم، ولو آنکه شما مرا تکذیب می‌کنید، «بنویس: محمد بن عبدالله».

پیامبر خدا ﷺ برایش گفتند: «بر اینکه: ما را اجازه دهید تا به خانه طواف نمائیم».

سهیل گفت: به خداوند سوگند قوم عرب نباید بگویند که ما [این معاهده را] تحت فشار قبول کردیم، بلکه باید طواف شما به خانه در سال آینده صورت پذیرد، و همین طور نوشتند.

بعد از آن سهیل گفت: و اینکه اگر کسی از ما با تو آمد، ولو آنکه در دین تو باشد، باید او را برای ما مسترد نمایی.

مسلمانان گفتند: سبحان الله! شخصی که مسلمان باشد و به طرف ما بیاید، چگونه او را برای مشرکین پس بدهیم؟

هنوز در این گفتگو بودند که: (ابو جندل بن سهیل بن عمرو) در حالی که در غل و زنجیرش دست و پا می‌زد و از منطقه پایانی مکه آمده بود، خود را در بین مسلمانان انداخت.

سهیل گفت: یا محمد! اولین شرط مصالحه آن است که او را برایم باز دهی.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: ما هنوز سند مصالحه را کامل نکرده‌ایم.
سهیل گفت: به خداوند سوگند است [که اگر او را مسترد نمایی] ابا در هیچ چیزی با تو مصالحه نخواهیم کرد.

پیامبر خدا ﷺ گفتند: «او را به من ببخش».
گفت: او را به تو نخواهم بخشید.
فرمودند: «نه خیر! چنین کن».
گفت: نمی‌کنم.

مکرز گفت: بلکه او را به تو بخشیدیم^(۱).
ابوجندل گفت: ای مسلمانان! من مسلمان شده‌ام و نزد شما آمده‌ام، و باید برای **مشرکی** برگردانده شوم؟ آیا نمی‌بینید که چه به سرم آمده است؟ و او در راه خدا خیلی تعذیب و شکنجه شده بود.

عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گوید: نزد پیامبر خدا ﷺ آمدم و گفتم: آیا شما پیامبر بر حق خدا نیستید؟

فرمودند: «چرا نیستم، [هستم]».

گفتم: آیا ما بر حق و دشمنان ما بر باطل نیستند؟

گفتند: «چرا نه، [چنین است]».

گفتم: با وجود این چیزها چرا پستی را در دین خود قبول کنیم؟

فرمودند: «من پیامبر خدا هستم، در مقابل خدا عصیان نمی‌کنم^(۲)،

[یعنی: آنچه را که انجام می‌دهم موافق امر خدا است]، و او مرا نصرت خواهد داد».

گفتم: آیا شما برای ما نگفته بودید که به زودی به خانه کعبه می‌آئیم، و به آن

طواف می‌کنیم، فرمودند: «چنین است، ولی مگر گفته بودم که: امسال به آنجا

می‌رویم؟

گفت: گفتم: نه.

فرمودند: «حتما به خانه کعبه خواهی رفت و طواف خواهی کرد».

۱- ولی چون مکرز مسؤولیتی در عقد صلح و امضای آن نداشت، به سخنش اعتباری داده نشد، و

همان بود که ابوجندل را برای مشرکین پس دادند.

۲- یعنی: آنچه را که انجام می‌دهم، بر اساس امر و وحی خدا انجام می‌دهم.

عمر رضی الله عنه گفت: نزد ابوبکر آمدم و گفتم: آیا او پیامبر بر حق خدا نیست؟
گفت: چرا نه، هست.

گفتم: آیا ما بر حق و دشمن ما بر باطل نیست؟
گفت: چرا نه.

گفتم: پس چرا ذلت را در دین خود قبول نمائیم؟

گفت: ای مرد! او پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، و نافرمانی خدا را نمی‌کند، و خدا او را نصرت خواهد داد، پس رکابش را محکم بگیر، به خداوند قسم که او بر حق است.
گفتم: مگر برای ما نمی‌گفت که به زودی به خانه کعبه رفته و به آن طواف می‌کنیم؟

گفت: بلی، ولی آیا به تو گفت که: امسال به خانه طواف می‌کنی؟
گفتم: نه.

گفت: تو حتماً به خانه خواهی رفت و به آن طواف خواهی کرد^(۱).
عمر رضی الله عنه گفت: به سبب این موقف بسیار کارها کردم^(۲).

می‌گوید: چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از قضیهٔ معاهدهٔ صلح فارغ شدند، برای صحابه فرمودند که: «بر خیزید! شتران را بکشید و سرهای خود را بتراشید».
راوی می‌گوید: به خداوند سوگند که از مردم یک نفر هم برنخواست، تا اینکه این سخن را سه بار تکرار کردند^(۳).

۱- در اینجا باید جدا متوجه بود که جواب‌ها ابوبکر صدیق به سؤال‌های عمر عین جوابی‌هایی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سؤال‌های عمر دادند، و سبب آن تاثیر پذیری ابوبکر رضی الله عنه از توجیهاات نبوی و از راه و روش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بوده است.

۲- یعنی: خیرات‌ها دادم، نمازها خواندم و غلام‌ها آزاد کردم، و اقدی از حدیث ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند که عمر رضی الله عنه گفت: از خوف سخنانی که آن روز با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رد و بدل نمودم، تا حالا صدقهٔ نفلی می‌دهم، روزهٔ نفلی می‌گیرم، نماز نفلی می‌خوانم، و غلام آزاد می‌کنم.

۳- گویند: بر نخاستن آن‌ها به قصد مخالفت به امر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نبود، بلکه سببش آن بود که می‌گفتند شاید از طرف خداوند گشایشی رخ داده و بتوانند به کعبه رفته و طواف نمایند، و یا فکر کردند که امر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امر جدی نیست، از این جهت وقتی که امر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را جدی یافتند، و دیدند که خودشان به این کار اقدام ورزیده‌اند، آن‌ها نیز بر خلاف نظر و خواهش خود، به متابعت از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امر ایشان را اجزاء نمودند، ولی سیاق حدیث دلالت بر این دارد که

چون هیچ کسی از آن‌ها برنخواست نزد ام سلمه آمدند، و موقف صحابه را برایش گفتند، ام سلمه رضی الله عنها گفت: یا نبی الله! آیا می‌خواهید که چنین کنند؟ پس خود شما بیرون شوید، و بدون آنکه با کسی از آن‌ها سخنی زده باشید، شتر خود را نحر کنید، و حلاق خود را بطیید و سر خود را بتراشید.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تا وقتی که آن کارها را انجام ندادند، با کسی سخن نزدند، شتر خود را نحر کردند و حلاق خود را طلب نموده و سر خود را تراشیدند، چون صحابه رضی الله عنهم این عمل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدند، شتران خود را کشتند، و سر یکدیگر خود را تراشیدند، و نزدیک بود که از غم و اندوه زیاد یکدیگر را به قتل برسانند^(۱).

بعد از آن، زن‌های [که در مکه] مسلمان شده بودند، نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند، و خداوند این آیه کریمه را نازل فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر زن‌های مسلمان در حالی که هجرت کرده‌اند نزد شما آمدند، آن‌ها را امتحان و آزمایش نمائید» تا این قول خداوند که: «... زن‌ها کافر را در حباله نکاح خود نگیرید».

[بعد از نزول این آیه] عمر رضی الله عنه در همین دو زن از زن‌های خود را که در حال شر با آن‌ها ازدواج نمود بود [و هنوز مسلمان نشده بودند] طلاق داد، یکی از آن دو زن را معاویه بن ابی سفیان، و دیگری را صفوان بن أمیه به نکاح گرفت، بعد از آن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به طرف مدینه برگشتند.

شخصی از قریش به نام (ابوبصیر) که مسلمان شده بود، نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد، قریش دو نفر را به طلب او فرستاده و گفتند: به وعده که بین ما و شما است وفا کنید، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ابو بصیر رضی الله عنه را برای آن‌ها پس دادند.

آن‌ها چون از نتایج بارز این صلح اطلاعی نداشتند، از این جهت با امضای چنین صلحی موافقت نکردند، زیرا آن صلح را تنازلی از مسلمانان برای کفار قریش می‌پنداشتند، و چون این احساسات آن‌ها بر اساس قوت ایمان و محبت اسلام و مسلمین بود، از این جهت بر صحابه رضی الله عنهم از این موقف گیری آن‌ها چیزی نیست.

۱- قابل توجه است که با وجود اشخاصی چون ابوبکر و عمر و علی و امثالهم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن‌ها را گذاشته و در این مسئله بسیار حساس، از (ام سلمه) مشورت خواستند، و نظری را که ام سلمه رضی الله عنها ارائه نمود، مقرون به صواب بود و نتیجه شایانی داد، و این می‌رساند که شایستگی زنان شایسته را اسلام مد نظر دارد.

نمایندگان قریش با او بر آمدند، چون به ذوالحلیفه رسیدند، در آنجا منزل گزیدند، و خرماهایی را که با خود داشتند می خوردند، ابوبصیر برای یکی از آنها گفت: سوگند به خدا فکر می کنم که شمشیر تو، شمشیر بسیار خوبی است، شخص دیگر آن شمشیر را از غلاف کشیده و گفت: بلی! شمشیر بسیار خوبی است، چندین بار او را تجربه کرده ام.

ابوبصیر گفت: بده که او را ببینم، آن شخص شمشیر را به او داد، ابوبصیر شمشیر را گرفت و آن شخص را آنقدر به شمشیر زد که جانش سرد شد [یعنی: مُرد]، نفر دومی فرار کرد، تا اینکه به مدینه آمد، و دوان دوان به مسجد آمد، چون نظر پیامبر خدا ﷺ بر او افتاد فرمودند: «این شخص به واقعه و حشتناکی برخورد کرده است».

چون نزد پیامبر خدا ﷺ رسید گفت: سوگند به خدا که رفیقم کشته شد، و من هم کشته می شوم، ابوبصیر در این وقت آمد و گفت: یا رسول الله! به خدا سوگند که خداوند ذمه شما را خلاص کرد، [یعنی: شما به عهد خود وفا کردید]، و مرا برای آنها پس دادید، ولی خداوند مرا از دست آنها نجات داد.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «وای بر مادر این! عجب جنگ افروزی است اگر همراه و همکار داشته باشد»، چون ابوبصیر این سخن را شنید، فهمید که او را باز برای مشرکین تسلیم خواهند کرد، از این جهت از آنجا برآمد، و به کنار دریا رفت.

راوی می گوید: ابوجندل ابن سهیل هم [که قبلاً مسلمان شده بود] از نزد مشرکین فرار کرد و به ابوبصیر پیوست، بعد از این واقعه کسی نبود که از مشرکین مسلمان شود، مگر آنکه به ابوبصیر می پیوست، تا اینکه گروهی را تشکیل دادند، و به خدا سوگند هیچگاه نمی شد که بشنوند قافله از قریش بیرون شده و به طرف شام می رود، مگر آنکه پیش روی قافله را می گرفتند، افراد آن را می کشتند و مال آن را می بردند.

همان بود که قریش کسانی را نزد پیامبر خدا ﷺ فرستادند، و او را به خدا و صله رحم سوگند دادند که: کسی را نزد ابوبصیر و یارانش نفرستند، [و او را مانع از ضرر رساندن به قریش گردند] و اگر کسی از [قریش نزد مسلمانان] می آید در امان باشد.

و پیامبر خدا ﷺ کسانی را نزد [ابوبصیر و همراهانش] فرستادند، و خداوند این آیات را نازل فرمود: «و آن خدایی است که در داخل مکه شما را بر آنها پیروز کرد، و دست شما را از آنها، و دست آنها را از شما کوتاه کرد» تا این قول خداوند که «... آنگاه که کافران از دل به جاهلیت تعصب نشان دادند» و غرور آنها این بود که به رسالت پیامبر

خدا ﷻ و به حقانیت (بسم الله الرحمن الرحيم) اقرار نکردند، و مانع رفتن مسلمانان به خانه کعبه گردیدند.

۵- باب: مَا يَجُوزُ مِنَ الْأَشْرَاطِ وَالشَّيْءِ فِي الْإِقْرَارِ

باب [۵]: شرط و استثنائی که در اقرار جائز است

۱۱۹۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا مِائَةً إِلَّا وَاحِدًا، مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ» [رواه البخاری: ۲۷۳۶].

۱۱۹۳- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «برای خداوند متعال نود و نه نام است، صد نام یکی کم، کسی که آن‌ها را بشمارد و حفظ نماید، به بهشت می‌رود»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از اینکه کسی نام‌های خدا را بشمارد، این است که: آن نام‌ها را بداند و خداوند را متصف به همه آن نام‌ها بشناسد، و به مقتضای آن‌ها عمل نماید.

(۲) قید نود و نه نام به این معنی نیست که: برای خداوند متعال نام‌های دیگری غیر از این نام‌های نود و نه گانه نیست، بلکه برای خداوند متعال نام‌هایی است که جز ذات خداوند متعال، هیچکس دیگری آن را نمی‌داند، در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم در دعای خود می‌گفتند: «الهی! به تمام نام‌های تو، از تو مسئلت می‌نمایم، آنچه را که از آن نام‌ها می‌دانیم، و آنچه را که نمی‌دانیم».

(۳) نام‌های خداوند متعال توفیقی است، و نمی‌شود که به اساس قیاس و یا عقل اسمی را به خداوند نسبت داد، که خداوند آن اسم را برای خود نسبت نداده است، مانند اینکه بگوئیم: تواضع صفت نیکی است، پس نباید خداند از این صفت مبرا باشد، و یا فهمیدن، صفت کمال است، و خداوند به این صفت از دیگران مسناب‌تر است، و به این اساس حکم کنیم که تواضع و فهم نیز از صفات خداوند متعال است، و همچنین هر صفت دیگری که خداوند متعال آن را برای خود نسبت نداده است، نباید او تعالی را به آن نسبت داد.

(۴) در صورتی که نسبت دادن نام دیگری غیر از نام‌های که خداوند خود را به آن جائز نیست، تسمیه خداوند متعال به نام‌ها که دلالت بر معانی غیر شرعی دارد، به طور اولی جائز نیست، مثلاً: روا نیست که از خداوند متعال و یا از صفتی از صفات او - به هر قصد و نیتی که باشد - به شراب، و یا چشم و زلف یار، و یا از خانه خدا به میکده، و یا از قرب خدا به مستی، و امثال این چیزها یاد کنیم.

۵) چون ترجمه قرآن کریم، و احادیث نبوی به اتفاق علماء به زبان‌های دیگر جواز دارد، و نصوص قرآن کریم و سنت نبوی شریف محتوی (اسماء الله) می‌باشند، بنابراین ترجمه آن نام‌ها به لغتی که قرآن کریم و سنت نبوی به آن لغت ترجمه می‌شود، جواز دارد، والله تعالی أعلم بالصواب.

۵۲ - كِتَابُ الْوَصَايَا

كتاب [۵۲]: وصیت‌ها

۱ - باب: الْوَصَايَا

باب [۱]: وصیت‌ها

۱۱۹۴- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَا حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ لَهُ شَيْءٌ يُوصِي فِيهِ، يَبِيْتُ لَيْلَتَيْنِ إِلَّا وَوَصِيَّتُهُ مَكْتُوبَةٌ عِنْدَهُ» [رواه البخاری: ۲۷۳۸].

۱۱۹۴- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «برای شخص مسلمانی که چیزی داشته باشد، و بخواهد وصیت نماید، مناسب نیست که دو شب بخوابد، مگر آنکه وصیت نامه‌اش نوشته در نزدش باشد»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اهل ظاهر با استناد بر ظاهر این حدیث، وصیت را واجب می‌دانند، خواه شخص فقیر باشد و خواه غنی، امام شافعی، و مالک، و نخعی، و ثوری رحمهم الله می‌گویند: وصیت کردن واجب نیست، خواه شخص فقیر باشد و خواه غنی، و احناف می‌گویند: وصیت کردن مستحب است، زیرا وصیت مانند بخشش و عاریت است، و همانطوری که بخشش و عاریت واجب نیست، وصیت نیز واجب نیست، و حدیث باب را حمل بر استحباب می‌کند، و چنین استدلال می‌کنند که ابن عمر راوی حدیث در وقت مرگش وصیت نمود، و اگر وصیت واجب می‌بود، امکان نداشت که با آن مقام و منزلت خود، از امر پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم مخالفت نماید.

(۲) اعتماد کردن بر خط بدون شاهد گرفتن جواز دارد، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم در موضوع وصیت، تنها امر به نوشتن نمودند، و از شاهد گرفتن چیزی نگفتند.

(۳) مستحب است که انسان همیشه آمده مرگ باشد، زیرا اسباب مرگ فراوان است و انسان نمی‌داند که چه وقت به یکی از آن‌ها دچار می‌شود.

۱۱۹۵- عَنْ عَمْرِو بْنِ الْحَارِثِ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، حَتَّى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَخِي جُوَيْرِيَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ، قَالَ: «مَا تَرَكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِنْدَ مَوْتِهِ ذَرْهَمًا وَلَا دِينَارًا وَلَا عَبْدًا وَلَا أُمَّةً وَلَا شَيْئًا، إِلَّا بَعَلْتَهُ الْبَيْضَاءَ، وَسِلَاحَهُ وَأَرْضًا جَعَلَهَا صَدَقَةً» [رواه البخاری: ۲۷۳۹].

۱۱۹۵- از عمرو بن حارث رضی الله عنه برادر زن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برادر جویریة بنت حارث رضی الله عنها روایت است که گفت ^(۱): پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در هنگام وفات خود، نه درهمی گذاشتند و نه دیناری را، نه غلامی را و نه کنیزی را، و نه چیز دیگری را، مگر قاطر سفیدی، و سلاح، و زمین که آن را صدقه قرار داده بودند ^(۲).

۱- در لفظ حدیث (ختن) آمده است، و (ختن) به معنی داماد است، چه شوهر دختر باشد، و چه شوهر خواهر، چنانچه به معنی خویشاوندان زن که برادر و پدرش باشند، نیز استعمال می‌شود، و عمرو بن حارث رضی الله عنه برادر جویریة بنت الحارث همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در روایات صحیح بسیاری آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیش از شصت غلام، و حدود بیست کنیز داشتند، ولی همه آن‌ها را در حیات خود آزاد ساختند، از این جهت عمرو بن حارث رضی الله عنه گفت که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وقت مرگ خود غلم و یا کنیزی را از خود به میراث نگذاشتند.

(۲) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شش قاطر داشتند، (شهباء) که برایش دلدل می‌گفتند، و مقوقس آن را برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بخشش داده بود، (فضه) که آن را فروه بن عمرو جذامی بخشش داده بود، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را برای ابوبکر رضی الله عنه بخشیدند، (أیلیه) که آن را پادشاه ایله بخشش داده بود، و قاطری که نجاشی بخشش داده بود، و قاطر که کسری بخشش داده بود، و یگانه قاطری که بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مانده بود، دلدل بود، و این دلدل در نزد علی رضی الله عنه بود، و بعد از علی رضی الله عنه در نزد برادرش جعفر رضی الله عنه بود، و چون دلدل بسیار پیر و ضعیف شده بود، جعفر رضی الله عنه جو را برایش می‌کوبید تا خورده بتواند، و بعد از جعفر رضی الله عنه این دلدل در منطقه (ینبع) مرد.

(۳) سلاح‌های که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مانده بود، عبارت بود از: پنج نیزه، ده شمشیر، و شمشیر مشهورشان (ذو الفقار) بود، که پیش از وفات خود آن را برای علی رضی الله عنه بخشش نموده بودند، بعد از علی رضی الله عنه این شمشیر به نزد محمد بن حنفیه انتقال یافت، و بعد از وی در نزد محمد بن عبدالله بن حسن بن حسین رضی الله عنه بود.

(۴) مراد از زمینی که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مانده بود، زمین فدک بود، و زمین خیبر را در حیات خود صدقه داده بودند.

۱۱۹۶- عَبْدَ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا هَلْ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْصَى؟ فَقَالَ: «لَا»، فَقُلْتُ: كَيْفَ كُتِبَ عَلَى النَّاسِ الْوَصِيَّةُ أَوْ أُمِرُوا بِالْوَصِيَّةِ؟ قَالَ: «أَوْصَى بِكِتَابِ اللَّهِ» [رواه البخاری: ۲۷۴۰].

۱۱۹۶- از عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنهما روایت است که کسی از وی پرسید: آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله [برای کسی] وصیت نمودند؟ گفت: نه.

کسی گفت: پس وصیت برای مردم چگونه نوشته شد؟ و یا وصیتی که مردم به آن امر شده بودند، چه بود؟^(۱).

گفت: عمل کردن به کتاب خدا را وصیت کرده بودند.^(۲)

۲- باب: الصَّدَقَةِ عِنْدَ الْمَوْتِ

باب [۲]: صدقه در وقت مرگ

۱۱۹۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الصَّدَقَةِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «أَنْ تَصَدَّقَ وَأَنْتَ صَحِيحٌ حَرِيصٌ، تَأْمُلُ الْغَنَى، وَتُخَشَى الْفَقْرَ، وَلَا تُمَهِّلَ حَتَّى إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ، قُلْتَ لِفُلَانٍ كَذَا، وَلِفُلَانٍ كَذَا، وَقَدْ كَانَ لِفُلَانٍ» [رواه البخاری: ۲۷۴۸].

۱۱۹۷- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت که: یا رسول الله! کدام صدقه فضیلت بیشتری دارد؟

۱- شک از راوی است، و هردو عبارت یک معنی می‌دهد، و آن شخص از این جهت سؤالش را تکرار نمود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای مردم وصیت کرده بودند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

علمه عینی صلی الله علیه و آله می‌گوید: مراد از نفی وصیت اول، رد بر کسانی است که فکر می‌کردند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خلافت را برای علی رضی الله عنه وصیت نموده است، ولی خود علی رضی الله عنه از چنین وصیتی تبری جست و گفت: «سوگند به ذاتی که دانه را شق نموده، و سبزه را رویانیده است، که در نزد ما جز کتاب خدا و چیزی که در این صحیفه می‌باشد، چیز دیگری وجود ندارد»، و این حدیث قبلاً گذشت.

فرمودند: «صدقه که آن را در حال صحتمندی، و در وقت حرص خود [در به دست آوردن مال] صدقه کرده باشی، و در وقتی باشد که هنوز در آرزوی ثروتمند شدن باشی، از فقر و بیچارگی بترسی، و در دادن صدقه تا لحظه که نفس به حلقوم می‌رسد، امروز و فردا نکنی، [و چون نفس به سینه رسید]، بگوئی: برای فلان این قدر، و برای فلان آنقدر بدهید، زیرا این وقتی است که مال برای فلانی تعلق گرفته است»^(۱).

۳- باب: هَلْ يَدْخُلُ النِّسَاءُ وَالْوَالِدُ فِي الْأَقْرَابِ؟

باب [۳]: آیا زن و فرزند در اقارب داخل می‌شوند؟

۱۱۹۸- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ قَالَ: «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ - أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا - اشْتَرُوا أَنْفُسَكُمْ، لَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، يَا بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ لَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، يَا عَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، وَيَا صَفِيَّةُ عَمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، وَيَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ سَلِينِي مَا شِئْتِ مِنْ مَالِي لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا» [رواه البخاری: ۲۷۵۳].

۱۱۹۸- و از ابورهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: هنگامی که خداوند متعال این آیه کریمه را نازل فرمود که: «اقارب نزدیک خود را بیم بده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برخاسته، و فرمودند:

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) معنی این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرمایند: «زیرا این وقتی است که مال برای فلانی تعلق گرفته است» این است که: این وقتی است که مال برای ورثه تعلق گرفته است، پس انسان اگر می‌خواهد صدقه بدهد، در وقت صحتمندی و تندرستی خود صدقه بدهد، و این کار خیر را تا وقتی که نفس به حلقوم می‌رسد، به تاخیر نیندازد.

(۲) در ترمذی به روایت از ابی الدرداء آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که در وقت مرگ غلامش را آزاد می‌کند، و یا صدقه می‌دهد، مانند کسی است که بعد از سیر شدن صدقه می‌دهد، و البته این نوع صدقه دادن، پیشه و روش نیکان و سخاوتمندان نیست.

«ای مردم قریش! - و یا کلمه دیگری مثل آن را گفتند - خود را نجات دهید!»^(۱) من عذاب خدا را از شما دفع کرده نمی‌توانم».

«ای بنی عبد مناف! من عذاب خدا را از شما دفع کرده نمی‌توانم. و ای عباس بن عبدالمطلب! من برای تو در مقابل عذاب خدا کاری کرده نمی‌توانم. و ای صفیه عمه رسول الله! من برای تو در مقابل عذاب خدا کاری کرده نمی‌توانم، ای فاطمه دختر محمد! از مال من هرچه که می‌خواهی از من طلب کن، و من برای تو در مقابل عذاب خدا کاری کرده نمی‌توانم»^(۲).

۴- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَأَبْتَلُوا أَلِيَّتَمَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ﴾

باب ۱۴: این قول خداوند متعال که: ﴿یتیمان را تا وقت رسیدن به سن بلوغ بیازمائید، اگر در آن‌ها رشادتی یافتید، اموال آن‌ها را برای‌شان بدهید﴾

۱۱۹۹- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ أَبَاهُ تَصَدَّقَ بِمَالٍ لَهُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَكَانَ يُقَالُ لَهُ تَمْعٌ وَكَانَ تَخْلًا، فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي اسْتَفَدْتُ مَالًا وَهُوَ عِنْدِي نَفِيسٌ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «تَصَدَّقْ بِأَصْلِهِ، لَا بِنَبَاغٍ وَلَا يُوْهَبُ وَلَا يُورَثُ، وَلَكِنْ يُنْفَقُ تَمْرًا»، فَتَصَدَّقَ بِهِ عُمَرُ، فَصَدَّقْتُهُ تِلْكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَفِي الرِّقَابِ وَالْمَسَاكِينِ وَالصَّيْفِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَوَلَدِي الْقُرْبَى، وَلَا جُنَاحَ

۱- یعنی: مسلمان شوید، تا مسلمان شدن شما سبب نجات شما از آتش دوزخ گردد، و یا کارهای نیکی انجام دهید، تا کارهای نیک شما سبب داخل شدن شما به جنت گردد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اقارب شامل همه وابستگان را می‌شود، چه مرد باشند و چه زن، چه اصول باشند و چه فروع، چه مسلمان باشند و چه غیر مسلمان.

(۲) علماء از این حدیث نبوی شریف چنین استنباط کرده‌اند که: اگر کسی مثلاً برای اقارب زید چیزی را وصیت کرد، تمام اقارب زید از مرد و زن، فقیر و غنی، وارث و غیر وارث، محرم و غیر محرم، دور و نزدیک، مسلمان و کافر در این وصیت داخل می‌شوند، و این مذهب امام شافعی، امام مالک و امام احمد بن حنبل رحمهم الله است، و امام ابوحنیفه رحمته الله می‌گوید: در این وصیت کسانی داخل می‌شوند که محارم شخص از طرف پدر و یا مادرش باشند.

عَلَى مَنْ وَليِهِ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ، أَوْ يُؤْكَلَ صَدِيقَهُ غَيْرَ مُتَمَوِّلٍ بِهِ [رواه البخاری: ۲۷۶۴].

۱۱۹۹- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پدرش از مال خود در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صدقه داد، و این مال عبارت از نخلستانی بود که به نام (ثَمَغ) یاد می‌شد. عمر گفت: یا رسول الله! من مالی را به دست آورده‌ام که در نزد من بسیار خوب است، و می‌خواهم آن را صدقه بدهم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اصلش را صدقه بده، به طوری که نه فروخته شود، و نه بخشش گردد، و نه میراث برده شود، و فقط میوه‌اش نفقه گردد».

عمر رضی الله عنهما آن را صدقه داد، به طوری که صدقه‌اش در راه خدا، در راه آزاد کردن غلامان، برای مساکین، مهمانان، رهگذاران، و ذوی القربی به مصرف برسد، و کسی که سرپرستی آن را بر عهده دارد نیز می‌تواند به طوری معقولی، از آن بخورد، و یا به رفیق خود به اندازه‌ای که برایش پس انداز نشود، صدقه بدهد^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) علماء گفته‌اند که: مراد از صدقه دادنی که عمر رضی الله عنهما پیشنهاد کرده بود، و آن را عملی ساخت، وصیت کردن به آن مال بود، که بعد از مرگش از آن استفاده گردد، نه صدقه که فعلاً به فقراء تعلق بگیرد.

(۲) چیزی که به این شکل تصدق گردد، یعنی: اصلش فروخته نشود، بخشش نگیرد، و میراث برده نشود، و فقط از میوه و منفعتش استفاده گردد، وقف شمرده می‌شود.

(۳) کسی که سرپرستی وقف را بر عهده دارد، می‌تواند به اندازه کار خود به اساس متعارف، از آن وقف استفاده نماید.

(۴) با قیاس بر وقف، گفته‌اند: کسی که سرپرستی مال یتیم را بر عهده دارد، نیز می‌تواند به اندازه معروف از آن استفاده نماید، ولی نص قرآن کریم استفاده کردن سرپرست از مال یتیم را در صورتی جواز داده است که سرپرست یتیم فقیر باشد، و مدرک دیگری در معیشت خود نداشته باشد، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَنْتَلُوا إِلَيْتَنِي حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا الْبِكَاخَ فَإِنْ عَادْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ﴾.

۵- باب: قولِ الله تعالى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾

باب [۵]: قول خداوند متعال: ﴿کسانی که مال یتیمان را به غیر حق می‌خورند، در حقیقت آتشی را می‌بلعند، و به زودی به آتش سوزانی بریان می‌شوند﴾

۱۲۰۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ»، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: «الشَّرْكَ بِاللَّهِ، وَالسَّحْرُ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ، وَأَكْلُ الرَّبَا، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ، وَالتَّوَلَّى يَوْمَ الزَّحْفِ، وَقَدْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْغَافِلَاتِ» [رواه البخاری: ۲۷۶۶].

۱۲۰۰- از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «از هفت گناه هلاک کننده اجتناب کنید».

پرسیدند: یا رسول الله! این هفت گناه چیست؟

فرمودند: «شُرک به خدا، سحر، کشتن کسی که خداوند کشتنش را حرام کرده است مگر به حق آن، خوردن سود، خوردن مال یتیم، گریختن از صف جهاد، و متهم ساختن زنان پاک دامن مسلمانی که از کارهای بد بی‌خبر هستند»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) کبیره تنها همین هفت گناه نیست، بلکه گناهان کبیره بسیار دیگری نیز وجود دارد، و از آن جمله است: شهادت دادن دروغ، زنا، و از آن مهمتر زنا کردن با زن همسایه، عقوق والدین، قسم ناحق، و اداری ساختن زن پاکدامن به زنا، همکاری با کفر بر علیه مسلمانان، حکم و قضاوت به غیر حق، اصرار بر صغیره، و گناهان بسیار دیگری، و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: گناهان کبیره هفتاد گناه است، و در روایت دیگری گفته است که: هفت صد گناه است، و بعضی از علماء این گناهان را در کتاب مستقلی جمع کرده‌اند، مانند: امام ذهبی (الکبائر) و امام سمرقندی حنفی در (تنبيه الغافلین) و غیره.

(۲) در مورد سحر این مسائل قابل تذکر است:

أ- اکثر علماء بر این نظر اند که سحر دارای حقیقت است، یعنی ساحر می‌تواند به سبب سحر خود به هوا پرواز کند، انسانی را بکشند و دوباره زنده کند، و سبب مشکلات بین مردمان گردد، و امثال این کارها، ولی امام ابوحنیفه رضی الله عنه می‌گوید: سحر تخیل است، و حقیقتی ندارد.

۶- باب: نَفَقَةُ الْقِيَمِ لِلْوَقْفِ

باب [۶]: نفقه سرپرست وقف

۱۲۰۱- و عَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَا يَفْتَسِمُ وَرَثَتِي دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا مَا تَرَكَتُ بَعْدَ نَفَقَةِ نِسَائِي، وَمَثُونَةِ عَامِلِي فَهُوَ صَدَقَةٌ» [رواه البخاری: ۲۷۷۶].

۱۲۰۱- و از ابوهریر رضی اللہ عنہ روایت است که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «ورثه من دینار و درهمی را تقسیم نمی کنند، آنچه که بعد از نفقه همسران و مزد عاملم باقی می گذارم، صدقه است»^(۱).

ب- بعضی از اصحاب امام شافعی مانند: امام رازی و امام غزالی آموختن سحر را روا می دانند، و دلیلی شان این است که: سحر علمی است، و آموختن علم هرچه که باشد، روا است و قباح ندارد، ولی اکثر علماء و از آن جمله احناف آموختن آن را جواز نمی دهند، و ظاهر آیه کریمه که می فرماید: ﴿وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيْطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَنٌ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنٌ وَلَكِنَّ الشَّيْطِينَ كَفَرُوا﴾ نظر گروه دوم را تایید می نماید.

ج- آموختن سحر و عمل کردن به آن کفر است، یعنی اگر کسی سحر را می آموزد، و به آن عمل می کند، کافر می شود، و اگر تنها آن را می آموزد، ولی به آن عمل نمی کند، حکم آن در فقره (ب) اکنون گذشت.

د- امام مالک و امام احمد رحمهما الله می گویند: مجازات ساحر به مجرد عمل کردن به سحر قتل است، و امام ابوحنیفه و امام شافعی رحمهما الله می گویند: ساحر وقتی کشته می شود که سحر را چنیدن با تکرار کرده باشد، و یا اقرار نماید که فلان شخص معین را سحر کرده است. ه- در قبول توبه ساحر بین علماء اختلاف است، امام ابوحنیفه و امام مالک و امام احمد رحمهم الله می گویند: توبه ساحر قبول نمی شود، یعنی: باید به جزای عمل خود برسد، و امام شافعی رحمته اللہ علیہ می گوید: توبه اش قابل قبول است.

و- اگر ساحر کسی را سحر کرده بود، آیا روا است که از وی خواسته شود که اثر سحر را از وی دور کند، امام بخاری از سعید بن مسیب روایت می کند که این کار جواز دارد، و امام قرطبی از وهب روایت می کند که مسحور باید خود را معالجه نماید، و معالجه اش به این طریق است که: هفت برگ از درخت سدر را در بین دو سنگ بکوبد، و آن ها را در آب بیندازد، و سه کف دست از آن آب بخورد، و از باقی مانده آن غسل نماید، و به این طریق اثر سحر از وی دور می شود.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۷- باب: إِذَا أَوْقَفَ أَرْضاً أَوْ بَيْتاً أَوْ اشْتَرَطَ لِنَفْسِهِ مِثْلَ وِلَاءِ الْمُسْلِمِينَ

باب [۱۷]: آنکه زمین یا چاهی را وقف کرد و گفت که نصیبش به اندازه مسلمانان دیگر است

۱۲۰۲- عَنْ عُمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ حِينَ حُوصِرَ، أَشْرَفَ عَلَيْهِمْ، وَقَالَ: أَنْشُدْكُمْ اللَّهَ، وَلَا أَنْشُدُ إِلَّا أَصْحَابَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ حَفَرَ رُومَةَ فَلَهُ الْجَنَّةُ»؟ فَحَفَرْتُهَا، أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ جَهَّزَ جَيْشَ الْعُسْرَةِ فَلَهُ الْجَنَّةُ»؟ فَجَهَّزْتُهُ، قَالَ: فَصَدَّقُوهُ بِمَا قَالَ [رواه البخاری: ۲۷۷۸].

۱۲۰۲- از عثمان رضی اللہ عنہ روایت است که چون محاصره گردید، نزد کسانی که او را محاصره کرده بودند آمده و گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم، و البته جز صحابه پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم دیگران را قسم نمی‌دهم - آیا خبر ندارید که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «کسی که چاه (رومه) را حفر کرده باشد، برایش بهشت است»؟ و من بودم که آن چاه را حفر نمودم. و آیا خبر ندارید که فرمودند: «کسی که لشکر ایام سختی و مشقت را مجهز ساخته و آماده نماید، برایش بهشت است»؟ و من بودم که آن لشکر را مجهز ساختم.

راوی گفت: آن‌ها سخن عثمان رضی اللہ عنہ را تصدیق نمودند^(۱).

(۱) چون ازواج مطهرات امهات المؤمنین بودند، و بعد از وفات نبی کریم صلی اللہ علیہ وسلم هیچگاه ازدواج کرده نمی‌توانستند، از این جهت در حکم معتده بودند، و نفقه معتده لازم است.

(۲) مراد از (عامل) در حدیث، کسی است که سرپرستی زمین را بر عهده دارد، و یا مراد از آن خلیفه پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) چاه (رومه) از شخصی از بنی غفار بود، هر مشکی از آب آن را به یک مشت طعام و یا یک مشت خرما می‌فروخت، پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم برایش گفتند: «این چشمه را برایم در مقابل یک چشمه در جنت نمی‌فروشی»؟ آن شخص گفت: یا رسول الله! من و عیلام درآمد دیگری نداریم، چون این خبر برای عثمان رضی اللہ عنہ رسید، آن چاه را به سی و پنجاه هزار درهم از صاحب آن خرید، بعد از آن نزد پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم آمد و گفت: در مقابل آن چاه، چیزی را که برای آن شخص گفته بودید، برای من می‌دهید؟ فرمودند: «بلی»، عثمان رضی اللہ عنہ گفت: آن را برای مسلمانان بخشیدم.

۸- باب: قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا شَهَدَةٌ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ﴾

باب [۸]: این قول خداوند متعال که: ﴿ای مؤمنان! آنگاه که مرگ کسی از شما فرا برسد...﴾

۱۲۰۳- عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي سَهْمٍ مَعَ تَمِيمِ الدَّارِيِّ، وَعَدِيِّ بْنِ بَدَاءٍ، فَمَاتَ السَّهْمِيُّ بِأَرْضٍ لَيْسَ بِهَا مُسْلِمٌ، فَلَمَّا قَدِمَا بِتَرْكِتِهِ، فَقَدُوا جَامًا مِنْ فِضَّةٍ مُحُوصًا مِنْ ذَهَبٍ، «فَأَحْلَفَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»، ثُمَّ وَجَدَ الْجَامَ بِمَكَّةَ، فَقَالُوا: ابْتَعْنَاهُ مِنْ تَمِيمِ وَعَدِيٍّ، فَقَامَ رَجُلَانِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ، فَحَلَقَا لَشَهَادَتِنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتَيْهِمَا، وَإِنَّ الْجَامَ لِصَاحِبِهِمْ، قَالَ: وَفِيهِمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا شَهَدَةٌ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ﴾ [رواه البخاری: ۲۷۸۰].

۱۲۰۳- از ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت است که گفت: شخصی از مردم (بنی سهم) [به نام بدیل بن ابی ماریه] با (تمیم داری) و (عدی بن بدا) به سفر رفتند، شخص بنی سهم رضی اللہ عنہ [یعنی: بدیل بن ابی ماریه] در سرزمین که مسلمان دیگری وجود نداشت وفات یافت.

آن دو نفر هنگام آمدن [به مدینه] ترکه‌اش را با خود آوردند، [ورثه‌اش] دیدند جام نقره که طلا کاری شده بود در بین اموالش نیست، پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم آن دو نفر را سوگند دادن، ولی بعد از مدتی، آن جام طلا کاری شده، از مکه پیدا شد، و [صاحبان جام] گفتند که ما آن را از (تمیم) و (عدی) خریده‌ایم.

(۲) مراد از اینکه عثمان آن چاه را حفر نمود این است که بعد از خریدن، آن را توسعه داد و عمیق‌تر ساخت، ورنه حفر اصلی‌اش را شخص دیگری کرده بود.

(۳) مراد از لشکر ایام سختی، لشکر غزوة تبوک است، و در ترمذی از روایت عبدالرحمن بن حباب سلمی آمده است که در غزوة تبوک عثمان رضی اللہ عنہ سه صد شتر داد، و در روایت امام احمد از حدیث عبدالرحمن بن سمره آمده است که عثمان رضی اللہ عنہ در این غزوه یکهزار دینار داد، و دینارها را آورد و در دامن پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ریخت، پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «بعد از امروز عثمان هر کاری که بکند، بر وی چیزی نیست».

دو نفر از اقوام شخص سهمی [یعنی: بدیل بن ابی ماریه که فوت شده بود] برخاسته و سوگند خوردند که شهادت ما از شهادت آن‌ها بر حق‌تر است، [و مراد از شهادت در اینجا سوگند است] و جام از قومی متوفی آن‌ها است. راوی گفت: و این آیه کریمه درباره آن‌ها نازل گردید: «آی مؤمنان! آنگاه که مرگ کسی از شما فرا رسد، به هنگام وصیت، از میان خود دو شاهد عادل گواه بگیرید...»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) تمیم داری از صحابه‌های مشهور است، ولی در وقت وقوع این قضیه مسلمان نشده بود و نصرانی بود، و در سال نهم هجری مسلمان شد، و در مدینه سکنی گزین گردید، و بعد از شهادت عثمان رضی الله عنه به شام رفت، و قرآن را در یک رکعت ختم می‌کرد، ولی عدی بن بداء که نصرانی بود، مسلمان شدنش ثابت نشده است.

۲) بدیل بن ابی ماریه وصیت نامه‌اش را نوشته بود، و در آن وصیت نامه تمام اموالش و از آن جمله آن جام نقره را تذکر داده بود، ولی آن دو نفری که با وی بودند، از جام نقره خوش‌شان آمد، و آن را برای خود برداشتند و به ورثه‌اش ندادند.

۳) امام عینی به نقل از ابن زید می‌گوید که: این آیه کریمه درباره کسی نازل شده بود که وفات یافت، و در نزدش کسی از مسلمانان وجود نداشت، و این در اول اسلام بود که دار، دار کفر و مردم کافر بودند، و میراث بردن از طریق وصیت بود، ولی بعد از اینکه نظام میراث نازل گردید، میراث بردن از طریق وصیت نسخ شد، و مسلمانان به همین طریق عمل نمودند.

۵۳ - كِتَابُ الْجِهَادِ

کتاب [۵۳]: کتاب جهاد

۱ - باب: فَضْلُ الْجِهَادِ وَالسَّيْرِ

باب [۱]: فضیلت جهاد، و سیر

۱۲۰۴ - عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: ذُلِّي عَلَى عَمَلٍ يَعْدِلُ الْجِهَادَ؟ قَالَ: «لَا أَجِدُهُ» قَالَ: «هَلْ تَسْتَطِيعُ إِذَا خَرَجَ الْمُجَاهِدُ أَنْ تَدْخُلَ مَسْجِدَكَ فَتَقُومَ وَلَا تَفْتُرَ، وَتَصُومَ وَلَا تُفْطِرَ؟»، قَالَ: وَمَنْ يَسْتَطِيعُ ذَلِكَ [رواه البخاری: ۲۷۸۵].

۱۲۰۴ - از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: مرا بر عملی رهنمائی کنید که به اندازه جهاد ثواب داشته باشد؟ فرمودند: «چنین عملی را نمی‌یابم»، و فرمودند: «آیا می‌توانی از لحظه‌ای که مجاهد به جهاد بیرون می‌شود، به مسجد بروی، و به نماز و روزه مشغول شوی، و هیچگاه از نماز خارج نشوی و افطار نکنی؟» آن شخص گفت: چه کسی چنین استطاعتی دارد؟^(۱)

۱ - و چون کسی چنین استطاعت ندارد، پس دیگر هر کاری را که انجام بدهد، به اندازه جهاد برایش ثواب ندارد.

۲- باب: أَفْضَلُ النَّاسِ مُؤْمِنٌ مُجَاهِدٌ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

باب [۲]: بهترین مردمان شخص مؤمنی است که به جان و مال خود، در راه خدا جهاد کند

۱۲۰۵- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ النَّاسِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مُؤْمِنٌ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ»، قَالُوا: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «مُؤْمِنٌ فِي شِعْبٍ مِنَ الشَّعَابِ يَتَّقِي اللَّهَ، وَيَدْعُ النَّاسَ مِنْ شَرِّهِ» [رواه البخاری: ۲۷۸۶].

۱۲۰۵- از ابو سعید رضی الله عنه روایت است که گفت: کسی گفت یا رسول الله! کدام مردم بهتر هستند [و ثوابشان بیشتر است]؟
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: مسلمانی که به جان و مال خود، در راه خدا جهاد کند». گفتند: بعد از آن چه کسی بهتر است؟
فرمودند: «مسلمان با تقوایی که در غار کوهی سکنی گزین گردیده و مردم را از شر خود در امان نگهدارد»^(۱).

۱۲۰۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَثَلُ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَنْ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِهِ، كَمَثَلِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ، وَتَوَكَّلَ اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِهِ، بِأَنْ يَتَوَقَّاهُ أَنْ يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ، أَوْ يَرْجِعَهُ سَالِمًا مَعَ أَجْرٍ أَوْ غَنِيمَةٍ» [رواه البخاری: ۲۷۸۷].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) سکنی گزینی در غار کوه برای تمثیل است نه برای تخصیص، یعنی: مراد از آن گوشه گیری از مردم و ضرر نرساندن به آنها است، چه این عمل در غار کوه باشد، و چه در جنگل، و چه در مسجد، و چه در هر جای دیگری.

(۲) در وقت ظهور فتنه، مانند در افتادن مسلمانان با یکدیگر، به اتفاق علماء گوشه گیری از مخالفت با مردم بهتر است، ولی در غیر این صورت، اگر کسی بتواند که سبب رهنمائی مسلمانان گردد، همنشینی با مردم، بهتر از گوشه گیری از آنها است، در ترمذی و ابن ماجه آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مسلمانی که با مردم مخالفت داشته و بر اذیت آنها صبر می کند، از مسلمانی که با مردم مخالفت نداشته و بر اذیت آنها صبر نمی کند، بهتر است».

۱۲۰۶- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را شنیدم که فرمودند: مجاهدی فی سبیل الله - ولی خدا می داند که مجاهد فی سبیل الله کیست؟ - مانند کسی است که در روز روزه داشته باشد و شب تا صبح نماز بخواند.»
 «و خداوند متعال برای مجاهد فی سبیل الله وعده داده است که: اگر وفات نماید به بهشتش برسد، و یا او را سالم با مزد، و یا غنیمت به خانه اش برگرداند»^(۱).

۳- باب: دَرَجَاتِ الْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

باب [۳]: درجات مجاهدين فی سبیل الله

۱۲۰۷- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَأَقَامَ الصَّلَاةَ، وَصَامَ رَمَضَانَ كَانَتْ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ، جَاهِدًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ جَلَسَ فِي أَرْضِهِ الَّتِي وُلِدَ فِيهَا»، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَلَا نُبَشِّرُ النَّاسَ؟ قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ، أَعَدَّهَا اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، مَا بَيْنَ الدَّرَجَتَيْنِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، فَإِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ، فَاسْأَلُوهُ الْفِرْدَوْسَ، فَإِنَّهُ أَوْسَطُ الْجَنَّةِ وَأَعْلَى الْجَنَّةِ - أَرَاهُ - فَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ، وَمِنْهُ تَفَجَّرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ» [رواه البخاری: ۲۷۹۰].

۱۲۰۷- و از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که به خدا و رسولش ایمان بیاورد، نماز را بخواند، و رمضان را روزه بگیرد، بر خداوند لازم است^(۲) که او را به بهشت برسد، چه در راه خدا جهاد نموده باشد، و چه در همان جایی که به دنیا آمده است نشست باشد، [یعنی به جهاد نرفته باشد].

گفتند: یا رسول الله! آیا برای مردم از این خبر بشارت دهیم؟
 فرمودند: «در بهشت صد درجه است که خداوند متعال آن ها را برای مجاهد فی سبیل الله آماده کرده است، که ما بین هر درجه تا درجه دیگر آن، مانند تفاوت - یا فاصله - بین زمین و آسمان است، و اگر از خداوند بهشت را مسئلت می کردید، فردوس

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

مجاهد به مجرد شهید شدن، به بهشت می رود، و اگر به شهادت نرسد، یا با مزد که ثواب اخروی باشد، و یا با غنیمت و مزد که ثواب دنیوی و اخروی باشد، به خانه اش برمی گردد.

۲- مراد از این لزوم، لزوم فضل و کرم است نه لزومی که طرف مقابل به آن حقی داشته باشد.

را مسئلت نمائید، زیرا فردوس وسط جنت و بلندترین جای جنت است، و بالای آن، عرش خدا است، - و فکر می‌کنم که راوی گفت - و انهار بهشت از آنجا [یعنی: از فردوس] سرچشمه می‌گیرند»^(۱).

۴- باب: الْعُدْوَةُ وَالرَّوْحَةُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَقَابُ قَوْسِ أَحَدِكُمْ فِي الْجَنَّةِ

باب [۴]: فضیلت رفتن شبانه و روزانه در جهاد فی سبیل الله، و اندک جایی در بهشت

۱۲۰۸- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَعْدْوَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ رَوْحَةٌ، خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا» [رواه البخاری: ۲۷۹۲].
۱۲۰۸- از انس بن مالک رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمودند:
«رفتن یک روز به جهاد فی سبیل الله، و رفتن یک شب به جهاد فی سبیل الله، بر تمام دنیا و مافیها فضیلت دارد»^(۲).

۱۲۰۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَقَابُ قَوْسٍ فِي الْجَنَّةِ، خَيْرٌ مِمَّا تَطَّلِعُ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَتَعْرُبُ» وَقَالَ: «لَعْدْوَةٌ أَوْ رَوْحَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرٌ مِمَّا تَطَّلِعُ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَتَعْرُبُ» [۲۷۹۳].
۱۲۰۹- از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمودند:
اندک جایی از بهشت، [و یا نزدیک شدن به بهشت] از تمام آنچه که آفتاب بر آن طلوع کرده و غروب می‌کند بهتر است».

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این حدیث پیش از فرضیت زکات و حج بود، از این جهت از این دو در این حدیث ذکرى به میان نیامده است.

(۲) جواب پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم برای سائل از باب اسلوب حکیم است، گویا پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم برایش گفتند که: برای مردم به داخل شدن بهشت به سبب ایمان بشارت بده، و علاوه بر آن برای آنان از درجات شهداء نیز بشارت بده، و حتی از رسیدن به فردوس نیز بشارت بده.

۲- تعبیر حدیث نبوی شریف به لفظ (غدوه)، و (روحه) است، و (غدوه): عبارت از رفتن در قسمتی از روز بین طلوع آفتاب تا زوال آن است، و (روحه) عبارت از رفتن در قسمتی از روز زوال آفتاب تا غروب آن است.

و فرمودند: «و جهاد کردن در یک قسمتی از روز - چه از صبح تا ظهر باشد، و چه از ظهر تا شام - از تمام آنچه که آفتاب بر آن طلوع کرده و غروب می کند، بهتر است».

۵- باب: الْحُورِ الْعَيْنِ

باب [۵]: الحور العين^(۱).

۱۲۱۰: عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَوْ أَنَّ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَطْلَعَتْ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ لِأَضَاءَتْ مَا بَيْنَهُمَا، وَلَمَلَّتْهُ رِيحًا، وَلَتَصِفُهَا عَلَى رَأْسِهَا خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا» [رواه البخاری: ۴۷۹۶].

۱۲۱۰- از انس بن مالک رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمودند:

«اگر زنی از زن های بهشت به دنیا بیاید، مابین مشرق و مغرب را روشن می کند، و بوی خوش وی دنیا را می گیرد، و چادری سرش، از دنیا و مافیها بهتر است»^(۲).

۶- باب: مَنْ يُنْكَبُ أَوْ يُطَعْنُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

باب [۶]: [ثواب] آنکه در راه خدا مصیبت ببیند و یا مجروح شود

۱۲۱۱- وَ عَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَقْوَامًا مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ إِلَى بَنِي عَامِرٍ فِي سَبْعِينَ، فَلَمَّا قَدِمُوا قَالَ لَهُمْ خَالِي: أَتَقَدَّمُكُمْ فَإِنْ أَمَّنُونِي حَتَّى أُبَلِّغَهُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَإِلَّا كُنْتُمْ مِنِّي قَرِيبًا، فَتَقَدَّمَ فَأَمَّنُوهُ، فَبَيْنَمَا يُحَدِّثُهُمْ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذْ أَوْمَتْوْا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ فَطَعَنَهُ، فَأَنْقَدَهُ، فَقَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ، فُزْتُ وَرَبَّ الْكَعْبَةِ، ثُمَّ مَالُوا عَلَى بَقِيَّةِ أَصْحَابِهِ، فَفَتَلَوْهُمْ إِلَّا رَجُلًا أَعْرَجَ صَعِدَ الْجَبَلِ، قَالَ هَمَامٌ:

۱- (حور) جمع حوراء است، و آن عبارت از شدن سیاهی چشم، در شدت سفیدی چشم، در شدت سفیدی جسم است، و (عین) جمع عیناء است، و آن عبارت است چشمی است که کلان و زیبا باشد، و (حور العين) در اصل برای آهو گفته می شود، و از طریق مجاز آن را بر زنی که چشم های زیبا داشته باشد، نیز اطلاق کرده اند.

۲- از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت: «در جنت حوری است که برایش (عیناء) می گویند، اگر آب دهان خود را در دریا بیندازد، آب دریا شیرین می شود»، و از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: «مغز ساق پای حور [از طراوت و لطافت زیاد] از زیر گوشت و استخوانش نمایان است.

فَأَرَاهُ آخَرَ مَعَهُ، «فَأَخْبَرَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَنَّهُمْ قَدْ لَقُوا رَبَّهُمْ، فَرَضِي عَنْهُمْ، وَأَرْضَاهُمْ»، فَكُنَّا نَقْرُأُ: أَنْ بَلَّغُوا قَوْمَنَا أَنْ قَدْ لَقِينَا رَبَّنَا فَرَضِي عَنَّا، وَأَرْضَانَا ثُمَّ نُسِخَ بَعْدُ، فَدَعَا عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا عَلَى رِغْلِ وَذُكُوانَ وَبَنِي لَحْيَانَ وَبَنِي عُصَيَّةَ الَّذِينَ عَصَوْا اللَّهَ وَرَسُولَهُ تَعَالَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ [رواه البخاری: ۲۸۰۱].

۱۲۱۱- و از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هفتاد نفر از (بنی سلیم) را [که قاریان قرآن بودند] برای دعوت نزد مردم (بنی عامر) فرستادند، چون نزدیک منطقه [بنی عامر] رسیدند، ما ما می گفتیم (دائیم) گفت: من از شما پیشتر [نزد این مردم] می‌روم، اگر برایم امان داده و اجازه دادند که سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را برای آن‌ها بگویم که خوب، ورنه شما نزدیک هستید [و به کمک من خواهید رسید].

او پیشتر رفت و آن‌ها برای او امان دادند، و در حالی که سخنان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را برای آن‌ها می‌گفت، به یکی از افراد خود اشاره نمودند، آن شخص با نیزه‌اش بر او حمله کرد، و نیزه را در پهلویش فرو برد، به طوری که از پهلویش دیگرش خارج شد. [ما ما می گفتیم] گفت: (الله اکبر) و به رب کعبه سوگند که مطلوب خود را دریافتم [یعنی: به شهادت رسیدم] بعد از آن بر دیگر همراهانش حمله نمود و همگی آن‌ها را - به استثنای یک نفر لنگی که به کوه بالا شده بود - کشتند.

جبرئیل علیه السلام به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خبر داد که آن مردم به شهادت نایل آمده‌اند، و خداوند از آن‌ها راضی شده است، و آن‌ها را راضی ساخته است، و ما [در قرآن می‌خواندیم که]: به قوم ما بگوئید که ما به لقاء الله پیوسته‌ایم، و خداوند از ما راضی گردیده و ما را راضی ساخته است، و بعد از آن، این چیز نسخ گردید.

و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چهل روز در نماز صبح بر قبیله (رعل) و (ذکوان) و (بنی لحيان) و (بنی عصیه) که در مقابل خدا و رسولش عصیان کرده بودند، نفرین کردند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) کسانی را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرستاده بودند، از قاریان قرآن و از مردم انصار بودند، و (بنی سلیم) کسانی بودند که آن قاریان را به قتل رسانیده بودند، و اینکه در حدیث از فرستادگان به نام (بنی سلیم) یاد شده است، طوری که شراح حدیث گفته‌اند، سببش اشتباه یکی از روایات است.

(۲) نفرین کردن بر اهل ظلم و ستم جواز دارد.

۱۲۱۲- عَنْ جُنْدَبِ بْنِ سُفْيَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ فِي بَعْضِ الْمَشَاهِدِ وَقَدْ دَمِيَّتْ إِصْبَعُهُ، فَقَالَ: «هَلْ أَنْتِ إِلَّا إِصْبَعٌ دَمِيَّتْ، وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَقِيَتْ» [رواه البخاری].

۱۲۱۲- از جندب بن سفیان رضی الله عنه^(۱) روایت است که: انگشت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در یکی از غزوات مجروح گردید، [او انگشت خود را مخاطب قرار داده و] فرمودند: «آیا تو چیزی دیگری جز انگشتی که مجروح شده است می باشی؟ و [به دردی] که گرفتار شدی، در راه خدا بود»؟^(۲).

۳) نام بردن و شکایت از ظلم ظالمان جواز دارد، و در غیبت داخل نمی گردد.

۴) در این روایت آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن ها را در نماز صبح چهل روز نفرین کردند و در روایت دیگری آمده است که در نماز صبح آن ها را سی روز نفرین کردند.

۱- وی جندب بن عبدالله بن سفیان بجلی است، گرچه از صحبه است، ولی صحبتش با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بسیار نبود، اول در کوفع و بعد از آن در بصره سکنی گزید گردید، در زمان فتنه ابن زبیر مردم را نصیحت کرد که از جنگ دست بردارند، و گفت: اکنون فتنه بر سر شما سایه افکنده است، کسی که به طرف آن برود او را به هلاکت می رساند، مردم از وی پرسیدند: اگر فتنه به شهر ما رسید چه باید کرد؟ گفت: به خانه های خود بروید، گفتند: اگر به خانه های ما آمد چه باید کرد؟ گفت: به پناه گاه ها بروید، گفتند: اگر به پناه گاه ها آمد چه باید کرد؟ گفت: بنده باش که کشته می شوی، و بنده نباش که کسی را کشته باشی، اسد الغابه (۱/ ۳۰۴-۳۰۵).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث اینکه:

۱) در لفظ حدیث از غزوات به نام (مشاهد) یاد شده است، و مشاهد جمع مشهد است، و مشهد به معنی شهیدگاه، و یا مکان شهادت است، و غزوه را از این جهت مشهد می گویند که جای شهادت است.

۲) این مجروح شدن انگشت پیامبر خدا در غزوه (أحد) بود.

۳) این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: «هَلْ أَنْتِ إِلَّا إِصْبَعٌ دَمِيَّتْ» چون ظاهرش به اسلوب شعر است، و خداوند صفت شاعری را از پیامبر خود صلی الله علیه و آله نفی نموده است، ﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ﴾ علماء از آن جواب های متعددی داده اند، اول آنکه: این سخن رجز است، و رجز در شعر داخل نمی شود، دوم آنکه: این سخن را پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به قصد شعر نگفته اند، منتهی کلام شان بدون قصد می فرماید: ﴿وَجَفَانَ كَأَلْحَوَابِ وَقُدُورِ رَأْسِيَّتِ﴾، و شعر آن است که گوینده اش قصد سروردن کلام موزونی را داشته باشد، سوم آنکه: شاعر کسی است که پیشه اش سرودن شعر باشد، و به این

۷- باب: مَنْ يُجْرِحُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

باب [۷]: فضیلت کسی که در راه خدا زخمی شود

۱۲۱۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُكَلِّمُ أَحَدًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِمَنْ يُكَلِّمُ فِي سَبِيلِهِ إِلَّا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَاللَّوْنُ لَوْنُ الدَّمِّ، وَالرَّيْحُ رِيحُ الْمِسْكِ» [رواه البخاری: ۲۸۰۳].

۱۲۱۳- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: قسم به ذاتی که جانم در دست او است، [بلا کیف] کسی نیست که در راه خدا زخمی شود - و خدا خود می‌داند که چه کسی در راه او زخمی می‌شود - مگر آنکه در روز قیامت حاضر می‌شود، خونی که از زخمش بیرون آید، به رنگ خون است، ولی بویش بوی مشک است»^(۱).

صفت موصوف گردد، نه آنکه ندرتا سخنش موزون و در قالب شعر درآید، و البته هر سه این تاویلات نسبت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و این سخنی را که در الب شعر گفته‌اند، صدق می‌کند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) شهادت در راه خدا فضیلت خاصی دارد.

(۲) این طور نیست هر کسی که در میدان جهاد کشته شود، شهید فی سبیل الله گفته شود، بلکه شهید فی سبیل الله کسی است که در رفتن به جهاد هیچ قصدی جز طاعت خدا و اعلائی کلمة الله نداشته باشد.

(۳) شهید در قیامت به همان شکل و هیئتی حشر می‌گردد که به شهادت رسیده است، و این حالت برایش افتخار و فضیلتی، و شهادی بر قربانی شدنش در راه خدا است.

(۴) شهید با لباس‌های خونین خود دفن می‌گردد، تا به همین حالت و هیئت به میدان محشر حاضر گردد.

۸- قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾

باب [۸]: این قول خداوند متعال: ﴿از مؤمنان مردانی هستند که به عهدی که با خدا بسته‌اند وفا کرده‌اند﴾

۱۲۱۴- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: غَابَ عَمِّي أَنَسُ بْنُ النَّضْرِ عَنِ قِتَالِ بَدْرٍ، فَقَالَ: «يَا رَسُولَ اللَّهِ غِبْتُ عَنْ أَوَّلِ قِتَالٍ قَاتَلْتَ الْمُشْرِكِينَ، لَئِنِ اللَّهُ أَشْهَدَنِي قِتَالَ الْمُشْرِكِينَ لَيَرَيْنَ اللَّهَ مَا أَصْنَعُ»، فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ أُحُدٍ، وَأَنْكَشَفَ الْمُسْلِمُونَ، قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَدْتُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ هَؤُلَاءِ - يَعْنِي أَصْحَابَهُ - وَأَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ هَؤُلَاءِ، - يَعْنِي الْمُشْرِكِينَ - ثُمَّ تَقَدَّمَ»، فَاسْتَقْبَلَهُ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ، فَقَالَ: «يَا سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ، الْجَنَّةُ وَرَبَّ النَّضْرِ إِنِّي أَجِدُ رِيحَهَا مِنْ دُونِ أُحُدٍ»، قَالَ سَعْدٌ: فَمَا اسْتَطَعْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا صَنَعْتَ، قَالَ أَنَسٌ: فَوَجَدْنَا بِهِ بَضْعًا وَثَمَانِينَ صَرْبَةً بِالسَّيْفِ أَوْ طَعْنَةً بِرُمْحٍ، أَوْ رَمِيَّةً بِسَهْمٍ وَوَجَدْنَاهُ قَدْ قُتِلَ وَقَدْ مَثَلَ بِهِ الْمُشْرِكُونَ، فَمَا عَرَفَهُ أَحَدٌ إِلَّا أُخْتَهُ بِنَانِهِ قَالَ أَنَسٌ: «كُنَّا نَرَى أَوْ نَظُنُّ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِيهِ وَفِي أَشْبَاهِهِ: ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾ وَقَالَ إِنَّ أُخْتَهُ وَهِيَ تُسَمَّى الرُّبَيْعَ كَسَرَتْ ثَنِيَّةَ امْرَأَةٍ، فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْقِصَاصِ، فَقَالَ أَنَسٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَا تُكْسِرُ ثَنِيَّتَهَا، فَرَضُوا بِالْأَرْضِ، وَتَرَكُوا الْقِصَاصَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ مَنْ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لَأَبْرَهُ» [رواه البخارى: ۲۸۰۵، ۲۸۰۶].

۱۲۱۴- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: در روز جنگ بدر کاکایم (انس بن نضر) رضی الله عنه در جنگ غائب شده بود، [بعد از آن نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد] و گفت: یا رسول الله! از اولین جنگی که با مشرکین کرده‌اید من غائب بودم، اگر خداوند توفیق داد که در جنگ دیگری با مشرکین اشتراک نمایم، خداوند نشان خواهد داد که چه خواهیم کرد؟

چون در جنگ (أحد) مسلمانان عقب نشینی کردند، گفت: خدایا! از آنچه که این‌ها - یعنی: همراهانم - کردند از تو پوزش می‌خواهم، و از آنچه که آن‌ها - یعنی: مشرکین - کردند - در نزد تو برائت می‌جویم، بعد از آن رو به طرف میدان معرکه کرد، سعد بن

معاذ پیش رویش آمد، برایش گفت: ای سعد بن معاذ! به خدای پدرم سوگند که به طرف بهشت می‌روم، و بوی آن را از پشت کوه احد احساس می‌کنم.

سعد رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! آنچه را که این شخص در این روز انجام داد نمی‌توانم توصیف نمایم، [و یا من انجام داده نتوانستم].

انس [برادر زاده‌اش] گفت: او را مشرکین کشتند و مثله نمودند، و ما در جسم وی هشتاد و چند زخم شمشیر و نیزه و تیر را شمردیم، و هیچکس او را نتوانست بشناسد، مگر خواهرش که او را از انگشتانش شناخت.

انس رضی الله عنه گفت که: و ما گمان می‌کردیم و یا نظر ما این بود که این آیه کریمه درباره او و اشخاصی همانند او نازل گردیده است که: «از مسلمانان مردانی اند که بر عهد خود با خداوند وفا نمودند...».

و انس رضی الله عنه گفت که: خواهرش که (زُبَیْع) نامیده می‌شد، دندان زنی را شکست، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امر به قصاص دادند.

انس رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده است دندانش [در مقابل دندان آن زن] شکسته نمی‌شود^(۱)، و همان بود که جانب مقابل به دیت گرفتن رضایت داده و قصاص نکردند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتند: «بعضی از بندگان خدا کسانی هستند که اگر به خداوند سوگند بخورند، خداوند سوگند آن‌ها را راست می‌سازد»^(۲).

۱۲۱۵- عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «نَسَخْتُ الصُّحُفَ فِي الْمَصَاحِفِ، فَفَقَدْتُ آيَةً مِنْ سُورَةِ الْأَحْزَابِ كُنْتُ أَسْمَعُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقْرَأُ بِهَا، فَلَمْ أَجِدْهَا إِلَّا مَعَ خَزِيمَةَ بِنِ ثَابِتِ الْأَنْصَارِيِّ الَّذِي جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۱- این سوگند انس رضی الله عنه جهت رد حکم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نبود، بلکه توکل و اعتمادش بر فضح و رحمت خداوند زیاد بود، و امید آن را داشت که خداوند او را نا امید نسازد، و همانطور هم شد، زیرا اقوام آن زن، به عوض قصاص به دیت گرفتن، رضایت دادند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) طلب شهادت در راه خدا کار نیک و مطلوبی است، و در خودکشی حرام داخل نمی‌گردد.

(۲) این حدیث دلالت بارزی بر فضیلت این صحابی جلیل القدر یعنی: انس بن نضر رضی الله عنه دارد.

شَهَادَتُهُ شَهَادَةَ رَجُلَيْنِ»، وَهُوَ قَوْلُهُ: ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾
[رواه البخاری: ۲۸۰۷].

۱۲۱۵- از زید بن ثابت رضی الله عنه روایت است که گفت: اوراق قرآن را در مصحفها نوشتم، یک آیه از سوره احزاب را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می شنیدم که آن را تلاوت می کردند، از نزد مفقود گردید^(۱)، و او را جز در نزد خزیمه انصاری رضی الله عنه که نبی کریم صلی الله علیه و آله شهادت دادن او را معادل شهادت دادن دو نفر قرار داده بودند، نزد شخص دیگری نیافتم.

و آن آیه این قول خداوند متعال بود که: «از مسلمانان مردانی هستند که به عهد خود با خدا وفا نمودند...»^(۲).

۱- این آیه که از نزد زید بن ثابت رضی الله عنه مفقود شده بود، از اوراق مفقود شده بود، ولی در سینه‌ها محفوظ بود، چنانچه نگفت که فراموش کرده بودم، بلکه گفت که مفقود شده بود، و کسانی که تمام قرآن و یا قسمتی از قرآن را حفظ داشتند، بسیار بودند، و طوری که در حدیث (۱۲۱۱) گذشت، دیدیم که در یک واقعه، حدود هفتاد نفر از قاریان قرآن شهید شدند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) خزیمه انصاری رضی الله عنه به جهت آنکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شهادت او را معادل شهادت دو نفر قرار داده بودند، به (ذو الشهادتین) معروف بود، در جنگ صفین در صف علی رضی الله عنه بود، و در همین واقعه به شهادت رسید، و سبب قبول شهادت دانش معادل شهادت دادن دو نفر آن بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در موضوعی برای شخصی چیزی گفتند، و آن شخص منکر شد، خزیمه رضی الله عنه گفت: من شهادت می‌دهم - که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر حق هستند - پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: چگونه شهادت می‌دهی، و خودت در آن واقعه حاضر نبودی؟ گفت: در خبری که از آسمان می‌آوری تو را تصدیق می‌کنیم، در این واقعه مگر نباید خبر تو را تصدیق نمائیم؟ و همان بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شهادت دادن او را معادل شهادت دادن دو نفر قرار دادند، و البته این امتیاز خاص برای خزیمه رضی الله عنه است، و هیچ فرد دیگری در این حکم شامل نمی‌گردد.

۲) شاید کسی بگوید که زین بن ثابت رضی الله عنه این آیت را تنها نزد خزیمه رضی الله عنه یافت، و به اساس قول وی آن را در قرآن ثبت نمود، و در قرآنیت قرآن تواتر شرط است، جوابش آن است که بودن آن آیت در نزد خزیمه رضی الله عنه دلالت بر این ندارد که در نزد دیگران وجود نداشته است، چنانچه خود زید بن ثابت رضی الله عنه آن را بیاد داشت و گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودم، و طوری که هم اکنون یادآور شدیم حفاظ قرآن کریم بسیار زیاد بودند که از حد تواتر هم می‌گذشت.

۹- باب: عَمَلٌ صَالِحٌ قَبْلَ الْقِتَالِ

باب [۹]: انجام دادن کار نیک پیش از اقدام کردن به جهاد

۱۲۱۶- عَنِ الْبَرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، يَقُولُ: أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلٌ مُقَنَّعٌ بِالْحَدِيدِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أُقَاتِلُ أَوْ أُسَلِّمُ؟ قَالَ: «أُسَلِّمُ، ثُمَّ قَاتِلْ»، فَاسْلَمَ، ثُمَّ قَاتِلْ، فَقَاتِلْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «عَمِلَ قَلِيلًا وَأُجِرَ كَثِيرًا» [رواه البخاری: ۲۸۰۸].

۱۲۱۶- از براء رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی که زره آهنینی را پوشیده بود، نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده و گفت: یا رسول الله! آیا می‌شود که اول جنگ کنم و بعد از آن مسلمان شوم؟

فرمودند: «اول مسلمان شو بعد از آن جنگ کن»، همان بود که آن شخص مسلمان شد، و بعد از آن به جهاد رفت و شهید شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کار اندکی کرد، و مزد بسیاری بُرد»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این شخص عمرو بن ثابت اشهلی، ویا أصرم بن ثابت اشهلی بود، و در جنگ (أحد) به شهادت رسید، و این همان کسی است که به جنت رفت و یک رکعت نماز هم نخواند.
(۲) خداوند متعال به فضل و احسان خود در مقابل کار اندکی برای بندگان خود مزد بسیاری می‌دهد.

(۳) انسان نباید اقدام به کار خیر را به تاخیر اندازد، زیرا برایش معلوم نیست که لحظه بعد از این چه خواهد شد، و از همین سبب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای آن شخص گفتند: اول مسلمان شو و بعد از آن جنگ کن.

(۴) اسلام گناهان گذشته را محو می‌سازد، و حساب ثواب و گناه بعد از مسلمان شدن شروع می‌شود، و چون این شخص بعد از مسلمان شدن مرتکب هیچ گناهی نشده بود، از این جهت به مجرد شهید شدن، به جنت رفت.

۱۰ - باب: مَنْ أَنَاهُ سَهْمٌ غَرِبٌ فَقَتَلَهُ

باب [۱۰]: کسی که به اثر تیر غیبی به قتل می‌رسد

۱۲۱۷: عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ أُمَّ الرَّبِيعِ بِنْتَ الْبَرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَهِيَ أُمُّ حَارِثَةَ بْنِ سُرَاقَةَ أَتَتْ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، أَلَا تُحَدِّثُنِي عَنْ حَارِثَةَ، وَكَانَ قَتِيلَ يَوْمٍ بَدْرٍ أَصَابَهُ سَهْمٌ غَرِبٌ، فَإِنْ كَانَ فِي الْجَنَّةِ صَبْرْتُ، وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ، اجْتَهَدْتُ عَلَيْهِ فِي الْبُكَاءِ، قَالَ: «يَا أُمَّ حَارِثَةَ إِنَّهَا جَنَّانٌ فِي الْجَنَّةِ، وَإِنَّ ابْنَكَ أَصَابَ الْفِرْدَوْسَ الْأَعْلَى» [۲۸۰۹].

۱۲۱۷ - از انس بن مالک رضی اللہ عنہ روایت است که ام زُبَیْع بنت براء رضی اللہ عنہا ^(۱) که مادر حارثه ابن سراقه رضی اللہ عنہ باشد، نزد پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم آمد و گفت: یا نبی الله! از احوال و مکان حارثه رضی اللہ عنہ - که در جنگ بدر به اثر تیری غیبی شهید شده بود - برایم چیزی نمی‌گوئید؟ زیرا اگر در بهشت باشد، [در فراقش] صبر نمایم، ورنه برایش بسیار گریه کنم. فرمودند: «ای مادر حارثه! در بهشت، بهشت‌هایی است، و فرزند تو به فردوسِ اعلیٰ رسیده است» ^(۲).

۱ - شرح حدیث گفته‌اند که: این وهمی از روات است، و صحیح آن است که وی ام حارث بن سراقه می‌باشد، ولی امام کرمانی رحمته اللہ علیہ این وهم را منتفی می‌داند و می‌گوید: دور نیست که ربیع مذکوره غیر از سراقه از شوهر قبلی‌اش فرزند دیگری به نام (ربیع) نیز داشته است، والله تعالیٰ أعلم.

۲ - از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) چون مادر حارثه برای پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم گفت که: (اگر حارثه در بهشت باشد، [در فراقش] صبر نمایم، ورنه برای بسیار گریه کنم)، پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم وی را از گریه کردن بسیار در فراق فرزندش حارث منع نکردند، و این دلالت بر جواز نوحه و گریه کردن بر مرده دارد، و علماء گفته‌اند که این قصه بعد از غزوه بدر، و پیش تحریم نوحه بود، و تحریم نوحه بعد از غزوه (أحد) بود.

(۲) آنچه که در این روایت آمده است این است که چون پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم برای مادر حارثه گفتند که: «فرزند تو به فردوسِ اعلیٰ رسیده است» وی چیزی نگفت، ولی در روایت دیگری آمده است که چون پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم این سخن را برای مادر حارث گفتند، برگشت و در حالی که می‌خندید می‌گفت: به! به! ای حارثه! و حارثه اولین کسی بود که از انصار در غزوه بدر به شهادت رسیده بود.

۱۱- باب: مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةً لِلَّهِ هِيَ الْعُلْيَا

باب [۱۱]: کسی که به جهت اعلاى کلمه الله جهاد مى کند

۱۲۱۸- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ الرَّجُلُ: يُقَاتِلُ لِلْمَغْنَمِ، وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِلدَّكْرِ، وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِيُرَى مَكَانَهُ، فَمَنْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؟ قَالَ: «مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةً لِلَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» [رواه البخارى: ۲۸۱۰].

۱۲۱۸- از ابو موسى رضي الله عنه روايت است كه گفت: شخصى نزد پيامبر خدا صلى الله عليه وسلم آمد و پرسيد: شخصى براى اين مى جنگد كه غنيمت به دست آورد، و شخصى براى آن مى جنگد كه نامش بلند شود، و شخصى براى آن مى جنگد كه مردم شجاعتش را ببينند، کدام يك از اين ها جهادش فى سبيل الله است؟ فرمودند: «كسى كه مقصدش از جنگ كردن اعلاى كلمه الله باشد، جهاد او جهاد فى سبيل الله است»^(۱).

۱۲- باب: الْغَسْلُ بَعْدَ الْحَرْبِ وَالْقِتَالِ

باب [۱۲]: شستشو بعد از جنگ و قتال

۱۲۱۹- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا رَجَعَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ وَوَضَعَ السَّلَاحَ، وَاعْتَسَلَ فَأَتَاهُ جِبْرِيلُ وَقَدْ عَصَبَ رَأْسُهُ الْغُبَارَ، فَقَالَ: وَضَعْتَ السَّلَاحَ فَوَاللَّهِ مَا وَضَعْتُهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «فَأَيْنَ» قَالَ، هَا هُنَا،

۱- از احكام و مسائل متعلق به اين حديث آنكه:

اگر كسى قصدش از جهاد، چيز ديگرى غير از اعلاى كلمه الله باشد، جهادش جهاد فى سبيل الله گفته نمى شود، ولى اگر قصد اصلى اش اعلاى كلمه الله باشد، و از ديگر چيزها ضمنا بهره ور گردد، جهادش جهاد فى سبيل الله گفته مى شود، مثلا اگر كسى قصد اصلى اش جهاد فى سبيل الله باشد، و در عين حال مردم از فداكارى هايش تعريف كنند، و يا او را مرد شجاع و دل آورى بگويند، و يا در ضمن جهاد، غنائمى به دستش بيفتد، اين جهادش جهاد فى سبيل الله بوده، و از آنچه كه ضمنا برايش حاصل شده است، ضررى بر جهادش، و يا بر ثوابش عند الله نيست، زيرا پيامبر خدا صلى الله عليه وسلم فرموده اند كه: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى».

وَأَوْمَأَ إِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ، قَالَتْ: فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ [رواه البخاری: ۲۸۱۳].

۱۲۱۹- از عائشه رضی الله عنها روایت است که: چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از جنگ خندق برگشتند، سلاح خود را گذاشتند و غسل نمودند، جبرئیل علیه السلام در حالی که غبار بر سرش نشسته بود، نزدشان آمد و گفت: مگر سلاح را بر زمین گذاشته‌ای؟ ولی به خداوند سوگند است که من [سلاح] را بر زمین نگذاشته‌ام.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: «به کدام طرف؟» [به جهاد بروم].
گفت: همینجا، و به سوی (بنی قریظه) اشاره نمود [بنی قریظه قومی از یهود است که در مدینه سکونت داشتند].

[عائشه رضی الله عنها] گفت که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به طرف (بنی قریظه) حرکت کردند.^(۱)

۱۳ - بَاب: الْكَافِرِ يَقْتُلُ الْمُسْلِمَ ثُمَّ يُسَلِّمُ فَيَسُدُّ بَعْدُ وَيُقْتَلُ

باب [۱۳] کافری مسلمانی را می‌کشد، و بعد از آن مسلمان می‌شود، و هدایت گردیده و کشته می‌شود

۱۲۲۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «يُضْحَكُ اللَّهُ إِلَى رَجُلَيْنِ يَقْتُلُ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ يَدْخُلَانِ الْجَنَّةَ: يُقَاتِلُ هَذَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَيُقْتَلُ، ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى الْقَاتِلِ، فَيَسْتَشْهَدُ» [رواه البخاری: ۲۸۲۶].

۱۲۲۰- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) خندق به معنی سنگر و یا حفره است، و این جنگ را از این جهت جنگ خندق می‌گویند که مسلمانان در دور شهر مدینه خندقی حفر نموده بودند تا از هجوم کفار بر مدینه جلوگیری نمایند، زیرا در این جنگ تمام احزاب کفار با هم تحالف نموده و یکبارگی بر مسلمانان حمله کرده بودند، و از همین سبب این جنگ به نام غزوه احزاب نیز یاد می‌شود، و این جنگ در سال چهارم هجری واقع گردید.

(۲) این حدیث دلالت صریح بر این دارد که ملائکه با مجاهدین فی سبیل الله در جهاد اشتراک می‌نمایند.

«خداوند متعال از دو کس که یکی دیگری را می‌کشد، و هر دو به بهشت می‌روند، می‌خندند [بلا کیف]».

«یکی کسی است که در راه خدا جهاد می‌کند و کشته می‌شود، و [دیگری] قاتل او است، [که کافر است، و بعد از آن] توبه می‌کند، [یعنی: مسلمان می‌شود] و خداوند توبه‌اش را قبول می‌کند، [و بعد از آن، در راه خدا جهاد می‌کند] و به شهادت می‌رسد»^(۱).

۱۲۴۱- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ حَجَبٌ بَعْدَ مَا افْتَتَحُوهَا، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَسْهَمَ لِي، فَقَالَ بَعْضُ بَنِي سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ: لَا تُسْهِمَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: «هَذَا قَاتِلُ ابْنِ قَوْقَلٍ»، فَقَالَ ابْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ: وَاعْجَبًا لَوْ بَرٍّ، تَدَلَّى عَلَيْنَا مِنْ قَدُومِ ضَاآنٍ، يَنْعَى عَلَيَّ قَتْلَ رَجُلٍ مُسْلِمٍ أَكْرَمَهُ اللَّهُ عَلَيَّ يَدَيَّ، وَلَمْ يُهَيِّئْ عَلَيَّ يَدَيَّ [رواه البخاری: ۲۸۲۷].

۱۲۲۱- و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: در حالی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدم که به خیبر بودند، و مسلمانان خیبر را فتح کرده بودند، گفتم: یا رسول الله! حصه مرا هم بدهید.

یکی از اولاد (سعید بن عاص) [که ابان ابن سعید باشد] گفت: یا رسول الله برایش چیزی ندهید.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در مراد از اطلاق خنده و امثال آن بر خداوند متعال دو مذهب وجود دارد، اول: مذهب اهل سلف: که می‌گویند مراد از این چیزها، همان چیزی است که خداوند به خود نسبت داده است، ولی منتهی کیفیت آن را نمی‌دانیم، دوم مذهب اهل تأویل: که می‌گویند: مراد از چنین صفاتی لازم آن‌ها است، مثلاً: مراد از خنده لازم خنده که رضایت است می‌باشد، و قبلاً نیز به این موضوع در جای مناسب (مقدمه) اشاره نموده و توضیحات بیشتری دادیم.

(۲) از سیاق این حدیث چنین دانسته می‌شود که قاتل در حال کفر خود، آن مسلمان را به شهادت رسانده بود، و بعد از مسلمان شدن، خودش نیز به شهادت رسید، ولی آیا اگر مسلمانی مسلمان و یا مسلمانان دیگری را می‌کشد، و باز خودش در جهاد فی سبیل الله کشته می‌شود، به جنت می‌رود، از استنباط امام بخاری رحمه الله که باب را به آن عنوان نموده است، و نیز از سیاق حدیث چنین دانسته می‌شود که این حکم خاص برای شخص اول است، نه دوم، گرچه بعضی از علماء می‌گویند که این حکم شمولیت دارد، والله تعالی أعلم.

ابوهریره گفت: این [شخصی که چنین می‌گوید] قاتل ابن قوقل است. [ابا] بن سعید گفت: عجیب است که گربه وحشی از کوه (ضان)، [نام کوهی است که ابوهریره از آنجا می‌باشد]، پایین شده، و بر من از کشته شدن مسلمانی که از دست من مورد اکرام خداوند قرار گرفته است [یعنی: به شهادت رسیده است]، عیب می‌گیرد، و خداوند مرا در دست او مورد اهانت قرار نداد، [یعنی: من در دست او در حال کفر کشته نشدم]^(۱).

۱۴- باب: مَنْ اخْتَارَ الْعَزْوَةَ عَلَى الصَّوْمِ

باب [۱۴]: کسی که جهاد را بر روزه نفلی ترجیح داده است

۱۲۲۲: عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «كَانَ أَبُو طَلْحَةَ لَا يَصُومُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ أَجْلِ الْعَزْوَةِ، فَلَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ أَرَهُ مُفْطِرًا إِلَّا يَوْمَ فِطْرٍ أَوْ أَضْحَى» [رواه البخاری ۲۸۲۸].

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: ابوطلحه^(۲) در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای آنکه جهاد کرده بتواند روزه [نفلی] نمی‌گرفت، ولی چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وفات نمودند، ندیدم که به جز از روز عید فطر و عید قربان، بدون روزه باشد^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) ابن قوقل نامش: نعمان بن قوقل انصاری است، و کسی است که در جنگ احد به دست (ابان بن سعید) به شهادت رسیده بود.

(۲) کسی که از گناهی توبه می‌کند، نباید او را از آن گناه مورد سرزنش قرار داد، و یا برایش عیب گرفت، زیرا وقتی که ابوهریره از کشتن ابن قوقل بر ابان بن سعید عیب گرفت، و ابان با شدیدترین لفظی جوابش را داد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای ابان بن سعید چیزی نگفتند.

(۳) مسلمان شدن، گناهان گذشته را ولو آنکه کشتن مسلمانی باشد، محو می‌سازد.

(۴) غنیمت تنها برای کسانی است که در جهاد اشتراک نموده‌اند، ولی اگر کسی از افراد لشکر بوده و امام او را برای انجام دادن کاری به جای دیگری فرستاده باشد، نیز در غنیمت شریک می‌باشد، چنانچه پیامبر خدا سهم عثمان رضی الله عنه را از غنائم بدر دادند، حال آنکه وی در جنگ حضور نداشت، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را موظف به کار دیگری ساخته بودند.

۲- وی زید بن سهل انصاری است، در بیعت عقبه و غزوه بدر اشتراک داشت، از دلاوران و تیر اندازان معروف بود، در غزوه احد خود را سپر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ساخته بود، و می‌گفت: یا رسول الله!

۱۵- باب: الشَّهَادَةُ سَبْعُ سِوَى الْقَتْلِ

باب [۱۵]: شهادت به غیر از کشته شدن هفت قسم است

۱۲۲۳- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «الطَّاعُونَ شَهَادَةٌ لِكُلِّ مُسْلِمٍ» [رواه البخاری: ۲۸۳۰].

و از انس بن مالک رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمودند: «مردن از مرض (وبا) برای هر مسلمانی شهادت است»^(۲).

جانم فدای جان شما، آواز بسیار مهیبی داشت، پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم گفتند که: صدای ابوظلحه در لشکر از صد نفر مؤثرتر است، در غزوه حنین بیست نفر از مشرکین را کشت، و وسائل جنگی آن‌ها را به غنیمت گرفت اسد الغابه (۲۳۴/۵ - ۲۳۵).

۱- ابوظلحه رضی الله عنه بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم چهل سال زندگی کرد، و در تمام این چهل سال به جز از ایام ممنوعه، دیگه همه روزها را روزه داشت.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) امام مالک در موطأ از جابر بن عتیک رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «غیر از کسی که در جهاد فی سبیل الله شهید می‌شود، هفت نوع شهید دیگر نیز وجود دارد: کسی که از اثر زخمی می‌میرد، شهید است، کسی که غرق می‌شود شهید است، کسی که از اثر مرض ذات الجنب می‌میرد شهید است، کسی که از مرض شکم می‌میرد شهید است، کسی که از حریق می‌میرد شهید است، کسی که در انهدام خانه و دیوار می‌میرد شهید است، زنی که به اثر حمل شکم خود می‌میرد شهید است.

۲) شهید حقیقی آن است که در میدان جهاد با کفار، یا اهل بغی، و یا قطاع الطریق، به شهادت رسیده باشد، و از مرگش دیتی لازم نگریده باشد، حکم چنین شهیدی آن است که غسل داده نمی‌شود، و با خون و لباس‌هایش کفن می‌شود و لی بر وی نماز جنازه خوانده می‌شود.

۳) دیگر انواع شهداء، شهادت‌شان حکمی است، یعنی: خداوند متعال به فضل و کرم خود برای آن‌ها درجه شهادت می‌دهد، ولی در اجرای احکام دنیوی از قبیل: کفن و غسل، و غیره حکم آن‌ها حکم بقیه اموات است.

۱۶- باب: قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي

الضَّرَرِ...﴾ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿غَفُورًا رَحِيمًا﴾

باب [۱۶]: این قول خداوند متعال که: ﴿مؤمنانی که بدون داشتن عذری از جهاد امتناع ورزند...﴾

۱۲۴۴: عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَلَ عَلَيْهِ: ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾، فَجَاءَهُ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ وَهُوَ يُمْلِئُهَا عَلِيًّا، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَوْ أَسْتَطِيعُ الْجِهَادَ لَجَاهَدْتُ - وَكَانَ رَجُلًا أَعْمَى - فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَفَخِذَهُ عَلِيًّا فَخِذِي، فَتَقَلَّتْ عَلِيًّا حَتَّى خِفْتُ أَنْ تَرُضَ فَخِذِي، ثُمَّ سُرِّيَ عَنْهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ﴾ [رواه البخاری: ۲۸۳۳].

۱۲۲۴- از زید بن ثابت رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این آیه کریمه را که «مؤمنانی که از جهاد امتناع می‌ورزند، با مجاهدینی که با جان و مال خود در راه خدا جهاد می‌کنند، برابر نیستند...» بر من املاء می‌کردند و من می‌نوشتم، در این وقت (أم مکتوم) که شخص نابینایی بود، آمد، و ایشان هنوز این آیت را بر من املاء می‌کردند.

وی گفت: یا رسول الله! اگر جهاد کرده می‌توانستم جهاد می‌کردم، در حالی که ران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر بالای رانم بود، احساس سنگینی نمودم، تا جایی که ترسیدم شاید ران من کوفته شده و بشکند، [این سنگینی از اثر وحی بود]، چون آثار وحی بر طرف شد، این جزء آیت را خداوند نازل نمود که: «...به استثنای اشخاص معذور...»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- تمام آیت بعد از نزول جزء اخیر چنین شد که: «مؤمنانی که - بدون عذر - از جهاد امتناع می‌ورزند، با مجاهدینی که با جان و مال خود در راه خدا جهاد می‌کنند، برابر نیستند...».
- کسی که به سبب عذری به جهاد رفته نتواند، و در حقیقت نیتش این باشد که اگر آن عذر موجود نمی‌بود به جهاد می‌رفت، برایش مزد کسی است که به جهاد رفته است، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حدیث دیگری فرمودند: «در مدینه کسانی وجود دارند که در هر کوه و دشتی با ما هستند، و به سبب عذر آمده نتوانستند، چنانچه توضیح بیشتر آن در حدیث (۱۲۲۸) خواهد آمد.

۱۷- باب: التَّحْرِيزُ عَلَى الْقِتَالِ

باب [۱۷]: تشویق کردن به جهاد

۱۲۴۵-۲۸۳۴ عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْخَنْدَقِ، فَإِذَا الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ يُجْفِرُونَ فِي غَدَاةٍ بَارِدَةٍ، فَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ عَمِيدٌ يَعْمَلُونَ ذَلِكَ لَهُمْ، فَلَمَّا رَأَى مَا بِهِمْ مِنَ النَّصَبِ وَالْجُوعِ، قَالَ: " اللَّهُمَّ إِنَّ الْعَيْشَ عَيْشُ الْآخِرَةِ، فَاغْفِرْ لِلْأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَةِ، فَقَالُوا مُجِيبِينَ لَهُ:
نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدًا عَلَى الْجِهَادِ مَا بَقِينَا أَبَدًا

[رواه البخاری: ۲۸۳۴].

۱۲۲۵- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به طرف خندق رفتند، و دیدند که مهاجرین و انصار در صبح روز بسیار سردی به کندن خندق مشغول هستند، و آن‌ها غلام و مزدوری نداشتند که به عوض آن‌ها کار کنند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چون این مشقت و گرسنگی آن‌ها را دیدند فرمودند: «خدایا! راحتی جز راحت آخرت نیست، پس برای مردم مهاجر و انصار پیامرز»
و آن‌ها در جواب‌شان گفتند: ما کسانی هستیم که با محمد صلی الله علیه و آله تا زنده باشیم بر جهاد بیعت کرده‌ایم^(۱).

۱- از حکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از (خندق) در این حدیث نبوی شریف، خندقی است که مسلمانان در اطراف شهر مدینه حفر کرده بودند، و سبب حفر خندق آن بود که برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خبر رسید که تمام احزاب کفار با یکدیگر همدست شده و قصد حمله به مدینه را دارند، از این سبب این خندق را حفر نمودند، تا از هجوم و گزند کفار در امان باشند، و کسی که به کندن خندق رهنمائی نمود، سلمان فارسی رضی الله عنه بود، و غزوه خندق در شوال سال پنجم هجری واقع گردید.

(۲) کسی که در کندن سنگر، و یا پاسداری و امثال این‌ها کار می‌کند، ثوابش مانند ثواب کسی است که در میدان جهاد باشد.

(۳) رجز خوانی به قصد تشویق بر کار، جواز دارد.

۱۸ - باب: حَفْرُ الْخَنْدَقِ

باب [۱۸]: کندن خندق

۱۲۲۶: وَعَنْهُ فِي رِوَايَةٍ أَنَّهُمْ كَانُوا يَقُولُونَ:

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدًا عَلَى الْإِسْلَامِ مَا بَقِينَا أَبَدًا

وَاللَّيْثِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُجِيبُهُمْ وَيَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا خَيْرَ إِلَّا خَيْرُ الْآخِرَةِ ... فَبَارِكْ فِي الْأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَةِ» [رواه البخاری: ۲۸۳۵].

۱۲۲۶ - و از انس رضی الله عنه در روایت دیگری آمده است که آن‌ها [هنگام حفر خندق] چنین می‌گفتند: ما کسانی هستیم که با محمد صلی الله علیه و آله تا وقتی که زنده هستیم بر اسلام بیعت کرده‌ایم.

و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جواب آن‌ها گفتند که «خدا! خیری جز خیر آخرت نیست، پس برای انصار و مهاجرین برکت بده»^(۱).

۱ - از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در حدیث گذشته آمده بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جواب آن‌ها می‌گفتند، و در این حدیث آمده است که آن‌ها در جواب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌گفتند، و سبب آن، اختلاف حالت است، یعنی: گاهی رجز از صحابه بود، و جواب از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، و گاهی رجز از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، و جواب از صحابه رضی الله عنهم.

(۲) و فرق دیگری که بین روایت اول و دوم موجود است این است که: در روایت اول صحابه رضی الله عنهم گفتند که: بر جهاد بیعت کرده‌ایم، و در روایت دوم گفتند که: بر اسلام بیعت کرده‌ایم، و چون جهاد حکمی از احکام اسلام، و اسلام مستوجب جهاد است، بنابراین، این دو لفظ لازم و ملزوم یکدیگرند.

(۳) و بالآخره فرق سومی که بین روایت اول و دوم وجود دارد این است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روایت اول گفتند که: برای مهاجرین و انصار بیامرز، و در روایت دوم گفتند که: برای آن‌ها برکت بده، و گرچه از نگاه لفظی بین این دو روایت فرق است، ولی از نگاه معنی فرق چندانی نیست، زیرا آمرزیدن نوعی از انواع برکت است، و برکت مستلزم آمرزیدن است، و یا آنکه: در وقت مطرح شدن جهاد، برای آن‌ها طلب مغفرت، و در وقت مطرح شدن اسلام برای آن‌ها طلب برکت می‌کردند، والله تعالی أعلم بالصواب.

۱۲۲۷- عَنِ الْبَرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْأَحْزَابِ يَنْقُلُ التُّرَابَ، وَقَدْ وَارَى التُّرَابُ بَيَاضَ بَطْنِهِ، وَهُوَ يَقُولُ: «لَوْلَا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا، وَلَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلَّيْنَا، فَأَنْزَلَنَ سَكِينَةً عَلَيْنَا، وَثَبَّتَ الْأَقْدَامَ إِنَّ لَاقَيْنَا، إِنَّ الْأُلَى قَدْ بَعَوْا عَلَيْنَا إِذَا أَرَادُوا فِتْنَةً أَيْبَانَا» [رواه البخاری: ۲۸۳۷].

۱۲۲۷- از براء رضی الله عنه روایت است که گفت: در غزوه احزاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که خاک را انتقال می دادند، و در حالی که خاک، سفیدی شکم شان را پوشانده بود می گفتند: خدایا! اگر تو نبودی ما هدایت نمی شدیم، نه صدقه می دادیم و نه نماز می خواندیم، پس بر دل های ما آرامی ببخش، و در وقت ملاقات دشمن ما را ثابت قدم نگهدار، اینک دشمنان بر ما تجاوز کرده اند، ولی از فتنه انگیزی آن ها ابا می ورزیم.

۱۹- باب: مَنْ حَسَبَهُ الْعُدْرُ عَنِ الْغَزْوِ

باب [۱۹]: کسی که عذر، مانع رفتنش به جهاد شده است

۱۲۲۸- عَنْ أَنَسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ فِي غَزَاةٍ، فَقَالَ: «إِنَّ أَقْوَامًا بِالْمَدِينَةِ خَلَفْنَا، مَا سَلَكْنَا شِعْبًا وَلَا وَادِيًّا إِلَّا وَهُمْ مَعَنَا فِيهِ، حَبَسَهُمُ الْعُدْرُ» [رواه البخاری: ۲۸۳۹].

۱۲۲۸- از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در یکی از غزوات فرمودند: «پشت سر ما در مدینه مردمانی هستند که ما هیچ دشت و دره را نیپموده ایم مگر آنکه آنان با ما بوده اند، [یعنی: در ثواب با ما شریک هستند] زیرا از آمدن با ما معذور بودند»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در روایت دیگری آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «در مدینه کسانی را جا گذاشته اید که در هیچ راهی نرفتید، و هیچ نفقه نکردند، و هیچ دشت و دامانی را نیپموده اید مگر آنکه با شما بوده اند، صحابه گفتند: یا رسول الله! در حالی که آن ها در مدینه هستند، چگونه با ما بودند؟ فرمودند: عذر مانع آمدن آن ها شده است»، و در حدیث مسلم آمده است که: «مرض مانع آمدن آن ها شده است».

۲۰- باب: فَضْلِ الصَّوْمِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

باب [۲۰]: فضیلت روزه گرفتن در جهاد

۱۲۲۹- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ صَامَ يَوْمًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، بَعَدَ اللَّهُ وَجْهَهُ عَنِ النَّارِ سَبْعِينَ خَرِيفًا» [رواه البخاری: ۲۸۴۰].

۱۲۲۹- از ابو سعید رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را شنیدم که فرمودند: «کسی که یک روز در جهاد روزه بگیرد، خداوند او را [به فاصله] هفتاد سال [راه]، از دوزخ دور می‌سازد»^(۱).

۲۱- باب: فَضْلِ مَنْ جَهَّزَ غَازِيًا أَوْ خَلَقَهُ بِخَيْرٍ

باب [۲۱]: فضیلت مجهز نمودن مجاهد و یا سرپرستی شایسته از بازماندگانش

۱۲۳۰- عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ جَهَّزَ غَازِيًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَقَدْ عَزَا، وَمَنْ خَلَفَ غَازِيًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِخَيْرٍ فَقَدْ عَزَا» [رواه البخاری: ۲۸۴۳].

(۲) از این حدیث دانسته می‌شود که اگر کسی به سبب عذری از انجام دادن کار نیکی باز مانده باشد، اگر واقعا نیت انجام دادن آن کار را - در صورت نبودن داشته باشد - ثواب آن کار برایش داده می‌شود.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مجاهدی که روزه گرفتن سبب ضعف و ناتوانی‌اش در جهاد می‌شود، روزه نگرفتن برایش از روزه گرفتن بهتر است، زیرا هدف اصلی برای این شخص جهاد است، و روزه گرفتن فرع و تابع است، و منسب نیست، که فرع سبب اخلال به اصل شود.

(۲) در روایت دیگری در مسند ابی یعلی آمده است که: «به فاصله صد سال به مسیر اسپ تیز رو، از دوزخ دور می‌شود»، و در روایت دیگری (پنجصد سال و غیره نیز آمده است)، و سبب اختلاف، احوال صائمین از کمان اخلاص، و غیره است، والله تعالی أعلم.

(۳) سبب این اجر جزیل برای مجاهد روزه‌دار آن است که این شخص بین دو عبادتی که هر دوی آنها مجادله و مبارزه با نفس و شهوت است، جمع کرده است، پس چنین ثوابی سزاوار چنین شخصی است.

۱۲۳۰- از زید بن خالد رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«کسی که مجاهدی را مجهز کند، مانند آن است که خودش جهاد کرده باشد، و کسی که از بازماندگان مجاهد به طور شایسته سرپرستی کند، مانند آن است که خودش جهاد کرده باشد»^(۱).

۱۲۳۱- عَنْ أَنَسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَكُنْ يَدْخُلُ بَيْتًا بِالْمَدِينَةِ غَيْرَ بَيْتِ أُمِّ سُلَيْمٍ إِلَّا عَلَى أَرْوَاجِهِ، فَقِيلَ لَهُ، فَقَالَ: «إِنِّي أَرْحَمُهَا قُتِلَ أَخُوهَا مَعِيَ» [رواه البخاری: ۲۸۴۴].

۱۲۳۱- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مدینه به خانه هیچکس جز به خانه ام سلیم و جز به خانه همسران خود نمی رفتند، چون از ایشان سبب را جویا شدند فرمودند:

«من برای او از این جهت شفقت می کنم، که برادرش در حالی که با من بود، به شهادت رسید»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) از این جهت برای کسی که مجاهدی را تجهیز می کند، و یا از بازماندگانش به طور شایسته و مناسبی سرپرستی می کند، به مانند آنکه خودش به جهاد رفته باشد ثواب است، که اگر کسی نباشد که وسائل جهاد را برای مجاهد آماده سازد، و یا کسی نباشد که از بازماندگان مجاهد به طور شایسته سرپرستی نماید، آن مجاهد به جهاد رفته نمی تواند، پس کسی که سبب رفتن مجاهد به جهاد می شود، گویا شخصا به جهاد اشتراک نموده است، و از این سبب ثواب جهاد کامل برایش داده می شود.

(۲) اگر کسی باشد که هم مجاهد را تجهیز نماید، و هم از خانواده او به طور شایسته سرپرستی نماید، آیا برایش مزد یک مجاهد است، و یا مزد دو مجاهد؟ ابن ابی جمره رضی الله عنه می گوید: ظاهر لفظ حدیث شریف دلالت بر این دارد که برای چنین شخصی مزد دو مجاهد است، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هر کدام از دو عمل را به طور مستقل که ارتباط به دیگری ندارد، ذکر کرده اند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) ام سلیم مادر انس رضی الله عنه خاله رضاعی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، از این جهت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایش محرم شمرده می شدند، و رفتن به خانه اش بر ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بدون وجود محرم روا بود.

۲۲- باب: التَّحْنُطُ عِنْدَ الْقِتَالِ

باب [۲۲]: استعمال حنوط در وقت رفتن به جهاد

۱۱۳۲- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ: أَتَى يَوْمَ الْيَمَامَةِ ثَابِتَ بْنَ قَيْسٍ، وَقَدْ حَسَرَ عَنْ فِخْدِيهِ وَهُوَ يَتَحَنُّطُ، فَقَالَ: يَا عَمَّ، مَا يَجْسُكَ أَنْ لَا تَجِيءَ؟ قَالَ: الْآنَ يَا ابْنَ أَخِي، وَجَعَلَ يَتَحَنُّطُ - يَعْنِي مِنَ الْحَنُوطِ - ثُمَّ جَاءَ، فَجَلَسَ، فَدَكَرَ فِي الْحَدِيثِ، انْكَشَافًا مِنَ النَّاسِ، فَقَالَ: هَكَذَا عَنْ جُوهِنَا حَتَّى نُضَارِبَ الْقَوْمَ، «مَا هَكَذَا كُنَّا نَفْعَلُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بئس ما عَوَّدْتُمْ أَقْرَانَكُمْ» [رواه البخاری: ۲۸۴۵].

۱۱۳۲- و از انس رضی اللہ عنہ روایت است که او در روز جنگ یمامه^(۱) نزد ثابت بن قیس آمد^(۲) و دید که ران‌هایش را برهنه کرده و خوشبوئی را که به جسم مرده استعمال می‌کنند به پاهایش می‌مالد.

(۲) برادر ام سلیم که شهید شده بود، (حرام بن ملحان) نام داشت، و گرچه در معرکه که (حرام) به شهادت رسیده بود، پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم حضور نداشتند، ولی چون (حرام) رضی اللہ عنہ به امر ایشان به جهاد رفته و شهید شده بود، گویا شهادتش با پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم واقع شده بود.

(۳) همانطوری که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم به خانه ام سلیم می‌رفتند، گاه گاهی به خانه ام حرم که مادر (حرام بن ملحان) باسد نیز می‌رفتند، ولی چون رفتن پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم به خانه ام حرم گاه گاهی صورت می‌گرفت، از این جهت راوی ذکر از آن به میان نیاورده است.

۱- (یمامه) جایی است در دو منزلی طائف، و یمامه نام دختری بود که شخص سواره را از مسافت سه روز راه می‌دید، اینجا را به نام همان دختر نام نهادند، و جنگ یمامه جنگی بود که بین مسلمانان و بین پیروان مسیلمه کذاب در ربیع الأول سال دوازدهم هجری در خلافت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ واقع گردید، در این جنگ از طرف مسلمانان چهار صد و پنجاه نفر از قاریان قرآن به شهادت رسیدند، و لشکریان مسیلمه حدود چهل هزار نفر بودند، که بیست و یکهزار نفر آن‌ها کشته شدند، و خود مسیلمه به دست وحشی بن حرب، قاتل حمزه رضی اللہ عنہ کشته شد.

۲- وی ثابت بن قیس بن شماس است، و از جمله کسانی است که در جنگ یمامه به شهادت رسیده است، بعد از اینکه به شهادت رسید، چون درع زیبایی داشت، یکی از مسلمانان درعش را برداشت، کسی او را به خواب دید، و در خواب برای آن شخص گفت که درع من در بین دیگی در فلان مکان پنهان است، و از فلانی این قدر قرضدار می‌باشم، و غلامم فلانی آزاد باشد، و وصیت‌های دیگری نیز کرد، و از وی خواست که این سخنان را برای ابوبکر رضی اللہ عنہ بگوید، آن شخص وصیتش را برای ابوبکر رضی اللہ عنہ گفت: درع وی را از همانجایی که گفته بود، پیدا کردند، و دیگر

[انس رضی الله عنه برایش] گفت: عم بزرگووارم! چه چیز مانع آمدن شما در صف مجاهدین می‌شود؟

گفت: برادرم زاده‌ام! اکنون می‌آیم، و هنوز هم آن خوشبوئی به جانم استعمال می‌کرد، که [انس دوباره نزد ثابت] آمده و نشست، و در سخنان خود از هزیمت مسلمانان یاد کرد.

[ثابت] گفت: از پیش رویم دور شوید تا به جهاد بروم، ما در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دشمن فرار نمی‌کردیم، شما همنشینان خود را به چیز بدی عادت داده‌اید^(۱).

۲۳- باب: فَضْلُ الطَّلِيْعَةِ

باب [۲۳]: فضیلت اطلاع آوردن از دشمن

۱۲۳۳- عَنْ جَابِرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ يَأْتِينِي بِخَبَرِ الْقَوْمِ يَوْمَ الْأَحْزَابِ؟» قَالَ الرَّبِيعُ: أَنَا، ثُمَّ قَالَ: «مَنْ يَأْتِينِي بِخَبَرِ الْقَوْمِ؟»، قَالَ الرَّبِيعُ: أَنَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ حَوَارِيًّا وَحَوَارِيَّ الرَّبِيعِ» [رواه البخاری: ۲۸۴۶].

وصیت‌هایش را نیز اجراء نمودند، و گویند وی یگانه کسی است که بعد از مرگش وصیت نمود، و وصیتش اجراء شد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از (حنوط) که در عنوان باب آمده است، عبارت از عطری است که از مخلوط شدن چند عطر ساخته می‌شود، و مرده را به آن عطر می‌زنند.

(۲) مقصد ثابت رضی الله عنه از عادت بد، فرار کردن از صف جهاد بود، که نباید چنین کاری صورت بگیرد، بلکه باید تا آخرین لحظه به جهاد ادامه داد که یا بر دشمن پیروز گردید، و یا به شهادت رسید.

(۳) کسی که بخواهد برایش روا است که در وقت رفتن به معرکه جهاد، آمادگی به مرگ بگیرد، تا مسئله گریختن از دشمن در خاطرش خطور نکند.

(۴) استعمال کردن خوشبوئی در وقت مرگ کار نیکی است، زیرا این وقتی است که ملائکه به سر وقت انسان می‌آیند.

(۵) کسانی را که از جهاد می‌گریزند، باید توبیخ نمود و ملامت کرد.

(۶) صحابه رضی الله عنهم رد وقت روبه‌رو شدن با دشمن، دارای اقدام و شجاعت زیاد بودند، و از هیچ چیزی نمی‌هراسیدند.

۱۲۳۳- از جابر رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در غزوه احزاب فرمودند^(۱):
«کیست که خبر قوم را برایم بیاورد»؟

زُبیر رضی الله عنه گفت: من.

باز فرمودند: «کیست که خبر قوم را برایم بیاورد»؟

زُبیر رضی الله عنه گفت: من.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «برای هر پیامبری یاوری است، و یاور من، زبیر است»^(۲).

۲۴- باب: الْجِهَادُ مَاضٍ مَعَ الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ

باب [۲۴]: باید زیر بیرق نیکوکار و بدکار جهاد نمود

۱۲۳۴- عَنْ عُرْوَةَ الْبَارِقِيِّ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «الْحَيْلُ

مَعْقُودٌ فِي نَوَاصِيهَا الْحَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ: الْأَجْرُ وَالْمَعْنَمُ» [رواه البخاری: ۲۸۵۲].

۱۲۳۴- از عروه بارقی رضی الله عنه^(۳) روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

۱- غزوه احزاب همان غزوه خندق است، و از این جهت آن را غزوه احزاب می‌گویند که همه احزاب کفار در جنگ با مسلمانان با یکدیگر همدست شده بودند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از (قوم): یهود بنی قریظه است که در مدینه سکونت داشتند، و هم پیمان مسلمانان بودند، در این روز برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خبر رسید که یهود بنی قریظه نقض عهد کرده و به صف کفار دیگر پیوسته‌اند، از این جهت خواستند تا کسی برود، و ببینند که اساس این خبر چگونه است، واقعیت دارد یا خیر؟

(۲) مشهور آن است که آورنده خبر، حذیفه بن یمان رضی الله عنه بود، ولی علماء گفته‌اند: کسی که خبر نقض عهد یهود بنی قریظه را آورد، زبیر رضی الله عنه بود، زیرا بعد از اینکه کفار چندین روز مدینه را محاصره نمودند و به نتیجه نرسیدند، بین آنها اختلاف پیدا شد، و هر گروه از گروه دیگر به هراس افتادند، و خداوند باد شدید و سردی را بر آنها فرستاد، تا جایی که خیمه‌های آنها را از جای کند، در این وقت تصمیم به فرار گرفتند، و کسی که خبر این فرار را برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورد، حذیفه بن یمان رضی الله عنه بود.

۳- وی عروه بن جعد بارقی است، بارق نام کوهی است، و وی در نزدیک آن کوه سکونت داشت، از آن جهت او را بارقی می‌گفتند، به جهاد علاقه زیادی داشت، از این جهت چندین اسب را برای

«خیر و برکت تا روز قیامت در پیشانی اسپها است، [و این خیر عبارت از]: ثواب در آخرت و [بدست آوردن] غنیمت در دنیا است»^(۱).

۱۲۳۵ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الْبَرَكَهُ فِي نَوَاصِي الْحَيْلِ» [رواه البخای: ۲۸۵۱].

۱۲۳۵- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «برکت در پیشانی اسپها است»^(۲).

۲۵- باب: مَنْ احْتَبَسَ فَرَسًا لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَمِنْ رِبَاطِ الْحَيْلِ...﴾

باب [۲۵]: کسی که بنا به این قول خداوند که: ﴿و از آماده کردن اسپها...﴾ اسپ را نگهداری نماید

۱۲۳۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ احْتَبَسَ فَرَسًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِيْمَانًا بِاللَّهِ وَتَصَدِيقًا بِوَعْدِهِ، فَإِنَّ شَبْعَهُ وَرِيَّهُ وَرَوْتَهُ وَبَوْلَهُ فِي مِيزَانِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [رواه البخاری: ۲۸۵۳].

۱۲۳۶- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «کسی که اسپ را جهت جهاد فی سبیل الله به اساس ایمان به خدا و تصدیق به وعده اش آماده

جهاد آماده کرده بود، شیبب بن غرفه می گوید: در سرای عروه دیدم که هفتاد اسپ جهت جهاد فی سبیل الله بسته شده بود، از تاریخ وفاتش اطلاع نیافتم، اسد الغابه (۳/۴۰۳).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اسپ در جهاد سبب خیر و برکت است، و هر وسیله دیگر امروزی که سبب تقویت مسلمانان در جهاد گردد، جای اسپ را گرفته و سبب خیر و برکت می شود.

(۲) جهاد تا روز قیامت ادامه دارد و منقطع نمی شود، و در حدیث دیگری آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «جهاد تا روز قیامت ادامه دارد».

۲- در اصل کتاب (صحیح البخاری) ای حدیث پیش از حدیث (۱۲۳۴) ذکر گردیده است، و اینکه در مختصر بعد از آن ذکر گردیده است، سببش را نمی دانم، شاید از روی اشتباه باشد، و شاید سبب دیگری داشته باشد، والله تعالی أعلم.

نماید، آب و علف آن اسپ وروث و بولش [یعنی: فضلاتش] در روز قیامت در پله حسناتش حساب می‌شود»^(۱).

۲۶- باب: اسْمِ الْفَرَسِ وَالْحِمَارِ

باب [۲۶]: نام گذاری اسپ و خر

۱۲۳۷- عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «كَانَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَائِطِنَا فَرَسٌ يُقَالُ لَهُ اللَّحِيفُ»، قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: «وَقَالَ بَعْضُهُمُ: اللَّخِيفُ» [رواه البخاری: ۲۸۵۵].

۱۲۳۷- از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت است که گفت: برای پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم در باغ ما اسپیی بود به نام (لحیف)، و بعضی آن را (لخیف) می‌گفتند^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- ۱) طوری که امام عینی رحمته الله می‌گوید: مراد از وزن فضلات، وزن ثواب فضلات است، نه خود آن‌ها.
- ۲) و در طبقات ابن سعد آمده است: «آن کسی که به اسپ خدمت می‌کند، مانند کسی است که دستش به صدقه دادن دراز است، و شاش و سرگین اسپ در روز قیامت مانند بوی مشک است»، و شخصی به دیدن تمیم داری رفت، دید که برای اسپش جو در آب نم کرده و برایش می‌دهد، و اهل خانواده‌اش در نزدش نشسته‌اند، آن شخص برایش گفت: نمی‌شد که این‌ها عوض تو این کار را می‌کردند؟ گفت: می‌کردند، ولی از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمودند: «هیچ مسلمانی نیست که جو اسپ خود را نم کند، و برایش بخوراند، مگر اینکه خداوند به هر دانه از آن جوها برایش یک ثواب می‌دهد»، و احادیث دیگری نیز به همین معنی آمده است.
- ۳) چون در این زمان در جهاد از اسپ کمتر استفاده می‌شود، و چیزهای مؤثرتر دیگری مانند: موتر (ماشین) و غیره جای اسپ را گرفته است، لذا اگر کسی وسیله از وسائل جهاد امروزی را غرض جهاد فی سبیل الله آمده می‌کند، خداوند همانطوری که از نگهداری اسپ برای صاحبش ثواب می‌دهد، امید است که از آماده کردن این وسائل نیز برای صاحبش ثواب بدهد.
- ۴) انسان از نیت صادقانه خود - ولو آنکه موفق به عمل نمودن به آن نشده باشد - ثواب می‌برد
- ۵) برای افاده مطلوب می‌توان از مثال زدن استفاده نمود.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- ۱) آن اسپ را از آن جهت (لحیف) می‌گفتند که دنبش بسیار دراز بود، تا جایی که گویا زمین را با دنب خود می‌پوشانید، و همچنین (لجیف) به حرف جیم نیز آمده است، و (لجیف) به معنی:

۱۲۳۸- عَنْ مُعَاذِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنْتُ رِدْفَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى حِمَارٍ يُقَالُ لَهُ عُفَيْرٌ، فَقَالَ: «يَا مُعَاذُ، هَلْ تَدْرِي حَقَّ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ» وَسَرَدَ الْحَدِيثَ وَقَدْ تَقَدَّمَ.
[رواه البخاری: ۲۸۵۶ وانظر حديث رقم: ۱۲۴۸].

۱۲۳۸- از معاذ رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: بر بالای خری که نامش (عُفَیر) بود، بر پشت سر پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم سوار بودم، فرمودند: «ای معاذ! آیا می دانی که حق خدا بر بندگانش چیست؟» [و باقی حدیث را طوری که قبلاً گذشت بیان نمود].^(۱)

۱۳۳۹- عَنْ أَنَسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَ فَرَعٌ بِالْمَدِينَةِ، فَاسْتَعَارَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَسًا لَنَا يُقَالُ لَهُ مَنْدُوبٌ، فَقَالَ: «مَا رَأَيْنَا مِنْ فَرَعٍ وَإِنْ وَجَدْنَاهُ لَبَحْرًا» [رواه البخاری: ۲۸۵۷].

۱۳۳۹- از انس رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: در مدینه فریاد و غوغائی شنیده شد، پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اسپ ما را که به نام (مندوب) یاد می شد به عاریت گرفته [و رفتند که از قضیه خبر بگیرند]، برگشته و گفتند: «هیچ فریاد و غوغائی را ندیدم، ولی این اسپ همچون دریا می خروشد»^(۲).

تیز و سریع است، و (لجیف) در اصل تیری است که پیکان آن عریض باشد، و (لخیف) به خاء، به دو معنی آمده است: زدن به شدت، و سنگی که سفید و نازک باشد.

(۲) نامگذاری اسپ نباید به نامی باشد که جنبه دینی داشته باشد، و یا به نام شخصیت و یا مقام اسلامی می باشد، و یا دلالت بر چیزی داشته باشد، که مخالف به احکام و مفاهیم اسلامی باشد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) معاذ بن جبل رضی اللہ عنہ یکی از چهار نفری بود که تمام قرآن را در زمان حیات نبی کریم صلی اللہ علیہ وسلم حفظ کرده بودند، و سه نفر دیگر عبارت بودند از: زید بن ثابت، اُبی بن کعب، و أبو زید انصاری.

(۲) باقی حدیث این است که: و حق بندگان بر خدا چیست؟ معاذ رضی اللہ عنہ گفت: خدا و رسولش بهتر می دانند، پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «حق خدا بر بندگانش آن است که او را عبادت کنند، و برای وی شریکی قرار ندهند، و حق بندگان بر خدا آن است که کسی را که برای وی شریک قرار نداده است، عذاب نکنند». این حدیث با اختلاف اندکی به شماره (۱۰۵) قبلاً گذشت، و از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۳) چارپایان را می توان به نام های مناسب، نامگذاری نمود، و اگر حیوان قوی و قدرتمند باشد، روا است که دونفری بر آن سوار شوند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۲۷: مَا يُذَكِّرُ مِنْ شُومِ الْفَرَسِ

باب [۲۷]: آنچه که در شوم بودن اسب آمده است

۱۲۴۰- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «إِنَّمَا الشُّومُ فِي ثَلَاثَةٍ: فِي الْفَرَسِ، وَالْمَرْأَةِ، وَالِدَّارِ» [رواه البخاری: ۲۸۵۸].

۱۲۴۰- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمودند: «شوم بودن در سه چیز است: در اسب، و در زن، و در خانه»^(۱).

(۱) این اسب یعنی: مندوب در رفتارش بسیار بطیء و سست بود، ولی بعد از اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم او را سوار شدند، بسیار چابک و سریع شد، تا جایی که هیچ اسبی به او نمی‌رسید.

(۲) پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم از همگان شجاع‌تر و با اقدام‌تر بودند، زیرا به مجرد شنیدن آن آواز غیر طبیعی، از همه پیشتر خود راه به آن محل رساندند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) (شوم بودن) به اصطلاح مردم همان چیزی است که آن را (آمد و نامد) می‌گویند، و بسیار از عوام به بعضی از چیزها عقیده آمد و نامد دارند، از آن چیزهایی که خودم دیدم، و یا شنیدم این است که می‌گویند: جارو کردن خانه به شب آمد و نامد دارد، یعنی: نباید خانه را به شب جارو کرد، عروسی کردن در بین دو عید که عید روزه و عید قربان باشد آمد و نامد دارد، پس نباید در بین این دو عید عروسی نمود، آوردن آرد در خانه به شب آمد و نامد دارد، لباس شستن در روز چهار شنبه آمد و نامد دارد، شستن فرش خانه آمد و نامد دارد، و همچنین مزخرفات بسیار دیگری.

(۲) در احادیث صحیح بسیار آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم از فال بد گرفتن به طور مطلق نهی فرموده‌اند، و قرآن کریم نیز گواه بر این است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا﴾ و می‌فرماید: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾، و اینکه در این حدیث گفته‌اند که شوم بودن در سه چیز است، حکایت از اهل جاهلیت است که این سه چیز را شوم می‌دانستند، نه آنکه این چیزها در اصل شوم باشند.

(۳) امام طحاری روایت می‌کند که دو نفر نزد عائشه رضی الله عنها رفتند و گفتند: ابوهیره می‌گوید که «شامت در زن و خانه اسب است» عائشه رضی الله عنها بسیا رد غضب شد و گفت: سوگند به ذاتی که قرآن را بر محمد نازل کرده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم این سخن را نگفته‌اند، بلکه گفته‌اند که: «اهل جاهلیت به این چیزها می‌گرفتند».

۲۸- باب: سِهَامِ الْفَرَسِ

باب [۲۸]: حصه اسپ از غنیمت

۱۲۴۱- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَعَلَ لِلْفَرَسِ سَهْمَيْنِ وَلِصَاحِبِهِ سَهْمًا» [وراه البخاری: ۲۸۶۳].

۱۲۴۱- و از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای اسپ دو سهم، و برای صاحب اسپ، یک سهم تعیین نمودند^(۱).

(۴) و یا معنی حدیث نبوی شریف ایناست که: اگر فال بدی می‌بود، در این سه چیز می‌بود، ولی فال بدی وجود ندارد، و بعضی‌ها می‌گویند: زن شوم آن است که بد خلق باشد، و اسپ شوم آن است که نا فرمان باشد، و خانه شوم آن است که تنگ باشد، و به همین معنی حدیث ضعیفی نیز آمده است، ولی آنچه که قابل اعتماد است، همان تاویل و توجیه اول است که شوم دانستن زن و اسپ و خانه، مفکوره جاهلیت است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) به اساس آنچه در این حدیث نبوی شریف آمده است، برای صاحب اسپ از مال غنیمت سه سهم است، یک سهم برای خودش، و دو سهم برای اسپش، و در احادیث بسیار دیگری نیز همین معنی آمده است.

(۲) جمهور علماء و از آن جمله ابویوسف و محمد از مذهب احناف با استناد بر این احادیث گفته‌اند که برای صاحب اسپ سه سهم است، دو سهم از اسپ و یک سهم از صاحب اسپ.

ولی امام ابوحنیفه رحمته الله علیه با استناد بر حدیثی که طبرانی روایت کرده است می‌گوید که: برای اسپ یک سهم و برای صاحب اسپ یک سهم است، و آن حدیث این است که مقداد بن عمرو می‌گوید: روز جنگ بدر بر اسپ سوار بودم به نام (سبحه)، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از اموال غنیمت برای خودم یک سهم، و برای اسپ من یک سهم دادند، و از ابوحنیفه رحمته الله علیه روایت شده است که گفته است: خوش ندارم که حیوانی را بر مسلمانی برتری بدهم، یعنی برای اسپ که حیوان است دو سهم بدهد، و برای مجاهد مسلمان یک سهم.

و از احادیث جمهور چنین جواب می‌دهد که: دو سهم دادن برای اسپ از طریق تنفیل است، یعنی: چیزی است که امام آن را به طور بخشش هر وقت که خواسته باشد اجراء می‌کند، نه آنکه سهم واجبی در مال غنیمت باشد.

ولی با اعتراف کامل به مقام شامخ و والای علمی امام رحمته الله علیه آنچه که راجح به نظر می‌رسد این است که برای اسپ در مال غنیمت دو سهم، و برای صاحب آن یک سهم است، زیرا اول آنکه: احادیث صحیح بسیار مؤید این نظر است، دوم آنکه: تاثیر آن در تقویة مسلمانان و شکست دادن دشمنان

۱۲۴۲- عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ قَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَفَرَزْتُمْ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ حُنَيْنٍ؟ قَالَ: لَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَفِرَّ إِنَّ هَوَازِنَ كَانُوا قَوْمًا رُمَاءً، وَإِنَّا لَمَّا لَقِينَاهُمْ حَمَلْنَا عَلَيْهِمْ، فَانْهَزْمُوا فَأَقْبَلَ الْمُسْلِمُونَ عَلَى الْعَنَائِمِ، وَاسْتَقْبَلُونَا بِالسَّهَامِ، فَأَمَّا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَلَمْ يَفِرَّ، فَلَقَدْ رَأَيْتُهُ وَإِنَّهُ لَعَلَى بَعْلَتِهِ الْبَيْضَاءِ، وَإِنَّ أَبَا سُفْيَانَ أَخَذَ بِلِجَامِهَا، وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبَ، أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ» [رواه البخاری: ۲۸۶۴].

۱۲۴۲- از براء بن عازب رضی الله عنه روایت است که شخصی از وی پرسید: آیا در روز حنین) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را تنها گذاشته و فرار نموده بودید؟

گفت: ولی خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرار نکردند، مردم هوازین تیراندازان ماهری بودند، اول که بر آن‌ها حمله کردیم گریختند، و هنگامی که مسلمانان مشغول جمع‌آوری غنائم شدند، آن‌ها با تیراندازی بر ما حمله نمودند.

با آن هم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرار نکردند، من خودم دیدم که بر قاطر سفید خود سوار بودند، و ابوسفیان لجام قاطر را در دست داشت، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌گفتند: «من پیامبرم این سخن دروغ نیست، من فرزند عبدالمطلب»^(۱).

می‌باشد، بنابراین، دو سهم دادن برای اسب در جهاد، و یک سهم دادن برای شخصی که در جهاد اسبی ندارد، توزیع عادلانه‌ای است.

۳) اگر کسی در جهاد بیش از یک اسب داشته باشد، در نزد جمهور علماء، تنها برای یک اسب سهم داده می‌شود، و اوزاعی و ثوری، و لیث، و احمد، و ابویوسف رحمهم الله می‌گویند: برایش از دو اسب سهم داده می‌شود، و در بیشتر از دو اسب سهمی نیست.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) ثابت است که انبیاء الله صلی الله علیه و آله از میدان جهاد فرار نمی‌کنند، زیرا شجاعت و یقین‌شان به نصرت خدا متعال و رغبت‌شان به شهادت، منافی با فرار است، و دیگر اینکه فرار کردن از پیش روی دشمن عیب است، و انبیاء الله از عیوب مبراء می‌باشند، از این جهت اگر کسی بگوید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از فلان میدان فرار کردند، و یا کدام عیب و نقص دیگری را به ایشان نسبت بدهد، این سخنش کفر است، و توبه‌اش قبول نگردیده و باید مجازات شود.

۲) مراد از ابوسفیان در این حدیث نبوی شریف که لجام قاطر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در دست داشت، ابوسفیان مغیره بن حارث بن عبدالمطلب پسر عم و برادر رضاعی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، نه

۲۹- باب: نَاقَةَ النَّبِيِّ ﷺ

باب [۲۹]: شتر پیامبر خدا ﷺ

۱۴۳- عَنْ أَنَسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَاقَةٌ تُسَمَّى الْعَضْبَاءَ، لَا تُسَبُّ - قَالَ حُمَيْدٌ: أَوْ لَا تَكَادُ تُسَبُّ - فَجَاءَ أَعْرَابِيٌّ عَلَى قَعُودٍ فَسَبَقَهَا، فَسَقَّ ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ حَتَّى عَرَفَهُ، فَقَالَ: «حَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يَرْتَفِعَ شَيْءٌ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا وَضَعَهُ» [رواه البخاری: ۲۸۷۴].

۱۲۴۳- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شتری بود به نام (عَضْبَاء)، و هیچ شتری از وی سبقت نمی کرد، شخص بادیه نشینی با شتر جوانی آمد، و از شتر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سبقت گرفت، این امر بر مسلمانان گران تمام شد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این معنی را درک کرده و فرمودند: «قانون الهی آن است، که هیچ چیزی در دنیا بلند نمی شود، مگر آنکه آن را پس می سازد»^(۱).

ابوسفیان بن حرب، ابوسفیان که مغیره بن حارث باشد، از فضلی صحابه بود، و در سال بیستم هجری در مدینه منوره وفات یافت.

۳) اگر کسی بگوید که فرار از جهاد از گناهان کبیره است، پس چگونه صحابه رضی الله عنهم مرتکب چنین عملی گردیدند، در جواب باید گفت که فرار از جهاد وقتی از گناهان کبیره است، که مجاهد بعد از خارج شدن از میدان جنگ، قصد بازگشتن به آن جبهه را نداشته باشد، و کسی که به قصد نجات از دشمن، و آمدگی گرفتن برای حمله جدید از میدان خارج می شود، باکی نداشته و برایش گناهی نیست، خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَنْ يُؤَلِّمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا أَوْ مُتَحَرِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَكَدَّ بَاءً بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ﴾.

۲- در این معرکه با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جز دوازده نفر از مردها و یک زن کس دیگری باقی نمانده بود، و اینها عبارت بودند از: عتبه بن ابی لهب، معتب بن ابی لهب، جعفر بن ابوسفیان بن الحارث بن عبدالمطلب، ابوبکر صدیق، عمر فاروق، علی بن ابی طالب، فضل بن عباس، أسامه بن العباس، قثم بن العباس، ایمن ابن أم ایمن، ربیع بن الحارث بن عبدالمطلب، عقیل بن ابی طالب، و از زن ها أم سلیم أم انس بن مالک رضی الله تعالی عنهم و عنهن جمیعا.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مسابقه دادن با شتر - و با قیاس بر آن - با اسب جواز دارد.

۳۰- باب: حَمَلِ النِّسَاءِ الْقَرَبِ إِلَى النَّاسِ فِي الْغَزْوِ

باب [۳۰]: برداشتن زن‌ها مشک‌های آب را برای مردم در جهاد

۱۲۴۴- عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ قَسَمَ مُرُوطًا بَيْنَ نِسَاءٍ مِنْ نِسَاءِ الْمَدِينَةِ، فَبَقِيَ مِرْطٌ جَيِّدٌ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَنْ عِنْدَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَعْطِ هَذَا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الَّتِي عِنْدَكَ، يُرِيدُونَ أُمَّ كَلْثُومٍ بِنْتِ عَلِيٍّ، فَقَالَ عُمَرُ: «أُمَّ سَلِيطٍ أَحَقُّ، وَأُمَّ سَلِيطٍ مِنْ نِسَاءِ الْأَنْصَارِ، مِمَّنْ بَايَعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» قَالَ عُمَرُ: «فَأَيُّهَا كَانَتْ تَزْفِرُ لَنَا الْقَرَبَ يَوْمَ أُحُدٍ» [رواه البخاری: ۲۸۸۱].

۱۲۴۴- روایت است که عمر رضی الله عنه لنگ‌هایی را در بین زن‌های از زن‌های مدینه تقسیم نمود، یک لنگ خوبی باقی ماند.

برایش گفتند: این را برای دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که در نزد تو است بده، مقصد آن‌ها ام کلثوم دختر علی رضی الله عنه بود.

عمر رضی الله عنه گفت: (ام سلیط) متسحق‌تر است، و (ام سلیط) از زنان انصاری بود که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیعت کرده بودند، عمر رضی الله عنه گفت: (ام سلیط) در جنگ بدر، مشک آب را برداشته بود، و برای ما آب می‌داد^(۱).

(۲) نباید در مظاهر و امتیازات دنیوی غره شد و یا بر آن‌ها اعتماد نمود، زیرا همه این چیزها زائل شدنی است، و آنچه که پاینده و باقی است، امتیازات اخروی است.

(۳) انسان باید متواضع باشد، و به واقعیت‌ها اعتراف نماید.

(۴) صحابه رضی الله عنهم خواستار هر خوبی و امتیازی برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودند، و هیچ امر ناگواری را برای ایشان روا نمی‌داشتند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) ام سلیط زنی از مردم انصار بود که در بعضی غزوات برای مردم آب می‌داد، از آن جمله طوری که عمر رضی الله عنه گفت در غزوه بدر، و این زن در غزوه خیبر نیز با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اشتراک نموده بود.

(۲) ام کلثوم دختر فاطمه رضی الله عنها است، و در حیات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به دنیا آمده بود، عمر بن خطاب رضی الله عنه وی را از علی رضی الله عنه خواستگاری نمود، علی رضی الله عنه گفت: او را نزدت می‌فرستم اگر خوش آمد برای به نکاح می‌دهم، ام کلثوم خواست تا برای عمر بگوید که: این همان (بردی) است که برای گفته بودم، ام کلثوم این سخن را برای عمر رضی الله عنه گفت: عمر رضی الله عنه برای ام کلثوم رضی الله عنها گفت: برای پدرت بگو که قبول دارم، خداوند تو را خیر بدهد، و در این وقت دستش را بر ساق پای ام

۳۱- باب: مُدَاوَاةِ النَّسَاءِ الْجَرْحِي فِي الْغَزْوِ

باب [۳۱]: تداوی کردن زنها زخمی‌ها را در جنگ

۱۲۴۵- عَنْ الرَّبِيعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: «كُنَّا نَعْرُوُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَتَسْقِي الْقَوْمَ، وَتُخَدِّمُهُمْ، وَتُرُدُّ الْجَرْحَى، وَالْقَتْلَى إِلَى الْمَدِينَةِ» [رواه البخاری: ۲۸۸۲].

۱۲۴۵- از (رَبِيع بنت مُعَوِّذ) رضی الله عنها روایت است که گفت: با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جهاد اشتراک می‌کردیم، مجاهدین را آب می‌دادیم و برای آن‌ها خدمت می‌کردیم، و علاوه بر آن زخمی‌ها و کشته‌ها را به مدینه انتقال می‌دادیم^(۱).

۳۲- باب: الْحِرَاسَةِ فِي الْغَزْوِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ

باب [۳۲]: فضیلت حراست در جهاد فی سبیل الله

۱۲۴۶- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَهْرًا، فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ، قَالَ: «لَيْتَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِي صَالِحًا يَحْرُسُنِي اللَّيْلَةَ»، إِذْ سَمِعْنَا صَوْتَ سِلَاحٍ، فَقَالَ: «مَنْ هَذَا؟»، فَقَالَ: أَنَا سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ جِئْتُ لِأَحْرُسَكَ، وَنَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ [رواه البخاری: ۲۸۸۵].

کلثوم رضی الله عنها گذاشت، أم کلثوم برای عمر گفت: چنین کاری می‌کنی؟ اگر امیر المؤمنین نبودی بینات را می‌شکستم، بعد از آن نزد پدرش آمد و گفت: مرا نزد پیر مرد بدی فرستاده بودی، و آنچه را که عمر رضی الله عنه انجام داده بود، برای پدرش گفت: علی رضی الله عنه گفت: آن شوهر تو است.

(۳) باید در دادن امتیازات، خدمات کسانی که در راه اسلام خدمت کرده‌اند، مد نظر گرفته شود، چنانچه عمر رضی الله عنه با در نظر داشت این امر، أم سلیط را بر همسر خود که در عین حال نوه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، برتری داد.

(۴) وزراء و هم‌نشینان خلیفه باید برایش نظر نیک داده، و به کار خیری رهنمائی‌اش نمایند.

(۵) بر خلیفه لازم نیست تا هر آنچه را که برایش مشورت می‌دهند، عملی سازد.

۱- امام عینی رحمته الله می‌گوید: این حدیث دلالت بر این دارد که زنها به طور مستقیم در تداوی مردها و پرستاری از آن‌ها اشتراک داشتند.

۱۲۴۶- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: شبی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بعد از آمدن به مدینه، به بیدار خوابی افتاده و فرمودند: «کاش شخص مناسبی از صحابه‌ام پیدا می‌شد که امشب از من حراست می‌کرد».

در این وقت بود که آواز سلاحی را شنیدیم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کیستی؟» گفت: من سعد ابن ابی وقاصم، آمده‌ام تا از شما حراست نمایم، و همان بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خوابیدند ^(۱).

۱۲۴۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «تَعَسَّ عَبْدُ الدِّيَّانِ، وَعَبْدُ الدَّرْهَمِ، وَعَبْدُ الْحَمِيصَةِ، إِنْ أُعْطِيَ رَضِي، وَإِنْ لَمْ يُعْطَ سَخِطَ، تَعَسَّ وَأُتْكَسَّ، وَإِذَا شَيْكَ فَلَا أُتْكَسَّ، طُوبَى لِعَبْدٍ آخِذٍ بِعِنَانِ فَرَسِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، أَشَعَثَ رَأْسُهُ، مُغْبَرَّةً قَدَمَاهُ، إِنْ كَانَ فِي الْحِرَاسَةِ، كَانَ فِي الْحِرَاسَةِ، وَإِنْ كَانَ فِي السَّاقَةِ كَانَ فِي السَّاقَةِ، إِنْ اسْتَأْذَنَ لَمْ يُؤْذَنَ لَهُ، وَإِنْ شَفَعَ لَمْ يُشَفَّعْ» [رواه البخاری: ۲۸۸۷].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) متن عربی حدیث دلالت بر این دارد که بیدار خوابی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیش از آمدن به مدینه واقع شده بوی، و حراست بعد از آن در مدینه، ولی طوری که در صحیح مسلم آمده است، بیدار خوابی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و حراست از ایشان در مدینه واقع گردیده بود، و ترجمه هم به اساس روایت مسلم صورت گرفته است.

(۲) ظاهر حدیث دلالت بر این دارد که این واقعه در ابتدای آمدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مدینه واقع شده است، ولی حقیقت امر چنین نیست، زیرا در ابتدای هجرت عائشه رضی الله عنها در نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نبود.

(۳) طلب حراست پیامبر خدا صلی الله علیه و آله منافی با این قول خداوند که: ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ نیست، زیرا طلب حراست پیش از نزول این آیه کریمه دلالت بر این ندارد که نباید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از خود حراست نمایند، چنانچه وعده به نصرت دادن خدا، منافی با جهاد و مقابله با دشمنان دین خدا نیست.

(۴) امیر و یا خلیفه می‌تواند برای حفاظت از خود، نگهبان و یا نگهبانانی را تعیین نماید.

(۵) اتخاذ وسائل اسباب، منافی با توکل نیست، زیرا توکل عمل قلبی، و وسائل و اسباب، عمل بدنی است.

۱۲۴۷- از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «بدبخت است بنده دینار و درهم، و بنده رخت و لباس، اگر این چیزها برایش داده شود، خوش و راضی است، و اگر داده نشود، ناراضی و خشمگین است، [چنین کسی] بدبخت و بیچاره است، اگر به پایش خاری بخلد، آن را برآورده نمی‌تواند».

«و خوشبخت کسی است که لجام اسپش را گرفته و به جهاد فی سبیل الله بیرون می‌شود، موهایش پریشان، و پاهایش خاک آلود است، اگر برایش [در خط اول] وظیفه نگهبانی داده شود نگهبانی می‌کند، و اگر وظیفه دنباله روی لشکر داده شود، دنباله روی لشکر را می‌کند.

اگر اجازه داخل شدن بخواهد برایش اجازه نمی‌دهند، و اگر شفاعت کسی را بکند، شفاعتش را نمی‌پذیرند»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از کسی که علاقه شدید به دینار و درهم، و رخت و لباس دارد، به بنده دینار و درهم، و بنده رخت و لباس تعبیر کردند، از این جهت است که این شخص آن‌چنان به این مظاهر دنیوی فریفته شده است که در بدست آوردن آن‌ها از همه چیز خود گذشته است، و طوری به این چیزها فریفته شده است، که گویا به عبادت آن‌ها مشغول است.

(۲) این سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که بنده دینار و درهم (بدبخت و بیچاره است)، نفرینی بر چنین شخصی است، یعنی: خداوند او را بدبخت و بیچاره کند، و یا بیان واقعیت از حالی این شخص است، یعنی: بعد از اینکه این شخص چنین راه و رفتاری داشته باشد، در حقیقت بدبخت و بیچاره شده است، زیرا خود را به چیزهای وابسته کرده است، که فانی بوده و دیر یا زود یا از دستش می‌رود، و **یا با دل** پر حسرت آن‌ها را به دیگران وا می‌گذارد.

(۳) این سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که: (اگر اجازه داخل شدن بخواهد برایش اجازه نمی‌دهند، و اگر شفاعت کسی را بکند، شفاعتش را نمی‌پذیرد)، این است که: این شخص با همه اخلاص و فداکاری خود، آن‌چنان بی‌نام و نشان است که اگر اجازه بخواهد که به مجلسی داخل شود، برایش اجازه داخل شدن نمی‌دهند، و اگر شفاعت کسی را بکند، شفاعتش را قبول نمی‌کنند.

۳۳- باب: الخِدْمَةُ فِي الْغَزْوِ

باب [۳۳]: خدمت در جهاد

۱۲۴۸- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، إِلَى خَيْبَرَ أَخْدُمُهُ، فَلَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، رَاجِعًا وَبَدَأَ لَهُ أَحَدٌ، قَالَ: «هَذَا جَبَلٌ يُجْبِنًا وَنُحْبَةً» [رواه البخاری: ۲۸۸۹].

۱۲۴۸- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به طرف خیبر رفتیم، و خدمت ایشان را می‌کردم، چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برگشتند، و کوه (احد) برای‌شان نمایان شد، فرمودند: «این کوهی است که او ما را دوست دارد، و ما او را دوست داریم»^(۱).

۱۲۴۹- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَكْثَرَنَا ظِلًّا الَّذِي يَسْتَتِلُّ بِكِسَائِهِ، وَأَمَّا الَّذِينَ صَامُوا فَلَمْ يَعْمَلُوا شَيْئًا، وَأَمَّا الَّذِينَ أَفْطَرُوا فَبَعَثُوا الرِّكَابَ وَامْتَهَنُوا وَعَالَجُوا، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «ذَهَبَ الْمُفْطِرُونَ الْيَوْمَ بِالْأَجْرِ» [رواه البخاری: ۲۸۹۰].

۱۲۴۹- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم، و بیشترین سایه برای کسی بود که با چادرش بر بالای خود سایه می‌کرد. و کسانی که روزه گرفتند، هیچ کاری کرده نتوانستند، ولی کسانی که روزه را خوردند، آب و علف شتران را آماده کرده و زحمت کشیدند و در خدمت دیگران بودند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

مراد از محبت کوه نسبت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌شود که محبت حقیقی باشد، و خداوند متعال بر هر کاری قادر و توانا است، و کوه (احد) تنها جمادی نبود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دوست داشت، طوری که در قصه منبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گذشت، دیدیم که تنه درختی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر آن می‌ایستادند و خطبه می‌دادند، از فراق ایشان به ناله افتاد، و همچنین مراد از محبت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت به کوه (احد)، احتمال دارد که خود کوه (احد) باشد، زیرا چه بسا می‌شود که انسان چیزی را از جمادات دوست داشته باشد، چنانچه می‌شود که مراد از آن، اهل کوه (احد) یعنی مردم مدینه منوره باشند، و نظیر آن این قول خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿وَسَلِّ الْقَرْيَةَ﴾ که مراد از آن، اهل قریه است.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «امروز روزه خوران ثواب کامل را بردند»^(۱).

۳۴- باب: فَضْلِ رَبَاطِ يَوْمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

باب [۳۴]: فضیلت یک روز در صف جهاد

۱۲۵۰- عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «رِبَاطُ يَوْمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا، وَمَوْضِعُ سَوْطٍ أَحَدِكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا، وَالرُّوحَةُ يَرْوَحُهَا الْعَبْدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، أَوْ الْعَدُوَّةُ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا» [رواه البخاری: ۲۸۹۲].

۱۲۵۰- از سهل به سعد ساعدی رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «یک روز در صف جهاد بودن، از دنیا وما فیها بهتر است، و مساحت شلاق یکی از شما در بهشت از همه دنیا وما فیها بهتر است، و رفتن بنده به جهاد در یک (روحه) و (غدوه) از تمام دنیا وما فیها بهتر است»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) ثواب خدمت کردن در جهاد، از ثواب روزه گرفتن در سفر بیشتر است.

(۲) مجاهدین در جهاد باید در خدمت یکدیگر باشند.

(۳) خدمت کردن برای شخصی بالاتر، و یا پائین تر از خود کار پسندیده و نیکی است.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) (روحه): عبارت از رفتن در یک قسمت از روز بین زوال افتاب تا غروب آن است، و (غدوه) رفتن در یک قسمت از روز بین طلوع افتاب تا زوال آن است.

(۲) اندک نعمتی در بهشت، از تمام نعمت‌های دنیا بهتر است، و انسان نمی‌تواند حقیقت نعمت‌ها بهشت را تصور نماید، زیرا طوری که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: بهشت جایی است که آن را نه چشمی دیده است، نه گوشی شنیده است، و نه در قلب هیچ بشری خطور نموده است.

۳۵- باب: مَنْ اسْتَعَانَ بِالضَّعْفَاءِ وَالصَّالِحِينَ فِي الْحَرْبِ

باب [۳۵]: کسی که در جنگ از ضعیفان و اشخاص صالح کمک خواسته است

۱۲۵۱- عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هَلْ تُنْصِرُونَ وَتُرْزَقُونَ إِلَّا بِضُعَفَائِكُمْ» [رواه البخاری: ۲۸۹۲].

۱۲۵۱- از سعد ابن ابی وقاص رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «مگر جز این است که به سبب ضعیفان خود نصر داده، و روزی داده می شوید؟»^(۱).

۱۲۵۲- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «يَأْتِي زَمَانٌ يَعْزُرُونَ فِتْنًا مِنَ النَّاسِ، فَيُقَالُ: فِيكُمْ مَنْ صَحِبَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ فَيُقَالُ: نَعَمْ، فَيُفْتَحُ عَلَيْهِ، ثُمَّ يَأْتِي زَمَانٌ، فَيُقَالُ: فِيكُمْ مَنْ صَحِبَ أَصْحَابَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ فَيُقَالُ: نَعَمْ، فَيُفْتَحُ، ثُمَّ يَأْتِي زَمَانٌ فَيُقَالُ: فِيكُمْ مَنْ صَحِبَ صَاحِبَ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ فَيُقَالُ: نَعَمْ، فَيُفْتَحُ» [رواه البخاری: ۲۸۹۷].

۱۲۵۲- از ابو سعید رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمودند:

«زمانی بر مردم می آید که گروهی از مردم به جهاد می روند، و از یکدیگر پرسند که

آیا کسی از شما هست که شرف صحبت پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم را داشته باشد؟

در جواب گفته می شود که بلی و فتح نصیب آن ها می شود».

«و باز زمانی می آید که می پرسند: آیا در بین شما کسی هست که با صحابه های

پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم صحبت نموده باشد؟

گفته می شود: بلی، و فتح نصیب آن ها می شود.

«و باز زمانی می آید که می پرسند: آیا کسی از شما هست که هم صحبت های صحابه

پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم را دیده باشد؟

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

سبب ورود این حدیث نبوی شریف آن بود که سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گمان می کرد که بر بعضی از صحبه فضیلت دارد، از مکحول رضی الله عنه روایت است که گفت: سعد روز برای پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: مادتر از غمت گریه ند، مگر جز این است ه به سبب ضعفای خود، نصرت داده و روزی داده می شوید؟

گفته می‌شود، بلی، و فتح نصیب آن‌ها می‌شود»^(۱).

۳۶- باب: التَّحْرِيبُ عَلَى الرَّمِي

باب [۳۶]: تشویق به تیراندازی

۱۲۵۳- عَنْ أَبِي أُسَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ بَدْرٍ، حِينَ صَفَقْنَا لِقُرَيْشٍ وَصَفُّوا لَنَا: «إِذَا أَكْتُبُوكُمْ فَعَلَيْكُمْ بِالْبَيْلِ» [رواه البخاری: ۲۹۰۰].

۱۲۵۳- از ابو اُسَید رضی الله عنه روایت است که گفت: در روز [جنگ] بدر هنگامی که ما در مقابل قریش، و قریش در مقابل ما صف آرایی کرده بودند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «وقتی که به شما نزدیک شدند، از تیر استفاده کنید»^(۳).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

این حدیث نبوی شریف دلالت بر فضیلت صحبت و دیدار آن حضرت صلی الله علیه و آله و فضیلت صحابه و تابعین دارد، و این معنی در احادیث دیگری نیز آمده است، از آن جمله این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: «بهترین مردمان کسانی هستند که در قرن من زندگی می‌کنند، بعد از آن کسانی که بعد از آن‌ها می‌آیند، بعد از آن کسانی که بعد از آن‌ها می‌آیند».

۲- استمش مالک بن ربیعہ انصاری خزرجی است، دارای قد کوتاه و موهای انبوهی بود، در اواخر عمر خود کور شد، و در سال شصت و پنج هجری وفایت یافت، (أسد الغابه: ۵ / ۱۳۷).

۳- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) این حدیث نبوی شریف دلالت بر این دارد که (تیراندازی) در جنگ اثر شایسته دارد، و در عصر ما، مراد از تیراندازی هر آن چیزی است که (انداختن) می‌شود، مانند: توپ، تفنگ، موشک، و امثال این‌ها.

۲) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صحابه را تشویق می‌کردند که فنون و وسائل جنگ را بیاموزند، و حتی برای کسی که با مهرات کاملی تیراندازی می‌کرد، گفتند: «پدر و مادرم فدای تو»، و این عبارت را برای کسی دیگری نگفتند، لذا بر مسؤولین امر لازم است، که عده را که شایستگی داشته باشند، به تمام وسائل جنگ امروزی، جهت دفاع از دین و وطن، و نوامیس، و جان و مال مردم تربیه و تعلیم دهند، و کسانی که از آن‌ها از خود شایستگی نشان می‌دهند، به دادن بخشش و مدال‌های مناسب تشویق نمایند، و در راه آموختن فنون جنگ اگر ضرورت باشد، با شروط معینی کمک خواستن از دیگران مانعی ندارد.

۳۷- باب: الْمَجَنُّ وَمَنْ يَتَرَسُّ بِتُرْسٍ صَاحِبِهِ

باب [۳۷]: در ذکر سپر، و کسی که به سپر رفیق خود پناه گرفت

۱۲۵۴- عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَتْ أَمْوَالُ بَنِي النَّضِيرِ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، مِمَّا لَمْ يُوجِفِ الْمُسْلِمُونَ عَلَيْهِ بِحَيْلٍ، وَلَا رِكَابٍ، «فَكَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَاصَّةً، وَكَانَ يُنْفِقُ عَلَى أَهْلِهِ نَفَقَةَ سَنَتِهِ، ثُمَّ يَجْعَلُ مَا بَقِيَ فِي السَّلَاحِ وَالْكَرَاعِ عُدَّةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ» [رواه البخاری: ۲۹۰۴].

۱۲۵۴- از عمر رضی الله عنه روایت است که گفت: اموال (بنی نضیر) [که قومی از یهود مدینه بودند] از چیزهایی بود که خدا بدون جنگ و قتال نصیب رسول خود ساخت، و این اموال خاص برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود.

و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نفقه سالانه اهل و عیال خود را از آن اموال برمی داشتند، و بقیه را برای تهیه سلاح و اسب جهت جهاد فی سبیل الله اختصاص می دادند^(۱).

۱۲۵۵- عَنْ عَليِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: مَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُفَدِّي رَجُلًا بَعْدَ سَعْدٍ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «ارْمِ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي» [رواه البخاری: ۲۹۰۵].

۱۲۵۵- از علی رضی الله عنه روایت است که گفت: نشنیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بعد از سعد [ابن ابی وقاص] برای کسی دیگری گفته باشند که (فدایت شوم)، و خودم از ایشان شنیدم که برای سعد می گفتند: «تیراندازی کن! پدر و مادرم فدای تو!»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

آن اموالی که از کفار بدون جنگ و زد و خورد بدست مسلمانان می افتد، به نام (فیء) یاد می شود و این اموال خاص برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، و به هر طریق و به هر جایی که خواسته باشند، از آن استفاده می کنند، و بعد از پیامبر خدا خلیفه مسلمانان حسب مصلحت عامل و صواب دید خود در آن تصرف می نماید.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) ظاهر کلام علی رضی الله عنه دلالت بر این دارد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این سخن را جز برای (سعد) رضی الله عنه برای کس دیگری نگفته اند، حال آنکه ثابت است که برای بعضی اشخاص دیگر از آن جمله زبیر رضی الله عنه نیز گفته اند، و شاید سبب این باشد که علی رضی الله عنه از گفتن این سخن از طرف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جز برای سعد، برای شخص دیگری خبر نداشت.

۳۸- باب: مَا جَاءَ فِي حِلْيَةِ السُّيُوفِ

باب [۳۸]: آنچه که درباره زینت شمشیر آمده است

۱۲۵۶- عَنْ أَبِي أُمَامَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «لَقَدْ فَتَحَ الْفُتُوحَ قَوْمٌ، مَا كَانَتْ حِلْيَةُ سُيُوفِهِمُ الذَّهَبَ وَلَا الْفِضَّةَ، إِنَّمَا كَانَتْ حِلْيَتُهُمُ الْعَلَابِيُّ وَالْأَثْنُكَ وَالْحَدِيدُ» [رواه البخاری: ۲۹۰۹].
۱۲۵۶- از ابو امامه رضی الله عنه روایت است که [گفت]: این فتوحات را کسانی کردند که زیور شمشیر آن‌ها طلا و نقر نبود، و زینتی که بود، از پوست و سرب و آهن بود ^(۱).

۳۹- باب: مَا قِيلَ فِي دِرْعِ النَّبِيِّ ﷺ وَالْقَمِيصِ فِي الْحَرْبِ

باب [۳۹]: زره و لباس جنگ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

۱۲۵۷- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَهُوَ فِي قُبَّةٍ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْشُدُكَ عَهْدَكَ وَوَعْدَكَ، اللَّهُمَّ إِنْ شِئْتَ لَمْ تُعْبِدْ بَعْدَ الْيَوْمِ» فَأَخَذَ أَبُو بَكْرٍ بِيَدِهِ، فَقَالَ: حَسْبُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَدْ أَلْحَحْتَ عَلَيَّ رَبِّكَ وَهُوَ فِي الدَّرْعِ، فَخَرَجَ وَهُوَ يَقُولُ:

(۲) مراد از این قول که (فدایت شوم) و یا (پدر و مادرم فدای تو) کنایه از رضایت و اظهار محبت است.

(۳) اگر مقصود محبت خدائی و دینی باشد، گفتن این عبارت نسبت به شخصی که مستحق آن باشد، جواز دراد.

(۴) گفتن این عبارت که (پدر و مادرم فدای تو)، توهینی برای پدر و مادر شمرده نمی‌شود، زیرا طوری که هم اکنون یادآور شدیم، مراد از آن رضایت و اظهار محبت است، نه حقیقت فدا کردن پدر و مادر برای شخصی که مخاطب این سخن است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) از این حدیث نباید این طور فهمیده شود که زیور اسلحهٔ مجاهد باید از پوست و سرب، و آهن باشد، و از چیزهای دیگر روا نیست، بلکه مراد آن است که در زمان اول، چون امکانات نداشتند به همانگونه شمشیرها جهاد می‌کردند و فتح نصیب آن‌ها می‌شد.

(۲) علماء گفته‌اند: گرچه استعمال طلا و نقره برای مردها حرام است، ولی اگر در زیور شمشیر مجاهد بکار رود، باکی ندارد، و با قیاس بر شمشیر اگر اسلحهٔ دیگری مانند توپ و تفنگ، به تشویق مجاهد، و یا روی منفعت دیگری زر کاری شود، باکی ندارد.

﴿سَيَهْرَمُ الْجَمْعُ وَيُولُونَ الدُّبُرَ﴾ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمَرٌ ﴿۱﴾، وَفِي رِوَايَةٍ: وَذَلِكَ يَوْمَ بَدْرٍ [رواه البخاری: ۲۹۱۵].

۱۲۵۷- از ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در [روز جنگ بدر] در حالی که در قبه نشسته بودند دعا کردند که: «الهی! عهد و وعده تو را از تو می‌خواهم، الهی! اگر خواسته باشی بعد از امروز عبادت نمی‌شوی».

ابوبکر رضی اللہ عنہ دست پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم را گرفت و گفت: یا رسول الله! بس است، به درگاه پروردگار خود خیلی زاری نمودید.

و پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم [بعد از اطمینان از اجابت دعا] در حالی که لباس جنگ را پوشیده بودند از قبه بیرون شده و می‌گفتند: «این گروه‌ها [یعنی: مشرکین] شکست خواهند خورد و پشت خواهند داد، و وعده‌شان در روز قیامت است، و روز قیامت سخت‌تر و تلخ‌تر است».

و در روایت دیگری آمده است که: این واقعه در روز جنگ بدر بود ^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از این گفته پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم که: (الهی! اگر خواسته باشی بعد از امروز عبادت نمی‌شوی) این است که: اگر من و این مسلمانان هلاک شویم، دیگر کسی نمی‌ماند که تو را عبادت کند، زیرا پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم خاتم النبیین بوده و پیامبر دیگری بعد از ایشان فرستاده نمی‌شود تا مردم را به عبادت خدا دعوت نماید.

چنانچه اگر این مسلمانانی که در جنگ بدر اشتراک داشتند کشته می‌شدند، عده دیگری که از مسلمانان باقی ماندند، ذریعه مشرکین و کفار از بین می‌رفتند.

(۲) در فتح البمدی آمده است که: (بشر تا وقتی که بشر است، احساس خوف از وی به طور کامل منتفی نمی‌شود، ورنه برای پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم وعده نصر داده شده بود، و این همان چیزی بود که آن را از خدا در دعای خود طلب می‌کردند، و از اینجا است که خداوند متعال از موسی علیه السلام حکایت می‌کند: چون ساحران ریسمان‌ها و عصاهای خود را انداختند، و مانند مار به حرکت درآمد، ترسید، و این بعد از وعده خداوند متعال برایش بود که: «من با تو و برادرت هستم، همه چیز را می‌شنوم و می‌بینم».

۴۰ - باب: الحَرِيرِ فِي الْحَرْبِ

باب [۴۰]: پوشیدن لباس ابریشمین در جنگ

۱۲۵۸- «عَنْ أَنَسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: رَخَّصَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، وَالزُّبَيْرِ فِي قَمِيصٍ مِنْ حَرِيرٍ، مِنْ حِكَّةٍ كَانَتْ بَهُمَا» [رواه البخاری: ۲۹۱۹].
۱۲۵۸- از انس رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم برای عبدالرحمان ^(۱) بن عوف و زبیر ^(۲) رضی اللہ عنہما به سبب خارش که در جسم خود داشتند، پوشیدن لباس ابریشمین را اجازه دادند ^(۳).

۱- وی عبدالرحمن بن عوف بن ابی عوف قرشی زهری است، نامش در جاهلیت عبد عمرو بود، و پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم او را عبدالرحمن نامیدند، یکی از هشت نفری است که در اول امر مسلمان شده بودند، به حبشه و مدینه هجرت نمود، یکی از عشره مبشره به جنت، و یکی از شش نفری است که عمر آن‌ها را برای خلافت پیشنهاد نمود، در جنگ (احد) بیست و یک زخم برداشته بود، و یکی از آن زخم‌ها به پایش بود که به سبب آن لنگید، در یکی از سفرها پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم پشت سرش نماز خواندند، مناقبش بسیار است، و در سال سی و پنج هجری در مدینه منوره به سن هفتاد و پنج سالگی وفات نمود، اسد الغابه (۳/ ۳۱۳-۳۱۷).

۲- وی زبیر بن عوام بن خویلد قرشی اسدی، و پسر عمه پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم، و برادر زاده ام المؤمنین خدیجه بنت خویلد رضی اللہ عنہا است، به سن شانزده سالگی مسلمان شد، و چهارم و یا پنجم کسی است که مسلمان شده بودند، به حبشه و مدینه منوره هجرت نمود، در غزوه بدر دستار زردی به سر داشت، و ملائکه هم ملبس به لباس او آمده بودند، در تمام غزوات با پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اشتراک داشت، یکی از عشره مبشره به بهشت، و یکی از شش نفری است که عمر رضی اللہ عنہ آن‌ها را به خلافت پیشنهاد کرد، هزار غلام داشت که برایش کار می‌کردند، و از درآمد آن‌ها حتی یک درهم را به خانه خود نمی‌برد، و همه را خیرات می‌داد، به شصت و هفت سالگی، در روز پنجشنبه دهم جمادی الاوی سال سی و شش هجری به شهادت رسید، اسد الغابه (۲/ ۱۹۶-۱۹۹).

۳- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

در پوشیدن لباس ابریشمین بین علماء اختلاف نظر وجود دارد، امام شافعی رحمته اللہ علیہ می‌گوید: پوشیدن لباس ابریشمین در وقت ضرورت مانند خارش و امثال آن جواز دارد، ابویوسف و محمد رحمهما الله پوشیدن آن را در حال جنگ روا می‌دانند، و امام ابو حنیفه رحمته اللہ علیہ می‌گوید: پوشیدن آن در لباس‌ها زیرین جواز دارد، و بر روی لباس جواز ندارد.

۱۲۵۹- وَعَنْهُ فِي رَوَايَةٍ: أَنَّهَا شَكَرُوا إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - يَعْنِي الْقَمْلَ - فَأَرْخَصَ لَهُمَا فِي الْحَرِيرِ [رواه البخاری: ۲۹۲۰].

۱۲۵۹- از انس رضی الله عنه در روایت دیگری آمده است که آن دو نفر از شپش‌های که به جان‌شان پیدا شده بود، نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شکایت کردند، و ایشان برای آن‌ها اجازه دادند که لباس ابریشمین بپوشند.

۴۱- باب: مَا قِيلَ فِي قِتَالِ الرُّومِ

باب [۴۱]: آنچه که در مورد قتال اهل روم گفته شده است

۱۲۶۰- عَنْ أُمِّ حَرَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّهَا سَمِعَتِ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: «أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ الْبَحْرَ قَدْ أَوْجَبُوا»، قَالَتْ أُمُّ حَرَامٍ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا فِيهِمْ؟ قَالَ: «أَنْتِ فِيهِمْ»، ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ مَدِينَةَ قَيْصَرَ مَعْفُورٌ لَهُمْ»، فَقُلْتُ: أَنَا فِيهِمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «لَا» [روه البخاری: ۲۹۲۴].

۱۲۶۰- از ام حرام رضی الله عنها ^(۱) روایت است که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده است که فرمودند: «اولین لشکری که از امت من از راه دریا به جهاد می‌روند، بهشت را برای خود واجب ساختند».

ام حرام گفت: یا رسول الله! من در این لشکر خواهم بود؟
فرمودند: «بلی تو در این لشکر خواهی بود».

گفت: بعد از آن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اولین لشکری که از امت من در شهر قسطنطنیه به جهاد بروند، خداوند آن‌ها را آمرزیده است».

ام حرام گفت: یا رسول الله! من در بین آن‌ها خواهم بود؟
فرمودند: «نه [نیستی]» ^(۲).

۱- وی ام حرام بنت ملحان بن خالد انصاری خزرجی است، نامش رمیصاء بود، و در خانه‌اش قیلوله می‌کردند، [قیلوله: خواب پیش از چاشت است]، و گفته بودند که وی شهید می‌شود، و در سال بیست و هفت هجری وقتی که از جنگ قبرص برمی‌گشت از اسپش افتاد، و به قتل رسید، اسد الغابه (۵/ ۵۷۴ - ۵۷۵).

۲- از احکام و سائل متعلق به این حدیث آنکه:

۴۲ - باب: قِتَالِ الْيَهُودِ

باب [۴۲]: جنگ کردن با یهود

۱۲۶۱- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «تُقَاتِلُونَ الْيَهُودَ، حَتَّى يَخْتَبِيَ أَحَدُهُمْ وَرَاءَ الْحَجَرِ، فَيَقُولُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، هَذَا يَهُودِيٌّ وَرَائِي، فَأَقْتُلْهُ» (لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا الْيَهُودَ) وَذَكَرَ بَاقِيَ الْحَدِيثِ [رواه البخاری: ۲۹۲۵، ۲۹۲۶].

۱۲۶۱- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«با یهود جنگ خواهید کرد، تا جایی که کسی از آن‌ها در پشت سنگ پنهان می‌شود، و سنگ [برای مجاهد] صدا می‌کند که ای بنده خدا! شخص یهودی در پناهم می‌باشد، بیا و او را به قتل برسان.»

و در روایت دیگری آمده است که فرمودند: «قیامت تا آن وقت برپا نمی‌شود که با یهود بجنگید...» و بقیه حدیث را ذکر نمود^(۱).

(۱) اولین لشکری که از راه دریا به جنگ رفت، لشکر معاویه رضی الله عنه بود، ابن جریر به نقل از بعضی از علماء می‌گوید که این واقعه عبارت از جنگ قبرص است که در سال بیست و هفتم هجری در خلافت عثمان رضی الله عنه واقع گردید.

(۲) صاحب کتاب (المرآة) می‌گوید: «قول راجح آن است که یزید بن معاویه در سال پنجاه و دو به جنگ قسطنطنیه رفت»، و به نقل از دیگران گفته شده است که: معاویه لشکر بسیار کلانی را به سرکردگی سفیان بن عوف به قسطنطنیه فرستاد، و در این جنگ ابن عباس، ابن عمر، ابن زبیر، و ابویوب انصاری رضی الله عنه اشتراک داشتند، و ابویوب انصاری در وقت محاصره آنجا وفات نمود، امام عینی در تعلیق خود بر این حدیث می‌گوید: «ظاهر امر دلالت بر این دارد که این بزرگان صحابه در این جنگ همراه سفیان بن عوف بودند نه همراه یزید بن معاویه شایستگی آن را نداشت که این بزرگان صحابه در رکاب و خدمتش باشند.»

(۳) ام حرام در سال (۲۸) هجری که شوهرش (عباده بن صامت) همراهش بود، از راه دریا به جنگ قبرص اشتراک نمود، و چون از جنگ برگشت، در وقت سوار شدن بر مرکب خود، از بالای آن افتاد و مرد، و به این طریق خبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در موردش تحقق یافت.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این واقعه در آخر زمان در وقت نزول عیسی علیه السلام، به وقوع می‌پیوندد، زیرا در این وقت مسلمانان با عیسی علیه السلام و یهود با دجال لعین می‌باشند.

۴۳ - باب: قِتَالِ التُّرُكِ

باب [۴۳]: جنگ با اتراک

۱۲۶۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا التُّرُكَ، صِعَارَ الْأَعْيُنِ، حُمْرَ الْوُجُوهِ، ذُلْفَ الْأُنُوفِ، كَأَنَّ وُجُوهُهُمْ الْمَجَانُّ الْمُطْرَقَةُ، وَلَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا قَوْمًا نِعَالُهُمُ الشَّعْرُ» [رواه البخای: ۲۹۲۸].

۱۲۶۲- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«تا آنوقت قیامت نمی‌شود که با اتراک بجنگید، و [اتراک مردمی هستند] دارای چشمان کوچک، روهای سرخ بینی‌های هموار، که گویا روهای آن‌ها سپری است که از چرم پوش شده است، [یعنی: روی آن‌ها مانند سپر هموار و مدور است]، و قیامت نمی‌شود تا آنکه با مردمی که کفش‌های آن‌ها موئی است به جنگ پردازید^(۱)».

۲) نطق سنگ در این وقت نطق حقیقی است، و خداوند برایش این خصیصه را می‌دهد، و این علی کل شیء قدیر.

۳) دین محمد صلی الله علیه و آله و امت وی تا آخر زمان باقی می‌مانند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این حدیث نبوی شریف از وقایع آینده خبر داده‌اند، و چیزی را که از آینده خبر می‌دهند بدون شک وحی است و حتماً واقع می‌گردد، و اگر تا امروز واقع گردیده باشد، خوب، و اگر واقع نگردیده باشد، به طور حتم و یقین در آینده واقع خواهد گردید.

۲) امام عینی رحمته الله بر این نظر است که در سال ششصد و هفده هجری جنگ با اتراک به وقوع پیوسته است، زیرا در این سال لشکر بزرگی از اتراک بر ماوراء النهر و شهرهای خراسان حمله نمودند، و جز کسانی که به مغاره‌های کوه پناه برده بودند کسی از دست آن‌ها نجات نیافت، بعد از آن شهر ری، و قزوین، و ابهر، و زنجان، و اردبیل را خراب کردند، و مردم بسیاری را کشتند، و اطفال، و زن‌ها را بردند، و طوری که در بعضی از روایات آمده است، اسب‌ها خود را به ستون‌ها مساجد بستند.

۴۴ - باب: الدُّعَاءِ عَلَى الْمُشْرِكِينَ بِأَهْزِيمَةٍ وَالزَّلْزَلَةَ

باب [۴۴]: دعا بر مشرکین به هزیمت و زلزله

۱۲۶۳- عَبْدَ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، يَقُولُ: دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْأَحْزَابِ عَلَى الْمُشْرِكِينَ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ، سَرِيعَ الْحِسَابِ، اللَّهُمَّ اهْزِمِ الْأَحْزَابَ، اللَّهُمَّ اهْزِمْهُمْ وَرْزَلِ لَهُمْ» [رواه البخاری: ۲۹۳۳].

۱۲۶۳- از عبدالله ابن ابی اوفی رضی اللہ عنہما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در جنگ احزاب بر مشرکین نفرین کرده و گفتند که:

«الهی! تو نازل کننده کتاب و سریع الحساب هستی، الهی! این احزاب را هزیمت بده و متزلزل بساز»^(۱).

۱۲۶۴- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ الْيَهُودَ دَخَلُوا عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالُوا: السَّامُ عَلَيْكَ، فَلَعْنَتْهُمْ، فَقَالَ: «مَا لِكَ» قُلْتُ: أَوْلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالُوا؟ قَالَ: «فَلَمْ تَسْمِعِي مَا قُلْتُ وَعَلَيْكُمْ» [رواه البخاری: ۲۹۳۵].

۱۲۶۴- از عائشه رضی اللہ عنہا روایت است که: [مردمی از] یهود نزد پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آمده و گفتند: (السام عليك) یعنی: مرگ بر تو باد [و یهود این چیز را به عوض: السلام عليكم گفتند]، و عائشه رضی اللہ عنہا آن‌ها را لعنت کرد.

پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمودند: «چرا آن‌ها را لعنت می‌کنی؟»

گفتم: مگر نشنیدید که چه گفتند؟

فرمودند: «مگر نشنیدید که من چه گفتم: [در جواب‌شان] گفتم: وعلیکم» [یعنی: مرگ به خود شما باد]^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) نفرین کردن بر دشمن در هنگام جنگ جواز دارد.

(۲) اینکه پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بر آن‌ها دعای هزیمت کردند نه دعای هلاکت، مقصد آن بود که از شر آن‌ها فعلاً خلاص شوند، و نصرت نصیب مسلمانان گردد، و در عین حال امید داشتند که شاید در آینده بعضی از آن‌ها هدایات گردیده و مسلمان شوند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۴۵ - باب: الدُّعَاءِ لِلْمُشْرِكِينَ بِالْهُدَى لِيَتَأَلَّفَهُمْ

باب [۴۵]: دعا کردن برای هدایت مشرکین به امید الفت گرفتن آن‌ها

۱۲۶۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: قَدِمَ طَفِيلُ بْنُ عَمْرٍو الدَّوْسِيُّ وَأَصْحَابُهُ، عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ دَوْسًا عَصَتْ وَأَبَتْ، فَادْعُ اللَّهَ عَلَيْهَا، فَقِيلَ: هَلَكْتُ دَوْسٌ، قَالَ: «اللَّهُمَّ اهْدِ دَوْسًا وَأْتِ بِهِمْ» [رواه البخاری: ۲۹۳۷].

۱۲۶۵- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: طفیل بن عمرو دوسی^(۱) و یارانش نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم آمده و گفتند: یا رسول الله! مردم (دوس) سرکشی و طغیان نمودند، و از مسلمان شدند ابا ورزیدند، بر آن‌ها نفرین کنید، [طغیان آن‌ها این بود که به زنا گرفتار شده بودند].

مردم با خود گفتند: اینک پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم بر مردم (دوس) نفرین می‌کنند، و همگی به هلاکت می‌رسند، ولی در عوض برای آن‌ها دعا کرده و گفتند. «الهی! مردم دوس را هدایت کن و آن‌ها را اینجا بیاور»^(۲).

۱) در روایت این عیینه به عوض (وعلیکم) (علیکم) آمده است، و از نگاه معنی این روایت منسجم‌تر است، زیرا (وعلیکم) معنی اشتراک را می‌دهد، و این چیز مراد نیست، ولی (علیکم) معنی رد لعنت را تنها بر آن‌ها می‌دهد، و مراد همین چیز است، و در روایاتی که به اثبات (واو) یعنی (وعلیکم) آمده است، می‌گویند که (واو) زائد است.

۲) اکثر علماء بر این نظر اند که جز در وقت ضرورت، نباید اول مسلمان بر اهل کتاب سلام بدهد، و اگر کسی از اهل کتاب بر وی سلام کرد، او فقط جواب سلامش را بگوید.

۳) در رد سلام بگوید: (علیکم) و یا بگوید: (وعلیکم اسلام)، ولی (ورحمة الله وبرکاته) را نباید بگوید.

۱- طفیل بن عمرو رضی الله عنه از دوس یمن بود، وی برای بار اول هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم به مکه بودند، نزدشان آمد و مسلمان شد، سپس به (دوس) برگشت، و بعد از هجرت، هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم در خیبر بودند با هشتاد و یا نود نفر از قوم خود نزد ایشان آمد، و تا وقتی که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم زنده بودند، از نزدشان نرفت، و در جنگ یمامه به شهادت رسید.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) چون پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم برای آن‌ها دعای خیر نمودند، طفیل بن عمرو رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! پس مرا غرض دعوت نزد آن‌ها بفرستید، و برایم علامه بدهید که به سبب آن مردم (دوس) هدایت شوند، پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم دعا کردند که خدایا برایش نوری بفرست، و همان بود که بین دو چشمش

۴۶- باب: دُعَاءِ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى الْإِسْلَامِ وَالنُّبُوَّةِ، وَأَنْ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ

باب [۴۶]: دعوت پیامبر خدا ﷺ به اسلام و اعتراف به نبوت، و اینکه نباید کسی جز خدا دیگری را مورد پرشش قرار دهد

۱۲۶۶- عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: يَوْمَ خَيْبَرَ: «لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ»، فَقَامُوا يَرْجُونَ لِذَلِكَ أَيُّهُمْ يُعْطَى، فَعَدُوا وَكُلُّهُمْ يَرْجُو أَنْ يُعْطَى، فَقَالَ: «أَيُّنَ عَلِيٌّ؟»، فَقِيلَ: يَشْتَكِي عَيْنَيْهِ، فَأَمَرَ، فَدَعِيَ لَهُ، فَبَصَقَ فِي عَيْنَيْهِ، فَبَرَأَ مَكَانَهُ حَتَّى كَأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ بِهِ شَيْءٌ، فَقَالَ: نُقَاتِلُهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا؟ فَقَالَ: «عَلَى رِسْلِكَ، حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ، وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ، فَوَاللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ بِكَ رَجُلٌ وَاحِدٌ خَيْرٌ لَكَ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ» [رواه البخاري: ۲۹۴۲].

۱۲۶۶- از سهل بن سعد رضي الله عنه روایت است که در روز [جنگ] خیبر از پیامبر خدا صلى الله عليه وسلم شنیده است که فرمودند: «بیرق را [امروز] به دست کسی می‌دهم که خداوند به دست او فتح را نصیب می‌کند».

مردم برخاستند و هر کدام آرزو داشتند که بیرق را به دست او بدهند، صبح که آمدند، هر کسی به آرزوی آن بود که بیرق به دست او داده شود، ولی پیامبر خدا صلى الله عليه وسلم پرسیدند: «علی کجا است؟» گفتند: چشمانش درد می‌کند.

نوری درخشیدن گرفت، طفیل رضي الله عنه گفت: خدایا می‌ترسم که مردم بگویند این شخص مثله شده است، و همان بود که آن (نور) به تازیانه‌اش منتقل گردید، و در شب تاریک پیش رویش را روشن می‌کرد و از همین سبب او را (صاحب نور) می‌گفتند.

(۲) خداوند متعال دعای پیامبر خدا را اجابت نمود، و مردم دوس آمده و مسلمان شدند.
(۳) پیامبر خدا صلى الله عليه وسلم از رحمت و رافت و شفقتی که بر مردمان داشتند، همیشه کوشش به هدایت و اسلام آن‌ها داشتند، و اگر امیدی به هدایت قومی می‌داشتند، ولو آنکه در مقام دشمنی و عداوت و ضلال بودند برای آن‌ها دعای هدایت می‌کردند، و از نفرین کردند آن‌ها خودداری می‌نمودند، فجزاه الله عنا أفضل ما جازي نبياً عن امته.

امر کردند، و او را آوردند، پیامبر خدا ﷺ آب دهان خود را به چشمان وی مالیدند، در همانجا چشمان وی آن چنان خوب شد که گویا اصلا درد چشمی نداشت.

علی ﷺ گفت: آیا باید با یهود تا وقتی که مثل ما مسلمان می‌شوند جنگ کنیم؟ فرمودند: آرام باش و شتاب مکن! تا آنکه نزد آن‌ها برسی، و آن‌ها را به اسلام دعوت کن، و آن‌ها را از آنچه که بر آن‌ها واجب است با خبر بساز! به خداوند قسم اگر به واسطه تو یک نفر به راه راست هدایت شود، برایت از شترهای سرخی [که در راه خدا صدقه کنی] بهتر است»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) گفتن این سخن پیامبر خدا ﷺ که: «بیرق را [امروز] به دست کسی می‌دهم که خداوند به دست او فتح را نصیب می‌کند» بنا به روایت ابن اسحاق از عمرو بن أکوع این بود که: پیامبر خدا ﷺ ابوبکر را به طرف بعضی از قلعه‌های خیبر فرستادند، وی رفت و بعد از اینکه با آن‌ها جنگید، نتوانست آن قلعه‌ها را فتح کند، بعد از آن عمر ﷺ را فرستادند، عمر نیز با آن‌ها جنگید، ولی نتوانست آن قلعه‌ها را فتح کند، درین وقت پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «فردا بیرق را بدست کسی می‌دهم که خدا و رسول او را دوست دراند، و او خدا و رسول را دوست دارد، و خداوند بدست او فتح را نصیب می‌کند، و همان بود که بیرق را بدست علی ﷺ دادند، و خداوند بدست او فتح را نصیب مسلمانان ساخت.

۲) در روایت عمرو بن أکوع مذکور آمده است که پیامبر خدا ﷺ بیرق را بدست علی ﷺ دادند و برایش گفتند: «برو تا خداوند بدست تو فتح را نصیب کند»، علی ﷺ بیرق را گرفت و دویده به طرف قلعه‌های خیبر رفت، و دیگران هم در پی او می‌دویدند تا اینکه بیرق را در پائین یکی از قلعه‌های خیبر نصب کرد، یکی از یهودان از سر قلعه از علی ﷺ پرسید: تو کیستی؟ گفت: علی بن ابی طالب، آن شخص یهودی گفت: سوگند به کتابی که بر موسی نازل شده است که پیروز می‌شوید، و تا وقتی که خیبر فتح نشد، علی ﷺ برنگشت، و اولی قلعه که فتح شد، قلعه ناعم بود.

۴۷- باب: مَنْ أَرَادَ غَزْوَةً فَوَرَى بِغَيْرِهَا وَمَنْ أَحَبَّ الْخُرُوجَ إِلَى السَّفَرِ يَوْمَ

الْخَمِيسِ

باب [۴۷]: کسی که رفتن به جنگ را از دیگران پنهان نمود، و کسی که بیرون شدن به سفر را در روز پنجشنبه دوست می‌داشت

۱۲۶۸- عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «لَقَلَّمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَخْرُجُ، إِذَا خَرَجَ فِي سَفَرٍ إِلَّا يَوْمَ الْخَمِيسِ» [رواه البخاری: ۲۹۴۹].

۱۲۶۸- از کعب بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: بسیار کم می‌شد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اگر به سفر می‌رفتند، در غیر روز پنجشنبه عزم سفر کنند»^(۱).

۴۸- باب: التَّوْدِيعِ

باب [۴۸]: وداع کردن

۱۲۶۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَعْثٍ وَقَالَ لَنَا: «إِنْ لَقِيتُمْ فُلَانًا وَفُلَانًا - لِرَجُلَيْنِ مِنْ قُرَيْشٍ سَمَاهُمَا - فَحَرِّقُوهُمَا بِالنَّارِ» قَالَ: ثُمَّ أَتَيْنَاهُ نُودِّعُهُ حِينَ أَرَدْنَا الْخُرُوجَ، فَقَالَ: «إِنِّي كُنْتُ أَمَرْتُكُمْ أَنْ تُحَرِّقُوا فُلَانًا وَفُلَانًا بِالنَّارِ، وَإِنَّ النَّارَ لَا يُعَدُّ بِهَا إِلَّا اللَّهُ، فَإِنْ أَحَدْتُمُوهُمَا فَاقْتُلُوهُمَا» [رواه البخاری: ۲۹۵۴].

۱۲۶۸- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: ما را پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در ضمن لشکری به جایی فرستادند، و دو نفر از قریش را نام برده و گفتند: «اگر فلانی و فلانی را دیدید، آن‌ها را با آتش بسوزانید».

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

سفر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواه به قصد جهاد و یا به قصد دیگری بود، بیشتر در روز پنجشنبه بود، و البته این به آن معنی نبود که در روزهای دیگری مانند روز شنبه و یا یکشنبه و غیره سفر نمی‌کردند، و در حدیث دیگری آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند برای امت من برکت را در روز شنبه و روز پنجشنبه آن نهاده است».

گفت هنگام بیرون شدن آمدیم که با ایشان وداع کنیم، فرمودند: «من برای شما گفته بودم که فلانی و فلانی را به آتش بسوزانید، ولی چون غیر از خدا کس دیگری به آتش عذاب نمی‌کند، اگر آن‌ها را گرفتید، به قتل برسانید»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این دو نفری که پیامبر خدا ﷺ امر به سوختاندن آن‌ها نمودند، (هبار بن أسود) و رفیقش بود که شتر زینب دختر پیامبر خدا ﷺ را رم داده بودند، و به این سبب زینب رضی الله عنها از شتر افتاد و مریض شد، و قصه از این قرار بود که:

چون ابوالعاص شوهر زینب بدست مسلمانان اسیر گردید، و پیامبر خدا ﷺ او را آزاد ساختند، بر او شرط نمودند که دخترشان زینب رضی الله عنها را نزدشان بفرستد، ابوالعاص به وعده‌اش وفا کرد، و زینب را نزد پیامبر خدا ﷺ فرستاد، و لی هبار بن أسود و رفیقش آمده و شتر زینب رضی الله عنها را رم دادند، و زینب رضی الله عنها از شترش افتاد و به اثر این افتادن مریض شد، و پیامبر خدا ﷺ بعد از این وقاعه گروهی را فرستادند و برای آن‌ها گفتند اگر هبار و رفیقش را دستگیر نمودید بسوزانید ولی آن‌ها موفق به دستگیری آن دو نفر نشدند.

و هبار بن أسود بعد از فتح مکه مسلمان شد، و توبه‌اش قبول گردید، و به مدینه مهاجرت نمود، بعد از هجرت نسبت به بی‌حرمتی که نسبت به دختر پیامبر خدا ﷺ کرده بود، مردم او را دشنام می‌دادند، هبار نزد پیامبر خدا ﷺ رفت و این سخن را برای‌شان گفت، فرمودند: هرکس که تو را دشنام داد، تو هم او را دشنام بده، چون مردم این خبر را شنیدند، از دشنام دادنش خودداری نمودند،

(۲) در جواز سوختاندن به آتش بین علماء اختلاف است، اکثر علماء بر این نظر اند که سوختاندن به آتش روا نیست، ولی علی رضی الله عنه می‌گویند: سوختاندن مرتد جواز دارد، و عده دیگری از علماء می‌گویند: سوختاندن در قصاص جواز دارد، به این معنی که اگر کسی دیگری را به آتش سوختانده بود، اولیای مقتول حق دارند تا قاتل را به آتش بسوزانند.

(۳) حکم کردن به اساس اجتهاد، و رجوع کردن از آن جواز دارد.

(۴) نسخ سنت به سنت به اتفاق علماء جواز دارد.

(۵) مستحب است که مسافر در وقت سفر با بزرگان و شخصیت‌های منطقه خود وداع کند، چنانچه باید دوستانش به وداعش بیایند.

۴۹- باب: السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ لِلْإِمَامِ

باب [۴۹] در اجابت قول امام و فرمانبرداری از وی

۱۲۶۹- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ حَقٌّ مَا لَمْ يُؤْمَرْ بِالْمَعْصِيَةِ، فَإِذَا أُمِرَ بِمَعْصِيَةٍ، فَلَا سَمْعَ وَلَا طَاعَةَ» [رواه البخاری: ۲۹۵۵].

۱۲۶۹- از ابن عمر رضی الله عنهما از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «شنیدن و اطاعت کردن [از امیر] تا وقتی که شخص امر به معصیت نشود، لازم است، و اگر به معصیت امر شد، شنیدن و طاعت کردن نیست»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) به اجماع علماء فرمانبرداری از (ولی امر) تا وقتی که به معصیت امر نکنند، واجب است، و وقتی که به معصیت امر کرد، فرمانبرداری از وی حرام است، و البته این تحریم فرمانبرداری در همان چیزی است که امر به معصیت کرده است، و در دیگر امور باید از وی فرمانبرداری نمود، یعنی: این طور نیست که اگر به معصیتی امر کرد باید بر علیه وی قیام کرد، زیرا طوری که در احادیث دیگری آمده است که قیام بر علیه (ولی امر) جز در یکی از دو حالت جواز ندارد کافر شدن بعد از مسلمان بودن، و ترک اقامه نماز.

(۲) اگر کسانی بر علیه (امام) نسبت به معصیت یا معاصی دیگری - غیر از کفر و ترک اقامه نماز - که از وی سر زده است، قیام نمودند، جنگ کردن در پهلوی آنها بر علیه (امام) جواز ندارد.

(۳) اگر (ولی امر) به عقوبتی امر کرد، در اطاعت امر وی بین علماء اختلاف است، امام مالک رحمته الله می گوید: اگر (ولی امر) مانند عمر بن خطاب و عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنهما عادل بود، باید از امرش اطاعت نمود، ورنه تا وقتی که برای شخص حقیقت امر ثابت نمی شود نباید عقوبت را جاری سازد، امام ابوحنیفه و ابویوسف و محمد رحمهم الله می گویند: عقوبتی را که (اولیای امور) به آن امر می کنند، انجام دادن آن برای موظف مسؤل روا است، و در روایتی محمد رحمته الله می گوید: اگر آمر عادل نباشد، اجراء کردن عقوبتی که به آن امر می کند تا وقتی که شخص دیگری به حقانیت آن شهادت ندهد، روا نیست، و در اجرای عقوبت زنا سه نفر دیگر شهادت بدهند.

۵۰- باب: يُقَاتِلُ مِنْ وِرَاءِ الْإِمَامِ وَيُتَّقِي بِهِ

باب [۵۰]: جنگ کردن از عقب امام و پناه گرفتن به آن

۱۲۷۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: (نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ). «مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمَنْ يُطِيعِ الْأَمِيرَ فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَمَنْ يَعِصِ الْأَمِيرَ فَقَدْ عَصَانِي، وَإِنَّمَا الْإِمَامُ جُنَّةٌ يُقَاتَلُ مِنْ وَرَائِهِ وَيُتَّقَى بِهِ، فَإِنِ أَمَرَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَعَدَلَ، فَإِنَّ لَهُ بِذَلِكَ أَجْرًا وَإِنِ قَالَ بِغَيْرِهِ فَإِنَّ عَلَيْهِ مِنْهُ» [رواه البخاری: ۲۹۵۷].

۱۲۷۰- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده است که می فرمودند: «ما [امت مسلمان] آخر آمده ایم و از همه پیشتر هستیم». و می فرمودند: «کسی که از من اطاعت کند، به تحقیق که از خدا اطاعت کرده است، و کسی که از من نافرمانی کند به تحقیق که نافرمانی خدا را کرده است، و کسی که از امیر اطاعت کند، به تحقیق که از من اطاعت کرده است، و کسی که از امیر نافرمانی کند، به تحقیق که از من نافرمانی کرده است.»
«امام مانند سپر است، در پشت سرش [با کفار و اهل بغی] قتال صورت می گیرد، و به وی پناه جسته می شود اگر تقوی و عدالت نماید، خداوند برایش ثواب می دهد، و اگر چیزی بر خلاف آن بگوید، گناه آن بر ذمه خودش می باشد»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) معنی حدیث نبوی شریف این است که اگر (ولی امر) به چیزی امر کرد، باید آن را انجام داد، و چیزی که به آن امر کرده است، اگر حق باشد، برایش ثواب است، و اگر غیر حق باشد، گناه آن بر ذمه خود (ولی امر) است، و بر کسی که امر او را اجراء می کند، گناهی نیست.

(۲) در این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: «فَأَنَّ عَلَيْهِ مِنْهُ» امام کرمانی رحمته الله می گوید که (من) برای تبعیض است، یعنی: بعضی از گناه آنچه را که به غیر حق امر کرده است، بر ذمه اش می باشد، که البته در این صورت قسمت دیگر آن گناه بر ذمه کسی است که آن امر را اجراء کرده است، و امام عینی رحمته الله این نظر را تائید کرده و مامور را با آمر در گناه شریک می داند، و البته چنین است، گویند که حسن بصری و عامر شعبی رحمهما الله به مجلس عمر بن هبیره رفتند، عمر بن هبیره از آن ها پرسید: امیر المؤمنین مرا به انجام دادن کاری مامور می سازد، آیا باید آن کار را انجام بدهم یا نه؟ عامر شعبی گفت: تو مامور هستی و گناه بر آمر است، ولی حسن

۵۱- باب: البَيْعَةُ فِي الْحَرْبِ أَنْ لَا يَفِرُّوا

باب [۵۱]: بیعت کردن بر اینکه از جنگ نگریزند

۱۲۷۱- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: «رَجَعْنَا مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ فَمَا اجْتَمَعَ مِنَّا اثْنَانِ عَلَى الشَّجَرَةِ الَّتِي بَايَعْنَا تَحْتَهَا، كَانَتْ رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ»، فَسَأَلْتُ نَافِعًا: عَلَى أَيِّ شَيْءٍ بَايَعَهُمْ، عَلَى الْمَوْتِ؟ قَالَ: «لَا، بَلْ بَايَعَهُمْ عَلَى الصَّبْرِ» [رواه البخاری: ۲۹۵۸].

۱۲۷۱- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: در سال آینده [یعنی: در سال بعد از صلح حدیبیه] که برگشتیم، حتی دو نفر از ما در تعیین درختی که در زیر آن با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیعت کرده بودیم اتفاق نظر نداشتیم، و این رحمتی از طرف خدا بود. کسی از و پرسید: بیعت [شما با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] بر چه چیز بود [آیا بر این بود که تا سرحد] مرگ ایستادگی کنید؟

گفت: نه! با آن‌ها بر صبر کردن بیعت نمودند^(۱).

۱۲۷۲- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «لَمَّا كَانَ زَمَنُ الْحَرَّةِ أَتَاهُ آتٍ فَقَالَ لَهُ: إِنَّ ابْنَ حَنْظَلَةَ يُبَايِعُ النَّاسَ عَلَى الْمَوْتِ، فَقَالَ: لَا أُبَايِعُ عَلَى هَذَا أَحَدًا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» [رواه البخاری: ۲۹۵۹].

بصری رضی الله عنه گفت: روزی که از قصرت به قبرت بروی، خداوند تو را از دست امیر نجات می‌دهد، ولی امیر نمی‌تواند تو را از عقوبت خدا نجات بدهد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه

(۱) مراد از درختی که اینجا ذکر گردیده است، درختی است که در زیر آن (بیعت رضوان) صورت گرفته بود، و این همان بیعتی است که به سبب آن خداوند متعال رضایت خود را از مسلمانان ابراز نمود، و البته این یک نعمت عظمی و رحمت بزرگی از خداوند متعال بر این امت است، و چون احتمال این وجود داشت که بعضی‌ها این واقعه را دست‌اویز قرار داده و به این سبب به آن درخت تبرک بجویند، و آن را تعظیم نمایند، از این جهت ابن عمر رضی الله عنهما پوشیده شدن آن درخت را از نظر مسلمانان رحمتی دانست.

(۲) بیعت باید بر صبر و ثبات باشد، خواه این صبر و ثبات منجر به مرگ شود و یا نشود.

۱۲۷۲- از عبدالله بن زید^{رضی الله عنه} روایت است که گفت: در واقعه (حره) شخصی نزدش آمد و گفت: (ابن حنظله) از مردم بیعت می‌گیرد که تا سرحد مرگ ایستایی و مقاومت نمایند.

عبدالله بن زید^{رضی الله عنه} گفت: من بر چنین چیزی با هیچ کسی بعد از پیامبر خدا^{صلی الله علیه و آله} بیعت نمی‌کنم^(۱).

۱۲۷۳- عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: بَايَعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ عَدَلْتُ إِلَى ظِلِّ الشَّجَرَةِ، فَلَمَّا خَفَّ النَّاسُ قَالَ: «يَا ابْنَ الْأَكْوَعِ أَلَا تُبَايِعُ؟» قَالَ: قُلْتُ: قَدْ بَايَعْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «وَأَيْضًا» فَبَايَعْتُهُ الثَّانِيَةَ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَا مُسْلِمٍ عَلَى أَيِّ شَيْءٍ كُنْتُمْ تُبَايِعُونَ يَوْمَئِذٍ؟ قَالَ: عَلَى الْمَوْتِ [رواه البخاری: ۲۹۶۰].

۱۲۷۳- از سلمه بن اکوع^{رضی الله عنه} روایت است که گفت: با پیامبر خدا^{صلی الله علیه و آله} بیعت نمودم، و بعد از آن زیر سایه درختی نشستم، چون ازدحام مردم کم شد فرمودند: «ای ابن اکوع! آیا تو بیعت نمی‌کنی؟»

گفتم: یا رسول الله! من بیعت کردم.

فرمودند: «دوباره بیعت کن».

من هم دوباره بیعت کردم.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) سبب واقعه (حره) آن بود که اهل مدینه شنیدند که یزید بن معاویه شراب می‌خورد و نماز نمی‌خواند، به این سبب از وی خلع بیعت نموده، و به عبدالله بن زبیر بیعت نمودند، این خبر چون برای یزید رسید، گروهی را به سرکردگی مسلم بن عقبه به مدینه فرستاد، و این شخص در مدینه مرتکب فجایع ناگفتنی شد، از آن جمله اینکه: یکهزار و هفتصد نفر از بزرگان مدینه، و ده هزار نفر از عموم مردم را به قتل رسانید، و ...

(۲) عبدالله بن حنظله بن ابی عامر است، پدرش که (حنظله)^{رضی الله عنه} باشد، به نام غسیل ملائکه - یعنی: کسی که ملائکه او را غسل داده‌اند - مشهور است، و سببش آن بود که چون در غزوه (أحد) به شهادت رسید، پیامبر خدا^{صلی الله علیه و آله} خبر دادند که ملائکه او را غسل دادند، و سبب را از همسرش جویا شدند، همسرش گفت: حنظله جنب بود، و یک طرف سرخود را شسته بود که صدای رفتن به جهاد را شنید، همانطور نیمه غسل بیرون شد و به شهادت رسید، پیامبر خدا^{صلی الله علیه و آله} گفتند: «دیدم که ملائکه او را غسل می‌دهند»، و همسرش از همان شب از وی باردار گردیده بود، و فرزندش را عبدالله نامید، و هنگام وفات پیامبر خدا^{صلی الله علیه و آله} عبدالله هفت ساله بود.

کسی از وی پرسید: یا ابا مسلم! شما در آن ایام بر چه چیز بیعت می کردید؟
گفت: بر اینکه تا دم مرگ ایستادگی نمائیم^(۱).

۱۲۷۴- عَنْ مُجَاشِعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَا وَأَخِي،
فَقُلْتُ: بَايَعْنَا عَلَى الْهَجْرَةِ، فَقَالَ: «مَضَتِ الْهَجْرَةُ لِأَهْلِهَا»، فَقُلْتُ: عَلَامَ تُبَايَعْنَا؟ قَالَ: «عَلَى
الْإِسْلَامِ وَالْجِهَادِ» [رواه البخاری: ۲۹۶۲، ۲۹۶۳].

۱۲۷۴- از مجاشع رضی الله عنه روایت است که گفت: من با برادرم نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده و
گفتم: با ما بر اینکه هجرت نمائیم بیعت کنید.
فرمودند: «هجرت برای مردمش گذشت».
گفتم: پس بر چه چیز با ما بیعت می کنید؟
فرمودند: «بر اسلاو بر جهاد»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از ابن اکوع خواستند تا دوباره بیعت کند، سببش آن است که وی شخص
بسیار شجاع و دلیری بود، و برای آنکه در همین شجاعتش ثابت قدم بماند از وی خواستند تا
دوباره بیعت نماید.

(۲) بیعت کردن تا سرحد مرگ، معنایش ثبات و پایداری است، ولو آنکه منجر به مرگ گردد، نه
آنکه بیعت بر آن باشد که شخص باید حتما خود را به کشتن بدهد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مجاشع بعد از فتح مکه نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده بود، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده بودند: «بعد از
فتح مکه هجرتی نیست، و آنچه که هست جهاد و نیت است»، و چون هجرت از مکه مکرمه به
پایان رسیده بود، از این جهت بر هجرت کردن با وی بیعت نکردند.

(۲) کسانی که پیش از فتح مکه با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیعت کرده بودند، جهاد بر آن‌ها برای همیشه
فرض بود، مگر آنکه به سبب عذری از رفتن به جهاد معذور باشند، و کسانی که بعد از فتح مکه
بیعت کرده بودند، جهاد بر آن‌ها فرض نبود؛ مگر آنکه ضرورتی به جهاد آن‌ها احساس گردد.

۵۲- باب: عَزَمَ الْإِمَامُ عَلَى النَّاسِ فِيهَا يُطِيقُونَ

باب [۵۲]: امام باید مردم را به چیزی مکلف سازد که طاقت اجرای آن را داشته باشند.

۱۲۷۵- عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَقَدْ أَتَانِي الْيَوْمَ رَجُلٌ، فَسَأَلَنِي عَنْ أَمْرٍ مَا دَرَيْتُ مَا أُرَدُّ عَلَيْهِ، فَقَالَ: أَرَأَيْتَ رَجُلًا مُؤَدِّيًّا دَشِيظًا، يَخْرُجُ مَعَ أَمْرَائِنَا فِي الْمَعَارِي، فَيَعِزُّمُ عَلَيْنَا فِي أَشْيَاءَ لَا نُحْصِيهَا؟ فَقُلْتُ لَهُ: وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَكَ، إِلَّا أَنَا «كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَعَسَى أَنْ لَا يَعِزَّمَ عَلَيْنَا فِي أَمْرٍ إِلَّا مَرَّةً حَتَّى نَفْعَلَهُ، وَإِنْ أَحَدَكُمْ لَنْ يَزَالَ يَخْبِرُ مَا اتَّقَى اللَّهَ، وَإِذَا شَكَ فِي نَفْسِهِ شَيْءٌ سَأَلَ رَجُلًا، فَشَفَاهُ مِنْهُ، وَأَوْشَكَ أَنْ لَا تَجِدُوهُ، وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا أَذْكَرُ مَا عَبَّرَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا كَالثَّغْبِ شُرْبٍ، صَفْوُهُ وَبَقِي كَدْرُهُ» [رواه البخاری: ۲۹۶۴].

۱۲۷۵- از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: امروز شخصی نزد من آمد، و از چیزی از من پرسید که ندانستم جواب او را چه بگویم، از من پرسید: اگر جوان مسلحی با امیران ما به جهاد بیرون شود، و آن امیر، ما را به چیزهای که طاقت آن را نداریم امر کند، چه باید کرد؟ [یعنی: از وی اطاعت بکنیم یا نه؟]

ابن مسعود رضی الله عنه گفت: به خداوند سوگند نمی‌دانم برای تو چه بگویم؟ آنچه که می‌دانم این است که ما با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم، و تا یک چیز را انجام نمی‌دادیم، ایشان ما را به انجام دادن چیز دیگری امر نمی‌کردند.

و کسی که از شما از خدا بترسد، به خیر و عافیت است، و اگر در مورد چیزی به شک افتاد، از شخص [عالمی] پرسان کند، [و آن عالم] شما را به راه نجات رهنمائی خواهد کرد، ولی زود است زمانی بیاید که چنین شخصی را نتوانید پیدا کنید، و به خداوند یگانه سوگند، آنچه که از دنیا باقی مانده است فکر نمی‌کنم که بهتر از حوضی باشد که آب‌های پاکش نوشیده شده، و گل و لایش باقی مانده است ^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) سبب توقف ابن مسعود رضی الله عنه از فتوی دادن برای آن شخص آن بود که وی بین دو امر متعرض واقع گردیده بود، از یک طرف می‌دانست که اگر (ولی امر) شخصی را به جهاد و یا کار دیگری امر می‌کند، اطاعت کردن از وی واجب است، و از طرف دیگر آن شخص گفته بود که امیران ما، ما را

۵۳- باب: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا لَمْ يُقَاتِلْ أَوَّلَ النَّهَارِ آخَرَ الْقِتَالِ حَتَّى تَزُولَ الشَّمْسُ

باب [۵۳]: پیامبر خدا ﷺ اگر در اول روز قتال نمی کردند، جنگ را تا زوال آفتاب به تاخیر می انداختند

۱۲۷۶- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَعْضِ أَيَّامِهِ الَّتِي لَقِيَ فِيهَا، انْتَهَرَ حَتَّى مَالَتِ الشَّمْسُ، ثُمَّ قَامَ فِي النَّاسِ حَاطِبًا قَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ، لَا تَتَمَنَّوْا لِقَاءَ الْعَدُوِّ، وَسَلُّوْا اللَّهَ الْعَافِيَةَ، فَإِذَا لَقَيْتُمُوهُمْ فَاصْبِرُوا، وَاعْلَمُوا أَنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ»، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ» وَفِي تَقَدَّمَ بَاقِيَ الدُّعَاءِ [رواه البخاری: ۲۹۶۵، ۲۹۶۶].

۱۲۷۶- از عبدالله ابن ابی اوفی رضی الله عنهما روایت است که: پیامبر خدا ﷺ در یکی از روزهایی که به جهاد بیرون شده بودند، تا وقت زوال آفتاب انتظار کشیدند، بعد از آن برخاسته و فرمودند:

«ای مردم! ارزوی مواجه شدن با دشمن را نداشته باشید! و از خدا عافیت و سلامتی را بخواهید، ولی اگر با دشمن مواجه شدید، صبر و مقاومت نمایید، و بدانید که بهشت در زیر سایه‌های شمشیرها است».

بعد از آن دعا کرده و گفتند: «الهی! نازل کننده کتاب تو هستی...» [و بقیه دعاء قبلا گذشت] ^(۱).

به چیزهای امر می کنند که طاقت انجام دادن آن را نداریم، که البته در این حالت اطاعت از امیر واجب نیست، زیرا خداوند متعال می فرماید: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾، از این جهت ابن مسعود رضی الله عنه روش پیامبر خدا ﷺ با صحابه را برای آن شخص بیان نمود، تا خود آن شخص خود را به آن روش تطبیق دهد.

۲) در صورتی که عصر و زمان ابن مسعود رضی الله عنه که به شهادت پیامبر خدا ﷺ (خیر القرون) می باشد، آن طوری بود که او می گوید، و مردم را به تقوی و ترس از خدا توصیه می نمود، پس عصر و زمان ما که (شر القرون) گردیده است، چگونه خواهد بود؟ و ما باید در تقوی و ترس از خدا چگونه باشیم؟ نسأل الله السلامة والعافية.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۵۴- باب: الأَجِير

باب [۵۴]: مزدور [در جهاد].

۱۲۷۷- عَنْ يَعْلَى بْنِ أُمِيَّةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ اسْتَأْجَرْتُ أَجِيرًا، فَقَاتَلَ رَجُلًا، فَعَضَّ أَحَدَهُمَا الْآخَرَ، فَأَنْتَزَعَ يَدَهُ مِنْ فِيهِ، وَنَزَعَ ثَنِيَّتَهُ، فَأَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَهْدَرَهَا، فَقَالَ: «أَيَدُفَعُ يَدَهُ إِلَيْكَ، فَتَقْضُمُهَا كَمَا يَقْضُمُ الْفَحْلُ» [رواه البخاری: ۲۹۷۳].

۱۲۷۷- از یعلی بن امیه رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی را مزدور کردم، او با شخص دیگری جنگ کرد، تا جایی که دست‌های یکدیگر را جویدند، شخصی را که مزدور کرده بودم دست خود را به قوت از دهان آن شخص دیگر بیرون کشید، [و به اثر آن] یکی از دندان‌های آن شخص را کشید.

آن شخص نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفت [و شکایت نمود] پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دندانش را هدر دانسته و فرمودند: «مگر توقع داشتی که دست خود را در دهنتم می‌گذاشت تا مثل شتر نر [دستش را] می‌جویدی»^(۱).

۵۵- باب: مَا قِيلَ فِي لَوَاءِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله

باب [۵۵]: آنچه که در مورد بیرق پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفته شده است

۱۲۷۸- عَنِ الْعَبَّاسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ قَالَ لِلزُّبَيْرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «هَا هُنَا أَمْرُكَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ تَرُكُزَ الرَّايَةَ» [رواه البخاری: ۲۹۷۶].

این دعاء به طور کامل چنین است: الهی! نازل کننده کتاب، و مجری سحاب، و شکست دهنده احزاب تو هستی، [خدایا!] آن‌ها را شکست بده، و ما را بر آن‌ها پیروز بگردان، و دیگر احکام و مسائل متعلق به این حدیث قبلا گذشت.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) یعلی بن امیه در غزوه تبوک برای خود مزدوری گرفته بود، و اینکه برای مزدور از غنیمت سهمی هست یا نه؟ جمهور علماء می‌گویند؟ کسی که در رفتن به جهاد مزدور شد، از اموال غنیمت برایش چیزی داده نمی‌شود.

(۲) کسی که برای دفاع از خود بر شخص جانی ضرر می‌رساند، بر وی چیزی لازم نمی‌گردد، و مسؤولیتی ندارد، مگر آنکه ضرر رساندنش بیش از حد ضرورت باشد.

۱۲۷۸- از عباس رضی الله عنه روایت است که برای زبیر رضی الله عنه گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تو را امر کردند که بیرق را در اینجا نصب کنی ^(۱).

۵۶- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله: «نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ»

باب [۵۶]: این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که: «از ترس که از مسافت یک ماه راه، [در دل دشمنانم] می افتد نصرت داده شده ام»

۱۲۷۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «بُعِثْتُ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ، وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ، فَبَيْنَا أَنَا نَائِمٌ أُتَيْتُ بِمَفَاتِيحِ خَزَائِنِ الْأَرْضِ، فَوُضِعَتْ فِي يَدِي» قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: وَقَدْ ذَهَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنْتُمْ تَنْتَثِلُونَهَا [رواه البخاری: ۲۹۷۷].

۱۲۷۹- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مبعوث شدم به رسالت با کلمه های جامع، و به سبب ترسی که [در دل دشمنانم] نصرت داده می شوم، و در هنگامی که خواب بودم کلید گنج های زمین در دستم نهاده شد».

ابوهریره رضی الله عنه می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رحلت نمودند و شما آن گنج ها را استخراج می کنید ^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در عبارت حدیث آنچه را که به (بیرق) ترجمه نمودیم، به لفظ (لواء) آمده است، و آنچه که از اقوال شرح حدیث دانسته می شود این است که: (لواء) عبارت از بیرق کلانی است که به طور غالب همراه خلیفه و یا امیر جهاد می باشد، و (رایت) بیرق کوچکی است که بر سر نیزه بسته می شود.

(۲) در مورد شکل و رنگ لواء و رایت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایات مختلفی آمده است: طبرانی در معجم کبیر از عبدالله بن بریده به نقل از پدرش روایت می کند که (رایت) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سیاه، و (لوائ) شان سفید بود، و ابوالشیخ از عائشه رضی الله عنها روایت می کند که (لوائ) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سفید بود، ابن عدی از حدیث ابن عباس رضی الله عنهما روایت می کند که (رایت) سیاه، و (لوائ) شان سفید بود، و (لا إله إلا الله) بر آن نوشته شده بود، و تفصیل بیشتر این حدیث، إن شاء الله در موضوع فتح مکه خواهد آمد.

۵۷- باب: حَمَلِ الزَّادِ فِي الْغَزْوِ، وَقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ

التَّقْوَى﴾

باب [۵۷]: برداشتن زاد و توشه در جهاد، و این قول خداوند متعال که: ﴿و توشه بردارید که بهترین توشه تقوی است﴾

۱۲۸۰- عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: صَنَعْتُ سُفْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي بَيْتِ أَبِي بَكْرٍ، حِينَ أَرَادَ أَنْ يَهَاجِرَ إِلَى الْمَدِينَةِ، قَالَتْ: فَلَمْ نَجِدْ لِسُفْرَتِهِ، وَلَا لِسِقَائِهِ مَا نَرِبُطُهُمَا بِهِ، فَقُلْتُ لِأَبِي بَكْرٍ: «وَاللَّهِ مَا أَجِدُ شَيْئًا أُرْبِطُ بِهِ إِلَّا نِطَاقِي»، قَالَ: فَشَقَّيْهِ بِإِثْنَيْنِ، فَأَرْبِطِيهِ: بِوَاحِدِ السَّقَاءِ، وَبِالْآخِرِ السُّفْرَةَ، «فَفَعَلْتُ»، فَلِذَلِكَ سُمِّيَتْ ذَاتُ اللَّطَّاقَيْنِ [رواه البخاری: ۲۹۷۹].

۱۲۸۰- از اسماء رضی الله عنهما روایت است که گفت: هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اراده هجرت نمودند، سفره‌شان را در خانه ابوبکر رضی الله عنه تهیه نمودم، ولی چیزی که سفره و مشک آب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به آن ببندیم، پیدا کرده نتوانستم. برای ابوبکر رضی الله عنه گفتم: به خداوند سوگند به جز از نطاقم چیزی که به آن [سفره و مشک آب را] ببندم پیدا کرده نتوانستم.

۱- مراد از (جوامع الکلم) سخنان جامعی است که در عبارت کم حاوی معانی زیادی می‌باشد، و (جوامع الکلم) در نزد بعضی از علماء قرآن مجید است، که در الفاظ اندکی از آن، معانی بسیاری گنجاینده شده است، و بزرگ‌ترین دلیل آن این است که یک علم کامل که علم میراث باشد، با همه اشکال و انواع خود در یک صفحه از قرآن کریم گنجاینده شده است، و یا مراد از آن عموم الفاظ نبوی است که دارای چنین خاصیتی می‌باشد، مانند: «إنما الأعمال بالنیات» و «لا ضرر ولا ضرار» و «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ، حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ» و «الْحَارُّ أَحَقُّ بِسِقْيِهِ»، و صدها مثال دیگر، که شرح و تفصیل هر یک از این احادیث، به کتاب‌ها ضرورت دارد، و فعلاً: کتاب‌های بسیاری در شرح هر یک از چنین احادیثی نوشته شده است.

۲) مراد از گنج‌های زمین، یا گنج‌هایی است که در زیر زمین مدفون است، و یا عبارت از گنج‌های ملوک و پادشاهان، مانند کسری و قیصر است که بعد از فتح این ممالک، به غنیمت مسلمانان در آمد، و سخن ابوهیره رضی الله عنه مؤید همین معنی اخیر است.

گفت: (نطاق) خود را دو پاره کن! با یکی مشک آب، و با دیگری سفره را ببند، و این کار را کردم، و از همین جهت به (ذات التَّطَائِنِ) نامیده شد^(۱).

۵۸- باب: الرَّذْفِ عَلَى الْحِمَارِ

باب [۵۸] با هم سوار شدن بر الاغ

۱۲۸۱- عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «رَكِبَ عَلَى حِمَارٍ عَلَى إِكْفِ عَلَيْهِ قَطِيفَةً، وَأَرْدَفَ أُسَامَةَ وَرَاءَهُ» [رواه البخاری: ۲۹۸۷].

۱۲۸۱- از اسامه بن زید رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر (الاغی) که پالانی داشت و روی پالان قطیفه انداخته شده بود، سوار شدند، و اسامه را پشت سر خود سوار کردند^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) نطاق: بر وزن عراق، عبارت از لنگی است که زن‌ها هنگام کار کردن آن را بر بالای لباس خود می‌پوشیدند، تا لباس‌هایشان کثیف نگردد، و به زبان امروزی می‌توان آن را پیش بند هم گفت.

(۲) این حدیث دلالت بر فضیلت ابوبکر رضی الله عنه و خانواده‌اش دارد، زیرا در راه خدا و پیروزی اسلام از هیچ چیز خود دریغ نمی‌کردند، و مسلمانان صادق و حقیقی چنین می‌باشند، در یکی از غزوات که به کمک و همکاری احتیاج بود، هرکس چیزی می‌آورد، عمر رضی الله عنه می‌گوید: من نیم مال خود را آوردم، و با خود گفتم که امروز از ابوبکر رضی الله عنه در این مسابقه پیشی خواهم گرفت، بعد از اینکه مال‌ها را آوردم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: چه اندازه از مال خود را آوردی؟ گفتم: نیم آن را، بعد از آن از ابوبکر پرسیدند که تو چه اندازه از مال خود را آوردی؟ گفتم: هر چه که داشتم آوردم.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

این حدیث از چندین وجه دلالت بر توضع پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دراد:

أ- سوار شدن بر بالای خر.

ب- سوار شدن بر بالای خری که بر روی پالانش تنها یک قطیفه انداخته شده بود.

ج- آنکه شخص دیگری را پشت سر خود سوار کردند، زیرا کسانی که اندک تکبری دارد، از چنین کاری خودداری می‌نمایند، و البته طوری که امام عینی رحمته الله می‌گوید: باید مسلمانان این موافق پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را برای خود سرمشق قرار دهند، و از کاری که ایشان کبر نکردند، کبر نکنند.

۱۲۸۲- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَقْبَلَ يَوْمَ الْفَتْحِ مِنْ أَعْلَى مَكَّةَ عَلَى رَاحِلَتِهِ مُرَدِّفًا أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ، وَمَعَهُ بِلَالٌ، وَمَعَهُ عُمَانُ بْنُ طَلْحَةَ مِنَ الْحَجَبَةِ، حَتَّى أَتَا فِي الْمَسْجِدِ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَأْتِيَ بِمِفْتَاحِ الْبَيْتِ فَفَتَحَ، وَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبَاقِي الْحَدِيثِ قَدْ تَقَدَّمَ [رواه البخاری: ۲۹۸۸] وانظر حديث رقم: [۵۰۵].

۱۲۸۲- از عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما روایت است که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در روز فتح مکه، از طرف بلند مکه در حالی که بر بالای شتر خود بودند، و اسامه بر پشت سرشان سوار بود، آمدند، و در این وقت بلال همراهشان بود، و عثمان بن طلحه رضی اللہ عنہ ^(۱) که از حاجبان کعبه است [نیز] همراهشان بود، [آمدند] تا اینکه شتر را در مسجد خواباندند، بعد از آن به عثمان بن طلحه رضی اللہ عنہ امر کردند که کلید خانه [کعبه] را بیاورد و خانه را بگشاید، و پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم داخل خانه شدند... [و بقیه حدیث قبلا گذشت] ^(۲).

۵۹- باب: كَرَاهِيَةِ السَّفَرِ بِالْمَصَاحِفِ إِلَى أَرْضِ الْعَدُوِّ

باب [۵۹]: با قرآن نباید به سرزمین دشمن سفر نمود

۱۲۸۳- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى أَنْ يُسَافَرَ بِالْقُرْآنِ إِلَى أَرْضِ الْعَدُوِّ [رواه البخاری: ۲۹۹۰].

۱- وی عثمان بن طلحه بن عبدالله قرشی است، پدرش و کاکایش (عمویش)، و چهار برادرش به نام‌های: مسافع، و جلاس، و حارث، و کلاب در غزوه (احد در حال کفر به دست مسلمانان کشته شدند، خود عثمان در صلح حدیبیه همراه خالد بن ولید به مدینه منوره نزد پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم آمد، و در همانجا ماند، و با پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در فتح مکه اشتراک داشت، و در روز فتح مکه پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کلیه خانه مشرفه را بدست او و پسر کاکایش (پسر عمویش) شیبه بن عثمان بن ابی طلحه دادند، و فرمودند: برای همیشه در نزد شما باشد، و جز از ظالمی کس دیگری آن را از شما نمی‌گیرد، و تا هنگام وفات پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در مدینه منوره بود، بعد از آن به مکه مکرمه آمد، و در سال چهل و دوی هجری همانجا وفات یافت، اسد الغابه (۳/ ۳۷۲).

۲- و تفصیل احکام و مسائل متعلق به این حدیث، در حدیث (۳۱۷) قبلا گذشت.

۱۲۸۳- و از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از اینکه شخص با قرآن به سرزمین دشمن سفر نماید، نهی کردند^(۱).

۶۰- مَا يُكْرَهُ مِنْ رَفْعِ الصَّوْتِ بِالتَّكْبِيرِ

باب [۶۰]: تکبیر گفتن با صدای بلند مکروه است

۱۲۸۴- عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَكُنَّا إِذَا أَشْرَفْنَا عَلَى وَادٍ، هَلَلْنَا وَكَبَّرْنَا ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُنَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ارْبِعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ، فَإِنَّكُمْ لَا تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلَا غَائِبًا، إِنَّهُ مَعَكُمْ وَإِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ [رواه البخاری: ۲۹۹۴].

۱۲۸۴- از ابو موسی اشعری رضی الله عنه روایت است که گفت: با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم و چون به بلندی می‌رسیدیم با صدای بلند تکبیر و تهلیل [یعنی: الله اکبر، و لا إله إلا الله] می‌گفتیم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ای مردم! بر خود رحم کنید! زیرا شما شخص ناشنوا و یا شخص غایبی را مورد خطاب قرار نمی‌دهید، کسی را مورد خطاب قرار می‌دهید که در همه جا با شما است، و شنوائی است که در نزدیک شما است»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اگر کسی تنها به سرزمین کفار می‌رود، نباید قرآن را با خود ببرد، زیرا احتمال دارد که قرآن در دست کفار بیفتد، و مورد اهانت قرار بگیرد، در صحیح مسلم از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از سفر کردن با قرآن به سرزمین دشمن منع می‌کردند، و می‌ترسیدند که مبادا مورد اهانت قرار بگیرد.

(۲) چون علت ممانعت از بردن قرآن مجید به سرزمین دشمن خوف اهانت کردن به قرآن مجید است، از این سبب در جایی که چنین علتی وجود نداشته باشد، و اقلیت‌های مسلمانی زندگی نمایند، نه تنها آنکه بردن قرآن در آنجا باکی ندارد، بلکه بردن آن جهت تلاوت و استفاده نمودن از آن، لازم است.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) دعا کردن با صدای بلند مکروه است.

۶۱- باب: التَّسْبِيحُ إِذَا هَبَطَ وَادِيًا

باب [۶۱]: تسبیح گفتن در وقت سرازیر شدن به طرف دشت

۱۲۸۵- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «كُنَّا إِذَا صَعِدْنَا كَبَّرْنَا، وَإِذَا نَزَلْنَا سَبَّحْنَا» [رواه البخاری: ۲۹۹۳].

۱۲۸۵- از جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنهما روایت است که گفت: هنگام بالا شدن به بلندی تکبیر می گفتیم، و هنگام سرازیر شدن تسبیح ^(۱).

۶۲- باب: يُكْتَبُ لِلْمَسَافِرِ مَا كَانَ يَعْمَلُ فِي الْإِقَامَةِ

باب [۶۲]: برای مسافر ثواب عملی را که در اقامت انجام می داد، نوشته می شود

۱۲۸۶- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا مَرِضَ الْعَبْدُ، أَوْ سَافَرَ، كُتِبَ لَهُ مِثْلُ مَا كَانَ يَعْمَلُ مُقِيمًا صَحِيحًا» [رواه البخاری: ۲۹۹۶].

۱۲۸۶- از ابوموسی رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «وقتی که شخص مریض می گردد و مسافر می شود، برایش ثواب عملی را که در حال صحتمندی و مقیم بودن انجام می داد، نوشته می شود» ^(۲).

۲) از قیس بن عباد رضی الله عنه روایت است که گفت: صحابه رضی الله عنهم بلند کردن آواز را در وقت دعا، و در وقت ذکر، و در وقت جنازه مکروه می دانستند، و سعید بن مسیب رضی الله عنه می گوید: سه چیز را مردم از خود آورده اند: دعا کردن با صدای بلند، بالا کردن دست در وقت دعا کردن، و کوتاه کردن سجده، و مجاهد رضی الله عنه شخصی را دید که با صدای بلند دعا می کند، با ریگ او را زد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

معنی سخن جابر رضی الله عنه که گفت: (هنگام بالا شدن به بلندی تکبیر می گفتیم، و هنگام سرازیر شدن تسبیح) این است که هنگام بالا شدن به بلندی (الله اکبر)، و در هنگام سرازیر شدن (سبحان الله) می گفتند، و شاید سببش آن باشد که مسلمان در وقت قرار داشتن در جای بلند و مرتفع، کبرای الهی را در نظر آورد و تکبیر بگوید، و ذات الهی را از همه چیز بالاتر و بزرگتر بشمار آورد، و در هنگامی که در بطن وادی است، به متابعت از یونس علیه السلام که در بطن ماهی تسبیح می گفت، تسبیح بگوید، تا از ذلت و گرفتار شدن در چنگ دشمن نجات بیابد، والله تعالی اعلم.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۶۳- باب: السَّيْرُ وَحَدُّهُ

باب [۶۳]: سفر کردن تنها

۱۲۸۷- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي الْوَحْدَةِ مَا أَعْلَمُوا، مَا سَارَ رَاكِبٌ بِكَيْلٍ وَحْدَهُ» [رواه البخاری: ۲۹۹۸].

۱۲۸۷- از ابن عمر رضی اللہ عنہما از پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم روایت است که فرمودند: «اگر چیزی را که من در تنها رفتن می‌دانم، مردم دیگر می‌دانستند، هیچ سواره به شب تنها سفر نمی‌کرد»^(۱).

۶۴- باب: الْجِهَادِ بِإِذْنِ الْأَبْوَيْنِ

باب [۶۴]: جهاد کردن به اجازه پدر و مادر

۱۲۸۸- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَاسْتَأْذَنَهُ فِي الْجِهَادِ، فَقَالَ: «أَحْيِ وَالِدَاكَ؟»، قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَفِيهِمَا فَجَاهِدْ» [رواه البخاری: ۳۰۰۴].

۱۲۸۸- از عبدالله بن عمرو رضی اللہ عنہما روایت است که گفت: شخصی نزد پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم آمد و از ایشان در رفتن به جهاد اجازه خواست. پرسیدند: «پدر و مادرت زنده هستند؟»

(۱) اگر کسی عمل نیکی مانند: روزه نفل، شب خیزی، دست گیری از فقراء و درماندگان و امثال این‌ها را داشته باشد، و بعد از آن به اثر مریضی و یا سفر، و یا پیری و فقر و غیره، آن کارها را انجام داده نتواند، اگر به نیتش باشد که اگر قدرت می‌داشت، همان کارها را انجام می‌داد، ثواب انجام آن کارها مانند ایامی که آن‌ها را انجام می‌داد، برایش نوشته می‌شود.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) تنها رفتن در سفری که مظنة خطر است، حرام، و در سفری که مظنة خطر نیست، مکروه، و در سفری که با دیگران رفتن سبب فوات مقصود می‌گردد، مانند تجسس از دشمن و امثال این‌ها، مباح، و احیانا لازم است.

(۲) تحریم و کراهت تنها رفتن در شب، شدیدتر از تحریم و کراهت تنها رفتن در روز است، زیرا خطر تنها رفتن در شب، بیش از خطر تنها رفتن در روز است.

گفت: بلی.

فرمودند: «در آن‌ها جهاد کن [یعنی: در خدمت آن‌ها باش]»^(۱).

۶۵- باب: مَا قِيلَ فِي الْجَرَسِ وَنَحْوِهِ فِي أَعْنَاقِ الْإِبِلِ

باب [۶۵]: آنچه که در مورد آویزان کردن جرس و امثال آن بر گردن شتر گفت شده است

۱۲۸۹- عَنْ أَبِي بَشِيرٍ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، وَالنَّاسُ فِي مَبِيَّتِهِمْ، فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، رَسُولًا أَنْ: «لَا يَبْقَيْنَ فِي رِقَبَةِ بَعِيرٍ قِلَادَةٌ مِنْ وَتَرٍ، أَوْ قِلَادَةٌ إِلَّا قُطِعَتْ» [رواه البخاری: ۳۰۰۵].

۱۲۸۹- از ابوبشیر انصاری رضی الله عنه^(۲) روایت است که وی در یکی از سفرهای با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، در حالی که مردم در خوابگاه‌های خود بودند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شخصی را فرستاده و فرمودند:

«نباید به گردن هیچ شتری قلاده را که از زه کمان باشد، - و یا هر قلاده که باشد - باقی بگذارد، مگر آنکه قطع شود»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) جهاد به معنی کوشش کردن جهت ضرر رساندن به غیر است، و بدون شک این معنی در اینجا مراد نیست، بلکه مراد کوشش کردن در راه بدست آوردن رضایت والدین و احسان کردن برای آن‌ها است، و اینکه از آن به لفظ (جهاد) تعبیر شده است، از روی مشاکله است، زیرا آن شخص گفته بود که می‌خواهم به جهاد بروم، برایش گفتند: در پدر و مادر خود جهاد کن.

(۲) در رفتن به جهاد اجازه والدین شرط است، بنابراین، جمهور علماء می‌گویند: اگر والدین و یا یکی از آن‌ها - در صورتی که مسلمان باشند - و فرزند خود را از رفتن به جهاد منع کردند، رفتن چنین شخصی به جهاد حرام است، زیرا اطاعت از والدین، فرض عین، و رفتن به جهاد فرض کفائی است، ولی در وقت حمله دشمن بر مسلمانان که جهاد فرض عین می‌گردد، اجازه دادن پدر و مادر در رفتن به جهاد شرط نیست، و بنا به قول اکثر علماء، حکم پدر کلان و مادر کلان، حکم پدر و مادر است.

۲- وی قیس بن عبید بن حُریر انصاری است، از کسانی است که در بیعت رضوان اشتراک داشتند، احادیث کمی روایت کرده است، و امام بخاری رحمته الله از وی فقط همین یک حدیث را روایت کرده است، بسیار عمر کرد، و بعد از واقعه حره وفات یافت، اسد الغابه (۵/ ۱۴۸).

۶۶- باب: مَنْ اَكْتَتَبَ فِي جَيْشٍ فَخَرَجَتْ امْرَأَتُهُ حَاجَةً أَوْ كَانَ لَهُ عُذْرٌ هَلْ يُؤْذَنُ لَهُ؟

باب ۱۶۶: کسی که در لشکری ثبت نام شد، و همسرش به حج رفت، و یا برایش عذری پیدا شد، آیا برایش اجازه داده می‌شود؟

۱۲۹۰- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَنَّهُ: سَمِعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: «لَا يَخْلُونَ رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ، وَلَا تُسَافِرَنَّ امْرَأَةٌ إِلَّا وَمَعَهَا مُحْرَمٌ»، فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اكْتَتَبْتُ فِي غَزْوَةِ كَذَا وَكَذَا، وَخَرَجَتْ امْرَأَتِي حَاجَةً، قَالَ: «أَذْهَبَ فَحَجَّ مَعَ امْرَأَتِكَ» [رواه البخاری: ۳۰۰۶].

۱۲۹۰- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده است که فرمودند: «نباید هیچ مردی با زنی خلوت نماید، و نباید هیچ زنی مسافرت کند، مگر آنکه محرمش همراهش باشد».

شخصی برخاست و گفت: در فلان غزوه ثبت نام شده‌ام، ولی زخم به حج رفته است، فرمودند: «برو به همراه زن خود حج کن»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) بعضی می‌گویند: مراد از قلاده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امر به قطع نمودن آن نمودند، زنگی است که به گردن شتر آویزان می‌کردند، و چون این زنگ شباهت به ناقوس داشت، از آن جهت امر کردند تا زنگ‌ها را از گردن شتران دور کنند، بعضی می‌گویند: مراد تارهایی است که غرض دفع چشم، به گردن شترها می‌بستند، و چنین گمان می‌کردند که این تارها سبب دفع چشم از شتر می‌گردد، و برای آنکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این مفکوره را باطل اعلان کرده باشند، امر کردند تا آن قلاده‌ها را از گردن شتران قطع کنند.

(۲) آویزان کردن زنگ به گردن چارپایان، و یا بستن نخ و تار به قصد دفع چشم، مکروه است، ولی اگر روی حاجت، مانند: راندن حیوان، و یا جهت زینت باشد، باکی ندارد.

۲- احکام متعلق به این حدیث در حدیث (۸۹۹) قبلا گذشت.

۶۷- باب: الأَسَارَى فِي السَّلَاسِلِ

باب [۶۷]: اسیران در بند

۱۲۹۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «عَجِبَ اللَّهُ مِنْ قَوْمٍ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ فِي السَّلَاسِلِ» [رواه البخارى: ۳۰۱۰].

۱۲۹۱- از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمودند: «خداوند از حال مردمی تعجب می کند [بلا کیف] که با غل زنجیر به بهشت می روند»^(۱).

۶۸- باب: أَهْلُ الدَّارِ يُبَيِّتُونَ فَيُصَابُ الْوَلَدَانُ وَالذَّرَارِيُّ

باب [۶۸]: خانواده که بر آن ها شبیخون زده می شود و اولاد آن ها مورد اصابت قرار می گیرند

۱۲۹۲- عَنِ الصَّعْبِ بْنِ جَثَامَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: مَرَّ بِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْأَبْوَاءِ، أَوْ بَوَدَّانَ، وَسُئِلَ عَنْ أَهْلِ الدَّارِ يُبَيِّتُونَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، فَيُصَابُ مِنْ نِسَائِهِمْ

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) بعضی از علماء می گویند که: مراد از تعجب و از هر چیز دیگری که نسبت آن به خداوند متعال محال است، لازم آن چیز است نه خود آن چیز، مثلاً مراد از تعجب، رضایت و ثواب دادن است، و عده دیگری می گویند: که مراد از هر چیزی که خدا و یا رسولش به خدا نسبت داده باشد، حقیقت همان چیز است، ولی کیفیت آن مجهول است، برای تفصیل بیشتر به مقدمه مراجعه شود.

(۲) گویند: مراد از کسانی که با غل و زنجیر داخل بهشت می شوند، مسلمانانی هستند که اسیر کفار می شوند، و در حال اسارت به قتل رسیده و یا می میرند، و در قیامت به همان شکل حشر می گردند، و به همان شکل داخل بهشت می شوند، و عده دیگری می گویند که مراد از این اشخاص کفاری هستند که اسیر مسلمانان می شوند، و در حالی که در بند مسلمانان هستند، به اسلام داخل می شوند، و چون مسلمان شدن مستوجب بهشت است، گویا که با غل و زنجیر خود به بهشت داخل شده اند، ولی تاویل اول به سیاق حدیث موافق تر به نظر می رسد، والله تعالی أعلم.

وَدَرَّارِيَهُمْ قَالَ: «هُمْ مِنْهُمْ»، وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «لَا حَيْ إِلَّا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»
[رواه البخاری: ۳۰۱۲].

۱۲۹۲- از صعب بن جثام رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در منطقه (ابواء) یا (ودان) نزد من آمدند، و از ایشان از حکم خانواده که بر آنها شبیخون زده می‌شود، و زن‌ها و اولاد آنها مورد اصابت قرار می‌گیرند، پرسیده شد. فرمودند: «زن و فرزند آنها در حکم خود آنها هستند»، و از ایشان شنیدم که می‌فرمودند: «و قرق کردن چیزی جز برای خدا و برای رسول او صلی الله علیه و آله نمی‌باشد»^(۱).

۶۹- باب: قَتْلِ الصَّبِيَّانِ فِي الْحَرْبِ

باب [۶۹]: کشتن اطفال در جنگ

۱۲۹۳- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ امْرَأَةً وَجَدَتْ فِي بَعْضِ مَعَازِي النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَقْتُولَةً، «فَأَنْكَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَتْلَ النِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ» [رواه البخاری: ۳۰۱۴].

۱۲۹۳- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که در یکی از غزوات، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زن کشته پیدا شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کشتن زن‌ها و اطفال را بد گفتند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) کشتن اولاد و زن‌های کفار اگر در جنگ اشتراک نداشته باشند، روا نیست، و اگر در جنگ اشتراک داشته باشند، روا است.

۲- در شبیخون زدن بر کفار، و یا زدن آنها به منجنیق - و یا در وقت حاضر به موشک زدن و یا بمبار کردن آنها - که سبب کشته شدن زنان و اطفال آنها نیز می‌شود، روا است و یا نه؟ بین علماء اختلاف است، امام مالک و احمد و اوزاع رحمهم الله می‌گویند: کشتن آنها در چنین حالتی روا نیست، امام ابوحنیفه و ابویوسف و محمد و شافعی رحمهم الله می‌گویند: اگر رسیدن به کفار جز به کشتن اطفال و زن‌های آنها میسر نبود، کشتن آنها باکی ندارد، و علاوه بر آن امام ابوحنیفه و ابویوسف و محمد و ثوری رحمهم الله می‌گویند: اگر کفار اولاد مسلمانان را برای خود سپر قرار داده بودند، و راهی دیگری برای رسیدن به آنها جز راه تیراندازی بر آنان وجود نداشت، تیراندازی بر آنها در چنین حالتی جواز دارد، و اگر کسی از مسلمانان در این حالت کشته شد، از کشتن آن، کفاره لازم می‌شود، نه دیت.

(۳) حکم (قرق) کردن، قبلا در کتاب مساقات گذشت.

۷۰- لَا يُعَذَّبُ بِعَذَابِ اللَّهِ

باب [۷۰]: به [مانند] عذاب خدا نباید عذاب کرد

۱۲۹۴- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: لما بلغه أَنَّ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، حَرَّقَ قَوْمًا، فَبَلَغَ ابْنَ عَبَّاسٍ فَقَالَ: لَوْ كُنْتُ أَنَا لَمْ أُحَرِّقْهُمْ لِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَا تُعَذَّبُوا بِعَذَابِ اللَّهِ»، وَلَقَعْتُهُمْ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَأَقْتُلُوهُ» [رواه البخاری: ۳۰۱۷].

۱۲۹۴- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که چون برایش خبر رسید که علی رضی الله عنه مردمی را به آتش سوزانیده است، وگفت: اگر من می بود آن‌ها را نمی سوزانیدم، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «به عذاب خدا نکند» بلکه آن‌ها را مطابق قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: «کسی که دینش را تبدیل کرد بکشید» می کشتم^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) مراد از بد گفتن کشتن زن‌ها و اطفال، نهی کردن از کشتن آن‌ها است، و اینکه در حدیث بیشتر اشاره به جواز کشتن زن‌ها و اطفال شده است، سببش این است که اگر هدف اصلی در جنگ، جنگجویان دشمن باشد، و در ضمن آن‌ها زن‌ها و اطفال آن‌ها مورد اصابت قرار می‌گیرند، باکی ندارد، و مراد از نهی در این حدیث هدف قرار دادن مستقیم خود زن‌ها و اطفال است.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) علی رضی الله عنه کسانی را به آتش سوزانیده بود که درباره وی ادعای رویت نموده و می‌گفتند: علی خدا است، و چون چنین گناه بس بزرگی را مرتکب شده بودند، علی رضی الله عنه آن‌ها را به خست‌ترین عذابی عقوبت نمود، و با این هم چون سخن ابن عباس برای علی رضی الله عنه رسید گفت: ابن عباس راست می‌گوید.

۲) وقتی که علی رضی الله عنه آن گروه را به آتش سوزانید، گفتند: اکنون برای ما یقین بیشتری حاصل شد که خدای حقیقی تو هستی، زیرا به آتش جز پروردگار آتش دیگر کسی عذاب نمی‌کند، و این آخری تلقین شیطان در کفر و ردت و گمراه ساختن آن بد بخت‌ها بود.

۳) نظر عامهٔ علماء این است که سوزانیدن به آتش در هر عقوبتی خواه حدود باشد و خواه قصاص جواز ندارد، ولی بعضی از صحابه مانند علی بن ابی طالب و خالد بن ولید آن را جواز می‌دهند، و گویند هنگامی که خالد بن ولید بعضی از مرتدین را سوزانید، عمر رضی الله عنه نزد ابوبکر رضی الله عنه رفت و گفت این شخصی را که به عذاب خدا تعذیب می‌کند، عزل کن، ابوبکر رضی الله عنه گفت: شمشیری را که خداوند بر مشرکین مسلط ساخته است، از بین نمی‌برم.

۱۲۹۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: «قَرَصَتْ نَمْلَةٌ نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، فَأَمَرَ بِقَرْيَةِ النَّمْلِ، فَأُحْرِقَتْ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: أَنْ قَرَصَتْكَ نَمْلَةٌ أُحْرِقْتَ أُمَّةً مِنَ الْأُمَّمِ تُسَبِّحُ اللَّهَ» [۳۰۱۹].

۱۲۹۵- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «مورچه انگشت پیامبری از پیامبران را گزید، آن پیامبر امر کرد تا لانه مورچگان سوزانیده شود، خداوند به او وحی کرد: از اینکه مورچه تو را گزید، یک امتی را که تسبیح خدا را می گفتند آتش زدی»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) امام کرمانی رحمته الله علیه می گوید: پیامبری که انگشتش را مورچه گزید، و او بالمقابل لانه آن را آتش زد، موسی علیه السلام بود، و گویند که برای این قصه سببی بود و آن اینکه: این پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر قریه گذشت که خداوند تمام اهل آن قریه را به سبب گناهان اهل آن هلاک ساخته بود، آن پیامبر گفت: الهی! در این قریه اطفال و حیوانات و کسانی که مرتکب گناهی نشده بودند نیز وجود داشتند، [یعنی آن ها نباید هلاک می شدند]، وبعد از آن زیر درختی نشست، در این وقت مورچه او را گزید و او امر کرد تا لانه مورچگان را بسوزانند.

(۲) کشتن و سوزانیدن مورچگان و هر حشره و حیوان بی ضرر دیگری بدون ضرورت جواز ندارد، از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از کشتن مورچه و کشتن زنبور عسل نهی کردند.

(۳) مورچگان و قیاس بر آن بقیه حشرات و حیوانات تسبیح خداوند متعال را می گویند، خداوند متعال می فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ ۚ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾، یعنی: هیچ چیزی نیست مگر آنکه به حمد او تسبیح می گوید، و لکن شما تسبیح آن ها را نمی فهمید.

۷۲- باب: حَرْقِ الدُّورِ وَالنَّخِيلِ

باب [۷۲]: سوزاندن خانه‌ها و نخلستان‌ها

۱۲۹۶- عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَلَا تُرِيحُنِي مِنْ ذِي الْخَلْصَةِ» وَكَانَ بَيْتًا فِي خَنْعَمَ يُسَمَّى كَعْبَةَ الْيَمَانِيَّةِ، قَالَ: فَانْطَلَقْتُ فِي خَمْسِينَ وَمِائَةِ فَارِسٍ مِنْ أَحْمَسَ، وَكَانُوا أَصْحَابَ خَيْلٍ، قَالَ: وَكُنْتُ لَا أَتَّبْتُ عَلَى الْخَيْلِ، فَضَرَبَ فِي صَدْرِي حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ أَصَابِعِهِ فِي صَدْرِي، وَقَالَ: «اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ، وَاجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا»، فَانْطَلَقَ إِلَيْهَا فَكَسَرَهَا وَحَرَّقَهَا، ثُمَّ بَعَثَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُخْبِرُهُ، فَقَالَ رَسُولُ جَرِيرٍ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، مَا جِئْتُكَ حَتَّى تَرَكْتُهَا كَأَنَّهَا جَمَلٌ أَجْوَفٌ أَوْ أَجْرَبٌ، قَالَ: فَبَارَكَ فِي خَيْلِ أَحْمَسَ، وَرَجَالَهَا خَمْسَ مَرَّاتٍ [رواه البخاري: ۳۰۲۰].

۱۲۹۶- از جریر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من گفتند: «مرا از [بتخانه] ذی الخلصه راحت نمی‌سازی؟» و [بتخانه ذی الخلصه] عبارت از خانه در قبیله (خنعم) بود که به نام کعبه یمانی یاد می‌شد، [و آن را مشابه کعبه ساخته بودند].

[جریر] گفت: که با یکصد و پنجاه سوار از مردم (احمس) که سواران ماهری بودند، به آن طرف حرکت کردم، و من خود را [از مریضی و ضعفی که داشتم] بر بالای اسب گرفته نمی‌توانستم، [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] با دست خود چنین بر سینه‌ام زدند که آثار انگشتان‌شان را بر سینه‌ام مشاهده نمودم، و دعا کردند که: «خدایا! او را ثابت قدم بساز، و او را هدایت کن و سبب هدایت دیگران بگردان».

جریر رضی الله عنه به طرف آن بتخانه رفت، و آن بتخانه را [با بتی که در آن بود] منهدم ساخت و به آتش کشید، و شخصی را فرستاد که خبر را برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برساند. فرستاده جریر [نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد] و گفت: قسم به ذاتی که شما را به حق فرستاده است تا هنگامی که [آن بتخانه را] مانند شتر درون خالی و یا شتر (گر) [شک

از راوی است]، ندیدم، نزد شما نیامدم، و پیامبر خدا ﷺ برای افراد و اسپ‌های قبیله (أحمس) پنج باری دعای خیر و برکت نمودند^(۱).

۷۳- باب: الْحَرْبُ خَدْعَةٌ

باب [۷۳]: جنگ فریب است

۱۲۹۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «هَلَكَ كَسْرَى، ثُمَّ لَا يَكُونُ كَسْرَى بَعْدَهُ، وَفَيْصَرٌ لَيْهْلِكَنَّ ثُمَّ لَا يَكُونُ فَيْصَرٌ بَعْدَهُ، وَلْتُقْسَمَنَّ كُنُوزُهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ [رواه البخاری: ۳۰۲۷].

۱۲۹۷- از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمودند: «کسری هلاک شد، و بعد از وی کسرای دیگری نیست، و قیصر هلاک می‌شود، و بعد از وی قیصر دیگری نیست، و حتما گنج‌های آن‌ها در جهاد فی سبیل الله تقسیم می‌شود»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از این سخن فرستاده جریر رضی الله عنه که: (تا هنگامی که (آن بتخانه را) مانند شتر درون خالی و یا شتر (گر) ندیدم، نزد شما نیامدم) این است که: تا وقتی که همه بت‌هایی را که در آن وجود داشت، از بین نبردیم، و آن‌ها را آتش نزدیم، نزد شما نیامدم.

(۲) چیزهای که سبب فتنه در دین مردم می‌گردد، و اساس کفری دارد، باید از بین برده شود.

(۳) اگر فتحی صورت می‌گیرد، باید به زودی خبر آن برای (ولی امر) رسانیده شود.

(۴) یاد کردن از شکست دشمن به سخنان تمسخر آمیز روا است.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) (کسری): لقب پادشاهان فارس، و (قیصر) لقب پادشاهان روم است.

(۲) امام شافعی رحمته الله در سبب ورود این حدیث می‌گوید: «فریش در زمان جاهلیت غرض تجارت به عراق و شام می‌رفتند، - عراق تحت تصرف فارس، و شام تحت تصرف روم بود - و بعد از مسلمان شدن به این خوف افتادند که بعد از این به عراق و شام سفر کرده نتوانند، زیرا فارس و روم با اسلام و مسلمانان مخالف بودند، پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم برای آن‌ها اطمینان داده و فرمودند که بعد از این کسری در عراق، و روم در شام نخواهد بود»، و همانطور هم شد، و تا امروز هم عراق تحت تصرف فارس قرار نگرفت، و شام تحت تصرف روم.

۱۲۹۸- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «سَمِيَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْحَرْبَ خَدْعَةً»
[رواه البخاری: ۳۰۲۹].

۱۲۹۸- و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جنگ را حيله و فریب کاری نامیدند^(۱).

۷۴- باب: مَا يُكْرَهُ مِنَ التَّنَازُعِ وَالِاخْتِلَافِ فِي الْحَرْبِ وَعُقُوبَةُ مَنْ عَصَى إِمَامَهُ
باب [۷۴]: کراهت اختلاف و کشمکش در جنگ، و عقوبت کسی که از امام خود نافرمانی کند

۱۲۹۹- عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: جَعَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى الرَّجَالِ يَوْمَ أُحُدٍ، وَكَانُوا حَمْسِينَ رَجُلًا عَبْدَ اللَّهِ بْنِ جُبَيْرٍ، فَقَالَ: «إِنْ رَأَيْتُمُونَا تَخْطِفُنَا الطَّيْرُ فَلَا تَبْرَحُوا مَكَانَكُمْ، هَذَا حَتَّى أُرْسَلَ إِلَيْكُمْ، وَإِنْ رَأَيْتُمُونَا هَزَمْنَا الْقَوْمَ وَأَوْطَأْنَاهُمْ، فَلَا تَبْرَحُوا حَتَّى أُرْسَلَ إِلَيْكُمْ»، فَهَزَمُوهُمْ، قَالَ: فَأَنَا وَاللَّهِ رَأَيْتُ النَّسَاءَ يَشْتَدِدْنَ، قَدْ بَدَتْ خَلَاجُهُنَّ وَأَسْوَفُهُنَّ، رَافِعَاتٍ ثِيَابَهُنَّ، فَقَالَ أَصْحَابُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُبَيْرٍ: الْغَنِيمَةُ أَيُّ قَوْمِ الْغَنِيمَةِ، ظَهَرَ أَصْحَابُكُمْ فَمَا تَنْتَظِرُونَ؟ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جُبَيْرٍ: أُنْسِيْتُمْ مَا قَالَ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالُوا: وَاللَّهِ لَتَأْتِيَنَّ النَّاسَ، فَلَنُصِيبَنَّ مِنَ الْغَنِيمَةِ، فَلَمَّا أَتَوْهُمْ صُرِفَتْ وُجُوهُهُمْ، فَأَقْبَلُوا مُنْهَزِمِينَ، فَذَلِكَ إِذْ يَدْعُوهُمْ الرَّسُولُ فِي أُخْرَاهُمْ، فَلَمْ يَبَقْ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَيْرٌ أَثْنِي عَشَرَ رَجُلًا، فَأَصَابُوا مِنَّا سَبْعِينَ، وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَصْحَابُهُ أَصَابُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ يَوْمَ بَدْرٍ أَرْبَعِينَ وَمِائَةً، سَبْعِينَ أَسِيرًا

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) طوری که قبلا هم یادآور شدیم، دروغ و فریب در اصل خود با اجماع علماء حرام است، ولی شریعت اسلامی روی مصلحت، دروغ گفتن و فریب را در چند جا روا دانسته است، که از آن جمله دروغ گفتن در امور جنگ است، و حتی در همین حالات اگر کسی بتواند که با کنایه و معاریض مقصد خود را اداء نماید، باید حتی المقدور بکوشد تا از دروغ گفتن و فریب خودداری نماید.

(۲) امام نووی رحمته الله می گوید: فریب دادن کفار در جنگ به هر طریقی که ممکن باشد، روا است، مگر آنکه فریب دادن سبب نقض عهد و پیمان، و یا نقض امان دادن گردد، که در این صورتها فریب دادن غیر مسلمانان هم روا نیست.

وَسَبْعِينَ قِتِيلًا، فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: أَيْ الْقَوْمِ مُحَمَّدٌ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَتَنَاهُمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُجِيبُوهُ، ثُمَّ قَالَ: أَيْ الْقَوْمِ ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ؟ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ قَالَ: أَيْ الْقَوْمِ ابْنُ الْخَطَّابِ؟ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَمَّا هَؤُلَاءِ، فَقَدْ قُتِلُوا، فَمَا مَلَكَ عَمْرُ نَفْسَهُ، فَقَالَ: كَذَبْتَ وَاللَّهِ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، إِنَّ الَّذِينَ عَدَدْتَ لِأَحْيَاءٍ كُلُّهُمْ، وَقَدْ بَقِيَ لَكَ مَا يَسُوءُكَ، قَالَ: يَوْمَ بِيَوْمٍ بَدْرٍ، وَالْحَرْبُ سِجَالٌ، إِنَّكُمْ سَتَجِدُونَ فِي الْقَوْمِ مُثَلَّةً، لَمْ أَمُرْ بِهَا وَلَمْ تَسْؤُنِي، ثُمَّ أَخَذَ يَرْتَحِزُ: أُعْلُ هُبْلٌ، أُعْلُ هُبْلٌ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَلَا تُجِيبُوا لَهُ»، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا نَقُولُ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُ أَعْلَى وَأَجَلُّ»، قَالَ: إِنَّ لَنَا الْعُزَّى وَلَا عُزَّى لَكُمْ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَلَا تُجِيبُوا لَهُ؟»، قَالَ: قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا نَقُولُ؟ قَالَ: «قُولُوا اللَّهُ مَوْلَانَا، وَلَا مَوْلَى لَكُمْ» [رواه البخارى: ٣٠٣٩].

۱۲۹۹- از براء بن عازب رضي الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جنگ (أحد) فرماندهی گروه پیاده را که پنجاه نفر بودند، به عبدالله بن جبیر ^(۱) داده و گفتند: «اگر دیدید که ما را مرغها می‌ربایند، تا وقتی که شما را نمی‌خواهم، از همین جای خود حرکت نکنید، و اگر دیدید که ما دشمن را شکست داده و لگدمال نمودیم، باز هم تا وقتی که شما را نخواستیم از همین جای خود حرکت نکنید» و همان بود که مسلمانان مشرکین را شکست دادند.

جبیر رضي الله عنه می‌گوید: به خداوند قسم است خودم دیدم که زن‌های [مشرکین] در حالی که لباس‌های خود را بلند نموده بودند، شتابان گریخته و پایزها و ساق‌های پای آنها نمایان می‌شد.

همراهان عبدالله بن جبیر رضي الله عنه گفتند: ای مردم! خود را به اموال غنیمت برسانید، خود را به اموال غنیمت برسانید، دوستان ما پیروز شدند، دیگر منتظر چه هستید؟

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) وی عبدالله بن جبیر بن نعمان انصاری است، در عقبه و بدر اشتراک داشت، و در غزوه احد به شهادت رسید، و هنگامی که اشخاص تحت فرماندهی‌اش از نزدش می‌رفتند برای آنها گفت که: با فرموده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چه می‌کنید، و فرموده‌شان این بود که آنها را از پایان شدن از مکان معین منع کرده بودند، ولی آنها به گفته‌اش اعتنائی نکرده و رفتند، و مشرکین آمدند و او را به شهادت رساندند، و وی به اساس فرموده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از جای خود حرکت نکرد، اسد الغابه (۱۳۰/۳ - ۱۳۱).

عبدالله بن جبیر رضی اللہ عنہ برای آن‌ها گفت: مگر گفته‌ی پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم را فراموش کرده‌اید؟ گفتند: به خداوند سوگند که هم نزد مردمان رفته و حصه خود را از غنیمت خواهیم گرفت.

و در حالی نزد مردم آمدند، که روهای آن‌ها برگشته بود، و در حالت شکست بودند^(۱)، و یا این در حالی بود که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم آخرین نفرهای آن‌ها را [که در حالی عقب نشینی بودند] صدا می‌زدند که برگردید.

و با پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم به جز از دوازده نفر، کس دیگری باقی نمانده بود، و مشرکین هفتاد نفر از میان را کشتند، و پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و اصحابش در جنگ بدر از مشرکین یک صد و چهل نفر را مورد اصابت قرار داده بودند، که از آن جمله هفتاد نفر کشته و هفتاد نفر اسیر بود.

ابوسفیان پرسید: آیا محمد در بین شما موجود است؟ و سؤالش را سه بار تکرار کرد، پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اطرافیان خود را از اینکه جواب ابوسفیان را بدهند منع کردند، باز سه بار پرسید، آیا ابن ابی قحافه [یعنی: ابوبکر رضی اللہ عنہ] در بین شما موجود است؟ باز سه بار پرسید: آیا ابن خطاب [یعنی: عمر رضی اللہ عنہ] در بین شما موجود است؟

بعد از آن نزد همراهان خود رفته و گفت: این‌ها دیگر کشته شده‌اند، عمر رضی اللہ عنہ خود را نگهداشته نتوانست و گفت: ای دشمن خدا! به خداوند سوگند که دروغ می‌گوئی، این‌هایی را که نام بردی همگی زنده‌اند، و کسانی که روزگارت را سیاه خواهند کرد سر جای خود ایستاده‌اند.

ابوسفیان گفت: امروز به روز جنگ بدر، و جنگ دست به دست می‌گردد، و شما در بین کشتگان خود کسانی را خواهید دید که (مثله) شده‌اند، من به این چیز نه امر کرده‌ام و نه هم از این چیز بدم می‌آید، بعد از آن رجز خوانی را شروع نموده و گفت: سربلند باد هُبل! سربلند با هُبل!

پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «آیا جواب او را نمی‌دهید؟»
گفتند: یا رسول الله! چه بگوئیم؟

۱- یعنی: این‌هایی که فرمانی کرده و از کوه غرض گرفتن غنیمت پائین شدند، در حالی با مسلمانان مواجه شدند که بعد از شکست خوردن، روی آن‌ها را از جای که اول در آن قرار داشتند برگشته بود، و در حال فرار به طرف این‌ها می‌آمدند.

فرمودند: بگوئید: «خداوند بالاتر و با عظمت‌تر است».

ابوسفیان گفت: ما عزیزی داریم و برای شما عزائی نیست.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «آیا جواب او را نمی‌دهید»؟

گفت: گفتند: یا رسول الله! چه بگوئیم؟

فرمودند: بگوئید: «خداوند مولای ما است، و برای شما مولائی نیست»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) جنگ (أحد) در روز شنبه نیمهٔ ماه شوال سال سوم هجری واقع گردید، در این جنگ تعداد مشرکین سه هزار نفر بود، که از آن جمله در صد نفرشان اسپ سوار بودند، سرکردگی لشکر بدست ابوسفیان، و در طرف راست لشکر خالد بن ولید، و به طرف چپ آن عکرمه بن ابوجهل قرار داشت، تعداد لشکر مسلمانان در اول یکهزار نفر بود، و بعد از اینکه عبدالله بن ابی سلول منافق به سه صد نفر از افراد خود از جنگ دست کشید، تعداد مسلمانان به هفت صد نفر رسید، مسلمانان دو اسپ داشتند، که یکی از پیامبر خدا ﷺ، و دیگری از ابوبرده رضی الله عنه بود.

(۲) بعد از شکست خوردن مسلمانان - طوری که در متن حدیث آمده است - به جز از دوازده نفر کس دیگری با پیامبر خدا ﷺ در میدان معرکه نمانده بود، و این دوازده نفر عبارت بودند از: ابوبکر صدیق، عمر بن الخطاب، علی بن ابی طالب، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، طلحه بن عبدالله، زبیر بن العوام، ابو عبیده بن الجراح، حباب بن المنذر، ابودجانه، سعد بن معاذ، و أسید بن حضیر رضی الله عنهم جميعا.

(۳) در جنگ احد هفتاد نفر از مسلمانان به شهادت رسیدند، که از این هفتاد نفر، چهار نفر از مهاجرین، و شصت و شش نفر از انصار بودند، چهار نفر مهاجرین عبارت بودند از: حمزه بن عبدالمطلب، عبدالله بن حش، مصعب بن عمیر، و شماس به عثمان، رضی الله تعالی عنهم وعن الأنصار جميعا.

(۴) بعد از اینکه ابوسفیان پرسید که پیامبر خدا ﷺ زنده است، و یا ابوبکر رضی الله عنه زنده است و یا عمر زنده است، پیامبر خدا ﷺ اطرافیان خود را از اینکه به جوابش چیزی بگویند منع کردن، ولی عمر رضی الله عنه بر خلاف امر پیامبر خدا ﷺ جواب ابوسفیان را داد، و البته غرضش از این کار نافرمانی از امر پیامبر خدا ﷺ نبود، بلکه غرضش اثبات قوت مسلمان و اذلال کفار بود، بنابراین، از این عمل نه تنها آنکه گناهی برایش نیست، بلکه عند الله ثوابی هم برایش خواهد بود.

(۵) در این جنگ مشرکین عدهٔ از مسلمان را بعد از اینکه به شهادت رسیده بودند، مثلثه کردند، و (مثلثه): عبارت از آن است که گوش و یا بینی و یا هر عضو دیگری از اعضای انسان را قطع کنند، و یا شکم را بدرند، و مشرکین بعضی از مسلمانان از آن جمله سید الشهداء، حمزه بن

۷۵- باب: مَنْ رَأَى الْعَدُوَّ فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا صَبَاحَاهُ حَتَّى يُسْمَعَ النَّاسَ

باب [۷۵]: کسی که دشمن را دیده و به آواز بلند فریاد زده است که: در این صبح به کمک بشتابید

۱۳۰۰- عَنْ سَلْمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: خَرَجْتُ مِنَ الْمَدِينَةِ ذَاهِبًا نَحْوَ الْعَابَةِ، حَتَّى إِذَا كُنْتُ بِبَيْتَةِ الْعَابَةِ، لَقِيَنِي غُلامٌ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، قُلْتُ: وَيْحَكَ مَا بِكَ؟ قَالَ: أُخِذْتُ لِقَاحِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قُلْتُ: مَنْ أَخَذَهَا؟ قَالَ: عَطْفَانُ، وَفَزَارَةُ فَصَرَخْتُ ثَلَاثَ صَرَخَاتٍ أَسْمَعَتْ مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا: يَا صَبَاحَاهُ يَا صَبَاحَاهُ، ثُمَّ انْدَفَعْتُ حَتَّى أَلْقَاهُمْ، وَقَدْ أَخَذُوها، فَجَعَلْتُ أَرْمِيهِمْ، وَأَقُولُ:

أَنَا ابْنُ الْأَكْوَعِ وَالْيَوْمُ يَوْمُ الرُّضْعِ

فَاسْتَنْقَذْتُهَا مِنْهُمْ قَبْلَ أَنْ يَشْرَبُوا، فَأَقْبَلْتُ بِهَا أَسُوقَهَا، فَلَقِيَنِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ الْقَوْمَ عِطَاشٌ، وَإِنِّي أَعْجَلْتُهُمْ أَنْ يَشْرَبُوا سَفِيهِمْ، فَأَبْعَثْ فِي إِثْرِهِمْ، فَقَالَ: «يَا ابْنَ الْأَكْوَعِ: مَلَكَتْ، فَأَسْجِحْ إِنَّ الْقَوْمَ يُقْرُونَ فِي قَوْمِهِمْ» [رواه البخاري: ۳۰۴۱].

۱۳۰۰- از سلمه رضي الله عنه روایت است که گفت: از مدینه برآمدم و به طرف (غابه) می‌رفتم [غابه: جایی است در شمال مدینه منوره]، چون به بلندی (غابه) رسیدم، غلام عبدالرحمن بن عوف پیش رویم آمد.

گفتم: ای وای! تو را چه شده است؟

گفت: شتران شیر آور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دزدیده‌اند.

گفتم: چه کسی دزدیده است؟

گفت: مردم (عطفان) و (فزاره)، و همان بود که به صدای بسیار بلندی که همه مدینه را با خبر ساختم فریاد زد که: در این صبح به کمک برسید، در این صبح به کمک برسید، بعد از آن به سرعت رفتم، و خود را به آن‌ها رسانیدم، و دیدم که شتران

عبدالمطلب را مثله کرده بودند، و کسی که حمزه رضي الله عنه را مثله کرد، هند زن ابوسفیان بود، زیرا حمزه رضي الله عنه در جنگ بدر، پسر او را کشته بود.

را گرفته و می‌برند، به طرف آن‌ها تیراندازی نموده و گفتیم: من فرزند آکوع می‌باشم، و امروز اشخاص پست کشته خواهند شد.

و شتران را پیش از آنکه شیر آن‌ها را آشامیده باشند، از آن‌ها گرفتم و به طرف مدینه آوردم، در راه با پیامبر خدا ﷺ ملاقی گشتم، گفتم: یا رسول الله! کسانی که شتران را گرفته بودند، تشنه‌اند و شتران را پیش از آنکه شیر آن‌ها را بیاشامند، از آن‌ها پس گرفتم، به تعقیب آن‌ها نفر بفرستید.

فرمودند: «ای ابن آکوع! مال خود را پس گرفتی، بهتر است به آن‌ها احسان کنی، و آن‌هایی که شتران را برده بودند، اکنون در بین قوم خود مهمانی می‌خورند»^(۱).

۷۶- باب: فِکَاکِ الْأَسِيرِ

باب [۷۶]: آزاد ساختن اسیر

۱۳۰۱- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «فُكُّوا الْعَايِي، يَعْني: الْأَسِيرَ، وَأَطْعِمُوا الْجَائِعَ، وَعُودُوا الْمَرِيضَ» [رواه البخاری: ۳۰۴۷].

۱۳۰۱- از ابوموسی رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اسیر را آزاد سازید، گرسنه را نان بدهید، و مریض را عیادت کنید»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اصل آن است که در جنگ، یک نفر از مسلمانان باید در مقابل دو نفر از کفار مقاومت نماید، ولی اگر کسی در خود قدرت می‌دید، می‌تواند در مقابل بیشتر از دو نفر نیز مقاومت نماید، چنانچه سلمه رضی الله عنه بر چندین نفر از دشمن حمله نمود، و بر آن‌ها پیروز شد.

(۲) جهت تضعیف ساختن روحیه دشمن روا است که انسان مفاخر خود را بیان نماید، چنانچه سلمه بن آکوع رضی الله عنه که شخص شجاع و تیرانداز مشهوری بود، جهت ترسانیدن دشمنان خود را معرفی کرد.

(۳) تیراندازی و هر آن چیز دیگری که از دور به هدف اصابت می‌کند، و به اصلاح انداخت می‌شود، اثر بارزی در جنگ دارد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) آزاد ساختن اسیران مسلمان به اتفاق علماء فرض کفائی است که باید در مقابل اسیران کفار، و یا از بیت المال آزاد گردند.

۱۳۰۲- عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: هَلْ عِنْدَكُمْ شَيْءٌ مِنَ الْوَحْيِ إِلَّا مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ؟ قَالَ: «لَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، مَا أَعْلَمُهُ إِلَّا فَهَمًّا يُعْطِيهِ اللَّهُ رَجُلًا فِي الْقُرْآنِ، وَمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ»، قُلْتُ: وَمَا فِي الصَّحِيفَةِ؟ قَالَ: «الْعَقْلُ، وَفَكَالُ الْأَسِيرِ، وَأَنْ لَا يُقْتَلَ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ» [رواه البخاری: ۳۰۴۷].

۱۳۰۲- از ابوجحیفه رضی الله عنه روایت است که گفت: برای علی رضی الله عنه گفتیم: آیا در نزد شما چیز دیگری از وحی به جز از چیزی که در قرآن است وجود دارد؟
گفت: به خدایی که دانه را شق نموده و جهانیان را خلق کرده است، چیز دیگری وجود ندارد، مگر علمی را که خداوند در فهم قرآن نصیب شخصی می‌سازد، و به جز از چیزی که در این صحیفه است.

گفتم: در این صحیفه چیست؟

گفت: بیان دیت، و آزاد ساختن اسیر، و اینکه نباید مسلمان به سبب کفاری کشته شود.^(۱)

(۲) در آزاد ساختن اسیرانی که از کفار در دست مسلمان می‌باشند، قول راجح آن است که (ولی امر مسلمانان) با نظر داشت مصالح عمومی می‌تواند در آن‌ها تصرف نماید، به این معنی که می‌تواند آن‌ها را با در نظر داشت چنین مصلحتی، بدون مقابل، و یا در مقابل مال، و یا در مقابل اسیران مسلمانان، آزاد ساخته، و یا آن‌ها را همانطور تا وقتی که مصلحت تقاضا می‌کند، در اسارت نگهدارد.

(۳) نان دادن گرسنگان فرض کفائی است، ولی اگر کسی از گرسنگی در حالت مرگ باشد، و کس و یا کسانی وجود داشته باشند که قدرت به سیر ساختن و نجات دادن وی از مرگ داشته باشند، بر آن‌ها فرض عین است که وی را نان داده و از مرگ برهانند، و اگر نان ندادند و مرد، عندالله قاتل او گفته می‌شود، و گرچه در این دنیا قصاصی بر آن‌ها نیست، ولی باید دیتش را بدهند.

(۴) عیادت از مریض نیز فرض کفائی است، و بعضی آن را سنت مؤکده می‌دانند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) سبب این سؤال از علی رضی الله عنه آن بود که کسانی گمان می‌کردند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای بعضی از افراد اهل بیت خود، خصوصاً علی رضی الله عنه اسراری را از وحی گفته‌اند، که برای دیگران نگفته‌اند، چنین کسانی شاید می‌خواستند تا به این سخنان خود، مقامی را برای سیدنا علی رضی الله عنه قائل شوند که برای دیگران نیست.

ولی از این غافل بودند که در این گفته خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به کتمان وحی و یا کتمان اسرار وحی نسبت می‌دهند، و این سخن کفر آمیز چیزی است که از مقام نبوت دور و بلکه غیر متصور

۷۷- باب: فِدَاءِ الْمُشْرِكِينَ

باب [۷۷]: فدیة دادن مشرکین

است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ و می‌فرماید: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾، و طوری که می‌بینم قرآن مجید برای پیامبر خدا ﷺ وظیفه می‌دهد، تا وحی، و بیان وحی را برای همهٔ مردمان بدون استثناء برسانند، و البته که پیامبر خدا ﷺ چنین کردند، و برای هیچکس در این امر اختصاصی قایل نشدند.

۲) جمهور علماء بر این نظر اند که مسلمان اگر کافری را - ولو آنکه معصوم الدم باشد، کشت، قصاص بر وی لازم نمی‌شود، ولی امام ابوحنیفه و ابویوسف و محمد و زفر می‌گویند: مسلمان اگر کافر معصوم الدمی را کشت، قصاص لازم می‌گردد، و دلیلی‌شان حدیثی است که دارقطنی به سند خود از ابن عمر رضی الله عنهما روایت می‌کند که پیامبر خدا ﷺ مسلمانی را در مقابل معاهدی قصاص نمود و فرمودند: «من از همگان به عهد خود پایبندتر هستیم».

و از حدیث باب چنین جواب می‌دهند که مراد از کافری که در این حدیث ذکر گردیده است، مشرک می‌باشد، یعنی اگر مسلمان مشرکی را که با وی در عهد و پیمان هستیم کشت، در مقابل وی قصاص نمی‌گردد، ولی از اهل ذمه چیزی نمی‌گوید، و حدیث دارقطنی بیانگر حکم اهل ذمه است.

ولی این استدلال چندان قانع کننده نیست، زیرا حدیث دارقطنی ضعیف، و در عین حال غیر متصل است، بنابراین صلاحیت تخصیص حدیث بخاری را ندارد، منتهی چیزی که می‌توان گفت این است که: آیات قصاص عام است، و عام شامل همهٔ افراد خود را می‌شود، و با این هم می‌توان گفت که: با آنکه آیات قصاص عام است، ولی تخصیص عام به خبر واحد جواز دارد، و حدیث بخاری آن آیت را تخصیص داده است.

ولی چون احناف شریعت‌های گذشته را - در صورتی که دلیلی بر نسخ آن‌ها وجود نداشته باشد - حجت می‌دانند، از این جهت به این قول خداوند متعال که می‌فرماید: «و در تورات چنین مقرر نمودیم که هر شخص مقابل هر شخص [قصاص می‌شود... تمسک جسته و می‌گویند: در امر قصاص فرقی بین مسلمان و غیر مسلمان نیست، و اگر کسی شخصی را کشت که کشتنش روا نبود، در مقابل آن قصاص می‌شود، و البته کسانی که چنین قصاصی را جواز نمی‌دهند، شریعت‌های گذشته را حجت نمی‌دانند.

۱۳۰۳- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ اسْتَأْذَنُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ائْذَنْ فَلْتُرْكَ لِابْنِ أُخْتِنَا عَبَّاسٍ فِدَاءَهُ، فَقَالَ: «لَا تَدْعُونَ مِنْهَا دِرْهَمًا» [رواه البخاری: ۳۰۴۸].

۱۳۰۳- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که مردمی از انصار از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اجازه خواستند و گفتند: یا رسول الله! برای ما اجازه بدهید تا فدیة خواهرزاده خود عباس را برایش ببخشیم. فرمودند: «یک درهم را برایش نبخشید»^(۱).

۷۸- باب: الْحَرْبِيُّ إِذَا دَخَلَ دَارَ الْإِسْلَامِ بِغَيْرِ أَمَانٍ

باب [۷۸]: اگر شخص حربی بدون امان خواستن، به دار اسلام داخل شد

۱۳۰۴- عَنْ سَلْمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَيْنٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَهُوَ فِي سَفَرٍ، فَجَلَسَ عِنْدَ أَصْحَابِهِ يَتَحَدَّثُ، ثُمَّ انْفَتَلَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اِظْلُبُوهُ، وَاقْتُلُوهُ». فَقَتَلَهُ، فَنَقَلَهُ سَلْبَهُ [رواه البخای: ۳۰۵۱].

۱۳۰۴- از سلمه بن اکوع رضی الله عنه روایت است که گفت: هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در سفر بودند، جاسوسی از مشرکین آمد، نزد صحابه نشست و با آنها به صحبت کردن پرداخت، بعد از آن برگشت و رفت.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «او را پیدا کنید و بکشید»، سلمه بن اکوع رضی الله عنه او را کشت، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنچه را که آن مشرک با خود داشت، برای [سلمه بن اکوع] بخشیدند^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

عباس در حالی که هنوز مشرک بود، در غزوه (بدر) اسیر مسلمانان شده بود، و مسلمانان از اسیران خود فدیة گرفته و آنها را رها می‌ساختند، مردم انصار به احترام اینکه عباس کاکای (عموی) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، از ایشان خواستند تا او را بدون فدیة آزاد سازند، ولی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای آنکه فرقی بن وابستگان خود و وابستگان دیگران قائل نشده باشند، از آزاد ساختن وی بدون (فدیة) ابا ورزیدند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) طوری که در روایت مسلم آمده است، این قصه در غزوه (هوزان) واقع گردیده بود.

(۲) جاسوس بر سه نوع است: جاسوس حربی، جاسوس ذمی، جاسوس مسلمان.

۷۹- باب: جَوَائِزِ الْوَفْدِ

باب [۷۹]: جائزه دادن برای سفیر و نماینده^(۱).

۸۰- باب: هَلْ يُسْتَشْفَعُ إِلَى أَهْلِ الذَّمِّ وَمُعَامَلَتِهِمْ

باب [۸۰]: آیا می توان به اهل ذمه شفاعت کرد؟

۱۳۰۵- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ قَالَ: يَوْمُ الْحَمِيرِ وَمَا يَوْمُ الْحَمِيرِ؟ ثُمَّ بَكَى حَتَّى حَضَبَ دَمْعُهُ الْحُصْبَاءَ، فَقَالَ: اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَجَعُهُ يَوْمَ الْحَمِيرِ، فَقَالَ: «اتُّوتَنِي بِكِتَابٍ أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا»، فَتَنَازَعُوا،

ا- جاسوس حربی: کسی است که از صف دشمنان در بین مسلمان آمده، و برای کفار جاسوسی می کند، کشتن چنین جاسوسی به اتفاق علماء جواز دارد.

ب- جاسوس ذمی: و آن فردی از کفار است که در داخل دولت اسلامی بود و باش دارد، و برای دشمن جاسوسی می کند، در نزد امام مالک و اوزاعی رحمهما الله جاسوسی اش سبب نقض عهدش می گردد، بنابراین امام مسلمانان می تواند او را به غلامی در آورده و یا به قتل برساند، ولی در نزد جمهور علماء این تجسس سبب نقض عهد وی نمی گردد، مگر آنکه در اول با وی شرط کرده باشند که تجسس سبب نقض عهد است، که در این صورت کشتنش روا است.

ج- جاسوس مسلمان: کسی است که با وجود مسلمان بودن به نفع کفار و به علیه مسلمانان جاسوسی می کند، عقوبت چنین شخصی تعزیر است که باید کمتر از قتل باشد، مثلا: حبس عمری، و یا غرامت های مالی بسیار سنگین، و یا هردوی آنها، و یا شلاق زدن و امثال اینها، گرچه بعضی از علمای مالکیه قتل چنین شخصی را نیز جواز می دهند.

ولی باید گفت که: گرچه جاسوسی برای دشمن یک گناه بس بزرگی است، ولی با این هم این طور نیست که جاسوسی همیشه به یک شکل بوده، و یک نتیجه داشته باشد، زیرا گاهی می شود که جاسوسی سبب ضرر اقتصادی، و گاهی سبب ضرر اجتماعی، و گاهی سبب ضرر جانی، و حتی گاهی سبب شکست مسلمانان، و یا سبب اشغال سرزمین آنها توسط دیگران می شود، بنابراین باید مجازاتش به حجم جرمی باشد که مرتکب آن شده است، ولو آنکه این مجازات اعدام باشد، تا باشد که این مجازات عقوبتی برای این شخص خائن، و پند و عبرتی برای سست عنصران همانند وی باشد که در آینده در مقابل امتعه دنیوی، دین و ایمان و وطن خود را نفروشند، والله تعالی أعلم بالصواب.

۱- این باب، یعنی: باب (۷۹) همین طور بدون ذکر حدیثی در آن، ذکر گردیده است.

وَلَا يَنْبَغِي عِنْدَ نَبِيِّ تَنَازُعٍ، فَقَالُوا: هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «دَعُونِي، فَالَّذِي أَنَا فِيهِ خَيْرٌ مِمَّا تَدْعُونِي إِلَيْهِ»، وَأَوْصَى عِنْدَ مَوْتِهِ بِثَلَاثٍ: «أَخْرِجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ، وَأَجِزُوا الْوَفْدَ بِنَحْوِ مَا كُنْتُ أُجِزُهُمْ» وَكَسَيْتُ الثَّالِثَةَ [رواه البخاری: ۳۰۵۳].

۱۳۰۵- از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت: امروز روز پنجشنبه است، و شما نمی‌دانید که روز پنجشنبه یعنی چه؟ سپس آنقدر گریست که اشکش ریگ‌ها را تر کرد، و گفت: درد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز پنجشنبه شدت یافت، و فرمودند: «ورقی بدهید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید»، [کسانی که آنجا بودند] در موضوع جار و جنجال نمودند - در صورتی که جار و جنجال کردن در حضور پیامبر مناسب نیست - گفتند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالت ترک دنیا است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مرا به حالم بگذارید، آنچه را که من در آن [از ذکر خدا، و آمادگی به لقاء الله] هستم از آنچه که شما می‌خواهید بهتر است». و در وقت مرگ خود به سه چیز وصیت نمودند: «مشرکین را از جزیره العرب خارج کنید، و سفیر یا نماینده که می‌آید به مثل که من برایش بخشش می‌دادم، برایش بخشش بدهید»، و سومی را فراموش کردم^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) بنا به وصیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عمر رضی الله عنه یهود را از خیبر خارج ساخت و اینکه ابوبکر رضی الله عنه به این کار اقدام نکرد، سببش این بود که وی مشغول جنگ و درگیری با مردتدین بود، و این فرصت برایش میسر نگردید، ولی هیچکدام از خلفاء اقدم به اخراج یهود از یمن ننمودند، حال آنکه یمن نیز از جزیره العرب است، و شاید سبب این امر این باشد که گفته باشند مراد از جزیره العرب تنها سرزمین است حجاز است، و از اینجا است که علماء در تحدید جزیره العرب بر چندین قول اختلاف نظر دارند، و اقوال متعددی بیان داشته‌اند که مشهورترین آن‌ها قرار آتی است:

أ- (جزیره العرب) عبارت از مکه، مدینه، یمامه، و یمن است.

ب- (جزیره العرب): عبارت از مکه، مدینه، و یمن است.

ج- (جزیره العرب): در طول از عدن تا شام، و در عرض از جده تا عراق است.

۲) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سه چیز وصیت کرده بودند، راوی دو وصیت‌شان را ذکر نمود، و گفت که سومی را فراموش کرده‌ام، و طوری که در روایات دیگری آمده است، سومی این بود که گفتند:

۸۱- باب: كَيْفَ يُعْرَضُ الْإِسْلَامُ عَلَى الصَّبِيِّ

باب [۸۱]: اسلام برای طفل چگونه عرضه می شود؟

۱۳۰۶- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي النَّاسِ، فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ ذَكَرَ الدَّجَالَ فَقَالَ: «إِنِّي أَنْذِرُكُمْ وَمَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا قَدْ أَنْذَرَهُ قَوْمَهُ، لَقَدْ أَنْذَرَهُ نُوحٌ قَوْمَهُ، وَلَكِنْ سَأَقُولُ لَكُمْ فِيهِ قَوْلًا لَمْ يَقُلْهُ نَبِيٌّ لِقَوْمِهِ، تَعْلَمُونَ أَنَّهُ أَعْوَرٌ، وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأَعْوَرَ» [رواه البخاری: ۳۰۵۷].

۱۳۰۶- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در بین مردم ایستادند، و بعد از حمد و ثنای خداوند متعال از دجال یاد کرده و فرمودند: «من شما را از وی بر حذر می دارم، و هیچ پیامبری نیست که قوم خود را از آن هشدار نداده باشد، و نوح علیه السلام قوم خود را از وی هشدار داده است، و لی من درباره اش برای شما چیزی می گویم که پیامبر دیگری برای قوم خود نگفته است: «بدانید که دجال از یک چشم کور است، ولی خداوند یک چشمش کور نیست»^(۱).

«قبر مرا مورد پرستش قرار ندهید»، و یا این است که از رفتن لشکر اسامه به جهاد، که خود

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن لشکر را آماده نموده بودند، ممانعت به عمل نیارید.

۳) اکثر علماء بر این نظر اند که سکونت گزیدن کفار در سرزمین حجاز روا نیست، ولی بود و باش آن ها به اذن و اجازه امام به طور موقت جواز دارد، و اگر کافری در سرزمین حجاز مرد، در صورت امکان باید از آنجا خارج گردد و در جای دیگری دفن گردد، ولی اگر مرگش در حرم واقع گردید، بیرون کردنش از آنجا حتمی است.

۴) امام ابوحنیفه رحمته الله می گوید: داخل شدن اهل ذمه در حرم و حتی در مسجد الحرام روا است، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برا وفد تقیف که کفار بودند اجازه دادند که به مسجدشان داخل شوند، و می گوید: مراد از آیه کریمه در منع کفار از داخل شدن به مسجد الحرام، منع تسلط آن ها بر مسجد الحرام است نه مجرد دخول آن ها، زیرا پیش از فتح مکه سلطه حرم و مسجد الحرام در دست کفار بود، و آیه کریمه نازل گردید سلطه آن ها را باطل ساخت.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) شاید کسی بگوید: در صورتی که هر پیامبری امت خود را از دجال بر حذر داشته است، پس چرا از بین تمام انبیاء علیهم السلام تنها نوح علیه السلام ذکر گردیده است، گویند سببش این است که او ابوالبشر دوم است، و او اولین پیامبری است که بعد از طوفان برای مردم، دین جدیدی آورد.

۸۲- باب: کِتَابَةُ الْإِمَامِ النَّاسِ

باب [۸۲]: احصائیه گیری امام از مردم

۱۳۰۷- عَنْ حُدَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اَكْتُبُوا لِي مَنْ تَلَقَّظَ بِالْإِسْلَامِ مِنَ النَّاسِ»، فَكُتِبْنَا لَهُ أَلْفًا وَخَمْسَ مِائَةٍ رَجُلٍ، فَقُلْنَا: نَخَافُ وَنَحْنُ أَلْفٌ وَخَمْسُ مِائَةٍ، فَلَقَدْ رَأَيْتُنَا ابْتُلِينَا، حَتَّى إِنَّ الرَّجُلَ لَيُصَلِّي وَحَدَهُ وَهُوَ خَائِفٌ [رواه البخاری: ۳۰۶۰].

۱۳۰۷- از حدیفه رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «نام کسانی را که مسلمان شده‌اند برایم بنویسید».

و ما برای‌شان نام یک‌هزار و پنجصد نفر را نوشتیم، و گفتیم: در صورتی که تعداد ما به یک‌هزار و پنجصد نفر رسیده است، هنوز باید خوف داشته باشیم؟
و خودم دیدم [که با وجود کثرت مسلمانان] به چنان مصیبتی گرفتار شدیم که شخص نمازش را تنها اداء می‌کرد، و با آن هم می‌ترسید^(۱).

(۲) این فرموده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که: «بدانید که دجال از یک چشم کور است، ولی خداوند یک چشمش کور نیست»، به این معنی است که: دجال در اینکه دعوی خدائی می‌کند دروغ می‌گوید، زیرا او از یک چشم کور است، و خداوند چنین نیست.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از نام نویسی که در اینجا آمده است، یا نام نویسی هنگام رفتن به غزوه (أحد) است، و یا هنگام حفر خندق در غزوه احزاب، ولی سفاقی رضی الله عنه همین احتمال اخیر را ترجیح داده است، والله تعالی أعلم.

(۲) امام نووی رحمته الله می‌گوید: شاید قصد حدیفه رضی الله عنه از مصیبت و ابتلای که گفته است، مصائب و فتنه‌های باشد که بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به وقوع پیوسته است، زیرا بر مسلمانان حالتی مستولی گشت، که جهت گریختن از فتنه و مشارکت نکردن در جنگ، هرکس نماز را تنها اداء می‌کرد.

(۳) شیخ شرقاوی رحمته الله می‌گوید: شاید قصد حدیفه رضی الله عنه از آن مصائب اموری باشد که از بعضی خلفای کوفه به وقوع پیوست، زیرا بعضی از آن‌ها مانند ولید بن عقبه نماز را تاخیر می‌کردند، یا به طوری که لازم بود اداء نمی‌کردند، از این جهت بعضی از اهل تقوی نماز خود را تنها می‌خواندند، و برای آنکه محل اتهام و بازخواست آن‌ها قرار نگیرند، دوباره آمده و با خلیفه نماز می‌خواندند.

۸۳- باب: مَنْ غَلَبَ الْعَدُوَّ فَأَقَامَ عَلَى عَرَصَتِهِمْ ثَلَاثًا

باب [۸۳]: کسی که بر دشمن غالب گردیده و در منطقه‌اش سه روز باقی مانده است

۱۳۰۸- عَنْ أَبِي طَلْحَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَنَّهُ كَانَ إِذَا ظَهَرَ عَلَى قَوْمٍ أَقَامَ بِالْعَرَصَةِ ثَلَاثَ لَيَالٍ» [رواه البخارى: ۳۰۶۵].

۱۳۰۸- ابوطحه رضی الله عنهما می گوید: چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله منطقه را فتح می کردند، در میدان معرکه سه شب باقی می ماندند^(۱).

۸۴- باب: إِذَا غَنِمَ الْمُشْرِكُونَ مَالَ الْمُسْلِمِ ثُمَّ وَجَدَهُ الْمُسْلِمُ

باب [۸۴]: اگر مشرکین مال مسلمانی را به غنیمت گرفتند و سپس مسلمان مال خود را یافت

۱۳۰۹- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: دَهَبَ فَرَسٌ لَهُ، فَأَخَذَهُ الْعَدُوُّ، فَظَهَرَ عَلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ، فَرَدَّ عَلَيْهِ فِي زَمَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَبَقَ عَبْدٌ لَهُ فَلَحِقَ بِالرُّومِ، فَظَهَرَ عَلَيْهِمُ الْمُسْلِمُونَ، فَرَدَّ عَلَيْهِ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ [رواه البخارى: ۳۰۶۷].

۱۳۰۹- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: اسبش گریخت، و دشمن آن را گرفتن مسلمانان در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر آن شخص غالب شدند، و اسب ابن عمر را برایش پس داده شد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در سبب سه روز ماندن در میدان معرکه بعد از فتح، آراء و احتمالات مختلفی وجود دارد، و مجموع این آراء به طور مختصر عبارت اند از: سر و سامان دادن به اوضاع لشکر، رفع خستگی از مجاهدین، اظهار قوت مسلمانان، و بی اعتنائی به دشمن.

(۲) سه روز ماندن در میدان معرکه بعد از فتح، امر لازمی نیست، بنابراین اگر امام و یا امیر جهاد سه روز ماندن را لازم می دانست، بایستد، و اگر لازم نمی دید، می تواند، بعد از فتح، بدون معطلی میدان معرکه، و حتی منطقه را ترک بگوید.

و غلام وی گریخت و نزد رومیان رفت، و مسلمانان بر رومیان غالب شدند، و خالد بن ولید - بعد از پیامبر خدا ﷺ - غلام ابن عمر را برایش پس داد.^(۱)

۸۵- باب: مَنْ تَكَلَّمَ بِالْفَارِسِيَّةِ وَالرَّطَانَةِ وَقَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَأَخْتَلَفُ أَلْسِنَتِكُمْ وَاللُّوْنِكُمْ﴾

باب [۸۵]: کسی که به فارسی و عجمی سخن زده است و این قول خداوند که: ﴿و اختلاف زبان های شما و رنگ های شما...﴾

۱۳۱۰- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ذَبَحْنَا بُهَيْمَةَ لَنَا، وَطَحْنَتْ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ، فَتَعَالَ أَنْتَ وَنَفَرٌ، فَصَاحَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: «يَا أَهْلَ الْخُنْدَقِ إِنَّ جَابِرًا قَدْ صَنَعَ سُورًا، فَحَيِّ هَلَا بِكُمْ» [رواه البخاری: ۳۰۷۰].

۱۳۱۰ از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که گفت گفتیم: یا رسول الله! بزغاله را ذبح نمود و یک صاع جو را آرد کردم، شما با چند نفر تشریف بیاورید.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

با استناد بر این حدیث جمهور فقهاء می گویند: اگر کفار مال مسلمانی را گرفتند، و بعد از آن مسلمانان بر آنها غلبه کردند، آن مسلمان مالک مال خود می باشد، خواه مال خود را پیش از قسمت غنائم دیده باشد، و خواه بعد از آن.

و علی بن ابی طالب، و زهری، و عمر بن دینار رحمهم الله می گویند: آن مال، مال کفار گفته شده و در بین مجاهدین تقسیم می شود، و صاحب مال در هیچ وقت حقی بر آن ندارد.

امام ابوحنیفه، و ثوری و اوزاعی و مالک رحمهم الله می گویند: اگر آن مسلمان مال خود را پیش از تقسیم کردن غنائم پیدا کرد، مالش به خودش داده می شود، و اگر بعد از تقسیم کردن غنائم پیدا کرد، می تواند مال خود را در مقابل قیمت آن پس بگیرد، و دلیلی اینها حدیثی است که ابوداود از ابن عباس رضی الله عنه روایت می کند که شخصی شترش را در بین اموال غنیمتی که از مشرکین به دست آورده بودند، یافت، پیامبر خدا ﷺ برایش گفتند: «اگر پیش از تقسیم کردن یافته باشی، شتر از تو است، و اگر بعد تقسیم کردن یافته باشی، اگر شترت را می گیری باید قیمت آن را بپردازی.

پیامبر خدا ﷺ به آواز بلند فرمودند: «ای اهل خندق [یعنی: ای کسانی که به حفر خندق مشغول هستید!] جابر (سوری) [یعنی: طعام کلانی] آمده کرده است، همه شما بیایید»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) کلمه فارسی در این حدیث، لفظ (سور) است، که در زبان فارسی به طعامی می‌گویند که برای عده زیادی تهیه گردیده باشد، مانند: طعام عروسی، ختنه سوری، مهمانی کلان و غیره، و (سور) در عربی به معنی دیوار، و (سور) به معنی طعامی و یا آبی است که بعد از خوردن باقی مانده باشد، و در فارسی آن را (پس خور) می‌گویند.

(۲) تکلم نمودن پیامبر خدا ﷺ به زبان فارسی، برای فارسی زبانان افتخار بس بزرگی است، و البته نه برای آنکه خود زبان فارسی امتیاز خاصی دارد، بلکه برای آنکه زبان نبی کریم ﷺ به آن نطق نموده است، مثلاً: لباس من حیث آنکه لباس است بر لباس‌های همانند خود امتیازی ندارد، ولی به طور یقین لباسی را که نبی کریم ﷺ پوشیده باشند، بر دیگر لباس‌ها امتیاز خاص و بس بزرگی دارد.

(۳) این حدیث در اینجا به طور مختصر ذکر گردیده است، و تفصیل آن در صحیح البخاری در کتاب مغازی چنین است که: جابر می‌گوید: در وقت حفر خندق صخره کلانی نمایان گردید، صحابه نزد پیامبر خدا ﷺ آمده و گفتند: در خندق صخره کلانی است، فرمودند: حالا می‌آیم، بعد از آن برخواستند و به شکم خود سنگی را بسته بودند، و سه روز شده بود که چیزی نخورده بودیم، پیامبر خدا ﷺ کلنگ را گرفته و بر صخره زدند، آن صخره به ریگ روانی مبدل گردید.

گفتم: یا رسول الله! برایم اجازه بدهید تا به خانه بروم، به خانه رفتم و برای همسرم گفتم: کمی جو و بزغاله هست، بزغاله را ذبح کردم، و جو را آرد نمودم، چون گوشت را در دیگ گذاشتیم، نزد پیامبر خدا ﷺ آمدم و این در وقتی بود که خمیر آماده شده بود، و دیگ بر سر دیگدان نزدیک به پخته شدن بود، برای پیامبر خدا ﷺ گفتم: اندک طعامی تهیه کرده‌ام، شما با یک یا دو نفر دیگر تشریف بیاورید، پرسیدند: طعام چقدر است؟ مقدار آن را گفتم، فرمودند: بسیار خوب است، و فرمودند: برای همسرت بگو تا وقتی که من نیامده‌ام گوشت را از دیگ و نان را از تنور بیرون نکند، بعد از آن برای مهاجرین و انصار گفتند: برخیزید، و مهاجرین و انصار برخاستند.

جابر رضی الله عنه می‌گوید: از این موقف آن‌چنان خجالت کشیدم که خدا می‌داند، نزد همسرم آمده و برایش گفتم: فضیحت شدی، پیامبر خدا ﷺ با تمام مهاجرین و انصار آمدند، زنش گفت: آیا پیامبر خدا ﷺ از مقدار طعام از تو پرسیدند؟ گفتم: بلی پرسیدند، گفت: خدا و رسول بهتر می‌داند، و همسرم با این سخن خود غم زیادی را از دلم برداشت، پیامبر خدا ﷺ برای مهاجرین و انصار گفتند: داخل شوید و ازدحام نکنید، خود پیامبر خدا ﷺ از تنور نان می‌گرفتند و از دیگ گوشت

۱۳۱۱- عَنْ أُمِّ خَالِدٍ بِنْتِ خَالِدِ بْنِ سَعِيدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَعَ أَبِي وَعَلَيَّ فَمِيصُّ أَصْفَرُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «سَنَّهُ سَنَهُ» - وَهِيَ بِالْحَبَشِيَّةِ حَسَنَةٌ -، قَالَتْ: فَذَهَبْتُ أَلْعَبُ بِمِحَاتِمِ الثُّبُوءِ، فَزَبَرَنِي أَبِي، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «دَعَهَا»، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَبِي وَأَخْلَفِي ثُمَّ، أَبِي وَأَخْلَفِي، ثُمَّ أَبِي وَأَخْلَفِي» [رواه البخاری: ۳۰۷۱].

۱۳۱۱- از ام خالد بنت خالد بن سعید رضی الله عنهما ^(۱) روایت است که گفت: همراه پدرم در حالی که پیراهن زردی را پوشیده بودم نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «سنه، سنه» و معنی آن به زبان حبشی آن است که: «(خوبست، خوبست). ام خالد رضی الله عنها می گوید: بعد از آن رفتم و با مهر نبوت باز می کردم، و پدرم مرا از این کار مانع گردید، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «به کارش کاری نداشته باش»، و بعد از آن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «(آن [پیرهن] را کهنه کنی و فرسوده کنی، آن را کهنه کنی و فرسوده کنی، آن را کهنه کنی و فرسوده کنی» ^(۲).

بر بالای آن‌ها می گذاشتند، و باز روی دیگ و تنور را می پوشیدند، و به همین کار تا جایی ادامه دادند که همگان سیر شدند، و مقداری از طعام باقی ماند، بعد از آن برای همسرم گفتند: این‌ها را خودت بخور و بخشش بده، زیرا مردم به گرسنگی گرفتار اند.

۱- وی ام خالد بن خالد بن سعید بن العاص قرشی اموی است، نام ام خالد امه، و نام مادرش همینه بن خلف خزاعی است، که وی هم مسلمان شده است، اینکه ام خالد چه وقت وفات کرده است، اطلاعی به دست آورده نتوانستیم، اسد الغابه (۵/۵۷۹).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

- ۱) پوشیدن لباس زرد، و هر لباس رنگه دیگری برای دختران جواز دارد.
- ۲) مستحب است تا برای کسی که لباس نوی پوشیده است، خصوصا برای اطفال دعای خیر به طول عمر و کهنه کردن آن لباس نمود، مثلا بگوئیم: مبارک باشد، پیر شوی و کلان شوی، به بی غمی کهنه نمائی، زیر سایه پدر و مادرت باشی و امثال این الفاظ.
- ۳) آموختن زبان‌های دیگر، خصوصا زبانی که بتوان به آن رسالت اسلم را به شکل بهتری اداء نمود، مستحب است.

۸۶- باب: العُلُولِ وَقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ

الْقِيَامَةِ﴾

باب [۸۶]: خیانت در غنیمت، و این قول خداوند که: ﴿و کسی که در اموال غنیمت خیانت نماید﴾

۱۳۱۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَامَ فِيْنَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَذَكَرَ الْعُلُولَ فَعَظَّمَهُ وَعَظَّمَ أَمْرَهُ، قَالَ: «لَا أَلْفِينَ أَحَدَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رَقَبَتِهِ شَأٌ لَهَا تُعَاءُ، عَلَى رَقَبَتِهِ فَرَسٌ لَهُ حَمَحَمَةٌ، يَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغْنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا، قَدْ أَبْلَغْتُكَ، وَعَلَى رَقَبَتِهِ بَعِيرٌ لَهُ رُعَاءُ، يَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغْنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَغْتُكَ، وَعَلَى رَقَبَتِهِ صَامِتٌ، يَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغْنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَغْتُكَ، أَوْ عَلَى رَقَبَتِهِ رِقَاعٌ تَحْفُقُ، يَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغْنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا، قَدْ أَبْلَغْتُكَ» [رواه البخاری: ۳۰۷۳].

۱۳۱۲- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برخاستند و در مورد خیانت در اموال غنیمت سخن رانی نمودند، و خیانت در اموال غنیمت را یک امر بسیار مهم تلقی نموده و فرمودند:

«چنین نشود که در روز قیامت کسی از شما را ببینم که بر گردنش گوسفندی سوار است و (بع بع) می کند، و یا اسپ روی گردنش سوار است و (بانگ) می کند، و در این حالت برایم بگوید که: یا رسول الله! به فریادم برس، و من برایش بگویم که: در مقابل حکم خدا برایت کاری کرده نمی توانم، و قبلا برایت تبلیغ کرده بودم».

«یا بر گردنش شتری سوار است که (غرغر) می کشد، و برایم بگوید که: یا رسول الله! به فریادم برس، و من برایش بگویم که در مقابل حکم خدا برایت کاری کرده نمی توانم، و قبلا برای تبلیغ کرده بودم».

«و یا به گردنش طلا و نقره آویزان باشد و بگوید که یا رسول الله! به فریادم برس، و من برایش بگویم که در مقابل حکم خدا برایت کاری کرده نمی توانم و قبلا برایت تبلیغ کرده بودم».

«و یا بر گردنش پارچه و لباس‌های باشد که در مقابل باد ته و بالا شود، و برایم بگوید که: یا رسول الله! به فریادم برس، و من برایش بگویم که: در مقابل حکم خدا برایت کاری کرده نمی‌توانم، و قبلاً برایت تبلیغ کرده بودم»^(۱).

۸۷- باب: الْقَلِيلِ مِنَ الْعُلُولِ

باب [۸۷]: خیانت اندک در مال غنیمت

۱۳۱۳- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ عَلِيٌّ ثَقَلِيَّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ كِرْكِرَةٌ، فَمَاتَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هُوَ فِي النَّارِ»، فَذَهَبُوا يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ، فَوَجَدُوا عَبَاءَةً قَدْ عَلَّمَهَا [رواه البخای: ۳۰۷۴].

۱۳۱۳- از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما روایت است که گفت: شخصی به نام (کِرکِرَه) که نگهبان اموال پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود وفات کرد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که: «او در آتش است»، و چون مردم رفتند و سبب را جویا شدند، دیدند که عبایی را از اموال غنیمت اختلاس نموده است^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) خیانت در اموال غنیمت - و با قیاس بر آن خیانت در هر مال دیگری - به اتفاق علماء، از گناهان کبیره است.

(۲) به اجماع علماء، بر شخص خائن واجب است تا مالی را که از غنیمت خیانت نموده است، پیش از متفرق شدن مردم به مرجعش مسترد نماید، تا برای مستحقین آن توزیع گردد.

(۳) اگر مردم متفرق شده بودند، و در نزد کسی مالی از غنیمت بود، در این مسئله بین علماء اختلاف نظر وجود دارد: امام مالک، و احمد، و ثوری، و اوزاعی، ولیث رحمهم الله می‌گویند: باید آن مال را پنج حصه نماید، یک حصه را برای (ولی امر) و چهار حصه باقی‌مانده را برای مسحقین آن صدق نماید، امام شافعی رحمته الله می‌گوید: باید همه آن مال را بری (ولی امر) تسلیم نماید.

۴- در عقوبت خائن به اموال غنیمت - و با قیاس بر آن خائن به دیگر اموال عمومی - نیز بین علماء اختلاف نظر وجود دارد، جمهور علماء می‌گویند: مجزاتش تعزیر است، یعنی (امام مسلمانان) هر مجزاتی را که لازم می‌داند نسبت به وی مقرر نماید، امام احمد، و اسحاق، و مکحول و اوزاعی رحمهم الله به اساس حدیث که در این مورد آمده است می‌گویند: باید تمام اموالش به استثنای لباس‌ها، مصحف، و حیواناتش، به آتش کشیده شود.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱۳۱۴- عَنْ ابْنِ الزُّبَيْرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ قَالَ لِابْنِ جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَتَدْرُكُ إِذْ تَلَقَّيْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَا وَأَنْتَ، وَابْنُ عَبَّاسٍ؟ قَالَ: «نَعَمْ فَحَمَلْنَا وَتَرَكَكَ» [رواه البخاری: ۳۰۸۲].

۱۳۱۴- از ابن زبیر رضی الله عنه روایت است که برای ابن جعفر رضی الله عنه گفت: یادت هست که من و تو و ابن عباس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را استقبال نمودیم؟ گفت: بلی، [ولی] ایشان من و ابن عباس را با خود سوار کردند و تو را گذاشتند^(۱).

۱۳۱۵- عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «ذَهَبْنَا نَتَلَقَّى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَعَ الصَّبِيَّانِ إِلَى ثَنِيَّةِ الْوَدَاعِ» [رواه البخاری: ۳۰۸۳].

۱۳۱۵- از سائب بن یزید رضی الله عنه روایت است که گفت: با عده از بچه‌ها جهت استقبال پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سوی (ثنیه الوداع) رفتیم^(۲).

داودی رضی الله عنه می‌گوید: جزای (کِرکِزَه) نسبت به این گناهِش که اختلاس عبا باشد، آتش دوزخ است، مگر آنکه خداوند از وی عفو نماید، و یا آنکه سبب مستوجب شدن آتش دوزخ نسبت به (کِرکِزَه) نفاقش می‌باشد که این نفاق خود را از دیگران پنهان کرده بود، و یا گناه دیگری با نفاق، ولی آنچه که از سیاق حدیث دانسته می‌شود این است که سبب در آتش بودن (کِرکِزَه)، عبايي است که از اموال غنیمت اختلاس نموده بود نه چیز دیگری، والله تعالی أعلم.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این عبادله که عبدالله بن عباس، عبدالله بن جعفر، و عبدالله بن زبیر باشند در وقت قدوم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به استقبال‌شان رفته بودند، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر را با خود سوار کردند، و عبدالله بن زبیر را گذاشتند.

(۲) استقبال نمودن از مسافر، و کسی که از جهاد می‌آید، کار پسندیده و نیکی است.

(۳) نوازش نمودن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سبب افتخار است.

(۴) اگر شتر قوی باشد، روا است که سه نفر بر آن سوار شوند، و البته دو نفری را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با خود سوار کرده بودند، طفل بودند، و وزن چندانی که سبب مشقت بر شتر شود، نداشتند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱۳۱۶- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَقْفَلَةً مِنْ عُسْفَانَ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى رَاحِلَتِهِ، وَقَدْ أَرْدَفَ صَفِيَّةَ بِنْتَ حَيٍّ، فَعَثَرَتْ نَاقَتُهُ، فَصُرِعَا جَمِيعًا، فَاقْتَحَمَ أَبُو طَلْحَةَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ، قَالَ: «عَلَيْكَ الْمَرْأَةُ»، فَقَلَبَ تَوْبًا عَلَى وَجْهِهِ، وَأَتَاهَا، فَأَلْقَاهُ عَلَيْهَا، وَأَصْلَحَ لهُمَا مَرْكَبُهُمَا، فَرَكِبَا وَاکْتَنَفْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَلَمَّا أَشْرَفْنَا عَلَى الْمَدِينَةِ قَالَ: «أَيُّونَ تَأْتِيُونَ عَابِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ» فَلَمْ يَزَلْ يَقُولُ ذَلِكَ حَتَّى دَخَلَ الْمَدِينَةَ [رواه البخارى: ۳۰۸۶].

۱۳۱۶- از انس بن مالک رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: هنگامی که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از (عُسفان) بازگشتند، با ایشان بودیم، پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بر شتر خود سوار بودند، و صفیه بنت حیی رضی اللہ عنہا را نیز پشت سر خود سوار کرده بودند، شترشان لیز خورد و افتاد، و هردوی آن‌ها افتادند.

ابو طلحه خود را انداخت و گفت: یا رسول الله! خداوند ما را فدای شما کند، فرمودند: «با زن همکاری کن»، [ابوطلحه] جامه را بر روی خود انداخت و نزد صفیه آمد، و آن جامه را بر بالای او انداخت، و شترشان را آماده نمود و سوار شدند.

و با پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم همراهی نمودیم، و چون به نزدیک مدینه رسیدیم، گفتند: «أَيُّونَ تَأْتِيُونَ عَابِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ»، [یعنی: برگشتیم، در حالی که توبه کنندگان، و عبادت کنندگان، و برای پروردگار خود حمد گویان هستیم] و این سخن را تا وقتی که به شهر مدینه داخل شدیم، به طور مکرر می گفتند^(۱).

(۱) ثنية الوداع: بلندی است به طرف شمال شهر مدینه، و از مسجد نبوی بیش از دو کیلو متر فاصله ندارد.

(۲) این استقبال مردم از پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در وقت آمدنشان از غزوه تبوک بود.

(۳) استقبال کردن از مسافر و مجاهد، کار پسندیده و نیکی است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) گویند: ذکر عُسفان در این حدیث وهم است، و اصل آن است که این قصه در وقت بازگشتن پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از غزوه خیبر واقع گردیده بود، زیرا غزوه عسفان در سال ششم، و غزوه خیبر در سال هفتم هجری واقع گردیده بود، و غزوه که صفیه با پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بود، همین غزوه خیبر می باشد، نه غزوه عسفان.

۸۹- باب: الصَّلَاةُ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ

باب [۸۹]: نماز خواندن در وقت بازگشتن از سفر

۱۳۱۷- عَنْ كَعْبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ، ضُجِّي دَخَلَ الْمَسْجِدَ، فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يَجْلِسَ» [رواه البخاری: ۳۰۸۸].

۱۳۱۷- از کعب رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اگر در وقت چاشت از سفر می‌آمدند، به مسجد داخل می‌شدند، و پیش از آنکه بنشینند، دو رکعت نماز می‌خواندند^(۱).

۹۰- باب: فَرَضِ الْخُمْسِ

باب [۹۰]: فرض خمس

۱۳۱۸: عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (لَا نُورَثُ، مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً). وَكَانَ يُنْفِقُ مِنَ الْمَالِ الَّذِي أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ عَلَى أَهْلِهِ نَفَقَةً سَنَتِهِمْ، ثُمَّ يَأْخُذُ مَا بَقِيَ فَيَجْعَلُهُ مَجْعَلِ مَالِ اللَّهِ، ثُمَّ قَالَ مِنْ لِمَنْ حَضَرَهُ مِنَ الصَّحَابَةِ: أَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي يَأْذِنُهُ تَقْوَمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ، هَلْ تَعْلَمُونَ ذَلِكَ؟ قَالُوا: نَعَمْ، وَكَانَ فِي الْمَجْلِسِ عَلِيٌّ وَعَبَّاسٌ وَعُثْمَانُ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ وَالزُّبَيْرُ وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ، وَذَكَرَ حَدِيثَ عَلِيٍّ وَالْعَبَّاسِ وَمُنَازَعَتَهُمَا، وَلَيْسَ الْإِبْيَاتُ بِهِ مِنْ شَرَطْنَا [رواه البخاری: ۳۰۹۴].

۱۳۱۸- از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ترکه ما [انبیاء الله] میراث برده نمی‌شود، مالی را که از خود به جا می‌گذاریم صدقه است».

(۲) روا است که شخص همسر خود را با خود بر یک مرکب سوار کند.

(۳) أمهات المؤمنین ولو آنکه برای همه امت مادر بودند، ولی با آن هم حجاب کردن بر آنها واجب بود.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) برای مسافر سنت است که در وقت بازگشتن از سفر و پیش از رفتن به خانه‌اش، دو رکعت نماز در مسجد محله‌اش اداء نماید.

(۲) بعد از ادای نماز به خانه‌اش بنشیند، تا از کسانی که به دیدنش می‌آیند، پذیرائی کند.

و از آنچه که خداوند برای‌شان از طریق (فیء) ارزانی داشته بود، نفقهٔ یکسالهٔ اهل و فامیل خود را برمی‌داشتند، و باقی‌مانده را با مال خدا [یعنی: اموال عمومی] یکجا می‌کردند.

بعد از آن [عمرؓ] به کسانی که از صحابه نزدش حاضر بودند گفت: شما را به خدایی که آسمان و زمین به قدرت او ایستاده است، سوگند می‌دهم که همین چیز را می‌دانید؟

گفتند: بلی، و در آن مجلس: علی، و عباس، و عثمان، و عبدالرحمن بن عوف، و زبیر، و سعد ابن ابی وقاص حضور داشتند، و بعد از آن حدیث علی و ابن عباس و قصهٔ مجادلهٔ آن‌ها را ذکر نمود، و البته ذکر این چیزها از شرط ما نیست^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از این گفتهٔ امام زبیدی صاحب این کتاب مختصر که می‌گوید: (و بعد از آن حدیث علی و ابن عباس و قصهٔ مجادلهٔ آن‌ها را ذکر نمود، و البته ذکر این چیزها از شرط ما نیست)، این است که وی در این حدیث همان چیزهای را ذکر کرده است، که در قول، و یا فعل، و یا تقریر ارتباط به نبی کریم ﷺ دارد، و از ذکر آنچه که در این حدیث در بین عمرؓ و دیگر صحابه رخ داد، خودداری نموده است، زیرا - همانطوری که در مقدمه یادآور شده است - وی تنها اقوال و افعال پیامبر خدا ﷺ را ذکر می‌کند، نه اقوال و افعال صحابه ﷺ را.

(۲) آنچه که از این حدیث نبوی شریف دانسته می‌شود این است که: انبیاء ﷺ میراث برده نمی‌شوند، و مالی را که از خود به میراث می‌گذارند، صدقه است، ولی مردمی می‌گویند، که انبیاء ﷺ مانند دیگران میراث برده می‌شوند، و دلیل خود را این قول خداوند متعال می‌آورند که به حکایت از قول زکریا ﷺ می‌فرماید: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَأَشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَاؤِكَ رَبِّ شَقِيًّا ۗ وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ۗ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ ۗ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا ۝۱۶﴾ [مریم: ۴-۶] یعنی: «گفت که: پروردگار! استخوانم سست شده، و پیری بر سرم غبار افشاندن است، و ای پروردگارم! از دعا کردن به درگاه تو محروم نبوده‌ام، و من پس از مرگم از وارثانم می‌ترسم، و همسرم عقیم بود، پس تو از لطف خود برایم میراث‌بری عطا فرما! تا از من و از آل یعقوب میراث ببرد».

و می‌گویند: در صورتی که زکریا ﷺ از خداوند خواست که برایش فرزندی بدهد تا از وی میراث ببرد، و خداوند هم دعوتش را اجابت کرد، و برایش چنین فرزندی داد، پس چرا نبی کریم ﷺ میراث برده نشوند؟

امام ابن کثیر رحمته از این اعتراض سه جواب داده است:

جواب اول آنکه: خوف حضرت زکریا علیه السلام خوف این نبود که وارثانش از مالش میراث می‌برند، زیرا مقام نبوت از این بالاتر است که در آخرین لحظه از حیات خود به فکر مال و دنیا باشد، و از خدا بخواهد تا برایش فرزندی بدهد که مالش را به میراث ببرد.

جواب دوم آنکه: حضرت زکریا علیه السلام مالی نداشت که از وی به میراث بماند، زیرا وی نجار بود، و از زحمت کشید دست خود نان می‌خورد، و از این کار با در نظر داشت مصارف زندگی برای انسان مالی جمع نمی‌شود که به فکر میراث بردن آن باشد، و بالأخص آنکه انبیاء علیهم السلام به فکر جمع کردن مال و امتعهٔ دنیوی نیستند.

و بالآخره جواب سوم آنکه: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند که: «ما گروه انبیاء میراث برده نمی‌شویم، آنچه که از ما می‌ماند، صدقه است»، و نتیجه آن می‌شود که: مراد از میراث در این آیهٔ کریمه در دعای زکریا علیه السلام میراث نبوت است، نه میراث مال و منال.

آنچه که امام ابن کثیر رحمته الله در این مورد گفته است، نهایت معقول و مقبول است، ولی جواب سوم گرچه به ذات خود از دو جواب دیگر قوی‌تر است، زیرا قول صریح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، ولی کسانی که قائل به میراث برده شدن انبیاء علیهم السلام و از آن جمله نبی کریم صلی الله علیه و آله هستند، یا این حدیث را اصلاً قبول ندارند، و یا آن را - طوری که بعد از این خواهیم گفت - تاویل می‌کنند، پس آنچه که جواب برای طرف مقابل باقی می‌ماند، جواب اول و دوم است.

و همانطوری که هم اکنون گفتیم، کسانی که قائل به میراث برده شدن انبیاء علیهم السلام از آن جمله پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله هستند، یا این حدیث را اصلاً قبول ندارند، و یا برای آنکه جانب مقابل را با وجود همین حدیث مجاب بسازند، آن را تاویل می‌کنند، و تاویل‌شان به اینگونه است که می‌گویند: معنای قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرمایند: «نحن معشر الأنبياء لا نورث، ما ترکنا صدقه» این است که: ما گروه انبیاء آنچه را که صدقه از خود به جا می‌گذاریم میراث برده نمی‌شویم، و مفهوم مخالفش آن است، که غیر آنچه را که صدقه بجا می‌گذاریم، میراث برده می‌شویم.

ولی این تاویل مخالف با قواعد و شروط تاویل است، زیرا از مهمترین شروط تاویل آن است که مخالف به صریح نصی که تاویل می‌شود، نباشد، و این تاویل مخالف با صریح نص است، زیرا به اتفاق همگان، نص این حدیث نبوی شریف دلالت بر اختصاص دارد، یعنی: دلالت بر چیزی دارد که خاص برای انبیاء علیهم السلام است، و برای دیگران نیست، و اگر معنی آن طوری باشد که این‌ها می‌گویند، اختصاصی در این کار برای انبیاء الله علیهم السلام باقی نمی‌ماند، زیرا هر فرد از افراد امت‌شان نیز به اتفاق همگان به همین صفت متصف‌اند، یعنی: چیزی را که صدقه قرار داده باشند، از آن‌ها میراث برده نمی‌شود، پس نتیجه آن می‌شود که: انبیاء الله علیهم السلام میراث برده نمی‌شوند، و اگر مالی از آن‌ها بعد از وفات‌شان باقی می‌ماند، صدقه است، واللہ تعالیٰ أعلم.

۹۱- باب: ما ذُكِرَ مِنْ دِرْعِ النَّبِيِّ ﷺ وَعَصَاهُ وَسَيْفِهِ وَقَدْحِهِ وَخَاتَمِهِ...

باب [۹۱]: آنچه که درباره زره جنگی پیامبر خدا ﷺ، و درباره عصا، و شمشیر، و قدح، و انگشترشان، آمده است...

۱۳۱۹- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ أَخْرَجَ إِلَى الصَّحَابَةِ «نَعْلَيْنِ جَرْدَاوَيْنِ لَهُمَا قَبَالَانِ» ، فَحَدَّثَ: «نَعْلَا النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» [رواه البخاری: ۳۱۰۷].

۱۳۱۹- روایت است که انس ﷺ یک جفت کفش بی مو را که دارای دو تسمه چرمی بود، نزد صحابه آورد و گفت: این‌ها نعلین پیامبر خدا ﷺ است^(۱).

۱۳۲۰- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا أَخْرَجَتْ كِسَاءً مُلَبَّدًا، وَقَالَتْ: فِي هَذَا نُبْعَ رُوحِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» [رواه البخاری: ۳۱۰۸].

۱۳۲۰- از عائشه رضی الله عنها روایت است که کساء غلیظ و پینه‌داری را آورد و گفت: روح پیامبر خدا ﷺ در همین کساء قبض گردید.

۱۳۲۱- وَفِي رِوَايَةٍ: أَنَّهَا أَخْرَجَتْ إِزَارًا غَلِيظًا مِمَّا يُصْنَعُ بِالْيَمَنِ، وَكِسَاءً مِنْ هَذِهِ الَّتِي يَدْعُونَهَا الْمُلَبَّدَةَ [رواه البخاری: ۳۱۰۸].

۱۳۲۱- و در روایت دیگری از عائشه رضی الله عنها آمده است که: ازار غلیظی را که در یمن ساخته می‌شود، و کاسی را که (ملبده) یاد می‌شود آورد.

۱۳۲۲- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «أَنَّ قَدْحَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْكَسَرَ، فَأَتَّخَذَ مَكَانَ الشَّعْبِ سِلْسِلَةً مِنْ فِضَّةٍ» [رواه البخاری: ۳۱۰۹].

۱۳۲۲- از انس ﷺ روایت است که قدح پیامبر خدا ﷺ شکست، قسمت شکستگی آن را به سیمی از نقره بستند^(۲).

۱- گویند: سبب رفتن موی آن کفش‌ها، کهنگی آن‌ها بود، به این معنی که این کفش‌ها دراصل از چرم مو دار ساخته شده بود، ولی به مرور زمان از اثر کهنگی موی آن‌ها رفته بود، و یا آنکه آن کفش‌ها از چرم آتش داده که به سبب آتش دادن مویش می‌رود، ساخته شده بود، والله تعالی أعلم.

۲- و در شمائل نبوی امام ترمذی رحمه الله از ثابت رضی الله عنه روایت است که گفت: انس بن مالک رضی الله عنه قدح چوبی غلیظی را که به آهن سیم کشیده شده بود، نزد ما آورد و گفت: این قدح پیامبر خدا ﷺ است، و

۹۲- باب: قوله تعالى: ﴿فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ﴾

باب [۹۲]: این قول خداوند که: ﴿یک پنجم برای خدا و پیامبر ﷺ است﴾

۱۳۲۳- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: وُلِدَ لِرَجُلٍ مِنَّا غُلَامٌ فَسَمَّاهُ الْقَاسِمَ، فَقَالَتِ الْأَنْصَارُ لَا نَكْنِيكَ أَبَا الْقَاسِمِ، وَلَا نُنْعِمُكَ عَيْنًا، فَأَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وُلِدَ لِي غُلَامٌ، فَسَمَّيْتُهُ الْقَاسِمَ فَقَالَتِ الْأَنْصَارُ: لَا نَكْنِيكَ أَبَا الْقَاسِمِ، وَلَا نُنْعِمُكَ عَيْنًا، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَحْسَنْتِ الْأَنْصَارُ، سَمُّوا بِاسْمِي وَلَا تَكْتَوُوا بِكُنْيَتِي، فَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ» [رواه البخاری: ۳۱۱۵].

۱۳۲۳- از جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه روایت است که گفت: برای شخصی از ما خدا فرزندى داد، آن را قاسم نام کرد، انصار گفتند: تو را به نام ابوالقاسم یاد نمی کنیم، و تو را به آن خوشحال نمی سازیم.

آن شخص نزد پیامبر خدا ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! برایم فرزندى متولد شد، و من او را قاسم نام کردم، انصار می گویند: تو را به نام ابوالقاسم یاد نمی کنیم، و تو را به آن خوشحال نمی سازیم.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «انصار خوب گفتند، به نام من نام گذاری کنید، ولی به کنیه من برای خود کنیه اختیار نکنید، چون من قاسم هستم»^(۱).

باز در همان کتاب از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: تمام نوشیدنی ها را به همین قده برای پیامبر خدا ﷺ دادم، آب، نیبذ، عسل، و شیر.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) نام گذاشتن به نام پیامبر خدا ﷺ که (محمد) باشد، روا است.

(۲) در کنیه اختیار کردن به کنیه پیامبر خدا ﷺ که (ابوالقاسم) باشد، بین علماء اختلاف است: امام شافعی و اهل ظاهری می گویند: تکی به کنیه پیامبر خدا ﷺ روا نیست، امام مالک رضی الله عنه می گوید: این نهی خاص به زمان خود پیامبر خدا ﷺ بود، لذا اکنون تکی به کنیه پیامبر خدا ﷺ جواز دارد، و ابن جریر می گوید که: نهی برای تنزیه است، و عده دیگری می گویند که این نهی نسبت به کسی است که نامش محمد و یا احمد باشد، و نسبت به کسان دیگر باکی ندارد.

۱۳۲۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَا أُعْطِيكُمْ وَلَا أَمْنَعُكُمْ، إِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ أَضَعُ حَيْثُ أَمِرْتُ» [رواه البخاری: ۳۱۱۷].

۱۳۲۴- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «من خودم نه برای کسی چیزی می‌دهم و نه چیزی را از کسی منع می‌کنم، وظیفه‌ام تقسیم کردن است، و هر چیزی را طوری که مامور شده‌ام انجام می‌دهم»^(۱).

۱۳۲۵- عَنْ حَوْلَةَ الْأَنْصَارِيَّةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: «إِنَّ رَجُلًا يَتَخَوَّضُونَ فِي مَالِ اللَّهِ بَغَيْرِ حَقٍّ، فَلَهُمُ النَّارُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [رواه البخاری: ۳۱۱۸].

۱۳۲۵- از خوله انصاری رضی الله عنها^(۲) روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند:

«مردمی هستند که در مال خدا بدون حق تصرف می‌کنند، در روز قیامت جزای این‌ها دوزخ است»^(۳).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

معنی این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: «وظیفه‌ام تقسیم کردن است، و هر چیزی را طوری که مامور شدم انجام می‌دهم»، این است که: اگر برای کسی چیزی می‌دهم، به امر خدا می‌دهم، و اگر برای کسی چیزی نمی‌دهم، به امر خدا نمی‌دهم، پس در این صورت بخشنده و نبخشنده خدا است، و من فقط ماموریتی را که خداوند بر عهده من گذاشته است، انجام می‌دهم.

۲- وی خوله بنت قیس بن فهد انصاری همسر حمزه بن عبدالمطلب است، بعد از شهادت حمزه رضی الله عنه در غزوه احد، با نعمان بن عجلان انصاری ازدواج نمود، حدیث چندانی روایت نکرده است، از تاریخ وفاتش اطلاعی به دست نیامد، اسد الغابه (۴۴۵/۵ - ۴۴۶).

۳- این حدیث هوشدار شدیدی برای ولات امر و برای کسانی است که اموال مسلمانان را در اختیار داشته و در آن‌ها حسب دلخواه خود تصرف می‌کنند، چنین کسانی یا توبه نموده و حق را به حقدارش برسانند، و یا بدانند که جایگاه آن‌ها آتش دوزخ است، هر کدام را که می‌خواهند اختیار نمایند.

۹۳- باب: قولِ النَّبِيِّ ﷺ: «أَحَلَّتْ لَكُمْ الْغَنَائِمُ»

باب [۹۳]: این قول پیامبر خدا ﷺ که: «غنایم برای شما حلال گردانیده شده است»

۱۳۲۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «عَزَا نَبِيٍّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، فَقَالَ لِقَوْمِهِ: لَا يَنْبَغِي رَجُلٌ مَلَكَ بُضْعَ امْرَأَةٍ، وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَبْنِي بِهَا؟ وَلَمَّا يَبْنِي بِهَا، وَلَا أَحَدٌ بَنَى بُيُوتًا وَلَمْ يَرْفَعْ سُفُوفَهَا، وَلَا أَحَدٌ اشْتَرَى عَنَمًا أَوْ خَلِيفَاتٍ وَهُوَ يَنْتَظِرُ وَلَادَهَا، فَعَزَا فَدَنَا مِنَ الْقَرْيَةِ صَلَاةَ الْعَصْرِ أَوْ قَرِيبًا مِنْ ذَلِكَ، فَقَالَ لِلشَّمْسِ: إِنَّكَ مَأْمُورَةٌ وَأَنَا مَأْمُورٌ اللَّهُمَّ احْبِسْهَا عَلَيْنَا، فَحَبِسَتْ حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ، فَجَمَعَ الْغَنَائِمَ، فَجَاءَتْ يَعْجِي النَّارَ لِتَأْكُلَهَا، فَلَمْ تَظْعَمَهَا فَقَالَ: إِنَّ فِيكُمْ عُلُولًا، فَلْيَبَايِعْنِي مِنْ كُلِّ قَبِيلَةٍ رَجُلٌ، فَلَزِقَتْ يَدُ رَجُلٍ بِيَدِهِ، فَقَالَ: فِيكُمْ الْعُلُولُ، فَلْيَبَايِعْنِي قَبِيلَتِكَ، فَلَزِقَتْ يَدُ رَجُلَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ بِيَدِهِ، فَقَالَ: فِيكُمْ الْعُلُولُ، فَجَاءُوا بِرَأْسٍ مِثْلِ رَأْسِ بَقْرَةٍ مِنَ الذَّهَبِ، فَوَضَعُوهَا، فَجَاءَتْ النَّارُ، فَأَكَلَتْهَا ثُمَّ أَحَلَّ اللَّهُ لَنَا الْغَنَائِمَ رَأَى ضَعْفَنَا، وَعَجَزَنَا فَأَحَلَّهَا لَنَا» [رواه البخاری: ۳۱۲۴].

۱۳۲۶- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند:

«پیامبری از پیامبران به جهاد رفت، و برای قوم خود گفت: اگر کسی زنی را به نکاح گرفته باشد، و بخواهد با وی عروسی نماید، ولی هنوز با وی همبستری نکرده باشد، و یا خانه‌هایی را بنا نموده باشد، ولی سقف آن‌ها را نپوشانده باشد، و یا گوسفندان و یا شتران آبستنی را خریده باشد، و انتظار ولادت آن‌ها را داشته باشد، با من همراهی نکند.

آن پیامبر به جهاد رفت و هنگام نماز عصر و یا نزدیک عصر، به همان قریه مورد نظر رسید، خورشید را [مخاطب قرار داد] و گفت: تو ماموریت داری و من هم ماموریت دارم، و خدایا! آفتاب را برای ما متوقف بساز! و همان بود که [آفتاب] برایش تا هنگامی که آن قریه را فتح کرد متوقف ساخته شد، اموال غنیمت را جمع نمود، آتشی آمد که آن غنائم را بسوزاند، ولی سوزانیده نتوانست.

آن [پیامبر] برای قوم خود گفت کدام یکی از شما در اموال غنیمت خیانت کرده است، باید از هر قبیله یک نفر بیاید و با من بیعت نماید، (چنان کردند) و دست یکی از آن‌ها با دست آن پیامبر چسپید.

پیامبر برایش گفت: خیانت در مال غنیمت در قبیله شما صورت گرفته است، باید همه افراد قبیله بیایند و با من بیعت نمایند، [تمام افراد قبیله آمدند و بیعت کردند]، و دست دو و یا سه نفر از آن‌ها به دست آن پیامبر چسپید.

[پیامبر] برای آن‌ها گفت: خیانت در بین شما دو سه نفر است، و آن‌ها کله مانند کله گاوی را که از طلا بود، آوردند و روی اموال غنیمت گذاشتند، و همان بود که آتش آمد و اموال غنیمت را خورد.

[بعد از آن پیامبر خدا ﷺ فرمودند]: و چون خداوند متعال ضعف و بیچارگی ما را دید، غنائم را برای ما حلال ساخت»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این پیامبری که به جهاد رفت، و برای قوم خود چنین و چنان گفت: یوشع بن نون بود که بعد از موسی علیه السلام به پیامبری مبعوث گردید، و برایش امر شد تا با سرکشان به جهاد برخیزد.

(۲) یوشع علیه السلام سه گروه را از رفتن به جهاد با خود منع کرد، کسی که زنی را به نکاح گرفته باشد و هنوز...، و سبب این کار این بود که: دل چنین اشخاصی وابسته به این امور دنیوی است، و کسی که دلش وابسته به امور دنیوی باشد، نمی‌تواند طوری که شایسته است به جهاد اقدام نماید.

(۳) اینکه یوشع علیه السلام آفتاب را مخاطب قرار داده و برایش گفتند که: تو (ماموریت داری و من هم ماموریت دارم)، معنایش این است که: ماموریت آفتاب، غروب کردن، و ماموریت آن پیامبر، به اتمام رساندن جهاد پیش از غروب آفتاب همان روز بود.

(۴) طوری که در حدیث نبوی شریف آمده است، آفتاب برای یوشع علیه السلام تا هنگامی که آن قریه را فتح کرد متوقف ساخته شد، در روایت ابن اسحاق آمده است که آن پیامبر با بنی اسرائیل به شهر (اریحاء) رفت و آن شهر را شش ماه محاصره نمود، در روز اول ماه هفتم بوق‌هایی را گرفتند و در آن‌ها دمیدند، دیوار شهر فرو ریخت، به شهر داخل شدند و بسیار از سرکشان را کشتند، و عده هنوز باقی مانده بودند، و چون این روز جمعه بود و فردایش که شنبه باشد، جنگ کردن برای آن‌ها ممنوع بود، از این جهت آن پیامبر به آفتاب امر کرد تا وقتی که پاکسازی کامل سرکشان به نهایت نمی‌رسد، غروب نکند.

(۵) سبب آنکه آن آتش اموال غنیمت را سوزانده نتوانست این است که: سوخته شدن غنائم علامت قبول، و سوخته نشدن آن‌ها علامت عدم قبول از طرف خداوند متعال بود، و اینکه آتش آن غنائم را سوزانده نتوانست معنایش این بود که در آن غنائم خیانتی صورت گرفته است.

(۶) اموال غنیمت در امم گذشته از این سبب حرام بود، که مبادا جهاد آن‌ها به جهت به دست آوردن مال غنیمت صورت پذیرد، ولی چون عموم افراد این امت (یعنی: امت محمدی) خاص

۱۳۲۷- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعَثَ سَرِيَّةً قَبْلَ نَجْدٍ، وَهُوَ فِيهَا، فَعَنِمُوا إِبِلًا كَثِيرَةً، فَكَانَتْ سِهَامُهُمْ اثْنِي عَشَرَ بَعِيرًا، أَوْ أَحَدَ عَشَرَ بَعِيرًا وَتُقَلُّوا بَعِيرًا بَعِيرًا» [رواه البخاری: ۳۱۳۴].

۱۳۲۷- از ابن عمر رضی اللہ عنہما روایت است که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم گروهی را که من هم ضمن آن‌ها بودم به طرف نجد فرستادند.

این گروه در آن منطقه شتران بسیاری به غنیمت گرفتند، برای هر کدام از آن‌ها دوازده، ویا یازده شتر رسید و برای هر کدام یک شتر هم به طور بخششی دادند^(۱).

۱۳۲۸- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقْسِمُ غَنِيمَةً بِالْجِعْرَانَةِ، إِذْ قَالَ لَهُ رَجُلٌ: اَعْدِلْ، فَقَالَ لَهُ: «لَقَدْ شَقِيتُ إِنْ لَمْ أَعْدِلْ» [رواه البخاری: ۳۱۳۸].

برای خدا به جهاد می‌روند، و غنیمت یک مقصد ثانوی است، خداوند متعال غنیمت را برای آن‌ها حلال ساخت.

و یا شاید سبب تحریم غنیمت برای امم سابقه این باشد که آن‌ها به غنیمت احتیاجی نداشتند، ولی چون این امت جهت تهیه ادوات جهاد و مصارف مجاهدین به مال ضرورت دارند، و چنین توانائی برای آن‌ها نیست، خداوند غنیمت را برای آن‌ها حلال ساخت، و این قول پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم که می‌فرمایند: «و چون خداوند متعال ضعف و بیچاره‌گی ما را دید، غنائم را برای ما حلال ساخت» همین نظر دوم را ترجیح می‌دهد، واللہ تعالی اعلم.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این گروه ده نفر بودند، و یک صد و پنجاه شتر به غنیمت گرفته بودند، از آن جمله سی شتر را پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم گرفتند، و از شترهای باقی‌مانده، برای هر کدام از آن‌ها دوازده شتر رسید، و یک شتر هم پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم برای آن‌ها بخشش دادند.

(۲) امیر جهاد می‌تواند برای کسانی که در جهاد کارهای شایسته و چشم‌گیری را انجام داده‌اند، چیزی را که لازم می‌داند بخشش بدهد، ولی بناء به قول جمهور علماء این بخشش نباید از اصل غنیمت باشد، بلکه از خمسی باشد که از نصیب امام است، گرچه بعضی از علماء بخشش دادن از اصل غنیمت را نیز جواز داده‌اند.

۱۳۲۸- از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که گفت: هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله غنائم را در (جعرانه) تقسیم می کردند، شخصی برای شان گفت: عدالت کن، فرمودند: «اگر عدالت نکنم بدبخت خواهم بود»^(۱).

۱۳۲۹- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَصَابَ جَارِيَتَيْنِ مِنْ سَبِيِّ حُنَيْنٍ، فَوَضَعَهُمَا فِي بَعْضِ بُيُوتِ مَكَّةَ، قَالَ: «فَمَنْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيَّ سَبِيِّ حُنَيْنٍ»، فَجَعَلُوا يَسْعَوْنَ فِي السَّكَّكِ، فَقَالَ عُمَرُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، انْظُرْ مَا هَذَا؟ فَقَالَ: «مَنْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيَّ السَّبِيِّ»، قَالَ: اذْهَبْ فَأَرْسِلِ الْجَارِيَتَيْنِ [رواه البخاری: ۳۱۴۴].

۱۳۲۹- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: برای عمر رضی الله عنه از اسیران (حنین) دو کنیز رسید، آن ها را در یکی از خانه های مکه نگهداری می کرد، چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امر نمودند که اسیران (حنین) آزاد شوند، [اقوام اسیران] در کوچه ها به دنبال اسیران خود می گشتند.

عمر رضی الله عنه [برای فرزندش] گفت: ای عبدالله! بین چه خبر است [که مردم این طرف و آن طرف می گردند]؟ گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امر به آزادی اسیران (حنین) داده اند، گفت: برو و آن دو کنیز را آزاد کن.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

در حدیث نبوی شریف این طور آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای شخصی که برای شان گفته بود که عدالت کن، فرمودند: «شَقِيْتُ إِنْ لَمْ أُعْدِلْ»، و (تاء) در (شقیّت) احتمال دارد که (تاء) متکلم باشد.

و معنی حدیث نبوی شریف به احتمال اول چنین می شود که: اگر من عدالت نکنم تو بدبخت می شوی، زیرا از کسی پیروی می کنی و به وی من حیث پیامبر ایمان آورده ای که عدالت را مراعات نمی کند، و از این مهمتر آنکه سبب شقاوت تو این است که به پیامبر نسبت عدم عدالت را می دهی، و این عقیده کفر است.

و معنی حدیث نبوی شریف به اساس احتمال دوم چنین می شود که: اگر عدالت نکنم، بدبخت می شوم، و در این احتمال دوم مشکلی پیش نمی آید، زیرا طوری که علمای لغت می گویند: شرط متحقق الوقوع نیست، بنابراین معنی حدیث چنین می شود که: اگر عدالت نکنم بدبخت می شوم، ولی چون به طور یقین و حتمی عدالت می کنم، پس بنابراین بدبختی در میان نیست.

۹۵- باب: مَنْ لَمْ يُحْمَسِ الْأَسْلَابَ وَمَنْ قَتَلَ قَتِيلًا فَلَهُ سَلْبُهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُحْمَسَ

وَحُكْمِ الْإِمَامِ فِيهِ

باب [۹۵]: کسی که اسلاب را خمس نکرد، و کسی که شخصی را بکشد ادوات جنگی اش از او است...

۱۳۳۰- عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: بَيْنَا أَنَا وَاقِفٌ فِي الصَّفِّ يَوْمَ بَدْرٍ، فَنَظَرْتُ عَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي، فَإِذَا أَنَا بِغُلَامَيْنِ مِنَ الْأَنْصَارِ - حَدِيثُهُ أَسْنَانُهُمَا، تَمَنَيْتُ أَنْ أَكُونَ بَيْنَ أَضْلَعِ مِنْهُمَا - فَعَمَزَنِي أَحَدُهُمَا فَقَالَ: يَا عَمَّ هَلْ تَعْرِفُ أَبَا جَهْلٍ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، مَا حَاجَتُكَ إِلَيْهِ يَا ابْنَ أَخِي؟ قَالَ: أَخْبِرْتُ أَنَّهُ يَسُبُّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَئِنْ رَأَيْتُهُ لَا يُفَارِقُ سَوَادِي سَوَادَهُ حَتَّى يَمُوتَ الْأَعْجَلُ مِنَّا، فَتَعَجَّبْتُ لِذَلِكَ، فَعَمَزَنِي الْآخَرُ، فَقَالَ لِي مِثْلَهَا، فَلَمْ أَنْشَبْ أَنْ نَظَرْتُ إِلَى أَبِي جَهْلٍ يَجُولُ فِي الثَّيْسِ، قُلْتُ: أَلَا إِنَّ هَذَا صَاحِبُكُمَا الَّذِي سَأَلْتُمَانِي، فَأَبْتَدَرَاهُ بِسَيْفَيْهِمَا، فَضَرَبَاهُ حَتَّى قَتَلَاهُ، ثُمَّ انْصَرَفَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَخْبَرَاهُ فَقَالَ: «أَيُّكُمَا قَتَلَهُ؟»، قَالَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا: أَنَا قَتَلْتُهُ، فَقَالَ: «هَلْ مَسَحْتُمَا سَيْفَيْكُمَا؟»، قَالَا: لَا، فَظَرَ فِي السَّيْفَيْنِ، فَقَالَ: «كَلَّا كَمَا قَتَلَهُ، سَلْبُهُ لِمُعَاذِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْجُمُوحِ» [رواه البخارى: ۳۱۴۱].

۱۳۳۰- از عبدالرحمن بن عوف رضي الله عنه روایت است که گفت: روز جنگ بدر، هنگامی که در صف ایستاده بودم، به طرف راست و چپ خود نظر کردم، دو جوان کم سن انصاری را دیدم، و آرزو کردم به با آن یکی که به جنگ کردن مناسبتر است، همراه و همکاری می‌بودم.

یکی از آن دو نو جوان به من اشاره کرد و گفت: کاکا (عمو)! ابوجهل را می‌شناسیدی؟ گفتم: بلی، ولی برادرزادام! با او چه کار داری؟ گفت: شنیده‌ام که او پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دشنام می‌دهد، سوگند به خدای که جانم در دست او است [بلا کیف] اگر او را ببینم شخص من از شخص او جدا نخواهد شد مگر اجلش رسیده باشد، بمیرد، از این سخن تعجب نمودم، نوجوان دیگر هم به من اشاره کرد و مانند سخن او گفت.

دیری نگذشت که دیدم ابوجهل در بین مردم این طرف و آن طرف می‌گردد، گفتم: متوجه باشید! کسی که سراغش را از من می‌گرفتید همان شخص است، با شمشیرهای خود به طرف او دویدند، و او را [با شمشیر] زدند تا کشتند، بعد از آن نزد پیامبر خدا ﷺ رفتند و ایشان را خبر دادند.

[پیامبر خدا ﷺ] فرمودند: «کدام یک از شما دو نفر او را کشتند»؟

هر کدام‌شان گفتند: که من او را کشتم.

فرمودند: آیا شمشیرهای خود را پاک کردید؟

گفتند: نه؟

[پیامبر خدا ﷺ] به شمشیرهای آن‌ها نظر انداخته و فرمودند: «هردوی شما او را

کشته‌اید، ولی (سَلَب) وی از معاذ بن عمرو بن جموح باشد».

و آن دو نفری که ابوجهل را کشته بودند: یکی مُعَاذ بن عَفْرَاء و دیگری: معاذ بن

عمرو بن جموح بود^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اسلاب: جمع (سَلَب) است، و (سَلَب) عبارت از ادوات و وسائلی است که شخص در میدان معرکه با خود دارد، مانند: شمشیر، و تیر، و کمان، و اسپ، و لباس و هر جنس و نقد دیگری، و برای تشجیع مجاهدین به جهاد، در بعضی از غزوات پیامبر خدا ﷺ برای مجاهدین می‌گفتند که: هرکس که فردی و یا افرادی را از دشمن به قتل برساند، (سلبش) از وی باشد، و تفصیل بیشتر این مسأله بعد از این خواهد آمد.

(۲) کسی که ابوجهل را از پا در آورد، معاذ بن عمرو بن جموح بود، از این سبب پیامبر خدا ﷺ وسائل جنگی ابوجهل را برای او دادند، و چون معاذ بن عفرَاء در کشتن ابوجهل با معاذ بن جموح همکاری کرده بود، پیامبر خدا ﷺ نسبت قتل را برای وی نیز داده و فرمودند: «هر دو نفر شما او را کشتید».

(۳) احناف با استدلال به این حدیث می‌گویند، تعلق گرفتن وسائل جنگی مقتول برای قاتل آن، حتمی نیست، اگر امام لازم می‌دید، آن را بدهد، و اگر لازم نمی‌دید، می‌تواند از دادن آن خودداری نماید.

۹۶- «باب» مَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُعْطِي الْمَوْلَةَ قُلُوبَهُمْ وَغَيْرَهُمْ مِنَ الْخُمْسِ وَغَيْرِهِ

باب [۹۶]: آنچه که پیامبر خدا ﷺ از خمس و دیگر چیزها برای مؤلفه القلوب و دیگران می دادند

۱۳۳۱- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنِّي أُعْطِي فُرَيْشًا أَتَأَلَّفُهُمْ، لِأَنَّهُمْ حَدِيثٌ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ» [رواه البخاری: ۳۱۴۶].

۱۳۳۱- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «من [از خمس] برای قریش به جهت الفت گرفتن آنها می دهم، زیرا وابستگی آنها به جاهلیت نزدیک است»^(۱).

۱۳۳۲- وَ عَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ نَاسًا مِنَ الْأَنْصَارِ، قَالُوا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، حِينَ أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ أَمْوَالِ هَوَازِنَ مَا أَفَاءَ، فَطَفِقَ يُعْطِي رِجَالًا مِنْ فُرَيْشِ الْمِائَةِ مِنَ الْإِبِلِ، فَقَالُوا: يَغْفِرُ اللَّهُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يُعْطِي فُرَيْشًا وَيَدْعُنَا، وَسَيُوفِنَا تَقَطَّرَ مِنْ دِمَائِهِمْ، قَالَ أَنَسٌ: فَحَدَّثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَقَالَتِهِمْ، فَأَرْسَلَ إِلَى الْأَنْصَارِ، فَجَمَعَهُمْ فِي قُبَّةٍ مِنْ أَدَمٍ، وَلَمْ يَدْعُ مَعَهُمْ أَحَدًا غَيْرَهُمْ، فَلَمَّا اجْتَمَعُوا جَاءَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: «مَا كَانَ حَدِيثٌ بَلَغَنِي عَنْكُمْ». قَالَ لَهُ فُقَهَاؤُهُمْ: أَمَا ذُوو آرَائِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَلَمْ يَقُولُوا شَيْئًا بِطَوْلِهِ [رواه البخاری: ۳۱۴۷ وانظر حديث رقم: ۴۳۳۴].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

این حدیث دلالت بر این دارد که (ولی امر) می تواند چیزی از اموال بیت المال را جهت تألیف قلوب به اسلام، به مصرف برساند، و طوری که معلوم است، یکی از اصناف مصارف زکات به نص قرآن کریم مؤلفه القلوب است، خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّمَا الْأَصْدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَلِيلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَاةُ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغُرْمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾، و به این اساس بود که پیامبر خدا ﷺ برای ابوسفیان رمة بزرگ گوسفندی را که صحرا را پر کرده بود دادند، ابوسفیان از این کار تعجب نموده و گفت: چنین کاری جز از پیامبر از کس دیگری نمی آید.

۱۳۳۲- و از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: هنگامی که خداوند اموال مردم هوزان را برای پیامبر خود صلی الله علیه و آله به طور (فیء) [یعنی: بدون جنگ] عطا فرمود، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای اشخاص از قریش صد صد شتر می دادند.

مردمی از انصار گفتند: خداوند برای رسول الله صلی الله علیه و آله پیامرزد، [اموال فیء را] به قریش می دهند، و ما را می گذارند، در حالی که خون آن ها هنوز از شمشیرهای ما می چکد.

انس رضی الله عنه می گوید: این گفته آن ها برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفته شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به طلب انصار فرستاده و آن ها را در قبه که از چرم ساخته شده بود، جمع کردند، و هیچکس دیگری را جز آن ها طلب نکردند.

چون جمع شدند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزد آن ها آمده و فرمودند: «این چه سخنی بود که از شما شنیدم؟» مردم فهمیده شان گفتند: یا رسول الله! مردم فهمیده ما چیزی نگفتند... و بقیه حدیث قبلا گذشت^(۱).

۱۳۳۳- عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ بَيْنَا هُوَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَعَهُ النَّاسُ، مُقْبِلًا مِنْ حُنَيْنٍ، عَلِقَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْأَعْرَابُ يَسْأَلُونَهُ حَتَّى اضْطَرُّوهُ إِلَى سَمْرَةَ، فَخَطَفَتْ رِدَاءَهُ، فَوَقَفَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) بنا به روایت ابن اسحاق کسانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای آن ها از غنائم هوزان - جهت جلب کردن آن ها به سوی اسلام - صد صد شتر دادند، عبارت بودند از: ابوسفیان صخر بن حرب، معاویه بن ابوسفیان، حکیم بن حزام، حارث بن حارث، حارث بن هشام، سهل بن عمرو، حویطب بن عبدالعزی، علاء بن حارثه ثقفی، عیینه بن حصن، صفوان بن أمیه، اقرع به حابس، مالک بن عوف نصری، چنانچه برای بعضی از آن ها کمتر از صد شتر دادند، مانند: مخرمه بن نوفل، عمیر بن وهب، شهام بن عمرو، سعد بن یربوع و غیره.

(۲) بقیه حدیث این است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بعد از شنیدن این سخن آن ها فرمودند: من برای کسانی چیزی می دهم که به زمان کفر و جاهلیت نزدیک اند، آیا به این رضایت ندارید که مردم با مال و دارائی به خانه های خود برگردند، و شما با پیامبر خدا؟ و به خداوند سوگند، چیزی که شما با او برمی گردید، از چیزی که آن ها با او برمی گردند، بهتر است، آن ها گفتند: یا رسول الله! به این چیز رضایت داریم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند، بعد از من خویش خوری های بسیاری را خواهید دید، و باید به آن صبر کند تا وقتی که با من بر حوض کوثر ملاقات نمائید.

فَقَالَ: «أَعْطُونِي رِدَائِي، فَلَوْ كَانَ عَدَدُ هَذِهِ الْعِضَاءِ نَعَمًا، لَقَسَمْتُهُ بَيْنَكُمْ، ثُمَّ لَا تَجِدُونِي بَحِيلًا، وَلَا كَذُوبًا، وَلَا جَبَانًا» [رواه البخاری: ۳۱۴۸].

۱۳۳۳- از جبیر بن مطعم رضی اللہ عنہ روایت است که وی هنگامی که با پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و دیگران از غزوه (حنین) می آمدند، مردم بادیه نشین بر پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم هجوم آوردند، و از ایشان خواستند تا از [اموال غنیمت] برای آن ها هم بدهند، و این هجوم به حدی شدید بود که [پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم] را به طرف درخت خاردراری پیش بردند، ردای شان به آن درخت بند شد.

پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ایستادند و گفتند: «ردایم را بدهید، اگر به شماره این خارها شتر می بود، بین شما تقسیم می کردم، و در من بخل و دروغ و بزدلی احساس نمی کردید»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) نبی کریم مستجمع همه اخلاق فاضله از آن جمله حلم، و علم، و تواضع، و غیره بودند، زیرا در مقابل برخورد خشن آن مردم بادیه نشین، از معامله بالمثل با آن ها خودداری نموده، و با کمال حلم و علم آنچه را که شایسته مقام بود برای آن ها گفتند.

(۲) چیزی را که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم برای آن مردم گفتند، از (جوامع الکلم) است، زیرا اصول اخلاق فاضله، صدق، کرم، و شجاعت است، و این هر سه صفت از طریق نفی اضرار برای پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ثابت می گردد، زیرا نفی کذب مستلزم صدق، و نفی بزدلی مسلزم شجاعت، و نفی بخل مستلزم کرم است، و صفت اول مرتبه صدیقین، صفت دوم مرتبه شهداء، و صفت سوم مرتبه صالحین است.

(۳) اینکه پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم این اخلاق ذمیمه سه گانه را که: دورغ، و بخل، و بزدلی باشد از خود نفی نمودند، سببش این بود که آن مردم بادیه نشین از اینکه پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم برای آن ها چیزی ندادند، این ندادن را حمل بر بخل پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نموده بودند، و اینکه گفته بودند که: اموال صدقات برای فقراء است، و آن ها خود را فقیر می دانستند، و دیدند که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم برای آن ها ندادند، فکر کردند که پیامبر خدا دروغ می گویند، و اینکه این مال را به سرکردگان قریش دادند، نه به دیگران، فکر کردن که سبب این کار این است که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم از آن ها می ترسیدند، ولی این مردم جاهل از این غافل بودند که تصرفات پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم به اساس چیزی است که خداوند به آن امر کرده است، و غرض از آن مصلحت اسلام و مسلمین است، نه روابط شخصی و یا مسئله ترس و بزدلی، و از اینجا بود که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم این صفات ذمیمه را از خود نفی کردند، واللہ تعالی اعلم.

۱۳۳۴- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنْتُ أَمْشِي مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلَيْهِ بُرْدٌ نَجْرَانِيٌّ عَلِيظُ الْحَاشِيَةِ، فَأَدْرَكَهُ أَعْرَابِيٌّ فَجَذَبَهُ جَذْبَةً شَدِيدَةً، حَتَّى نَظَرْتُ إِلَى صَفْحَةِ عَاتِقِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ أَثَرَتْ بِهِ حَاشِيَةُ الرَّدَاءِ مِنْ شِدَّةِ جَذْبَتِهِ، ثُمَّ قَالَ: مُرِّي مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي عِنْدَكَ، فَالْتَمَمْتُ إِلَيْهِ فَضَحِكَ، ثُمَّ «أَمَرَ لَهُ بِعَطَاءٍ» [رواه البخارى: ۳۱۴۹].

۱۳۳۴- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که ردای نجرانی زمختی را پوشیده بودند، می‌رفتم، شخص بادیه نشینی آمد و آن رداء را با چنان شدتی کشید، که چون بر صفحه گردن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نظر کردم، [دیدم] که کنارۀ رداء بر آن اثر گذاشته است.

سپس آن شخص بادیه نشین گفت که: امر کن تا از اموال بیت المالی که نزد تو است برایم بدهند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به طرفش نگاه کرده و خندیدند، و امر کردند تا برایش چیزی بدهند^(۱).

۱۳۳۵- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمَ حُنَيْنٍ، آثَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَسًا فِي الْقِسْمَةِ، فَأَعْطَى الْأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ مِائَةً مِنَ الْإِبِلِ، وَأَعْطَى عُيَيْنَةَ مِثْلَ ذَلِكَ، وَأَعْطَى أَنَسًا مِنْ أَشْرَافِ الْعَرَبِ فَأَثَرَهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْقِسْمَةِ، قَالَ رَجُلٌ: وَاللَّهِ إِنَّ هَذِهِ الْقِسْمَةَ مَا عُدِلَ فِيهَا، وَمَا أُرِيدَ بِهَا وَجْهُ اللَّهِ، فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لِأَخْبَرَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَتَيْتُهُ، فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: «فَمَنْ يَعْدِلُ إِذَا لَمْ يَعْدِلِ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، رَحِمَ اللَّهُ مُوسَى قَدْ أُودِيَ بِأَكْثَرِ مِنْ هَذَا فَصَبَرَ» [رواه البخارى: ۳۱۵۰].

۱۳۳۵- از عبدالله [بن مسعود] رضی الله عنه روایت است که گفت: در روز حنین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در تقسیم کردن اموال، عده را بر دیگران ترجیح دادند، از آن جمله برای (أقرع بن حابس) صد شتر دادند، و برای مردمی از اشراف عرب، مال‌های دادند، و آن‌ها را بر دیگران ترجیح دادند.

۱- این همه حلم از اثر نبوت بود، ورنه از بشر عادی - هر کسی که باشد - چنین حلم و بردباری در چنین مقامی امکان پذیر نیست.

شخصی گفت: این تقسیمی است که عدالت در آن مراعات نگردیده است - و یا گفتند که - رضایت خدا در آن در نظر گرفته نشده است.

گفتم: به خداوند سوگند است که از این سخن پیامبر خدا ﷺ را با خبر خواهم ساخت، آمدم و از موضوع برای پیامبر خدا ﷺ خبر دادم.

فرمودند: «اگر خدا و رسولش عدالت نکند، پس چه کسی عدالت خواهد کرد؟ خداوند موسی الیه السلام را رحمت کند که [از طرف امت خود] از این بیشتر اذیت شد و صبر کرد»^(۱).

۹۷- باب: مَا يُصِيبُ مِنَ الطَّعَامِ فِي أَرْضِ الْحَرْبِ

باب [۹۷]: طعامی که در سرزمین جنگ به دست می آید

۱۳۳۶- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «كُنَّا نُصِيبُ فِي مَعَارِزِنَا الْعَسَلَ وَالْعَنْبَ، فَتَأْكُلُهُ وَلَا تَرْفَعُهُ» [رواه البخاری: ۳۱۵۴].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اقرع بن حابس تمیمی یکی از مولفه القلوب است، در فتح مکه و حنین و طائف با پیامبر خدا ﷺ اشتراک داشت، و عینه فزاری طوری که امام ذهبی می گوید: شخص احمقی بود، بدون اذن در نزد پیامبر خدا ﷺ آمد و بی ادبی کرد، ولی پیامبر خدا ﷺ در مقابلش صبر کردند، بعد از آن مرتد شد و به لشکر طلیحه پیوست، در زمان ابوبکر صدیق به اسارت مسلمانان در آمد، و ابوبکر صدیق او را بخشید، و بعد از آن اظهار اسلام می کرد.

(۲) دشنام دادن پیامبر خدا ﷺ کفر، و جزایش قتل است، و اینکه پیامبر خدا ﷺ آن کسی را که به ایشان نسبت بی عدالتی داده بود نکشتند، شاید سبب این باشد که وی در تقسیم نمودن اعتراض داشت نه در نبوت نبی کریم ﷺ، و یا شاید سبب این باشد که در این قضیه تنها یک نفر شهادت داده بود، و شهادت یک نفر مستوجب قصاص نیست، ولی نظرم این است که سخن آن شخص مستوجب قتل بود، ولی صاحب حق قصاص، که پیامبر خدا ﷺ باشند، از حق خود گذشتند، از این جهت آن شخص را مجازات نکردند، ولی در این زمان چون نبی کریم ﷺ وجود ندارند، اگر کسی نسبت به مقام نبوت گستاخی می کند، باید مجازات ردت نسبت به وی جاری گردد، زیرا حد ردت از حقوق الله است، و حقوق الله قابل بخشیدن نیست.

۱۳۳۶- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: در جهاد، ما غسل و انگور را به دست می‌آوردیم، آن‌ها را می‌خوردیم و نزد [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] نمی‌بردیم^(۱).

۹۸- باب: الْجِزْيَةُ وَالْمَوَادِعَةُ مَعَ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَالْحَرْبِ

باب [۹۸]: جزیه و صلح با اهل ذم و اهل حرب

۱۳۳۷- عَنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى أَهْلِ الْبَصْرَةِ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَةٍ: فَرَّقُوا بَيْنَ كُلِّ ذِي مَحْرَمٍ مِنَ الْمَجُوسِ، وَلَمْ يَكُنْ عُمَرُ أَخَذَ الْجِزْيَةَ مِنَ الْمَجُوسِ حَتَّى شَهِدَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَخَذَهَا مِنْ مَجُوسِ هَجَرَ [رواه البخاری: ۳۱۵۶، ۳۱۵۷].

۱۳۳۷- روایت است که عمر بن خطاب رضی الله عنه یکسال پیش از مرگش برای اهل بصره نوشت کسانی که از مجوس با محارم خود نکاح کرده‌اند، نکاح آن‌ها را فسخ کنید. و عمر رضی الله عنه از مجوس تا وقتی که عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه شهادت داد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از مجوس (هَجَرَ) جزیه گرفتند، جزیه نمی‌گرفت^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

طعامی که در دار حرب به دست مجاهدین می‌افتد، آیا خوردنش برای آن‌ها جواز دارد یا نه؟ بین علماء اختلاف است، جمهور علماء می‌گویند: خوردن طعام به اندازه حاجت برای مجاهدین جواز دارد، و حتی ذبح کردن گاو و گوسفند - اگر به غرض خوردن باشد - نیز برای آن‌ها جائز است، ولی چیزهای غیر خوردنی مانند: لباس، سلاح، و غیره اگر ضرورتی به استعمال آن‌ها پیدا می‌شود، استعمال کردن آن‌ها در ایام جنگ مانعی ندارد، ولی بعد از جنگ باید با دیگر اموال غنیمت یکجا گردد، ولی زهری رضی الله عنه می‌گوید: نباید از هیچ چیز - خواه طعام باشد، و خواه غیر طعام - بدون اجازه امام و امیر جهاد، استفاده شود.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) (هجر): بر وزن ثمر، نام قریه‌ای است در بحرین.

(۲) علماء می‌گویند: مراد از این قول عمر رضی الله عنه که کسانی که از مجوس با محارم خود نکاح کرده‌اند، نکاح آن‌ها را فسخ نمائید، این است که: به آن‌ها اجازه ندهید تا این چیزها را برای مسلمانان اظهار نمایند، نه آنکه اگر چنین نکاحی کرده بودند، نکاح آنان را فسخ کنید، زیرا سنت در مورد غیر مسلمانانی که در داخل دولت اسلامی زندگی می‌کنند این است که با آن‌ها در امور شخصی، تبعیدی، و عقیدوی آن‌ها کاری نداشته باشیم.

۱۳۳۸- عَنْ عَمْرٍو بْنِ عَوْفٍ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَهُوَ حَلِيفٌ لِبَنِي عَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ، وَكَانَ شَهِدَ بَدْرًا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعَثَ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ إِلَى الْبَحْرَيْنِ يَأْتِي بِحِزْبَيْتِهَا، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هُوَ صَالِحَ أَهْلِ الْبَحْرَيْنِ، وَأَمَرَ عَلَيْهِمُ الْعَلَاءَ بْنَ الْحَضْرَمِيِّ، فَقَدِمَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ، فَسَمِعَتِ الْأَنْصَارُ بِقُدُومِ أَبِي عُبَيْدَةَ، فَوَافَتْ صَلَاةَ الصُّبْحِ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَلَمَّا صَلَّى بِهِمُ الْفَجْرَ انْصَرَفَ، فَتَعَرَّضُوا لَهُ، فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ رَأَاهُمْ، وَقَالَ: «أُظُنُّكُمْ قَدْ سَمِعْتُمْ أَنَّ أَبَا عُبَيْدَةَ قَدْ جَاءَ بِشَيْءٍ؟»، قَالُوا: أَجَلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَأَبْشِرُوا وَأَمَلُوا مَا يَسُرُّكُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ لَا الْفَقْرَ أَخْشَى عَلَيْكُمْ، وَلَكِنْ أَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ تُبْسَطَ عَلَيْكُمْ الدُّنْيَا كَمَا بُسِطَتْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسُوهَا وَتُهْلِكُكُمْ كَمَا أَهْلَكْتَهُمْ» [رواه البخاری: ۳۱۵۸].

۱۳۳۸- از عمرو بن عوف انصاری رضی اللہ عنہ حلیف (بنی عامر بن لوی) - که در جنگ بدر اشتراک نموده بود - روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ابوعبیده بن جراح رضی اللہ عنہ ^(۱) را به بحرین فرستادند تا جزیه آنجا را بیاورد [زیرا آن‌ها مجوس بودند]، و پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم با اهل بحرین مصالحه نموده، و (علاء بن حضرمی) رضی اللہ عنہ را بر آن‌ها امیر مقرر نموده بودند، ابوعبیده رضی اللہ عنہ مال‌هایی را از بحرین آورد.

مثلاً: اگر در دین آن‌ها روا بود که شخص می‌تواند با خواهر زاده‌اش ازدواج نماید، و چنین نکاحی در بین آن‌ها صورت گرفته بود، آن‌ها را به حال خودشان گذاشته و متعرض کار آن‌ها نشوید، ولی اگر زن و شوهر و یا یکی از آن‌ها به محاکم مسلمانان مراجعه نموده و خواستار حکم اسلامی گردیدند، حکم اسلامی را در مورد آن‌ها تطبیق می‌نمائیم.

۳) در (موطأ) آمده است که عمر رضی اللہ عنہ گفت: نمی‌دانم در مورد مجوس چه باید کرد؟ عبدالرحمن بن عوف گفت: من شهادت می‌دهم که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم گفتند: «با مجوس همان تعاملی را بکنید که با اهل کتاب می‌کنید»، یعنی: از آن‌ها هم جزیه بگیرید.

۱- نامش عامر بن عبدالله بن جراح قرشی فهری، و یکی از عشره مبشره به بهشت است، در همه غزوات با پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اشتراک داشت، در هجرت دوم به حبشه هجرت نمود، بسیار زاهد، و از دنیا رو گردان بود، چون عمر رضی اللہ عنہ سختی زندگی‌اش را دید گفت: دنیا همه ما را فریب داد به جز از تو، و در طاعون عمواس در سال هژده هجری وفات یافت، و معاذ رضی اللہ عنہ بر وی نماز خواند، اسد الغابه (۲۴۹/۵).

مردم انصار از آمدن ابوعبیده رضی الله عنه را شنیدند، و آمدند و نماز صبح را با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اداء نمودند، بعد از ادای نماز صبح، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برگشتند، [انصار] خود را به ایشان نشان دادند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تبسم کرده و فرمودند: فکر می‌کنم شنیده‌اید که ابوعبیده چیزی مال آورده است؟

گفتند: بلی یا رسول الله!

فرمودند: «مطمئن باشید، و به انتظار چیزی باشید که شما را خوش خواهد ساخت، و به خداوند سوگند است که من از فقر و بیچارگی شما نمی‌ترسم، ولی از این می‌ترسم که مال دنیا مانند گذشتگان نزد شما فراوان گردد، و طوری که آن‌ها جهت به دست آوردن آن، بر یکدیگر سبقت می‌جستند، شما هم جهت به دست آوردن آن مال بر یکدیگر سبقت بجوئید، و این مال طوری که آن‌ها را هلاک ساخت شما را هم هلاک بسازد»^(۱).

۱۳۳۹- عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ بَعَثَ النَّاسَ فِي أَفْنَاءِ الْأَمْصَارِ، يُقَاتِلُونَ الْمُشْرِكِينَ، فَاسْلَمَ الْهُرْمَزَانُ، فَقَالَ: إِنِّي مُسْتَشِيرُكَ فِي مَعَاذِي هَذِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ مَثَلُهَا وَمَثَلُ مَنْ فِيهَا مِنَ النَّاسِ مِنْ عَدُوِّ الْمُسْلِمِينَ مَثَلُ طَائِرٍ لَهُ رَأْسٌ وَلَهُ جَنَاحَانِ وَلَهُ رِجْلَانِ، فَإِنْ كَسِرَ أَحَدَ الْجَنَاحَيْنِ نَهَضَتِ الرَّجْلَانِ بِجَنَاحِ وَالرَّأْسُ، فَإِنْ كَسِرَ الْجَنَاحَ الْآخَرَ نَهَضَتِ الرَّجْلَانِ وَالرَّأْسُ، وَإِنْ شُدِخَ الرَّأْسُ ذَهَبَتِ الرَّجْلَانِ وَالْجَنَاحَانِ وَالرَّأْسُ، فَالرَّأْسُ كِسْرَى، وَالْجَنَاحُ قَيْصَرٌ، وَالْجَنَاحُ الْآخَرُ فَارِسٌ، فَمَرِ الْمُسْلِمِينَ، فَلْيَنْفِرُوا إِلَى كِسْرَى، - وَقَالَ بَكْرٌ، وَزِيَادٌ جَمِيعًا عَنْ جُبَيْرِ بْنِ حَيَّةٍ - قَالَ: فَندَبْنَا عُمَرَ، وَاسْتَعْمَلَ عَلَيْنَا التُّعْمَانَ بِنَ مَقْرِنٍ، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِأَرْضِ الْعَدُوِّ، وَخَرَجَ عَلَيْنَا عَامِلٌ كِسْرَى فِي أَرْبَعِينَ أَلْفًا، فَقَامَ تَرْجُمَانٌ، فَقَالَ: لِيَكْلَمْنِي رَجُلٌ مِنْكُمْ، فَقَالَ الْمُغِيرَةُ: سَلْ عَمَّا شِئْتَ؟ قَالَ: مَا أَنْتُمْ؟ قَالَ: نَحْنُ أَنَاسٌ مِنْ

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) طلب بخشیدن از (ولی امر) عیب نیست.

(۲) طوری که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خبر داده بودند، فتوحات بسیار نصیب مسلمانان شد.

(۳) تنافس در جمع آوری مال و امتعه دنیوی سبب هلاکت و دوری از مسؤولیت‌های دینی می‌گردد.

الْعَرَبِ، كُنَّا فِي شَقَاءٍ شَدِيدٍ وَبَلَاءٍ شَدِيدٍ، نَمُصُّ الْجِلْدَ وَالتَّوَى مِنَ الْجُوعِ، وَنَلْبَسُ الْوَبَرَ وَالشَّعْرَ، وَنَعْبُدُ الشَّجَرَ وَالْحَجَرَ، فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ بَعَثَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ الْأَرْضِينَ - تَعَالَى ذِكْرُهُ وَجَلَّتْ عَظَمَتُهُ - إِلَيْنَا نَبِيًّا مِنْ أَنْفُسِنَا نَعْرِفُ أَبَاهُ وَأُمَّهُ، فَأَمَرَنَا نَبِيُّنَا رَسُولُ رَبِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «أَنْ نُقَاتِلَكُمْ حَتَّى تَعْبُدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ، أَوْ تُؤَدُّوا الْجِزْيَةَ، وَأَخْبَرَنَا نَبِيُّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ رَسُولِهِ رَبِّنَا، أَنَّهُ مَنْ قُتِلَ مِنَّا صَارَ إِلَى الْجَنَّةِ فِي نَعِيمٍ لَمْ يَرِ مِثْلَهَا قَطُّ، وَمَنْ بَقِيَ مِنَّا مَلَكَ رِقَابَكُمْ» فَقَالَ الثُّعْمَانُ: رَبِّمَا أَشْهَدُكَ اللَّهُ مِثْلَهَا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَلَمْ يَنْدِمْكَ، وَلَمْ يُخْزِكَ، وَلِكِنِّي شَهِدْتُ الْقِتَالَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ «إِذَا لَمْ يُقَاتِلْ فِي أَوَّلِ النَّهَارِ، انْتَهَرَ حَتَّى تَهَبَّ الْأَرْوَاحُ، وَتَحْضَرَ الصَّلَوَاتُ» [رواه البخاي: ٣١٥٩، ٣١٦٠].

۱۳۳۹- از عمر رضی اللہ عنہ روایت است که وی مردم را به اطراف شهرها فرستاد تا با مشرکین بجنگند، (هرمزان) مسلمان شد.

عمر رضی اللہ عنہ برایش گفت که من در این مغازی خود از تو مشورت می خواهم. هرمزان گفت: بسیار خوب، موقف مسلمانان در جنگ با دشمنان شان با مردم آن سرزمین، مانند [جنگ با] مرغی است که یک سر و دو بال و دو پا دارد، اگر یکی از دو بالش بشکنند، پاها با یک بال و سر می توانند حرکت نمایند، و حتی اگر بال دیگر هم بشکنند، بازهم پاها با سر می توانند، حرکت کنند، ولی اگر سر کوبیده شود، دو پا و دو بال و سر همه از بین می روند، سر: عبارت از کسری، یک بال قیصر، و بال دیگر فارس است، پس مسلمانان را امر کن که به طرف کسری بروند.

عمر رضی اللہ عنہ ما را طلب کرد و (نعمان بن مقرن) را بر ما امیر مقرر نمود، چون به سرزمین دشمن رسیدند، و با یکی از سرداران کسری که فرماندهی چهل هزار رزمنده را در دست داشت مواجه گردیدیم، ترجمانی [از طرف آن فرمانده] آمد و گفت: یکی از شما با من سخن بگوید.

مغیره رضی اللہ عنہ گفت: هر چه می خواهی پرس.

پرسید: شما چه کاره اید؟

گفت: ما مردمی هستیم از قوم عرب، همیشه در بدبختی شدیدی زندگی می کردیم، از گرسنگی پوست حیوانات و خسته خرما می چوشیدیم، لباس ما: مو و پشم بود، و هر

سنگ و درختی را عبادت می‌کردیم، در چنین حالتی بودیم که خدای آسمان‌ها و زمین جل جلاله از خود ما پیامبر را که پدر و مادرش را می‌شناسیم برای ما فرستاد. پیامبر ما و فرستادهٔ خدای ما ﷺ ما را امر کرد که با شما تا آن وقت به جنگ ادامه دهیم که خدای یگانه را پرستش نمائید، و یا آنکه جزیه بدهید، و پیامبر ما ﷺ از طرف خدای ما به ما خبر داده است که: کسی که از ما کشته شود، در بهشت به نعمت‌های می‌رسد که ماندش را کسی ندیده است، و کسی که از ما زنده بماند، مالک رقاب شما می‌شود [یعنی: شما را غلام خود می‌سازد].

نعمان ﷺ [برای مغیره] گفت: شاید بارها خدا تو را موفق ساخته باشد که در چنین مواقعی با پیامبر خدا ﷺ در جهاد اشتراک نموده باشی، [و دیده باشی که ایشان جهاد را تا وقت ظهر به تاخیر می‌انداختند] [و از این انتظار] خداوند تو را پشیمان و خساره‌مند نمی‌نمود، و [و اگر تو خبر نداری] ولی من در جهاد با پیامبر خدا ﷺ اشتراک نموده و دیدم که اگر در اول روز به جهاد اقدام نمی‌کردند، انتظار می‌کشیدند تا باد وزیدن گرفته و وقت نمازها [بعد از زوال] داخل گردد^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) قصهٔ اسلام هرزمان از این قرار است که: چون در روز دوشنبه اول محرم سال چهاردهم هجری در قادسیه جنگ درگرفت، تعداد کفار در این چنگ یک صد و بیست و هزار نفر بود، و هشتاد هزار نفر دیگر به پشتیبانی آن‌ها آمدند، و تعداد مسلمانان بین هفت الی هشت هزار نفر بود، امیر مسلمانان سعد بن ابی وقاص، و سرلشکر فرس رستم بود، جنگ درگرفت و تعداد بسیار زیادی از لشکریان فرس، از آن جمله رستم سرلشکر آن‌ها - کشته شدند، و بقیه گریختند، و مسلمانان آن‌ها را تا شهر مدائن که قصر کسری در آن قرار داشت تعقیب نمودند، (هرزمان) که یکی از فرماندهی لشکر فرس بود، بعد از جنگ زیاد، با مسلمانان مصالحه نمود، ولی دیری نگذشت که نقض عهد کرد، و همان بود که بار دیگر او را محاصره نمودند، این بار از مسلمانان خواست تا او را نزد عمرؓ بفرستند، مسلمانان این خواهشش را پذیرفته و او را نزد عمرؓ فرستادند، چون نزد عمرؓ رسید، بعد از گفت و شنیده‌های بسیار، با همهٔ همراهان خود مسلمان شد، و عمرؓ در بسیار از مسائل محاروبی از وی مشورت می‌خواست، و تا هنگامی که عمرؓ به شهادت رسید، همراه وی بود.

(۲) سرزمینی که نعمان بن مقرن به آن رسیده بود، و با یکی از سرداران کسری مواجه شد، سرزمین (نهاوند) بود، و نهاوند شهری است که آن را نوح ﷺ بنا نهاده است، و نام اصلی‌اش (نوح آوند) است، ولی به زبان عامیلن به (نهاوند) تبدیل شده است.

۹۹- باب: إِذَا وَادَعَ الْإِمَامُ مَلِكَ الْقَرْيَةِ هَلْ يَكُونُ ذَلِكَ لِبَقِيَّتِهِمْ

باب [۹۹]: آیا صلح امام با رئیس قریه، صلح با همه افراد قریه است؟

۱۳۴۰- عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «عَزَوْنَا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَبُوكَ وَأَهْدَى مَلِكُ أَيْلَةَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْلَةً بَيْضَاءَ، وَكَسَاهُ بُرْدًا، وَكَتَبَ لَهُ بِحَرْهِمْ» [رواه البخاری: ۳۱۶۱].

۱۳۴۰- از ابوحمید ساعدی رضی الله عنه روایت است که گفت: با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به غزوه تبوک رفته بودیم، و پادشاه (أیله) قاطری سفیدی را [که دلدل باشد] برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بخشش داد، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایش جامه خط داری را کسوه دادند، و برایش امان نامه نوشتند^(۱).

(۳) مغیره بن شعبه دارای فصاحت و بلاغت و قوه مناظره بود.

(۴) مانعی نیست که شخص دارای مرتبه کمتر، بر شخصی که دارای مرتبه بالاتری است، امیر مقرر گردد، زیرا در لشکری که نعمان بن مقرن رضی الله عنه امیر بود، زبیر بن عوام رضی الله عنه وجود داشت، و شکی نیست که مقام و مرتبه زبیر از مقام و مرتبه نعمان بالاتر است.

(۵) مستشاران (ولی امر) باید اشخاص با تجربه، دانشمند، و مخلصی باشند.

(۶) شروع کردن به جنگ باید در وقت مناسبی باشد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) (أیله): یکی از شهرهای شام است که در کنار دریا واقع گردیده است، و پادشاه (أیله) نامش یوحنا بن روهه بود، و قاطر سفیدی را که پادشاه ایله برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بخشش داد، همان قاطری است که به نام (دلدل) یاد می شود، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را برای علی رضی الله عنه بخشیدند، در عهد نامه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای پادشاه (أیله) نوشته بودند چنین آمده بود که: بسم الله الرحمن الرحیم، این عهد نامه ای است از طرف خدا و محمد رسول الله برای یوحنا بن روهه و اهل ایله.

(۲) چون پادشاه و امیر، نماینده رعیت و افراد زیر دست خود می باشد، بنابراین صلحی که با وی صورت می گیرد، تمام افراد و منطقه تحت تصرف او را شامل می شود.

۱۰۰ - باب: إِثْمٌ مَنْ قَتَلَ مُعَاهِدًا بِغَيْرِ جُرْمٍ

باب [۱۰۰]: گناه کسی معاهدی را بدون جرمی بکشد

۱۳۴۱- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ قَتَلَ مُعَاهِدًا لَمْ يَرِحْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ، وَإِنَّ رِيحَهَا تُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَرْبَعِينَ عَامًا» [رواه البخاری: ۳۱۶۶].

۱۳۴۱- از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «کسی که شخص معاهدی را به قتل برساند، بوی بهشت را استشمام نمی کند، و گرچه بوی بهشت از فاصلهٔ چهل سال راه، احساس می شود»^(۱).

۱۰۱ - باب: إِذَا غَدَرَ الْمُشْرِكُونَ بِالْمُسْلِمِينَ هَلْ يُعْفَى عَنْهُمْ

باب [۱۰۱]: اگر مشرکین به مسلمانان خیانت کردند آیا از آن ها عفو خواهد شد؟

۱۳۴۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: لَمَّا فُتِحَتْ حَيْبُرُ أُهْدَيْتَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَاةٌ فِيهَا سُمَّ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اجْمَعُوا إِلَيَّ مَنْ كَانَ هَا هُنَا مِنْ يَهُودٍ» فَجَمِعُوا لَهُ، فَقَالَ: «إِنِّي سَأَلْتُكُمْ عَنْ شَيْءٍ، فَهَلْ أَنْتُمْ صَادِقِي عَنْهُ؟»، فَقَالُوا: نَعَمْ، قَالَ لَهُمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ أَبُوكُمْ؟»، قَالُوا: فُلَانٌ، فَقَالَ: «كَذَبْتُمْ، بَلْ أَبُوكُمْ فُلَانٌ»، قَالُوا: صَدَقْتَ، قَالَ: «فَهَلْ أَنْتُمْ صَادِقِي عَنْ شَيْءٍ إِنْ سَأَلْتُ عَنْهُ؟»، فَقَالُوا: نَعَمْ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، وَإِنْ كَذَبْنَا عَرَفْتَ كَذِبَنَا كَمَا عَرَفْتَهُ فِي آيِنِنَا، فَقَالَ لَهُمْ: «مَنْ أَهْلُ النَّارِ؟»، قَالُوا: نَكُونُ فِيهَا يَسِيرًا، ثُمَّ تَخَلَّفُونَا فِيهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَحْسَنُوا فِيهَا،

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) گویند: مراد از معاهد (ذمی) است، ولی من فکر می کنم که معاهد هر آن کسی است که با وی عهد و پیمان صلحی به امضاء رسیده باشد، خواه ذمی باشد، و خواه غیر ذمی.
(۲) نقض عهد از گناهان کبیره است، زیرا کسی که از بهشت به فاصلهٔ بسیار زیاد دور شود، یقیناً مرتکب گناه کبیره شده است، و اینکه چنین کسی بعد از آن به بهشت می رود یا نه؟ خدا بهتر می داند، و تحت مشیت او است، اگر بخواهد عفوش می کند، و اگر بخواهد عذابش، ولی اگر از این عمل خود توبه نموده باشد، امید به خداوند است که مورد عفو الهی قرار بگیرد.

وَاللَّهِ لَا تَخْلُفُكُمْ فِيهَا أَبَدًا» ، ثُمَّ قَالَ: «هَلْ أَنْتُمْ صَادِقِي عَنْ شَيْءٍ إِنْ سَأَلْتُكُمْ عَنْهُ؟» ، فَقَالُوا: نَعَمْ يَا أبا الْقَاسِمِ، قَالَ: «هَلْ جَعَلْتُمْ فِي هَذِهِ الشَّاةِ سُمَّاً؟» ، قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: «مَا حَمَلَكُمْ عَلَى ذَلِكَ؟» ، قَالُوا: أَرَدْنَا إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا نَسْتَرِيحُ، وَإِنْ كُنْتَ نَبِيًّا لَمْ يَضُرَّكَ [رواه البخاری: ۳۱۶۹].

۱۳۴۱- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: چون خیبر فتح گردید، برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گوسفند زهر آگینی بخشش داده شد، [این گوسفند را زنی از یهود بخشش داده بود]، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسانی را که از یهود در اینجا می‌باشند، نزد من جمع کنید» آن‌ها را آوردند.

فرمودند: «من از شما چیزی پرسم، آیا از آن برایم راست خواهید گفت؟»
گفتند: بلی.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن‌ها پرسیدند که: «پدر شما کیست؟»
گفتند: فلان.

فرمودند: «دروغ می‌گوئید، بلکه پدر شما فلان شخص دیگر است.»
گفتند: راست می‌گوئی.

فرمودند: «اگر حالا از شما چیزی پرسم آیا از آن برایم راست خواهید گفت؟»
گفتند: یا ابا القاسم بلی، زیرا اگر دروغ بگوئیم، دروغ ما را مثل که در مورد پدر ما دانستی، در این مورد نیز خواهی دانست.

پرسیدند: «اهل دوزخ کیست؟»

گفتند: مدت کمی مایان، و بعد از ما، شمایان.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «پست شوید در دوزخ! به خداوند سوگند که هرگز ما بعد از شما به دوزخ نخواهیم رفت.»

بعد از آن فرمودند: «حالا اگر از شما چیزی پرسم، برایم از آن راست خواهید گفت؟»

گفتند: بلی، یا ابا القاسم!

پرسیدند: «آیا در این گوسفند زهر آمیخته بودید؟»

گفتند: بلی!

فرمودند: «چه چیز شما را بر این کار واداشت؟»

گفتند: نظر ما این بود که اگر ادعای نبوت شما دروغ باشد، از دست شما خلاص می‌شویم، و اگر واقعا پیامبر باشید به شما ضرری نخواهد کرد^(۱).

۱۰۲ - باب: الْمَوَادِعَةِ وَالْمُصَالِحَةِ مَعَ الْمُشْرِكِينَ بِالْمَالِ وَغَيْرِهِ وَإِثْمٌ مَنْ لَمْ يَفِ بِالْعَهْدِ

باب [۱۰۲]: ترک جنگ و مصالحه با مشرکین در مقابل مال و غیره، و گناه کسی که به عهد خود وفا نکند

۱۳۴۳- عَنْ سَهْلِ بْنِ أَبِي حَثْمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: انْطَلَقَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَهْلٍ، وَحُيَيْصَةُ بْنُ مَسْعُودِ بْنِ زَيْدٍ، إِلَى حَيْبَرَ وَهِيَ يَوْمَئِذٍ صُلْحٌ، فَتَفَرَّقَا فَأَتَى حُيَيْصَةُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَهْلٍ وَهُوَ يَنْشَمَطُ فِي دَمِهِ قَتِيلًا، فَدَفَنَهُ ثُمَّ قَدِمَ الْمَدِينَةَ، فَانْطَلَقَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَهْلٍ، وَحُيَيْصَةُ، وَحُيَيْصَةُ ابْنَا مَسْعُودٍ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَذَهَبَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ يَتَكَلَّمُ، فَقَالَ: «كَبُرَ كَبْرٌ» وَهُوَ أَحَدُ الْقَوْمِ، فَسَكَتَ فَتَكَلَّمَا، فَقَالَ: «تَحْلِفُونَ وَتَسْتَحِقُّونَ قَاتِلَكُمْ،

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) طوری که در حدیث دیدیم پیامبر خدا ﷺ برای آن یهود گفتند که: «به خداوند سوگند که هرگز ما بعد از شما به دوزخ نخواهیم رفت»، و اینکه گنهکاران مسلمانان به دوزخ می‌روند مغایر با این سخن پیامبر خدا ﷺ نیست، زیرا اول اینکه: رفتن آن‌ها به دوزخ، بعد از خارج شدن یهود از دوزخ نیست، زیرا یهودی که از نبود پیامبر خدا ﷺ انکار کرده‌اند، برای همیشه در دوزخ خواهند بود، دوم اینکه: دخول گنهکاران مسلمان در دوزخ موقتی است، و در هر دو صورت، دخول گنهکاران مسلمانان بعد از خروج یهود از دوزخ نمی‌باشد.

(۲) در اینکه پیامبر خدا ﷺ آن زن را کشتند یا نه، روایات مختلفی وجود دارد، و راجح آن است که پیامبر خدا ﷺ به سبب زهری که به خود ایشان داده بود، او را نکشتند، ولی چون شخص دیگری به نام بشر بن براء بن معرور از آن زهر خورده و مرده بود، آن زن را به بازماندگان وی تسلیم نمودند، و آن‌ها آن زن را در مقابل کشته خود قصاص نمودند.

(۳) با استناد به این حدیث، امام مالک رحمته الله می‌گوید: کشتن با زهر، مانند کشتن با سلاح است، بنابراین موجب قصاص می‌باشد، ولی کوفیون می‌گویند که در این صورت قصاص لازم نمی‌شود.

(۴) این حدیث دلالت آشکاری بر معجزه پیامبر خدا ﷺ دارد، زیرا زهر بر ایشان تاثیر آنی ننمود، ولی شخص دیگری که از آن زهر خورده بود، هلاک گردید.

أَوْ صَاحِبِكُمْ» ، قَالُوا: وَكَيْفَ خَلِيفٌ وَلَمْ نَشْهَدْ وَلَمْ نَر؟ قَالَ: «فَتُبْرِيكُم يَهُودُ جَحْمَسِينَ» ، فَقَالُوا: كَيْفَ نَأْخُذُ أَيْمَانَ قَوْمٍ كُفَّارٍ، فَعَقَلَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ عِنْدِهِ [روا البخاری: ۳۱۷۳].

۱۳۴۳- از سهل بن ابی حثمه رضی الله عنه^(۱) روایت است که گفت: (عبدالله بن سهل) و (محیصه بن مسعود بن زید) رضی الله عنهما بعد از صلح [با یهود]، به طرف خیبر رفتند و از یکدیگر تفرقه افتادند، (محیصه) در حالی (عبدالله بن سهل) را یافت که در خونش آغشته گردیده و کشته شده بود، او را دفن کرد و به مدینه آمد. عبدالرحمن به سهل [که برادر مقتول بود]، با محیصه و حویصه پسران مسعود [که عمو زاده‌های مقتول بودند] نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند، و عبدالرحمن که از دیگران کم سال تر بود، شروع به سخن زدن کرد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «[سخن زدن را] به بزرگان بگذار، [سخن زدن را] به بزرگان بگذار» عبدالرحمن سکوت کرد، و آن دو نفر دیگر شروع به سخن زدن کردند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آیا سوگند می‌خورید تا مستحق خون قاتل خود شوید، و یا گفتند: مستحق خون رفیق خود شوید، شک از راوی است -

گفتند: در حالی که در جریان قتل حاضر نبوده‌ایم، و به چشم خود ندیده‌ایم چگونه سوگند بخوریم؟

فرمودند: «پس یهود به سوگند خوردن پنجاه نفر از دعوی شما براءت حاصل می‌کنند».

۱- وی سهل بن ابی حثمه بن سعاده انصاری اوسی است، وی در زمان وفات نبی کریم صلی الله علیه و آله هفت ساله و یا هشت ساله بود، گرچه بعضی‌ها می‌گویند که در همه غزوات بعد از غزوه بدر اشتراک نموده است، ولی این کلام صحیح نیست، زیرا کسی که عمرش در وقت وفات نبی کریم صلی الله علیه و آله هفت و یا هشت ساله باشد، به هیچ امکان اشتراکش در غزوات نبی کریم صلی الله علیه و آله برایش امکان پذیر نیست، و خلاصه آنکه نبی کریم صلی الله علیه و آله برای اشخاص کم سن و سال اجازه اشتراک به جنگ را نمی‌دادند، و شاید این سهل، به سهل دیگری اشتباه گرفته شده باشد، وی در اول خلافت معاویه رضی الله عنه وفات یافت، (الإصابة: ۶۶/۲).

گفتند: سوگند خوردن مردم کفار را چگونه قبول کنیم؟ و همان بود که پیامبر خدا ﷺ دیت او را از اموالی که نزدشان بود پرداختند^(۱).

۱۰۳ - باب: هل يُعْفَى عَنِ الذَّمِّ إِذَا سَحَرَ

باب [۱۰۳]: اگر ذمی سحر کرد آیا می‌توان او را عفو کرد؟

۱۳۴۴- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سُحِرَ، حَتَّى كَانَ يُحِيلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ صَنَعَ شَيْئًا وَلَمْ يَصْنَعْهُ» [رواه البخاری: ۳۱۷۵].

۱۳۴۴- از عائشه رضی الله عنها روایت است که کسی پیامبر خدا ﷺ را سحر کرد [این شخص لبید بن أعصم یهودی بود]، تا حدی که به خیال‌شان می‌رسید که فلان کار را کرده‌اند، در حالی که آن کار را نکرده بودند^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) شکی نیست که حق اقامه دعوی برای برادر مقتول، یعنی: عبدالرحمن بن سهل بود، نه برای عمو زاده‌هایش محیصه و حویصه، و اینکه پیامبر خدا ﷺ عبدالرحمن را از سخن زدن منع کردند، سببش درک واقعیت قصه بود، نه مسئله حقدار بودن به قصاص و یا اقامه دعوی.

(۲) حکم قسامت از حکم دیگر دعاوی فرق دارد، زیرا در همه دعاوی سوگند خوردن بر منکر است که مدعی علیه می‌باشد، و در قسامت سوگند خوردن بر مدعی است.

(۳) اینکه پیامبر خدا ﷺ دیت مقتول را از بیت المال مسلمین دادند، غرض‌شان دفع شر یهود، و یا طمع در مسلمان شدن آن‌ها بود.

(۴) با استناد بر این حدیث احناف می‌گویند: امام مسلمانان می‌تواند با دشمن در مقابل مالی که از آن‌ها می‌گیرد، و یا در مقابل مالی که برای آن‌ها می‌دهد، با در نظر داشت مصلحت مسلمین، مصالحه نماید، ولی اکثر علماء می‌گویند: مصالحه در گرفتن مال جواز دارد، و در دادن مال جواز ندارد، و البته اگر چنین امکانی وجود داشته باشد گرفتن مال از دادن مال بهتر است، ولی این سؤال باقی می‌ماند که اگر مسلمانان در حالت ضعف بودند، و امکان گرفتن مال برای آن‌ها میسر نبود، چه باید بکنند؟ و اینجا است که مذهب احناف راجح‌تر و عملی‌تر به نظر می‌رسد.

(۵) خورد سالان باید احترام بزرگسالان را در نظر داشته باشند، و خصوصاً در مجالس عمومی این احترام را بیشتر مراعات نمایند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

بعضی از منحرین این حدیث عائشه رضی الله عنها را به جحت اینکه مخالف قرآن است، رد نموده و گفته‌اند که: سحر از عمل شیاطین است، و شیطان بر پیامبر خدا ﷺ سلطه ندارد، لذا خبر سحر

۱۰۴ - باب: مَا يُحَذَرُ مِنَ الْغَدْرِ

باب [۱۰۴]: ترس از فریب کاری

۱۳۴۵- عَنْ عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ وَهُوَ فِي قُبَّةٍ مِنْ أَدَمَ، فَقَالَ: «اعْدُدْ سِتًّا بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ: مَوْتِي، ثُمَّ فَتْحُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ، ثُمَّ مَوْتَانِ يَأْخُذُ فِيكُمْ كَقُعَاصِ الْغَنَمِ، ثُمَّ اسْتِفَاضَةُ الْمَالِ حَتَّى يُعْطَى الرَّجُلُ مِائَةَ دِينَارٍ فَيَظْلُ سَاحِطًا، ثُمَّ فِتْنَةٌ لَا يَبْقَى بَيْتٌ مِنَ الْعَرَبِ إِلَّا دَخَلْتَهُ، ثُمَّ هُدْنَةٌ تَكُونُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ بَنِي الْأَصْفَرِ، فَيَعْدِرُونَ فَيَأْتُونَكُمْ تَحْتَ ثَمَانِينَ غَايَةً، تَحْتَ كُلِّ غَايَةٍ اثْنَا عَشَرَ أَلْفًا» [رواه البخاری: ۳۱۷۶].

۱۳۴۵- از عوف بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: در غزوه تبوک در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در قبه از پوست نشسته بودند، نزدشان آمدم.

فرمودند: «شش علامه را که پیش از قیامت ظاهر می شود، بشمار:

- وفات من.

- بعد از آن فتح بیت المقدس.

- بعد از آن مرگ و میری مانند مرگ و میر گوسفندان.

- بعد از آن فراوانی مال تا حدی که اگر به کسی صد دینار بدهی هنوز خشمگین

است.

- بعد از آن فتنه که خانه از عربها نمی ماند مگر آنکه به آن داخل می شود.

شدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صحت ندارد، در جواب آنها باید گفت که این سخن آنها مخالف و معاند با قرآن است، زیرا خداوند متعال پیامبر خود صلی الله علیه و آله را مخاطب قرار داده و می گوید: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ۝۱ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ۝۲ وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ۝۳ وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ ۝۴ وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ۝۵﴾، و (نقائات) ساحرینی هستند که در گره های می دمند، و سحری که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به آن دچار شده بودند به طور دائم و مستمر نبود، بلکه مانند مرضی بود که شخص به آن دچار می شود و سپس از آن شفا می یابد، و مدت زیادی نگذشت که خداوند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را از سحر ساحران نجات داد.

- بعد از آن متارکه که بین شما و بین مردم روم واقع می‌شود، و آن‌ها به شما خیانت می‌کنند، و با چهل بیرق که تحت هر بیرقی دوازده هزار نفر می‌باشد، بر شما حمله می‌کنند»^(۱).

۱۰۵- باب: إِيْمَنْ مِّنْ عَاهِدٍ ثُمَّ عَدَرَ

باب [۱۰۵]: گناه کسی که بعد از عهد و پیمان خیانت می‌کند

۱۳۴۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا لَمْ تَحْتَبُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا؟ فَقِيلَ لَهُ: وَكَيْفَ تَرَى ذَلِكَ كَائِنًا يَا أَبَا هُرَيْرَةَ؟ قَالَ: إِي وَالَّذِي نَفْسُ أَبِي هُرَيْرَةَ بِيَدِهِ، عَنْ قَوْلِ الصَّادِقِ الْمَصْدُوقِ، قَالُوا: عَمَّ ذَاكَ؟ قَالَ: تُنْتَهَكُ ذِمَّةُ اللَّهِ، وَذِمَّةُ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَيَشُدُّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قُلُوبَ أَهْلِ الذِّمَّةِ، فَيَمْنَعُونَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ [رواه البخاری: ۳۱۸۰].

۱۳۴۶- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: روزی که حتی یک درهم و دینار هم جزیه گرفته نتوانید چه خواهید کرد؟ کسی گفت: ای ابا هریره! به چه دلیل فکر می‌کنی که چنین روزی خواهد آمد؟ گفت: بلی! قسم به خدایی که جان ابوهریره در دست او است [چنین روزی خواهد آمد] و این قول صادق مصدوق است. گفتند: سبب این کار چیست؟ گفت: ذمه خدا و رسول پامال می‌شود، و خداوند متعال دل‌های اهل ذمه را سخت می‌سازد، و آن‌ها از دادن چیزی که در دست دارند، خودداری می‌ورزند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

از این علامات ششگانه، پنج علامه آن ظاهر گشته و به وقوع پیوسته است که عبارت اند از: موت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، فتح بیت المقدس، مرگ و میر زیاد که در زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه به وقوع پیوست، زیرا در مدت سه روز، هفتاد هزار نفر به هلاکت رسیدند، و فراوانی مال در زمان عثمان رضی الله عنه که به سبب فتوحات نصیب مسلمانان گردید، و فتنه که اساس آن قتل عثمان رضی الله عنه بود، ولی علائم ششم که متارکه با روم و خیانت آن‌ها به مسلمانان و حمله کردن با آن لشکر فراوان باشد، هنوز تحقق نیافته است، و چون این سخن از کسی است که ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^(۱) به یقین روز خواهد آمده که این علامت نیز به وقوع به پیوندد.

۱۰۶ - باب: إِثْمُ الْغَادِرِ لِلْبَرِّ وَالْفَاجِرِ

باب [۱۰۶]: فریب کاری از نیکوکار و بدکار گناه است

۱۳۴۷- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ وَعَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «لِكُلِّ غَادِرٍ لَوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، قَالَ أَحَدُهُمَا: يُنْصَبُ، وَقَالَ الْآخَرُ: يُرَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يُعْرَفُ بِهِ» [رواه البخاری: ۳۱۸۶، ۳۱۸۷].

۱۳۴۷- از عبدالله و از انس رضی الله عنهما از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «برای هر پیمان شکنی در روز قیامت بیرقی است»، یکی از این دو راوی گفت که: آن بیرق نصب می‌شود، و راوی دیگر گفت که: آن بیرق دیده می‌شود، [و پیمان شکن] به واسطه آن بیرق، شناخته می‌شود»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از این گفته ابوهریره رضی الله عنه که: این قول صادق مصدوق است، یعنی: قول جبرئیل علیه السلام، و یا قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، و صادق کسی است که فعلا راست می‌گوید، و مصدوق کسی است که همیشه راست گفته است، و هیچگاه دروغی از وی شنیده نشده است، و هر دو صفت برای هر یک از جبرئیل علیه السلام و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به وجه اکمل متحقق است.

(۲) طوری که مشاهده می‌کنید سال‌های متمادی است که مسئله جزیه از بین رفته و کسی درهم و دیناری جزیه از کفار به دست نیاورده است.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

و این بیرق جهت رسوا شدن آن شخص فریب کار است، تا از دور شناخته شود، و این امر، وعید شدیدی برای کسی است که عهد شکنی می‌کند.

۵۴ - كِتَابُ بَدْءِ الْخَلْقِ

کتاب [۵۴]: ابتدای خلقت

1 - باب: مَا جَاءَ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ﴾

باب [۱]: این قول خداوند که: ﴿آن ذاتی است که خلق را به وجود می آورد و باز آن را زنده می کند﴾

۱۳۴۸- عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: جَاءَ نَفَرٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: «يَا بَنِي تَمِيمٍ أَبَشِّرُوا» قَالُوا: بَشَّرْنَا فَأَعْطَنَا، فَتَغَيَّرَ وَجْهُهُ، فَجَاءَهُ أَهْلُ الْيَمَنِ، فَقَالَ: «يَا أَهْلَ الْيَمَنِ، اقْبَلُوا الْبُشْرَى إِذْ لَمْ يَقْبَلَهَا بَنُو تَمِيمٍ»، قَالُوا: قَبِلْنَا، فَأَخَذَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُحَدِّثُ بَدْءَ الْخَلْقِ وَالْعَرْشِ، فَجَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا عِمْرَانُ رَاحِلَتُكَ تَفَلَّتَتْ، لَيْتَنِي لَمْ أَقُمْ [رواه البخاری: ۳۱۹۰].

۱۳۴۸- از عمران بن حصین رضی الله عنهما روایت است که گفت: عدّه از مردم (بنی تمیم) نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم آمدند، پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «ای بنی تمیم! شما را بشارت می دهم».

آن ها گفتند: برای ما [پیش از این هم] بشارت دادید، اکنون برای ما چیزی بدهید، [از شنیدن این سخن] رنگ پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم تغییر نمود.

بعد از آن اهل یمن آمدند و برای آن ها گفتند: «ای اهل یمن! شما بشارت را قبول کنید، چون بنی تمیم قبول نکردند».

گفتند: قبول داریم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم راجع به ابتدای خلقت و عرش، شروع به سخن زدن کردند، در این وقت بود که شخصی آمد و گفت: یا عمران! شترت خود را کنده و رفته است [عمران

راوی حدیث می‌گوید: و من جهت پیدا کردن شتر خود برخاستم، و ای کاش بر نمی‌خاستم [تا بقیه حدیث را می‌شنیدم]^(۱).

۱۳۴۹- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - فِي رِوَايَةٍ - قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ عَيْزُهُ، وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ، وَكَتَبَ فِي الذِّكْرِ كُلِّ شَيْءٍ، وَخَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ» فَنَادَى مُنَادٍ: ذَهَبَتْ نَافَتُكَ يَا ابْنَ الْحَصِينِ، فَأَنْظَلْتُ، فَإِذَا هِيَ يَقْطَعُ دُونَهَا السَّرَابُ، فَوَاللَّهِ لَوِدِدْتُ أَلِّي كُنْتُ تَرَكْتُهَا [رواه البخاری: ۳۱۹۱].

۱۳۴۹- و از عمران بن حصین در روایت دیگری آمده است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمود:

خدا بود، و هیچ چیز دیگری غیر از ذات او وجود نداشت، و عرش او بر آب بود، و در لوح محفوظ همه چیز را نوشت، و زمین و آسمان را خلق نمود». در این وقت بود که شخصی او را صدا زد و گفت: ای ابن حصین شترت رفت! [عمران بن حصین می‌گوید]: در این وقت بود که رفتم و دیدم که شترم بی‌هدف می‌دود، به خداوند سوگند دوست داشتم که شترم را ترک نمایم [و بیایم و سخن پیامبر خدا ﷺ را بشنوم].

۱۳۵۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَشْتَمِي ابْنُ آدَمَ، وَمَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَشْتَمِي، وَيُكَذِّبُنِي وَمَا يَنْبَغِي لَهُ، أَمَا شَتْمُهُ فَقَوْلُهُ: إِنَّ لِي وَلَدًا، وَأَمَا تَكْذِيبُهُ فَقَوْلُهُ: لَيْسَ يُعِيدُنِي كَمَا بَدَأَنِي» [رواه البخاری: ۳۱۹۳].

۱۳۵۰- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «خداوند متعال گفت که: بنی آدم مرا دشنام می‌دهد، و برایش مناسب نیست که مرا دشنام بدهد، و مرا تکذیب می‌کند، و این هم برایش مناسب نیست».

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از بشارتی که پیامبر خدا ﷺ برای (بنی تمیم) گفتند، سعادت است که از مشرف شدن آن‌ها به حضور پیامبر خدا ﷺ نصیب آن‌ها شده بود، و نتیجه این بشارت، سعادت در دنیا و آخرت بود.

(۲) کسی که گفت: برای ما قبلا هم بشارت داده بودید، و اکنون برای ما چیزی بدهید، أقرع بن حابس بود، و وی شخصی بود که عادت و روش بادیه نشینی هنوز در سرش بود.

«دشنامش این است که می‌گوید برای من فرزند است، [مانند این قول نصاری که عیسی بچه خدا است]، و تکذیبش این است که می‌گوید: مرا طوری که بار اول خلق کرد، [بعد از مرگ] زنده نمی‌کند»^(۱).

۱۳۵۱- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَمَّا قَضَى اللَّهُ الْخَلْقَ كَتَبَ فِي كِتَابِهِ فَهُوَ عِنْدَهُ فَوْقَ الْعَرْشِ إِنَّ رَحْمَتِي غَلَبَتْ غَضَبِي» [رواه البخاری: ۳۱۹۴].

۱۳۵۱- و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «هنگامی که خداوند مخلوقات را آفرید، در کتابی که نزدش بر بالای عرش می‌باشد، نوشت که: رحمت من بر غضب من غالب است»^(۲).

۲- باب: مَا جَاءَ فِي سَبْعِ أَرْضِينَ

باب [۲]: آنچه که در مورد هفت زمین آمده است

۱۳۵۲- عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «الزَّمَانُ قَدْ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا، مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ، ثَلَاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمَحْرَمِ، وَرَجَبٌ مُضَرٌّ، الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ» [رواه البخاری: ۳۱۹۷].

۱۳۵۲- از ابوبکره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمودند:

- ۱- و این نظر ماده گرایانی است که از زنده شدن بعد از مرگ منکر هستند، و خداوند متعال عقیده آن‌ها را چنین بیان می‌نماید که: ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾، گفتند: جز زندگی دنیا چیز دیگری وجود ندارد، زندگی می‌کنیم و می‌میریم، و جز طبیعت چیز دیگری ما را نمی‌میراند، یعنی: بنا به عقیده آن‌ها این طبیعت است که ما را به وجود می‌آورد، و این طبیعت است که ما را می‌میراند، و زندگی و مرگ ما وری هدف و غایتی نیست.
- ۲- گویند: معنی غلبه کردن رحمت بر غضب این است که رحمت کسانی را که مستحق آن هستند و نیستند شامل می‌شود، ولی غضب جز برای کسانی که مستحق آن هستند نمی‌رسد، و یا معنایش این است که اگر خداوند اراده نماید که بر کسی به سبب گناهانش غضب کند، و او را تعذیب نماید، رحمتش بر غضبش غلبه نموده، و او را مورد عفو و رحمت خود قرار می‌دهد.

«زمان [مراد از (زمان) سال است]، به مانند روزی که خداوند متعال آسمان‌ها و زمین را خلق نمود، برگشته است، [در زمان جاهلیت حساب سال بر هم خورده بود، تا جایی که ذوالحجه را رجب می‌گفتند].

سال دوازده ماه است، که از آن جمله چهار ماه (حرام) است، [یعنی: جنگ کردن در آن‌ها حرام است] سه ماه پیاپی: ذوالعقده و ذوالحجه و محرم، و یک ماه رجب مضر، که بین جمادی و شعبان واقع است»^(۱).

۳- باب: صِفَةِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ بِحُسْبَانٍ

باب [۳]: گردش آفتاب و مهتاب روی حساب است

۱۳۵۳- عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لِأَبِي ذَرٍّ حِينَ غَرَبَتِ الشَّمْسُ: «أَتَدْرِي أَيْنَ تَذْهَبُ؟»، قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «فَاتَّهَابُ تَذْهَبُ حَتَّى تَسْجُدَ تَحْتَ الْعَرْشِ، فَتَسْتَأْذِنَ فَيُؤْذَنُ لَهَا وَيُوشِكُ أَنْ تَسْجُدَ، فَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا، وَتَسْتَأْذِنُ فَلَا يُؤْذَنُ لَهَا يُقَالُ لَهَا: ارْجِعِي مِنْ حَيْثُ جِئْتِ، فَتَطْلُعُ مِنْ مَغْرِبِهَا، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾ [رواه البخاری: ۳۱۹۹].

۱۳۵۳- از ابو ذر رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که آفتاب غروب نمود، از ابو ذر پرسیدند:

«آیا می‌دانی که آفتاب به کجا می‌رود؟»

گفتم: خدا و رسولش بهتر می‌دانند.

فرمودند: «آفتاب می‌رود تا آنکه در زیر عرش سجده می‌کند، و [بعد از سجده کردن] اجازه می‌خواهد، [که دوباره از طرف مشرق طلوع کند] برایش اجازه داده می‌شود».

و زود است وقتی بیاید که آفتاب سجده کند و از آن قبول نشود، و اجازه طلوع کردن [از مشرق را] بخواهد، و برایش اجازه داده نشود، و برایش گفته شود: از همان جایی که آمده‌ای بازگرد».

۱- (مضر) قبیله از قبائل عرب است، و ماه رجب را از این جهت به این قبیله نسبت می‌دهند که آن‌ها ماه رجب را بیشتر از دیگران تعظیم و احترام می‌کردند.

و همان است که از طرف مغربش طلوع می‌کند، و این همان قول خداوند متعال است که می‌فرماید: «آفتاب به طرف قرارگاهش می‌دود، و این تقدیر ذات عزیز وعلیمی است»^(۱).

۱۳۵۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ مُكْوَرَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [رواه البخاری: ۳۲۰۰].

۱۳۵۴- از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «آفتاب و مهتاب در روز قیامت به هم پیچیده می‌شوند [و نوری برای آن‌ها باقی نمی‌ماند]».

۴- باب: مَا جَاءَ فِي قَوْلِهِ: ﴿وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ﴾

باب [۴]: این قول خداوند که: ﴿و آن ذاتی است که بادها را بشارت دهنده رحمت خود می‌فرستد﴾

۱۳۵۵- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، إِذَا رَأَى مَخِيلَةً فِي السَّمَاءِ، أَقْبَلَ وَأَدْبَرَ، وَدَخَلَ وَخَرَجَ، وَتَغَيَّرَ وَجْهُهُ، فَإِذَا أَمْطَرَتِ السَّمَاءُ سُرِّيَ عَنْهُ، فَعَرَفْتَهُ عَائِشَةُ ذَلِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَا أَدْرِي لَعَلَّهُ كَمَا قَالَ قَوْمٌ»: ﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أُوْدِيَتِهِمْ﴾ [رواه البخاری: ۳۲۰۶].

۱۳۵۵- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ابری را که دارای باران بود، مشاهده می‌کردند، این طرف و آن طرف می‌رفتند، و به خانه می‌آمدند، و بیرون می‌شدند، و رنگ‌شان تغییر می‌کرد».

و چون باران می‌بارید، به حالت عادی برمی‌گشتند، عائشه رضی الله عنها این چیز را برای‌شان تعریف کرد [و سبب را جویا شد].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

مراد از سجده کردن آفتاب در زیر عرش، اطاعت و انقیاد او از اوامر خداوندی است، و طوری که واضح است آفتاب در گوشه‌ای از زمین غروب می‌کند، و تعبیر از آن به سجده کردن در زیر عرش آن است که عرش الهی بر همه جهان احاطه دارد، بنابراین آفتاب در هر جایی که سجده کند، در واقع در زیر عرش سجده کرده است.

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «چه می دانم! شاید این مانند همان ابری باشد که چون قوم عاد آن را مشاهده نمودند گفتند: این ابری است که جهت باریدن برای ما آمده است...»^(۱).

۵- باب: ذِکْرِ الْمَلَائِكَةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ

باب [۵]: صفت ملائکه صلوات الله عليهم

۱۳۵۶- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ الصَّادِقُ الْمَصْدُوقُ، قَالَ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ يُجْمَعُ خَلْقُهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، ثُمَّ يَكُونُ عَلَقَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ مَلَكًا فَيُؤَمِّرُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ، وَيُقَالُ لَهُ: اكْتُبْ عَمَلَهُ، وَرِزْقَهُ، وَأَجَلَهُ، وَشَقِيئًا أَوْ سَعِيدًا، ثُمَّ يُنْفَخُ فِيهِ الرُّوحُ، فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ لَيَعْمَلُ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ كِتَابُهُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، وَيَعْمَلُ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ» [رواه البخارى: ۳۲۰۸].

۱۳۵۶- از عبدالله بن مسعود رضي الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ که صادق و مصدوق^(۲)، می باشند برای ما گفتند:

«تکوین خلقت هر کدام شما [از نطفه] در شکم مادرش در چهل روز جمع می شود، و باز چهل روز دیگر به شکل خون بسته می باشد، و باز چهل روز دیگر به شکل پاره گوشتی می باشد.

۱- و قصه اش چنین است که باد شدیدی بر قوم عاد وزیدن گرفت، و آن ها با خود می گفتند که باد سبب ایجاد ابر و بران خواهد شد، ولی سبب هلاکت و از بین رفتن آن ها گردید، و این باد تا جایی شدید و تند بود، که مواشی و گوسفندان آن ها را به هوا برد.

۲- صادق کسی است که چیزی را که هم اکنون می گوید راست می گوید، و مصدوق آن است که همیشه راست گفته است، و هیچگاه در گذشته و حال از وی دروغی سر نزده است، و بعضی می گویند: مراد از (صادق مصدوق) آن است که پیامبر خدا ﷺ آنچه را که از وحی خبر داده و می گفتند، صادق بودند، و چون خداوند متعال این صدق شان را تصدیق نمود، مصدوق نیز می باشند، و در حقیقت هر دو تعبیر از (صادق مصدوق) نسبت به پیامبر خدا ﷺ صدق نموده و واقعیت دارد.

و بعد از آن خداوند ملکی را می‌فرستد، و [آن ملک] به [نوشتن] چهار کلمه امر می‌شود، و برایش گفته می‌شود که: عمل وی را، و رزق وی را، و مدت زندگی وی را، و اینکه خوشبخت و یا بدبخت است بنویس، و بعد از آن، روح در وی دمیده می‌شود». و از اینجا است که شخص عملی را انجام می‌دهد که بین او و بین بهشت به جز از چند ذرعی باقی نمی‌ماند، ولی آن نوشته بر وی سبقت می‌کند و مرتکب عمل اهل دوزخ می‌گردد، و [شخص دیگری] مرتکب عملی می‌گردد که بین او و بین دوزخ جز چند ذرعی باقی نمی‌ماند، ولی آن نوشته بر وی سبقت می‌کند، و عمل اهل بهشت را انجام می‌دهد»^(۱).

۱۳۵۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ الْعَبْدَ نَادَى جِبْرِيْلَ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلَانًا فَأَحْبِبْهُ، فَيُحِبُّهُ جِبْرِيْلُ، فَيُنَادِي جِبْرِيْلُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلَانًا فَأَحْبِبُوهُ، فَيُحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ، ثُمَّ يُوَضَّعُ لَهُ الْقَبُولُ فِي الْأَرْضِ» [رواه البخاری: ۳۲۰۹].

۱۳۵۷- از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «وقتی خدا بنده را دوست داشته باشد، برای جبرئیل می‌گوید که خدا فلان شخص را دوست دارد، پس تو هم او را دوست داشته باش، جبرئیل او را برای خود دوست می‌گیرد». «و جبرئیل برای اهل آسمان صدا می‌کند که خدا فلان شخص را دوست دارد، و شما نیز او را دوست داشته باشید، و اهل آسمان او را دوست می‌گیرند، بعد از آن در روی زمین مورد قبول قرار می‌گیرد»^(۲).

۱- بنابراین، سرنوشت امور به مقتضای چیزی است که از روز اول قلم تقدیر بر آن رقم زده است، و پیر هرات خواجه عبدالله انصاری رحمته الله علیه در تعبیر این معنی چنین می‌گوید: (مردم از آخر می‌ترسند و عبدالله از اول)، یعنی: آنچه که قلم تقدیر در اول بر آن رقم زده است، تغییر پذیر نیست، و البته این امر منافی اختیار بنده در عملی که انجام می‌دهد نیست، زیرا خداوند متعال همان چیزی را برای بنده مقدر کرده است، که خود بنده برای اختیار و انتخاب نموده است، منتهی خداوند متعال به عمل کامل خود همان چیز را دانسته و در تقدیرش نوشته است.

۲- یعنی: مردم روی زمین نیز او را دوست می‌دارند.

۱۳۵۸- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَنْزِلُ فِي الْعَنَانِ: وَهُوَ السَّحَابُ، فَتَدْكُرُ الْأَمْرَ فُضِي فِي السَّمَاءِ، فَتَسْتَرِقُ الشَّيَاطِينُ السَّمْعَ فَتَسْمَعُهُ، فَتُوحِيهِ إِلَى الْكَهَّانِ، فَيَكْذِبُونَ مَعَهَا مِائَةَ كَذْبَةٍ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ» [رواه البخاری: ۳۲۱۰].

۱۳۵۸- از عائشه رضی الله عنها همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنید است که می فرموند: «ملائکه در (عنان) که ابر باشد، پایان می شوند، و آنچه را که در آسمان تصمیم گرفته شده است بازگو می کنند.»
«شیاطین به این چیزها گوش داده و آن را می شنوند، سپس آن خبرها را برای کاهنان می رسانند، و کاهنان از پیش خود صد دروغ را به آن ها بسته می کنند»^(۱).

۱۳۵۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا كَانَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، كَانَ عَلَى كُلِّ بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ الْمَلَائِكَةُ، يَكْتُبُونَ الْأَوَّلَ فَلِأَوَّلٍ، فَإِذَا جَلَسَ الْإِمَامُ طَوَّأُوا الصُّحُفَ، وَجَاءُوا يَسْتَمِعُونَ الذِّكْرَ» [رواه البخاری: ۳۲۱۱].

۱۳۵۹- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:
«چون روز جمعه باشد، به هر دری از درهای مسجد ملائکه حضور می یابند، و نام های مردمان را به ترتیبی که به مسجد داخل می شوند [اول به اول می نویسند، و هنگامی که امام [بر بالای منبر] نشست، اوراق را جمع می کنند، و می آیند و خطبه را می شنوند»^(۲).

۱۳۶۰- عَنْ الْبَرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِحَسَّانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: «اهْجُؤْهُمْ - أَوْ هَاجِهِمْ وَجِبْرِيلُ مَعَكَ» [رواه البخاری: ۳۲۱۳].
۱۳۶۰- از براء رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای حسان رضی الله عنه گفتند:
«[مشرکین را] هجو کن و جبرئیل با تو است»^(۳).

۱- کاهن کسی است که ادعای غیب گوئی و خبر دادن از امور آینده را دارد.

۲- شرح این حدیث قبلا در کتاب جمعه گذشت، به حدیث (۴۹۴) مراجعه کنید.

۳- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱۳۶۱- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ لَهَا: «يَا عَائِشَةُ هَذَا جِبْرِيلُ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ»، فَقَالَتْ: وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، تَرَى مَا لَا أَرَى، تُرِيدُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ [رواه البخاری: ۳۲۱۷].

۱۳۶۱- از عائشه رضی الله عنها روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایش گفتند: «ای عائشه! این جبرئیل است آمده است و برای تو سلام می گوید».

عائشه رضی الله عنها گفت: وعلیه السلام ورحمة الله وبرکاته، و برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: شما چیزی را می بینید که من نمی بینم.

۱۳۶۲- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِجِبْرِيلَ: «أَلَا تَزُورُنَا أَكْثَرَ مِمَّا تَزُورُنَا؟»، قَالَ: فَزَرَلْتُ: «وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا» [رواه البخاری: ۳۲۱۸].

۱۳۶۲- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای جبرئیل علیه السلام گفتند: «آیا از آنچه که نزد ما می آئی بیشتر نمی آئی؟» گفت: و این قول خداوند متعال نازل گردید که: «و ما نمی آئیم مگر به امر پروردگار تو، گذشته و آینده ما در اختیار او است»^(۱).

(۱) معنی این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که خطاب به حسان رضی الله عنها گفتند: [مشرکین] را هجو کن و جبرئیل باتو است» این است که جبرئیل به امر خدا تو را در هجو مشرکین تأیید می کند.

(۲) طوری که جهاد با شمشیر با کفار لازم است، جهاد با قلم و زبان نیز با آن ها لازم است، و ملائکه طوری که در جهاد حسی بر علیه کفار با مسلمانان کمک می کردند، در جهاد معنوی نیز با آن ها کمک می نمودند.

(۳) سرودن شعر اگر حاوی معانی فحش و غلطی نباشد، در مسجد و در غیر مسجد جواز دارد، و اگر غرض دفاع از دین و مسلمانان، و هجو دشمنان اسلام باشد، ثواب نیز دارد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با وجود تحمل مشقت از نزول وحی و آمدن جبرئیل علیه السلام، می خواستند که با وی ملاقات های بیشتری داشته باشند، ولی نزول جبرئیل علیه السلام و عدم نزول وی تنها به امر خداوند متعال بود، لذا خود جبرئیل علیه السلام بدون امر الهی نمی توانست نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیاید.

۱۳۶۳- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «أَقْرَأَنِي جَبْرِيلُ عَلَى حَرْفٍ، فَلَمْ أَزَلْ أُسْتَزِيدُهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ» [رواه البخاری: ۳۲۱۹].

۱۳۶۳- و از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «جبرئیل [قرآن را] برایم به یک قراءت خواند، و من از وی به طور مستمر طلب زیادت نمودم، تا آنکه به هفت قراءت رسید»^(۱).

۱۳۶۴- عَنْ يَعْلَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقْرَأُ عَلَى الْمِنْبَرِ: وَنَادَا يَا مَالٍ [رواه البخاری: ۳۲۳۰].

۱۳۶۴- از یعلی رضی الله عنه^(۲) روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که بر بالای منبر آیه ﴿وَنَادَا يَمَلِكُ﴾ را، که مالک نام خازون دوزخ است [وَنَادَا يَا مَالٍ] تلاوت نمودند.

۱۳۶۵- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، رَوَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَنَّهَا قَالَتْ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: هَلْ آتَى عَلَيْكَ يَوْمٌ كَانَ أَشَدَّ مِنْ يَوْمٍ أُحُدٍ؟ قَالَ: «لَقَدْ لَقِيتُ مِنْ قَوْمِكَ مَا لَقِيتُ، وَكَانَ أَشَدَّ مَا لَقِيتُ مِنْهُمْ يَوْمَ الْعَقَبَةِ، إِذْ عَرَضْتُ نَفْسِي عَلَى ابْنِ عَبْدِ يَالِيلَ بْنِ عَبْدِ كَلَالٍ، فَلَمْ يُجِبْنِي إِلَى مَا أَرَدْتُ، فَانْطَلَقْتُ وَأَنَا مَهْمُومٌ عَلَى وَجْهِي، فَلَمْ أُسْتَفِيقْ إِلَّا وَأَنَا بِقَرْنِ الثَّعَالِبِ فَرَفَعْتُ رَأْسِي، فَإِذَا أَنَا بِسَحَابَةٍ قَدْ أَظَلَّتْنِي، فَتَنَظَّرْتُ فَإِذَا فِيهَا

۱- مراد از هفت قراءت، بنا به قول بعضی از علماء، هفت لغت است، مانند: لغت قریش، لغت هذیل، لغت هوازن، لغت یمن، و غیره، و البته این به ان معنی نیست که همین هفت لغت در هر کلمه از کلمات قرآن وجود دارد، بلکه معنی اش این است که در بعضی از کلمات لغت قریش، و در بعضی از کلمات لغت هذیل، و در بعضی از کلمات لغت اهل یمن استعمال گردیده است، که در مجموع قرآن، این هفت لغت وجود دارد.

۲- وی یعلی بن امیه بن ابی عبید تمیمی حنظلی است، در زمان خلافت عمر رضی الله عنه امارت بعضی از مناطق یمن را بر عهده داشت، و عثمان رضی الله عنه او را امیر صنعاء مقرر نمود، بعد از اینکه عثمان رضی الله عنه به شهادت رسید، آمد تا او را یاری دهد، در راه از شترش افتاد و رانش شکست، برای ابن زبیر به سبب جنگش با علی رضی الله عنه چهار صد هزار درهم داد، و هفتاد نفر را آمده جنگ ساخت، و همراه عائشه رضی الله عنها به جنگ حمل رفت، ولی در اخیر به صف علی رضی الله عنه پیوست، و در صفین به قتل رسید، شخص بسیار سخاوتمند و با کرمی بود، اسد الغابه (۵/ ۱۲۸ - ۱۲۹).

جَبْرِيلُ، فَتَادَانِي فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ سَمِعَ قَوْلَ قَوْمِكَ لَكَ، وَمَا رَدُّوا عَلَيْكَ، وَقَدْ بَعَثَ إِلَيْكَ مَلَكَ الْجِبَالِ لِتَأْمُرَهُ بِمَا شِئْتَ فِيهِمْ، فَتَادَانِي مَلَكُ الْجِبَالِ فَسَلَّمَ عَلَيَّ، ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، فَقَالَ، ذَلِكَ فِيمَا شِئْتَ، إِنَّ شِئْتَ أَنْ أُطِيقَ عَلَيْهِمُ الْأَحْسَبِينَ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: بَلْ أَرْجُو أَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ مِنْ أَصْلَابِهِمْ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ وَحْدَهُ، لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا» [رواه البخاری: ۳۲۳۱].

۱۳۶۵- از عائشه رضی الله عنها همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که وی برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: آیا روز سخت‌تری از روز جنگ (أحد) بر سر شما آمده است؟ فرمودند: «از قوم تو هرچه که بر سرم آمد، آمد، و شدیدترین چیزی که بر سرم آمد روز (عقبه)^(۱) بود که چون خود را برای (ابن عبد یالیل بن عبد کلال) معرفی نمودم، طوری که می‌خواستم جواب مرا نداد^(۲)».

در حال غم و اندوه به طرفی که رویم شد روان شدم، و وقتی به خود آمدم که دیدم به (قرن ثعالب) رسیده‌ام^(۳)، سرم را بالا کردم، دیدم که ابری آمده و مرا سایه می‌کند، چون نظر کردم دیدم که (جبرئیل) بر بالای آن ابر است».

۱- عَقَبَهُ نام جایی در مکه مکرمه است، و جمره عقبه در منی هم به آن نسبت داده می‌شود، چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جهت دعوت نمودن کفار به اسلام در آنجا رفتند، اول از ایشان استقبال نمودند، ولی بعد از آن ایشان را مورد آزار و اذیت قرار دادند، و چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از مجلس آن‌ها برگشتند، آن‌ها پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را با سنگ می‌زدند، تا جایی که پاهای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خون آلود گردید.

۲- این واقعه در شوال سال دهم از بعثت نبوی واقع گردید، و این در وقتی بود که ابوطالب و خدیجه رضی الله عنها وفات کرده بودند، موسی بن عقبه در مغازی از ابن شهاب روایت می‌کند که بعد از مرگ ابوطالب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به طرف طائف رفتند، به این امید که شاید ایشان را پناه دهند، نزد سه نفر از بزرگان طائف که با هم برادر بودند، رفتند، و این سه نفر: عبد یالیل، حبیب، و مسعود پسران عمرو بودن، چون خود را برای آن‌ها معرفی نمودند، و از آنچه که از طرف قریش به سرشان آمده بود، شکایت کردند، آن‌ها جواب بسیار بد و ناپسندی برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دادند، و همان بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از نزد آن‌ها برگشته و بدون اراده و با خاطری افسرده به همان طرفی که روی‌شان شد، به راه افتادند.

۳- قرن ثعالب به نام (قرن منازل) نیز یاد می‌شود، و میقات اهل نجد است، و تا مکه یک شبانه روز راه است، و بعضی می‌گویند که (قرن ثعالب) موضعی در نزدیک مکه مکرمه است.

«مرا صدا زد و گفت: خداوند گفتار تو و ردّ قوم تو را شنید، و فرشته را که موظف کوه‌ها است برایت فرستاده است تا طوری که در باره این مردم می‌خواهی برایش امر نمائی، فرشته کوه‌ها مرا صدا زد، و بعد از آنکه برای سلام داد گفت: یا محمد! این چیز در اختیار تو است، اگر بخواهی (کوه ابو قُبیس) و (کوه قیقعان) را [که نام دو کوه کلان در مکه است] بر بالای آن‌ها فرود می‌آورم».

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: نه خیر! چنین مکن، امیدوارم که خداوند از نسل این‌ها کسی را به وجود بیاورد که خدا را به وحدانیت عبادت کند، و کسی را به او شریک نیاورد.

۱۳۶۶- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ۖ فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ ۖ﴾: أَنَّهُ «رَأَىٰ جِبْرِيْلَ، لَهُ سِتْمَاءَةٌ جَنَاحٌ» [رواه البخاری: ۳۲۳۲].

۱۳۶۶- از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه در این قول خداوند متعال که می‌فرماید: «... پس [در حالی که] به اندازه دو گوشه کمان و یا کمتر از آن باقی مانده بود، در این وقت چیزهایی را برای بنده خود وحی فرمود»، روایت است که [پیامبر خدا ﷺ] جبرئیل را دیدند که برایش ششصد بال است ^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) پیامبر خدا ﷺ در حالی دیدن که ششصد سا بال داشت، و در غیر روایت بخاری آمده است که از پرهایش دُر و یا قوت پراکنده بود، در سنن نسائی به این لفظ آمده است که: از بال‌هایش دُر وی قوت‌های رگ‌رنگی پراکنده بود.

(۲) معنی این حدیث نبوی شریف این است که: نظر ابن مسعود رضی الله عنه مانند نظر عائشه رضی الله عنها این بود که: آنچه را که نبی کریم صلی الله علیه و آله در شب معراج دیده بودند، جبرئیل علیه السلام بود، و در اینکه آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در شب معراج پروردگار را دیده‌اند یا نه؟ چندین نظر وجود دارد، و خلاصه آنچه را که امام عینی رحمته الله در این زمینه توضیح داده است، قرار ذیل است:

أ- نظر عائشه و ابن مسعود رضی الله عنهما این است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این شب جبرئیل را دیدند.

ب- نظر ابن عباس، و انس، و کعب الأحبار، و عروه بن زبیر رضی الله عنهم این است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پروردگار خود را در شب معراج دیده‌اند.

۱۳۶۷- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فِي قَوْلِ تَعَالَى: ﴿لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى﴾، قَالَ: «رَأَى زُفْرًا أَخْضَرَ سَدَّ أَفْقَ السَّمَاءِ» [رواه البخاری: ۳۲۳۳].

۱۳۶۷- و از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه در این قول خداوند متعال که می فرماید: و از آیات بزرگ پروردگار خود دید» روایت است که [پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] بساط سبزی را دیدند که از افق تا افق آسمان را پوشانده است ^(۱).

۱۳۶۸- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: «مَنْ زَعَمَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَأَى رَبَّهُ فَقَدْ أَعْظَمَ، وَلَكِنَّ قَدْ رَأَى جِبْرِيلَ فِي صُورَتِهِ وَخَلْقَهُ سَادًّا مَا بَيْنَ الْأُفُقِ» [رواه البخاری: ۳۲۳۴].

۱۳۶۸- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: کسی که فکر می کند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پروردگارش را دیده اند، در امر بسیار بزرگی تشبث نموده است، [و یا بر خداوند تهمت بزرگی زده است]، ولی جبرئیل علیه السلام را به صورت اصلی اش دیده اند، و خلقت آن طوری است که افق را پوشانده بود ^(۲).

ج- و نظر امام قرطبی رحمته الله آن است که باید در این مسئله توقف نمود، و اظهار نظر کردن در آن کار مناسبی نیست، زیرا در این موضوع دلیلی قطعی وجود ندارد، و آنچه که طرفین در مورد نفی و اثبات رویت نبی کریم صلی الله علیه و آله در دین پروردگار ذکر می کنند، دلائل ظنی قابل تاویل است، و این مسئله از مسائل عملی نیست که بتوان برای ثبوت آن به دلیل ظنی اکتفاء نمود، بلکه از مسائل عقیدتی است که باید بر دلیل قطعی استوار باشد.

د- و امام ابن خزیمه نظرش مانند نظر ابن عباس رضی الله عنهما است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پروردگار خود را دیده اند، و در این مورد دلائل بسیاری را ذکر نموده و می گوید: اینکه ابن عباس رضی الله عنهما می گوید که پروردگار خود را دوبار دیده اند، معنی اش این است که: یکبار به چشم و یکبار به قلب خود دیده اند، عمدة القاری (۳۵۰/۱۳ - ۳۵۲).

۱- لفظ حدیث (رُفِرَ) است، و (رُفِرَ) به معنی فرش و بساطی است که فرش شود، گویند: مراد از آن، بال ها جبرئیل علیه السلام است که سر تا سر افق را گرفته بود.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) ابن کلبی می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از جبرئیل علیه السلام خواستند تا در صورت اصلی خود نزد ایشان بیاید، جبرئیل گفت: تحمل آن را ندارید، فرمودند: دارم، و همان بود که با ششصد بال برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ظاهر گردید، و هر بالش سر تا سر افق را پوشانده بود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دیدن چنین منظری بس عظیمی، بیهوش گردیدند.

۱۳۶۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا دَعَا الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ إِلَى فِرَاشِهِ فَأَبَتْ فَبَاتَ غَضَبَانَ عَلَيْهَا لَعْنَتَهَا الْمَلَائِكَةُ حَتَّى تَصْبِحَ» [رواه البخاری: ۳۲۳۷].

۱۳۶۹- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «وقتی که شوهر، همسرش را به بستر خود می‌طلبد، اگر همسرش [بدون موجب، از آمدن به بستر شوهرش] ابا ورزد و شوهرش از وی آزرده خاطر بخوابد، تا وقتی که شب را به صبح برساند، ملائکه آن زن را لعنت می‌کنند»^(۱).

۲) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دو بار جبرئیل علیه السلام را به صورت حقیقی آن دیدند، یکبار همین باری بود که ذکرش رفت، و بار دیگر در آسمان در نزد (صدره المنتهی).

۳) جبرئیل علیه السلام که امین وحی است، به نام روح الامین، روح القدس، نام اکبر، و طاووس ملائکه نیز یاد می‌شود.

۴) جبرئیل مرکب از دو کلمه (جبر) و (ئیل) است، جبر به معنی (عبد) و (ئیل) به معنی (الله) است، و معنایش می‌شود (عبدالله).

۵) طوری که از این روایت دانسته می‌شود، نظر عائشه رضی الله عنها و بعضی دیگر از صحابه این است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پروردگار خود را ندیده‌اند، و البته این نظر مبتنی بر کدام روایتی نیست، بلکه نظری است که از آیات استنباط شده است، ولی نظر جمهور علماء و اکثر صحابه بر این است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پروردگار خود را به چشم سر دیده‌اند، و در این مورد چندین حدیث روایت شده است، از آن جمله ابن اسحاق روایت می‌کند که ابن عمر رضی الله عنهما شخصی را نزد ابن عباس فرستاد تا از وی بپرسد که آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پروردگار خود را دیده‌اند یا نه؟ در جواب گفت: بلی، و طوری که علمای حدیث می‌گویند: مسائلی که عقل را در آن‌ها راهی نیست، ولو آنکه منسوب به صحابه باشد، حکم مرفوع را دارد، یعنی: گویا خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن خبر را گفته‌اند، و در روایت دیگری آمده است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: خداوند موسی علیه السلام را به سخن زدن، ابراهیم علیه السلام را به خلیل ساختن، و محمد را به مشرف شدن به دیدار خود اختصاص داده است، و مراد از این قول خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾ احاطه ابصار است، یعنی ابصار قدرت احاطه کردن خدا را ندارند، و البته نفی احاطه مستلزم نفی رؤیت نیست.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

گرچه ظاهر حدیث دلالت بر این دارد که اگر مرد همسرش را در شب به بسترش طلبید و زن ابا ورزید، ملائکه آن زن را لعنت می‌کنند، و مفهومی آن است که اگر در روز همسرش را طلبید، و زن ابا ورزید، چنین گناهی بر وی نیست، ولی شاید این مفهوم معتبر نباشد، زیرا مقصود آن است

۱۳۷۰- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «رَأَيْتُ لَيْلَةَ أُسْرِي بِي مُوسَى رَجُلًا أَدَمَ طَوَالًا جَعْدًا، كَأَنَّهُ مِنْ رَجَالِ شَنْوَاءَ، وَرَأَيْتُ عَيْسَى رَجُلًا مَرْبُوعًا، مَرْبُوعَ الخَلْقِ إِلَى الخُمْرَةِ وَالبَيَاضِ، سَبَطَ الرَّأْسِ، وَرَأَيْتُ مَالِكًا حَازِنَ النَّارِ، وَالدَّجَالَ فِي آيَاتِ أَرَاهَنَّ اللَّهُ إِيَّاهُ: ﴿فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِّن لِّقَائِهِ﴾» [رواه البخاری: ۳۲۳۹].

۱۳۷۰- از ابن عباس رضی الله عنهما از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «شب معراج موسی علیه السلام را دیدم، او شخصی بود گندم گون، دارای قد بلند، و موهای مجعد، طوری که گویا از مردم (شَنوَه) است، [شَنوَه قبیله از قبائل یمن است]». «و عیسی علیه السلام را دیدم که شخص میانه قدی است، و رنگش بیشتر به سرخی و سفیدی تمایل دارد».

و (مالک) نگهبان دوزخ، و (دجال) را دیدم، و این ضمن آیات و علائمی بود که خداوند برای پیامبر خود نمایان ساخت [خداوند متعال می فرماید: «پس از دیدن دجال در شک مباح»].

۶- باب: مَا جَاءَ فِي صِفَةِ الْجَنَّةِ وَأَنَّهَا مَخْلُوقَةٌ

باب [۶]: صفت بهشت، و اینکه بهشت خلق شده است

۱۳۷۱- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا مَاتَ أَحَدُكُمْ، فَإِنَّهُ يُعْرَضُ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيَّةِ، فَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ» [رواه البخاری: ۳۲۴۰].

۱۳۷۱- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «وقتی که کسی از شما مُرد، جایگاهش صبح و شام برایش نشان داده می شود، اگر از اهل بهشت باشد از بهشت، و اگر از اهل دوزخ باشد از دوزخ»^(۱).

که زن باید در این زمینه خواهش شوهرش را برآورده سازد، پس آنچه که معتبر است این است که اگر مانعی برای زن وجود نداشته باشد، چه شب باشد و چه روز، نباید از رفتن به بستر شوهرش خودداری نماید.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱۳۷۲- عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «أَطْلَعْتُ فِي الْجَنَّةِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْفُقَرَاءَ، وَأَطْلَعْتُ فِي النَّارِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النَّسَاءَ» [رواه البخاری: ۳۲۴۱].

۱۳۷۲- از عمران به حصین رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمودند: «از بهشت اطلاع یافتم و دیدم که بیشتر اهل آن از فقراء هستند، و از دوزخ اطلاع یافتم، و دیدم که بیشتر اهل آن، از زن‌ها هستند»^(۱).

(۱) جای بود و باش مرده برایش نشان داده می‌شود، و امام عینی رحمته الله علیه می‌گوید: (بدون شک اجساد فنا می‌شود، و آنچه که باقی می‌ماند، روح است، بنابراین، آنچه که از بهشت و دوزخ برای مرده نشان داده می‌شود، به روح وی نشان داده می‌شود، نه به جسد وی) و البته آنچه را که امام عینی رحمته الله علیه مقرر می‌دارد، با قیاس به امور دنیوی کاملاً صحیح است، ولی باید این را هم در نظر داشته باشیم، که امور متعلق به میت و آنچه که نسبت به وی می‌گذرد، امور متعلق به خودش می‌باشد، و در عالم دیگری و در شرائط دیگری است، و هیچ دور نیست که با وجود فناء شدن اجسام از نگاه دید ما، باز هم خداوند متعال به قدرت کامل خود به طریقی که برای ما تا اکنون مجهول است، جایگاه مرده را برای خودش صبح و شام نشان بدهد، و ما ذلك علی الله بعزیز، والله أعلم بالصواب.

(۲) این حدیث به طور صریح دلالت بر این دارد که بهشت و دوزخ فعلاً وجود دارد، و عقیده معتزله آن است که بهشت و دوزخ در قیامت خلق می‌شود، و فعلاً وجود ندارد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اینکه بیشتر اهل بهشت از فقراء هستند، سببش این است که فقراء در واقع امر، نسبت به اغنیاء، فیصدی بیشتری را تشکیل می‌دهند، مثلاً: اگر یک مجموعه هزار نفری را در نظر بگیریم می‌بینیم که بیش از دو ثلث آن، یعنی: حدود هشتصد و یا نه صد نفر آن‌ها را فقراء را تشکیل می‌دهند، و اگر این طور فرض کنیم که همه این‌ها به بهشت می‌روند، می‌بینیم که فقراء با نسبت بیشتری به بهشت می‌روند، و علاوه بر آن طوری که معلوم است، مال و ثروت در اکثر احوال سبب طغیان و ارتکاب معاصی می‌گردد، و طغیان و معاصی سبب عذاب الهی و دوری از بهشت است، و چون فقراء چنین امکاناتی را در دسترس ندارند، بنابراین از معاصی دورتر، و به طاعت نزدیک‌تر هستند، و در نتیجه از اغناء بیشتر به بهشت می‌روند، بنابراین فقیر بودن سبب رفتن به بهشت نیست، بلکه اجتناب از معاصی سبب رفتن به بهشت است، چنانچه غنی بودن سبب رفتن به دوزخ نیست، بلکه ارتکاب معاصی سبب رفتن به دوزخ است.

(۲) اینکه بیشتر اهل دوزخ زن‌ها هستند، سببش طوری که در حدیث دیگری آمده است، این است که: «إذا أعطین لم یشکرون» یعنی: از نیکی که برای آن‌ها می‌شود، شکرگذاری نمی‌کنند، و

۱۳۷۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: بَيْنَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، إِذْ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُنِي فِي الْجَنَّةِ، فَإِذَا امْرَأَةٌ تَتَوَضَّأُ إِلَى جَانِبِ قَصْرِ فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ؟ فَقَالُوا: لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَذَكَرْتُ غَيْرَتَهُ فَوَلَّيْتُ مُدْبِرًا، فَبَكَى عُمَرُ وَقَالَ: أَعَلَيْكَ أَغَارِي يَا رَسُولَ اللَّهِ» [رواه البخاری: ۳۲۴۲].

۱۳۷۳- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: در اثنای که نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم، فرمودند:

«هنگامی که خواب بودم در خواب دیدم که در بهشت هستم، و در آنجا زنی را دیدم که در کنار قصری نشسته و وضوء می‌سازد، گفتم:

این قصر از کیست؟

گفتند: از عمر بن خطاب است، از غیرتش یادم آمد و به عقب برگشتم».

عمر رضی الله عنه به گریه افتاد و گفت: یا رسول الله! مگر در مورد شما هم غیرت به خرج می‌دهم؟^(۱)

در مقابل مصائب صبر و تحمل نمی‌نمایند، و البته زن‌هائی که از این صفات ناپسند دوری می‌گزینند، به این سبب مستحق دوزخ نمی‌باشند، و با آن هم طوری که امام ترمذی رحمته الله علیه می‌گوید: این موضوع که اکثر اهل دوزخ از زن‌ها هستند، پیش از شمول شفاعت برای آن‌ها است، و بعد از شمول شفاعت، تعداد زن‌ها در بهشت از تعداد مردها بیشتر است، زیرا برای هر مردی در قیامت چندین زن است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾، و می‌فرماید: ﴿وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾، و در صورتی که چنین است، تعداد زن‌ها در بهشت از تعداد مردها بیشتر است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از وضوئی که در این حدیث نبوی شریف آمده است، وضوئی است که غرض زیادت حسن و جمال صورت می‌گیرد، نه غرض انجام دادن عبادت و یا از بین بردن کثافات بدن، زیرا در بهشت نه عبادتی است، که بهشتیان غرض انجام دادن آن وضوء بسازند، و نه کثافت و چتلی وجود دارد، که انسان غرض از بین بردن آن‌ها وضوء بسازد.

(۲) این حدیث دلالت بر فضیلت عمر رضی الله عنه و بشارتش به جنت دارد، و طوری که معلوم است، وی یکی از عشره مبشره به جنت است.

(۳) آنچه را که در این حدیث دیده بودند، به حالت خواب بود، و چون خواب انبیا الله حق است، پس این دیدن‌شان به مانند آن است که این چیزها را به چشم سر و به حالت بیداری دیده باشند.

۱۳۷۴- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَوَّلُ زُمْرَةٍ تَلِجُ الْجَنَّةَ صُورَتُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، لَا يَبْصُقُونَ فِيهَا، وَلَا يَمْتَخِطُونَ، وَلَا يَتَعَوَّطُونَ، أَيْنَتْهُمْ فِيهَا الذَّهَبُ، أَمْشَاطُهُمْ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَمَجَامِرُهُمُ الْأَلْوَةُ، وَرَشْحُهُمُ الْمِسْكُ، وَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ زَوْجَتَانِ، يُرَى مَخَّ سَوْقِيهِمَا مِنْ وَرَاءِ اللَّحْمِ مِنَ الْحُسْنِ، لَا اخْتِلَافَ بَيْنَهُمْ وَلَا تَبَاغُضَ، قُلُوبُهُمْ قَلْبٌ وَاحِدٌ، يُسَبِّحُونَ اللَّهَ بُكْرَةً وَعَشِيًّا» [رواه البخاری: ۳۲۴۵].

۱۳۷۴- و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اولین گروهی که به جنت داخل می شوند، روی آن‌ها مانند ماه شب چهارده است، این‌ها در بهشت نه آب دهان خود را امی اندازند و نه آب بینی خود را، و نه هم قضای حاجت می کنند، ظرف‌های آن‌ها از طلا، و شانه‌های آن‌ها از طلا و نقره، و در مجمرهای آن‌ها عود می باشد، و عرق آن‌ها [در خوشبوئی] مانند مشک است.»
«و برای هر کدام از آن‌ها دو همسر است که از زیبایی و نزاکت، مغز ساق‌های پای آن‌ها از لای گوشت دیده می شود»^(۱)، با هم اختلاف و کینه توزی ندارند، و دل‌هایشان دل یک شخص است، و صبح و شام تسبیح خداوند متعال را می گویند».

۱۳۷۵- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي رِوَايَةٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «وَالَّذِينَ عَلَى إِثْرِهِمْ كَأَشَدَّ كُؤُوبٍ إِضَاءَةً، قُلُوبُهُمْ عَلَى قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ، لَا اخْتِلَافَ بَيْنَهُمْ وَلَا تَبَاغُضَ، لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ زَوْجَتَانِ، كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا يُرَى مَخَّ سَاقِهَا مِنْ وَرَاءِ لَحْمِهَا مِنَ الْحُسْنِ، يُسَبِّحُونَ اللَّهَ بُكْرَةً وَعَشِيًّا، لَا يَسْقَمُونَ، وَلَا يَمْتَخِطُونَ» [رواه البخاری: ۳۲۴۶] وانظر حديث رقم: ۳۲۴۵.

۱۳۷۵- و از ابوهریره رضی الله عنه در روایت دیگری آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «و کسانی که از عقب آن‌ها به جنت می روند، مانند ستاره بسیار روشنی اند، دل‌های آن‌ها دل یک شخص است، کینه توزی و اختلافی در بین آن‌ها نیست، برای هر کدام از آن‌ها دو همسر است، که از زیبایی و نزاکت، مغز ساق پای آن‌ها از لای

۱- یعنی: دو همسر آن‌ها به این صفت است، و شاید همسران دیگری نیز داشته باشند، که درای صفات دیگری باشند، و طوری که قبلا در بعضی از آیات قرآنی دیدیم برای اهل بهشت و یا بعضی از اهل بهشت، چندین همسر است.

گوشت دیده می‌شود، صبح و شام تسبیح خداوند متعال را می‌گویند، مریض نمی‌شود، و آب بینی ندارند»، و باقی حدیث ذکر گردید.

۱۳۷۶- عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «لِيَدْخُلَنَّ مِنْ أُمَّتِي سَبْعُونَ أَلْفًا، أَوْ سَبْعُ مِائَةِ أَلْفٍ، لَا يَدْخُلُ أَوْلَاهُمْ حَتَّى يَدْخُلَ آخِرُهُمْ، وَجُوهُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ» [رواه البخاری: ۳۲۴۷].

۱۳۷۶- از سهل بن سعد رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «از امت من هفتاد هزار - یا - هفتصد هزار نفر [به بهشت] داخل می‌شوند، و فرد اول آن‌ها به بهشت داخل نمی‌شود، تا آنکه فرد آخر آن‌ها داخل شود^(۱)، روی آن‌ها مانند ماه شب چهاردهم است»^(۲).

۱۳۷۷- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: أُهْدِيَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جُبَّةٌ سُنْدِسٍ وَكَانَ يَنْهَى عَنِ الْحَرِيرِ فَعَجِبَ النَّاسُ مِنْهَا فَقَالَ: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَمَنَادِيلُ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْ هَذَا» [رواه البخاری: ۳۲۴۸].

۱۳۷۷- از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قبای سندسی [سندس: نوعی از ابریشم است] بخشش داده شد، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از پوشیدن لباس حریر نهی می‌کردند، این قبا مورد پسند مردم واقع گردید.

۱- زیرا همگی در یک وقت به جنت داخل می‌شوند، و کسی منتظر داخل شدن کس دیگری نمی‌گردد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) تردید بین هفتاد هزار و هفتصد هزار از شک راوی است، و در روایت مسلم بدون تردید، هفتاد هزار نفر آمده است، و این هفتاد هزار و یا هفتصد هزار، طوری که در احادیث دیگر آمده است - کسانی اند که از امت محمد صلی الله علیه و آله بدون حساب و مناقشه به بهشت می‌روند، ورنه همه امت محمد صلی الله علیه و آله به جز آن‌هایی که مخلد در دوزخ می‌باشند، از اهل بهشت.

(۲) در مستدرک حاکم، و سنن بیهقی آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که حسناتش بیش از سیئاتش باشد، کسی است که بدون حساب به جنت داخل می‌شود، و کسی که حسنات و سیئاتش با هم برابر باشد، بعد از حساب اندکی به بهشت داخل می‌شود، و کسی که سیئاتش از حسناتش بیشتر باشد، کسی است که بعد از تعذیب شدن، مورد شفاعت قرار می‌گیرد.

فرمودند: «قسم به ذاتی که جان محمد در دست او است [بلا کیف]: دستمال‌های سعد بن معاذ در جنت، از این قبا بهتر است»^(۱).

۱۳۷۸- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَشَجَرَةً يَسِيرُ الرَّاَكِبُ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ عَامٍ لَا يَقْطَعُهَا» [رواه البخاری: ۳۲۵۱].

۱۳۷۸- و از انس رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «در بهشت درختی است که شخص سواره، صد سال در سایه آن راه می‌رود، و هنوز آن سایه را به نهایت نمی‌رساند».

۱۳۷۹- وَفِي رِوَايَةٍ عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، مِثْلَ ذَلِكَ، قَالَ: «وَأَقْرَعُوا إِنْ شِئْتُمْ ﴿وَوَظِلٌّ مَمْدُودٌ﴾» [رواه البخاری: ۳۲۵۲].

۱۳۷۹- و در روایتی از ابوهریره رضی الله عنه نیز بمانند این روایت گردیده و گفته است که: اگر می‌خواهید این آیه کریمه را تلاوت کنید: «... و سایه دراز و گسترده».

۱۳۸۰- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ يَتَرَاءَوْنَ أَهْلَ الْعُرْفِ مِنْ فَوْقِهِمْ، كَمَا يَتَرَاءَوْنَ الْكَوْكَبَ الدَّرِّيَّ الْعَايِرَ فِي الْأُفُقِ، مِنَ الْمَشْرِقِ أَوْ الْمَغْرِبِ، لِتَفَاضُلِ مَا بَيْنَهُمْ» قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ تِلْكَ مَنَازِلُ الْأَنْبِيَاءِ لَا يَبْلُغُهَا غَيْرُهُمْ، قَالَ: «بَلَى وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، رِجَالٌ آمَنُوا بِاللَّهِ وَصَدَّقُوا الْمُرْسَلِينَ» [رواه البخاری: ۳۲۵۶].

۱۳۸۰- از ابو سعید خدری رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند:

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در صورتی که منادیل سعد بن معاذ رضی الله عنه چنین باشد، دیگر لباس‌هایش بدون شک از این هم بهتر است، زیرا مندیبل برای استعمال دست، و پاک کردن عرق و امثال این چیزها است، بنابراین از قماش عادی است، و لباس‌های دیگر به طور طبیعی از دستمال بهتر و فاخرتر است، و گویند: سبب اختصاص سعد بن معاذ رضی الله عنه به این دستمال‌ها این است که وی در دنیا چنین جامه‌های را دوست می‌داشت.

«اهل بهشت کسانی را که در فوقشان در غرفه‌ها می‌باشند، طوری می‌بینند که شما ستاره درخشان را که در آسمان از طرف مشرق به طرف مغرب در حال حرکت است، می‌بینید، و این به سبب برتری عده‌ای بر عده‌ای دیگری است.»
مردم گفتند: یا رسول الله! آیا این منزلت خاص برای انبیاء است، که دیگران به آن نمی‌رسند؟

فرمودند: «نه خیر! چنین نیست، سوگند به ذاتی که جانم در دست او است، [بلا کیف] این چیزها برای اشخاصی است که به خدا ایمان آورده‌اند، و پیامبران را تصدیق کرده‌اند»^(۱).

۷- باب: صِفَةِ النَّارِ وَأَنَّهَا مَخْلُوقَةٌ

باب [۷]: صفت دوزخ، و اینکه دوزخ فعلا موجود است

۱۳۸۱- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «الْحُمَّى مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ فَأَبْرِدُوهَا بِالْمَاءِ» [رواه البخاری: ۳۲۶۳].
۱۳۸۱- از عائشه رضی الله عنها از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمودند:
«تب از گرمی دوزخ است، [گرمی تب] را با آب سرد سازید»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) مراد از ایمان آوردن این گروه به خدا و تصدیق نمودن آن‌ها پیامبران را، ایمان و تصدیق است که شایسته و مناسب به ایمان آوردن به خدا، و تصدیق نمودن پیامبران می‌باشد، ورنه همه کسانی که به بهشت داخل می‌شوند کسانی هستند که به خدا ایمان آورده‌اند، و پیامبران را تصدیق کرده‌اند.

۲) در سنن ترمذی به روایت از علی رضی الله عنه آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «در بهشت غرفه‌هایی است که بیرون آن‌ها از داخل آن‌ها، و داخل آن‌ها از بیرون آن‌ها دیده می‌شود، شخص بادیه نشینی گفت: یا رسول الله! این غرفه‌ها برای کیست؟ فرمودند: «برای کسی است که به نرمی سخن بگوید، همیشه روزه داشته باشد، یعنی: روزه فرضی را ترک نکرده باشد، و یا همیشه روزه نفلی بگیرد، یعنی: صائم الدهر باشد، و در شب هنگامی که مردم خواب هستند، نماز بخواند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱۳۸۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «نَارُكُمْ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ»، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ كَانَتْ لَكَافِيَةً قَالَ: «فُضِّلَتْ عَلَيْهِنَّ بِتِسْعَةِ وَسِتِّينَ جُزْءًا كَلْهَنْ مِثْلَ حَرِّهَا» [رواه البخاری: ۳۲۶۵].

۱۳۸۲- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«آتش شما، یک جزء از هفتاد جزء از آتش دوزخ است».

گفته شد که: همین آتش دنیا هم برای تعذیب کافی است.

فرمودند: «آتش دوزخ [در حرارت و سوزندگی خود] بر آتش دنیا شصت و نه مرتبه برتری دارد، هر مرتبه آن در گرمی خود، مانند آتش دنیا است»^(۱).

(۱) این فرموده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که: «تب از گرمی است»، احتمال دارد که به معنی حقیقی آن باشد، به این معنی که تب حقیقتاً از گرمی دوزخ باشد، که خداوند متعال آن را جهت بیم دادن منکرین، و کفاره برای گناه مؤمنین و مقربین فرساده باشد، چنانچه احتمال دارد که از باب تشبیه باشد، یعنی: تب شبیه آتش دوزخ است، و در هر دو صورت این طور نیست که مقدار حرارت تب، به اندازه حرارت جهنم باشد، بلکه تب جزئی از آن است، بمانند آنکه قطره جزئی از دریا است، و طوری که در قرآن کریم آمده است، انسان‌ها و کوه‌ها وقود آتش دوزخ می‌باشند، و در حدیث بعدی آمده است که: آتش دنیا، یک جزء از هفتاد جزء از آتش دوزخ است.

(۲) در بعضی روایات آمده است که: تب را به آب زمزم سرد سازید، و این قید فقط برای افضلیت است، به این معنی که اگر آب زمزم میسر باشد، بهتر است که تب را به آب زمزم سرد سازید، و چنانچه که در این حدیث به طور مطلق آمده است، اگر آب زمزم میسر نشد، می‌توان تب را به هر آب دیگری سرد ساخت، و امروز از نگاه طبی ثابت شده است که تب اگر شدید می‌شود بسیار خطرناک است، و در این حالت بهترین طریقه از بین بردن تب، سرد ساختن آن به آب است.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) معنی این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که آتش دنیا، یک جزء از هفتاد جزء از آتش دوزخ است این است که: اگر تمام هیزم‌های دنیا جمع شود، و آتش زده شود، تمام آتشی که از این هیزم‌ها به وجود می‌آید، در حرارت خود به اندازه، یک حصه از هفتاد حصه حرارت آتش دوزخ است.

(۲) ابن مبارک از معمر از محمد بن منذر روایت می‌کند که گفت: چون آتش دوزخ خلق شد، ملائکه به جزع و فزع افتادند، و چون آدم علیه السلام خلق شد، آرام گرفتند، و از میمون بن مهران روایت است که: چون خداوند دوزخ را خلق کرد، برایش امر کرد که فریاد بکش، و چون فریاد کشید، تمام ملائکه که در آسمان‌ها و زمین بودند به روی خود افتادند، خداوند متعال برای آن‌ها گفت که: سرخود را بالا کنید، مگر نمی‌دانید که شما را برای طاعت، و دوزخ را برای اهل معصیت خلق کرده‌ام؟ گفتند: خدایا تا اهل دوزخ را نبینیم آرام نمی‌گیریم.

۱۳۸۳- عَنْ أُسَامَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «يَجَاءُ بِالرَّجُلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُلْقَى فِي النَّارِ، فَتَنْدَلِقُ أَقْتَابُهُ فِي النَّارِ، فَيَدُورُ كَمَا يَدُورُ الْحَمَارُ بِرَحَاهُ، فَيَجْتَمِعُ أَهْلُ النَّارِ عَلَيْهِ فَيَقُولُونَ: أَيُّ فُلَانٍ مَا سَأُتُكَ؟ أَلَيْسَ كُنْتَ تَأْمُرُنَا بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَانَا عَنِ الْمُنْكَرِ؟ قَالَ: كُنْتُ أُمِرُّكُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا آتِيهِ [رواه البخاري: ۳۲۶۷].

۱۳۸۳- از اسامه رضي الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمودند: «در روز قیامت شخصی را آورده و به دوزخ می اندازند، آنچه که در شکم دارد [مثل روده، قلب، جگر و غیره از دبرش] خارج می شود و در آتش می ریزد، و خودش مانند خری که به دور میخ خود می گردد، به دور خود می گردد. اهل دوزخ نزدش آمده و از وی می پرسند: مگر تو نبودی که ما را به کار نیک امر می کردی، و از کار بد مانع می شدی؟ [یعنی: امر به معروف و نهی از منکر می کردی]. می گوید: شما را به کار نیک امر می کردم، ولی خودم آن را انجام نمی دادم، و شما را از کار بد مانع می شدم، ولی خودم آن را مرتکب می گردیدم».

۸- باب: صِفَةُ إِبْلِيسَ وَجُنُودِهِ

باب [۸]: صفت ابلیس و لشکریانش

۱۳۸۴- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: سَجَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، حَتَّى كَانَ يُحْيِلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ يَفْعَلُ الشَّيْءَ وَمَا يَفْعَلُهُ، حَتَّى كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ دَعَا وَدَعَا، ثُمَّ قَالَ: «أَشَعَرْتِ أَنْ اللَّهَ أَفْتَانِي فِيمَا فِيهِ شَفَائِي، أَتَانِي رَجُلَانِ: فَفَعَدَا أَحَدُهُمَا عِنْدَ رَأْسِي وَالْآخَرَ عِنْدَ رِجْلِي، فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِلْآخَرِ مَا وَجَعَ الرَّجُلِ؟ قَالَ: مَطْبُوبٌ، قَالَ: وَمَنْ طَبَّهُ؟ قَالَ لَبِيدُ بْنُ الْأَعْصَمِ، قَالَ: فِيمَا دَا، قَالَ: فِي مِشْطٍ وَمُشَاقَّةٍ وَجَفِّ طَلْعَةٍ ذَكَرٍ، قَالَ فَأَيْنَ هُوَ؟ قَالَ: فِي بَيْتِ دَرْوَانَ» فَخَرَجَ إِلَيْهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ لِعَائِشَةَ حِينَ رَجَعَ: «نَحَلُّهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ» فَقُلْتُ اسْتَخْرَجْتَهُ؟ فَقَالَ: «لَا، أَمَا أَنَا فَقَدْ شَفَانِي اللَّهُ، وَخَشِيتُ أَنْ يُثِيرَ ذَلِكَ عَلَى النَّاسِ شَرًّا» ثُمَّ دُفِنْتُ الْبَيْتُ [رواه البخاري: ۳۲۶۸].

۱۳۸۴ - از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سحر شدند، تا جایی که به خیال شان می آمد که فلان کار را انجام داده اند، در حالی که آن کار را انجام نداده بودند، تا آنکه در یکی از روزها به طور مکرر دعا نمودند.

و بعد از آن گفتند: «آیا متوجه شدی که خداوند شفای مرا برابم نشان داد، دو نفر [یعنی: جبرئیل و میکائیل] نزد آمدند، یکی بر بالای سر و دیگری در پایان پایم نشست، یکی [که میکائیل باشد] از دیگری [که جبرئیل باشد] پرسید، درد این شخص چیست؟

دومی گفت: سحر شده است.

پرسید: چه کسی او را سحر کرده است؟

گفت: (لبید بن أعصم).

پرسید: در چه چیزی او را سحر کرده است؟

گفت: در شانه، و در مویی که در داخل شانه می ماند، و در غلاف شگوفه خرما می نر.

پرسید: آن جادو فعلا در کجا است؟

گفت: در (چاه ذروان).

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به طرف آن چاه رفتند و برگشتند، و هنگامی که برگشتند برای عائشه رضی الله عنها گفتند: «درخت های خرما می که از آن چاه آب می خورد مانند سر شیطان است، [یعنی: بسیار بد شکل است].».

[عائشه رضی الله عنها می گوید]: پرسیدم: آیا آن چیزها را بیرون کردید؟

فرمودند: «نه! زیرا خداوند مرا شفا داد، و ترسیدم که بیرون کردن آن چیزها، سبب

ضرر برای مردم شود»، سپس آن چاه منهدم شد^(۱).

۱ - از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

نام اصلی شیطان عزرایل بود، و بعد از نافرمانی امر خدا، نامش ابلیس شد، و معنی ابلیس نا امید است و البته شیطان به رحمت خدا امیدی نداشته، و از دریای رحمت نا امید است، و اصل خلقت آن از آتش است، از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که ابلیس اصل جنیان و شیاطین است، همانطوری که آدم صلی الله علیه و آله پدر بشر است، و در صفت ابلیس امام طبری رحمته الله می گوید که: خداوند ابلیس را به بهترین شکلی خلق کرد، و او را مورد شرافت و کرامت قرار داد، و آسمان دنیا و زمین را تحت تصرفش قرار داد، و او را از نگهبانان بهشت ساخت، ولی او در مقابل خدا استکبار نمود، و دعوی خدایی کرد، و کسانی را که تحت تصرفش بودند به طاعت و عبادت خود فرا خواند، و

۱۳۸۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَأْتِي الشَّيْطَانُ أَحَدَكُمْ فَيَقُولُ: مَنْ خَلَقَ كَذَا، مَنْ خَلَقَ كَذَا، حَتَّى يَقُولَ: مَنْ خَلَقَ رَبِّكَ؟ فَإِذَا بَلَغَهُ فَلْيَسْتَعِذْ بِاللَّهِ وَلْيَنْتَه» [رواه البخاری: ۳۴۷۶].

۱۳۸۵- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «شیطان نزد یکی از شما می آید و می گوید: این چیز را چه کسی خلق کرده است؟ و باز آن چیز را چه کسی خلق کرده است؟

[و این سؤال ها را] تا جایی می رساند که می پرسد: پروردگای تو را چه کسی خلق کرده است؟ [وسوسه شخص] چون به این مرحله رسید، به خدا پناه بجوید، و بسنده نماید»^(۱).

۱۳۸۶- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُشِيرُ إِلَى الْمَشْرِقِ فَقَالَ: «هَا إِنَّ الْفِتْنَةَ هَا هُنَا، إِنَّ الْفِتْنَةَ هَا هُنَا مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ» [رواه البخاری: ۳۴۷۹].

۱۳۸۶- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که به طرف مشرق اشاره نموده و فرمودند: «بدانید که فتنه در اینجا است، فتنه در اینجا است، از همینجا است که فتنه شیطان بروز می کند».

همان بود که خداوند او را به شیطان رجیمی مسخ کرد، و او را به بدترین شکلی در آورد، و هرچه را که برایش داده بود از وی پس گرفت، و او را مورد لعنت خود قرار داد، و از آسمان طردش کرد، و ماوی و مسکن او و اتباع او را در آخرت آتش دوزخ ساخت.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در روایت دیگری آمده است که چون خواطر انسانی به این حد رسید، بگوید: أعوذ بالله، و یا بگوید: آمنت بالله، و یا بگوید: الله أحد، الله الصمد، و اگر وسوسه اش به گفتن این چیزها رفع گردید، خوب، ورنه از جای خود برخیزد و به کاری دیگری مشغول گردد، تا این وسوسه غلط از ذهنش برطرف گردد.

(۲) سبب آنکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در چنین حالتی امر به استعاذه نمودند، نه به تفکر و تأمل، سببش این است که: تعمق در این امر نتیجه اش این می شود که بگوید، خالق ندارم، و تفکر و تأملی که نتیجه اش چنین باشد، نباید به آن پرداخت، و پرداختن به آن جز گمراهی و هلاکت نتیجه دیگری ندارد.

۱۳۸۷- عَنْ جَابِرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «إِذَا اسْتَجَنَحَ اللَّيْلُ، أَوْ قَالَ: جُنْحَ اللَّيْلِ، فَكُفُّوا صَبِيَانَكُمْ، فَإِنَّ الشَّيَاطِينَ تَنْتَشِرُ حِينَئِذٍ، فَإِذَا ذَهَبَ سَاعَةٌ مِنَ الْعِشَاءِ فَخَلُّوهُمْ، وَأَعْلِقْ بَابَكَ وَادْكُرْ اسْمَ اللَّهِ، وَأَطْفِئْ مِصْبَاحَكَ وَادْكُرْ اسْمَ اللَّهِ، وَأُوْك سِقَاءَكَ وَادْكُرْ اسْمَ اللَّهِ، وَحَمِّرْ إِنَاءَكَ وَادْكُرْ اسْمَ اللَّهِ، وَلَوْ تَعَرَّضُ عَلَيْهِ شَيْئًا» [رواه البخاری: ۳۴۸۰].

۱۳۸۷- «وقتی که شب تاریک شد یا وقتی که تاریکی شب آمد [شک از راوی است]، اطفال خود را [از رفتن به این طرف و آنطرف] مانع شوید، زیرا شیاطین در این وقت پراکنده می‌شوند، و چون یک ساعتی از خفتن گذشت آن‌ها را به خانه بیاورید^(۱) و در خانه خود را ببند و بسم الله بگو، و چراغ خود را خاموش کن و بسم الله بگو، و دهان مشک خود را بسته کن و بسم الله بگو، و روی ظرف خود را بپوش و بسم الله بگو، ولو آنکه پوشاندن ظرف، به چیز اندکی باشد»^(۲).

۱- لفظ حدیث نبوی شریف در روایت دیگری: (فخلوهم) می‌باشد، که معنایش جمع کردن و آوردن به خانه است، و در روایت دیگری لفظ (فخلوهم) آمده است، و معنی‌اش این می‌شود که: برای آن‌ها اجازه بیرون شدن بدهید، و البته روایت اول در این مقام مناسب‌تر است.

۲- در این حدیث نبوی شریف پیامبر خدا ﷺ به شش چیز امر کردند، و این شش چیز در نص حدیث مذکور است، ولی اینکه: اوامر وارده در این حدیث نبوی شریف برای وجوب است و یا برای ندب، و یا برای ارشاد، همه این احتمالات وارد است.

ولی طوری که علماء اصول می‌گویند و مقرر می‌دارند، امر در اصل برای وجوب است، مگر آنکه قرینه وجود داشته باشد که معنی آن را از وجوب به ندب و یا اباحت تغییر داده باشد، و این چیز مورد اتفاق علماء علم اصول است، و برای این قاعده مثال‌های ذکر می‌کنند، مثل این قول خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ﴾ [البقره: ۲۸۲]، ولی از این کلام عام قاعده که معرفت تغییر امر از وجوب به ندب و یا اباحت باشد، و در هیچ کتابی از کتاب‌های اصول در مدت مدیدی که به این علم شریف اشتغال دارم، ندیدم.

و به توفیق خداوند متعال با تفکر به انواع اوامری که در قرآن کریم و سنت نبوی آمده است، تواستم که قاعده که جامع و مانع باشد، در این موضوع وضع نمایم که بیانگر این باشد که امر چه وقت برای وجوب، و چه وقت برای غیر وجوب است، و این موضوع را به طور مشروح در کتابی که به در علم اصول فقه به نام (تیسیر الوصول الی عل الأُصول) تألیف نموده‌ام بیان داشته‌ام، و خلاصه آن چنین است که:

۱۳۸۸- عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ، قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَرَجُلَانِ يَسْتَبَانِ، فَأَحَدُهُمَا أَحْمَرٌ وَجْهُهُ، وَأَنْتَفَخَتْ أُوْدَاجُهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنِّي لَأَعْلَمُ كَلِمَةً لَوْ قَالَهَا ذَهَبَ عَنْهُ مَا يَجِدُ، لَوْ قَالَ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ، ذَهَبَ عَنْهُ مَا يَجِدُ» فَقَالُوا لَهُ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: تَعَوَّذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَقَالَ: وَهَلْ بِي جُنُونٌ [رواه البخاری: ۳۲۸۲].

۱۳۸۸- از سلیمان بن صرد^{رضی} روایت است که گفت: با پیامبر خدا^{صلی} نشستیم بودم که دو نفر یکدیگر را دشنام می‌دادند، یکی از آن‌ها رنگش سرخ شده بود، و رگ‌های گردنش بر خاسته بود.

پیامبر خدا^{صلی} فرمودند: «من کلمه را می‌دانم که اگر این شخص آن کلمه را بگوید، این حالتی را که در خود می‌یابد، از وی دور می‌شود، اگر بگوید: (أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ) همه آنچه را که در خود می‌یابد، از بین می‌رود». چون برایش گفتند که پیامبر خدا^{صلی} می‌گویند: از شیطان به خدا پناه بجوی. گفت: مگر من دیوانه‌ام؟^(۱).

محتوای امر اگر متعلق به حق غیر باشد، - چه این حق غیر، حق خدا باشد و چه حق بنده - این امر همیشه برای وجوب است، در حق خدا مثل: ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾، و ﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ﴾، و امثال این‌ها، و در حقوق بنده مثل: ﴿وَأَتُوا النِّسَاءَ صِدْقَتِهِنَّ﴾، و ﴿إِنْ ءَانَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ﴾، ولی اگر محتوای امر متعلق به خود شخص مکلف باشد، به طوری که نفع و ضرر انجام دادم امر، و یا مخالفت از آن به خودش برگردد، در این صورت (امر) همیشه برای اباحت است، مثل: ﴿فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾، و ﴿فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ﴾، ﴿كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ﴾، و ﴿إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا﴾، و همچنین در هر مثال دیگری، و برای تفصیل بیشتر در این مسئله به کتاب: (تیسیر الوصول الی علم الأصول) (ص/ ۲۹۱-۲۹۴) مراجعه^{بفرمایید}.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) این شخص این سخن را از این جهت گفت که فکر می‌کرد، (تعوذ) از شیطان برای کسانی است که در حالت دیوانگی قرار دارند، و نمی‌دانست که تعوذ از شیطان، غضب را نیز خاموش می‌سازد، پس این شخص یا از منافقین بود، و یا از کسانی بود که علم دین را نیاموخته بود.

۲) در حدیث عطیه آمده است که: «غضب از شیطان است، زیرا شیطان از آتش خلق شده است، و آتش به آب خاموش می‌شود، پس وقتی که کسی از شما غضب کرد، وضوء بسازد»، و از

۱۳۸۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «التَّائِبُ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِذَا تَنَاءَبَ أَحَدُكُمْ فَلْيُرِدْهُ مَا اسْتَطَاعَ، فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا قَالَ: هَا، ضَحِكَ الشَّيْطَانُ» [رواه البخاری: ۳۲۸۹].

۱۳۸۹- از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمودند: «خمیازه کشیدن از شیطان است، اگر کسی را خمیازه آمد، تا می‌تواند آن را دفع کند، زیرا وقتی که دهانش را باز می‌کند] و (ها) می‌گوید شیطان می‌خندد»^(۱).

۱۳۹۰- عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ مِنَ اللَّهِ، وَالْحُلْمُ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِذَا حَلَمَ أَحَدُكُمْ حُلْمًا يَخَافُهُ فَلْيَبْصُقْ عَنْ يَسَارِهِ، وَلْيَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهَا، فَإِنَّهَا لَا تَضُرُّهُ» [رواه البخاری: ۳۲۹۲].

۱۳۹۰- از ابوقتاده رضی الله عنه روایت است که گفت:

پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «دیدن خواب نیک از طرف خدا، و دیدن خواب پریشان از طرف شیطان است، اگر کسی خواب پریشانی دید، به طرف چپش تُف کند، و از شیطان به خدا پناه بجوید، [یعنی: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بگویند] زیرا در این صورت ضرری بر او رسانده نمی‌تواند».

ابوالدرداء رضی الله عنه روایت است که گفت: بیشترین وقتی که انسان به غضب خدا نزدیک می‌شود، وقتی است که غضب می‌کند، از بکر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که گفت: آتش غضب را به یادآوری از آتش جهنم خاموش سازید.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) سبب خمیازه کشیدن پر خوردن، و کسالت بدن، و میل به سوی خابیدن است.
(۲) اینکه خمیازه به شیطان نسبت داده شده است، سببش این است که: همین شیطان است که انسان را به بر آوردن شهوات نفسانی تشویق نموده، و می‌کوشد تا او را از طاعت خدا دور ساخته و به معصیتش گرفتار سازد، از این جهت پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم از تحت تاثیر قرار گرفتن شیطان، بر حذر داشته‌اند.

(۳) چون خمیازه کشیدن از تأثیر شیطان است، پیامبران (خمیازه) نمی‌کشند.

۱۳۹۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «إِذَا اسْتَيْقَظَ أَرَاهُ أَحَدَكُمْ مِنْ مَنَامِهِ فَتَوَضَّأَ فَلَيْسَتْ تَنْزِيرٌ ثَلَاثًا، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَبِيْتُ عَلَى حَيْشُومِهِ» [رواه البخاری: ۳۲۹۵].

۱۳۹۱- از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمودند: «وقتی کسی از شما از خواب بیدار می‌شود، و وضوء می‌سازد، سه بار استنثار نماید، زیرا شیطان در بینی‌اش می‌خوابد»^(۱).

۹- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ﴾

باب [۹]: این قول خداوند متعال که: ﴿... و در روی زمین هر خزنده را پراکنده ساخت﴾

۱۳۹۲- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَخْطُبُ عَلَى الْمِنْبَرِ يَقُولُ: «اقْتُلُوا الْحَيَّاتِ، وَاقْتُلُوا ذَا الطُّفَيْتَيْنِ وَالْأَبْتَرَ، فَإِنَّهُمَا يَطْمِسَانِ الْبَصَرَ، وَيَسْتَسْقِطَانِ الْحَبْلَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: فَبَيْنَا أَنَا أَطَارِدُ حَيَّةً لِأَقْتُلَهَا، فَنَادَانِي أَبُو لُبَابَةَ: لَا تَقْتُلْهَا، فَقُلْتُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ أَمَرَ بِقَتْلِ الْحَيَّاتِ قَالَ: إِنَّهُ نَهَى بَعْدَ ذَلِكَ عَنْ ذَوَاتِ الْبُيُوتِ، وَهِيَ الْعَوَامِرُ [رواه البخاری: ۳۲۹۸].

۱۳۹۲- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم که بر بالای منبر خطبه می‌دادند و می‌گفتند: «بکشید مارها را، و بکشید مارهای خط دار را

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) استنثار عبارت از آن است که آب را در بینی داخل نموده و به شدت خارج سازد، تا کثافات داخل بینی پاک گردد، و فرق بین استنشاق و استنثار آن است که: استنشاق عبارت از کش کردن آب ذریعه هوای سینه به داخل بینی، و استنثار خارج ساختن آن آب به شدت ذریعه هوای سینه از داخل بینی است.

(۲) گرچه ظاهر حدیث نبوی شریف دلالت بر این دارد که شیطان در بینی هر کسی که بخوابد، خواب می‌شود، ولی طوری که در احادیث دیگری آمده است، این امر خاص برای کسانی است که از ذکر خدا غافل هستند، و کسانی که خدا را ذکر می‌کنند، از تاثیر شیطان در امان هستند، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «ذکر خدا سبب در امان ماندن از شیطان است».

[که در پشت خود دو خط سفید دارند]، و مارهای دُم کوتاه را، زیرا این دو نوع مار، نور چشم را می‌ربایند، و سبب سقط جنین می‌گردند».

عبدالله [بن عمر] گفت: هنگامی که ماری را تعقیب می‌کردم تا بکشم، ابولبابه مرا صدا زد و گفت: او را مکش، گفتم: پیامبر خدا ﷺ به کشتن مارها امر فرمودند، گفت: ولی بعد از آن از کشتن مارهای خانگی منع کردند، و این‌ها همان جنیانی هستند که در خانه‌ها زندگی می‌کنند، و به نام (عوامر) یاد می‌شوند^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) در مورد (جن) این امور قابل تذکر است:

أ- در نزد تمام طوائف مسلمین (جن) وجود دارد، و حتی بسیار از طوائف کفار نیز به وجود جن معتقد اند.

ب- از ابن عمرو بن العاصؓ روایت است که گفت: خداوند (جن) را دوهزار سال پیش از آدم خلق نمود.

ج- اصل خلقت جنیان از آتش است از عائشهؓ از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «خداوند فرشتگان را از نور، جنیان را از آتش، و آدم را از خاک خلق نمود».

د- جنیان جسم دارند، و به صورت‌های مختلفی می‌باشند، بعضی از آن‌ها دارای اجسام لطیف، و بعضی دیگر دارای اجسام کثیفی هستند، کسانی که جنیان را می‌بینند، خداوند برای آن‌ها حس بینائی خاصی داده است که به ذریعهٔ آن می‌توانند جنیان را ببینند، و کسانی که جنیان را نمی‌بینند، دارای چنین حس بینائی نمی‌باشند.

ه- جنیان خود را به اشکال مختلفی در می‌آورند، از آن جمله: مانند: سگ، گربه، مار و غیره. و- (جن) به معنی پوشیده و مخفی است، و (جن) را از این جهت (جن) می‌گویند که به طور غالب از چشم پوشیده و مخفی است.

ز- بنا به قول راجح جنیان می‌خورند، و می‌آشامند، ولی بعضی‌ها به این نظر اند که بعضی از انواع جن نه می‌خورند، و نه می‌آشامند، و بعضی از انواع دیگر آن هم می‌خورند، و هم می‌آشامند، و با هم ازدواج می‌کنند، و توالد و تناسل دارند.

ح- برای جنیان به اتفاق علماء پیامبر خاصی فرستاده نشده است، و تمام انبیاء که فرستاده شده‌اند، از انسان‌ها می‌باشند.

ط- از ابن عباسؓ روایت است که گفت: بعد از اینکه خداوند متعال ابوالجن را که به نام (شوما) یاد می‌شود خلق کرد، برایش گفت: آنچه که می‌خواهی بخواه، گفت: می‌خواهم که ما ببینم ولی دیده نشویم، و بعد از پیری جوان شویم، و در خاک پنهان شویم، و این چیزها برای جنیان داده شد.

ی - جنیان هم مانند انسان‌ها مکلف هستند، خداوند متعال مانند انسان‌ها جنیان را نیز مخاطب قرار داده و می‌فرماید: ﴿يَمْعَشَرُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ﴾ [الرحمن: ۳۳]، و اما در اینکه برای آن‌ها ثواب و عقابی هست و یا نه: بین علماء اختلاف است، عده بر این نظر اند که ثواب جنیان صالح آن است که از آتش نجات می‌یابند، و بعد از آن به خاک تبدیل می‌شوند، و نظر امام ابوحنیفه رحمه الله هم همین چیز است، و اکثر علماء بر این نظر اند که: جنیان از کار نیکی که می‌کنند برای آن‌ها ثواب داده می‌شود، و از کار بدی که انجام می‌دهند، مجازات می‌شوند.

به اتفاق علماء جنیان کافر به دوزخ می‌روند، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَمْعَشَرُ الْجِنَّ قَدْ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْت لَنَا قَالَ اللَّارُّ مَثْوَنُكُمْ خَلِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ﴾ [الأنعام: ۱۲۸].

ولی آیا جنیان صالح و نیکوکار به بهشت می‌روند یا نه؟ چهار نظر وجود دارد:

- حارث محاسبی رحمه الله می‌گوید: این نوع جنیان به بهشت می‌روند، و در قیامت برعکس آنچه که در دنیا بودند، ما آن‌ها را می‌بینیم، و آن‌ها ما را نمی‌بینند.

- جمهور علماء می‌گویند که به بهشت نمی‌روند بلکه در کنار بهشت قرار دارند، ما آن‌ها را می‌بینیم، و آن‌ها ما را نمی‌بینند.

- عده می‌گویند که: آن‌ها به اعراف هستند.

- و بالاخره عده بر این نظر اند، که باید در این مسئله توقف نمود، و از اظهار نظر خودداری کرد. و شاید همین نظر اخیر صحیح‌تر باشد، زیرا موضوع رفت نرفتن جنیان به بهشت از غیبات و مسائل متعلق به آخرت است، و در این مسائل بدون خبر ثابت نمی‌توان نظر متیقنی داد، لذا توقف کردن در چنین مسائلی اسلم واضح است، والله تعالی أعلم.

۲) در مورد اینکه از مخلوقات چه اصنافی به بهشت و چه اصنافی به دوزخ می‌روند، باید گفت که مخلوقات از این منظور به شش قسم تقسیم می‌شوند:

أ- آن‌هایی اند که همه‌شان به بهشت می‌روند، و از بین آن‌ها کسی به دوزخ نمی‌رود، و این‌ها فرشتگان هستند.

ب- آن‌هایی اند که همه‌شان به دوزخ می‌روند، و کسی از آن‌ها به بهشت نمی‌رود، و این‌ها شیاطین هستند.

ج- آن‌هایی که بعضی از آن‌ها در بهشت، و بعضی از آن‌ها به دوزخ می‌روند، و این‌ها انسان‌ها هستند، که مؤمن آن‌ها به بهشت، و کافر و مجرم و ظالم آن‌ها به دوزخ می‌روند.

د- آن‌هایی اند که بعضی از آن‌ها به دوزخ می‌روند، و بعض دیگر آن‌ها - بنا به قول اکثریت - به بهشت نمی‌روند و خاک می‌شوند، و این‌ها جنیان هستند.

۱۰- باب: خَيْرُ مَالِ الْمُسْلِمِ غَنَمٌ يَتَّبِعُ شَعْفَ الْجِبَالِ

باب [۱۰]: بهترین مال مسلمان گوسفندانی است که آن‌ها را بر سر کوه‌ها می‌چراند

۱۳۹۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «رَأْسُ الْكُفْرِ نَحْوُ الْمَشْرِقِ، وَالْفَخْرُ وَالْحَيْلَاءُ فِي أَهْلِ الْحَيْلِ وَالْإِبِلِ، وَالْفَدَّادِينَ أَهْلُ الْوَبْرِ، وَالسَّكِينَةَ فِي أَهْلِ الْغَنَمِ» [رواه البخاری: ۳۳۰۱].

۱۳۹۳- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«اساس کفر به طرف مشرق، و فخر و تکبر در صاحبان اسب و شتر، و در زراعت کاران خانه پلاس، و آرامی در صاحبان گوسفند است»^(۱).

۱۳۹۴- عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَمْرٍو أَبِي مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: أَشَارَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِيَدِهِ نَحْوَ الْيَمَنِ فَقَالَ «الْإِيمَانُ يَمَانٌ هَا هُنَا، أَلَا إِنَّ الْقَسْوَةَ وَغِلَظَ الْقُلُوبِ فِي

ه- آن‌هائی اند که نه به بهشت می‌روند، و نه به دوزخ، بلکه بعد از انتقام مظلوم از ظالم خاک و نابود می‌شوند، و این‌ها حیوانات هستند.

و- آن‌هائی اند که حشر نمی‌شوند، و در نتیجه موضوع بهشت و دوزخ از آن‌ها منتفی است، و این‌ها سائر حشرات می‌باشند.

۳) در حدیث نبوی شریف از نوع ماری به نام (عوامر) یاد شده است، و این نوع مارها را از این جهت (عوامر) می‌گویند که عمر زیاد می‌کنند، و در مورد اینکه کشتن مارهای خانگی جواز دارد یا نه نظرات مختلفی وجود دارد، امام مالک رحمته الله علیه می‌گوید: این حکم، خاص برای مارهایی است که در خانه‌های مدینه زندگی می‌کنند، و مارهای خانه‌های دیگر، در این حکم شامل نیست، زیرا در صحیح مسلم آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «گروهی از جنیان مدینه مسلمان شدند، - و به صورت مار در آمدند، - اگر چیزی از آن‌ها را دیدید، سه روز برای آن‌ها اجازه بدهید، اگر بعد از آن برای شما نمایان شدند، آن‌ها را بکشید که آن‌ها شیطان هستند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) این حدیث دلالت بر شدت کفر مجوس دارد، زیرا کسانی که به طرف شرق مدینه منوره قرار داشتند، همین مجوس‌ها بودند، و این‌ها مردم متکبر و خود خواهی بودند، و از تکبر بسیارشان بود که پادشاه آن‌ها نامه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را پاره کرد، امام طبری رحمته الله علیه می‌گوید: از علائم شدت کفر اهل مشرق آن است که: آتش را می‌پرسند، و آتشی را که می‌پرستیدند، در مدت هزار سال خاموش نگردید، و بیست و پنج هزار سده داشتند.

الْفَدَّادِينَ، عِنْدَ أُصُولِ أَذْنَابِ الْإِبِلِ، حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنَا الشَّيْطَانِ فِي رَبِيعَةَ، وَمُضَرَ» [رواه البخاری: ۳۳۰۲].

۱۳۹۴- از عقبه بن عمرو که ابومسعود رضی الله عنه^(۱) باشد روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به دست خود به طرف یمن اشاره نموده و فرمودند: «ایمان از اهل یمن، و قساوت و سخت دلی از صاحبان گاو، و از صاحبان شتر است، و از منطقه ربیعه و مضر است که شاخ‌های شیطان [یعنی: فتنه شیطان] بروز می‌کند»^(۲).

۱- وی عقبه بن عمرو بن ثعلبه بدری است، شهرتش بیشتر به کنیتش که ابومسعود باشد، می‌باشد، او را از این جهت بدری می‌گویند که در بدر سکونت داشت، نه آنکه در غزوه بدر اشتراک نموده باشد، از یاران علی رضی الله عنه بود، و او را امیر کوفه مقرر نمود، اسد الغابه (۳/۴۱۹).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) از این جهت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که: ایمان از اهل یمن است، زیرا آن‌ها از هر مردم دیگری به طریق آسان‌تر و دبون مشقت و مشکلات ایمان را پذیرا گردیدند، و مردم یمن در زمان نبی کریم صلی الله علیه و آله و بعد از آن متصف به این صفت بودند، و از مشهورترین کسانی که بعد از نبی کریم صلی الله علیه و آله متصف به این صفت بودند، اویس قرنی، و ابومسلم خولانی، و غیره می‌باشند.

۲) نسبت دادن ایمان به اهل یمن، به معنی نفی ایمان از دیگران نیست، بلکه - طوری که قبلاً متذکر شدیم - عبارت از سرعت قبول ایمان از طرف این مردم است.

۳) بعضی از علماء بر این نظر اند که مراد از اهل یمن در این حدیث شریف اهل مکه مکرمه و مدینه منوره می‌باشند، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این سخن را در تبوک گفتند، و مکه مکرمه و مدینه منوره در وقتی که انسان به تبوک باشد، به طرف یمن واقع می‌شود.

۴) و بعضی می‌گویند که مراد از آن مردم انصار می‌باشند، زیرا اصل آن‌ها از یمن است، ولی دو احتمال اخیر تا اندازه دور از حقیقت به نظر می‌رسد، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وقت گفتن این سخن - طوری که در متن حدیث آمده است - با دست خود به طرف یمن اشاره نمودند، و این می‌رساند، که مراد از این مردم اهل یمن هستند، نه دیگران، و اینکه مقصد انصاف آن‌ها به این صفت تنها در زمان نبی کریم صلی الله علیه و آله باشد، و یا آنکه شکل استمرار داشته باش، هر دو احتمال وارد است، والله تعالی أعلم.

۱۳۹۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «إِذَا سَمِعْتُمْ صِيَاخَ الدِّيَكَةِ فَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ، فَإِنَّهَا رَأَتْ مَلَكًا، وَإِذَا سَمِعْتُمْ نَهِيْقَ الْحِمَارِ فَتَعَوَّدُوا بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِنَّهُ رَأَى شَيْطَانًا» [رواه البخاری: ۳۳۰۳].

۱۳۹۵- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«وقتی که بانگ خروس‌ها را شنیدید، از خداوند متعال فضل و مهربانی‌اش را طلب کنید، زیرا آن‌ها فرشته را دیده‌اند، و اگر آواز خری را شنیدید، از شیطان به خدا پناه ببرید، زیرا او شیطان را دیده است»^(۱).

۱۳۹۶- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «فُقِدَتْ أُمَّةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا يَدْرِي مَا فَعَلْتُ، وَإِنِّي لَا أَرَاهَا إِلَّا الْفَارَ، إِذَا وُضِعَ لَهَا أَلْبَانُ الْإِبِلِ لَمْ تَشْرَبْ، وَإِذَا وُضِعَ لَهَا أَلْبَانُ الشَّاءِ شَرِبَتْ» فَحَدَّثْتُ كَعْبًا فَقَالَ: أَنْتَ سَمِعْتَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ لِي مِرَارًا، فَقُلْتُ: أَفَأَقْرَأُ التَّوْرَةَ؟ [رواه البخاری: ۳۳۰۵].

۱۳۹۶- و از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند:

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) نزول ملک سبب رحمت است، و اگر انسان در وقت نزول ملک طلب رحمت نماید، شاید دعایش به آمین ملک موافقت نموده و سبب رحمت خداوند بر وی شود، و خداوند متعال در خروس خواصی عجیبی را نهاده است و از همه مهمتر آنکه در شب و روز در اوقات معینی بانگ می‌زند، و برایش فرق نمی‌کند، که شب و یا روز کوتاه و یا دراز باشد، مثلاً: در تابستان که شب‌ها کوتاه و روزها دراز است، اگر خروسی باشد که نیم ساعت قبل از طلوع فجر بانگ بزند، و در زمستان که بالعکس روزها کوتاه و شب‌ها دراز می‌شود، باز همانگونه نیم ساعت پیش از نماز فجر بانگ می‌زند، و این بانگ زدن خروس‌ها به طور عموم تا جایی دقیق است که بعضی از علماء در مذهب امام شافعی رحمه الله گفته‌اند که: اگر خروسی بود که به طور منظم بانگ می‌زد، اعتماد کردن بر بانگ او در تعیین وقت نماز جواز دارد.

در مسند امام احمد، و سنن ابوداود رحمهما الله از حدیث زید بن خالد جهنی آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خروس را دشنام ندهید، زیرا او به سوی نماز دعوت می‌کند»، و البته این طور نیست که او به بانگ زدن خود بگوید که: به نماز بروید، بلکه مقصد آن است که چون در وقت معینی بانگ می‌زند، شخص نماز خوان را - خصوصاً در نماز فجر - متوجه نمازش می‌سازد.

«گروهی از بنی اسرائیل گم شدند، و دانسته نشد که چه کردند؟ و من فکر نمی‌کنم که آن‌ها جز همین موش‌ها چیز دیگری باشند، [و از همین سبب است که] اگر برای آن‌ها شیر شتر گذاشته شود، نمی‌خورند، و اگر شیر گوسفند گذاشته شود، می‌خورند».

[ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید]: این سخن را برای کعب رضی الله عنه گفتم:

گفت: تو خودت شنید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین می‌گفتند؟

گفتم: بلی، چندین بار این سؤال را از من کرد، تا بالآخره به جوابش گفتم: مگر من تورات می‌خوانم^(۱)؟

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در اینکه کعب سخن ابوهریره برای بار اول قبول نکرد، و به طور مکرر پرسید که: (تو خودت شنیدی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین می‌گفتند؟) سببش این است که مسخ انسان به موش برایش تعجب آور بود، و با این هم می‌خواست متأكد شود که اگر این سخن را پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفته باشند، باید به سر و چشم قبول کرد و جای برای تردید وجود ندارد.

(۲) اینکه ابوهریره رضی الله عنه در جواب کعب رضی الله عنه به طور استفهام گفت که: مگر من تورات می‌خوانم؟ معنایش این است که تورات نمی‌خوانم، و این چیزی را که می‌گویم، برای دانستن آن جز وحی طریق دیگری وجود ندارد، و چون من تورات نمی‌خوانم، و وحی هم جز بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر کس دیگری نازل نمی‌شود، لذا این سخن جز از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از کس دیگری نیست.

(۳) در اینکه برای مسموخ نسلی هست یا نه بین علماء اختلاف است، ابواسحاق زجاج و ابن عربی با تمسک بر این حدیث می‌گویند: بوزینگان فعلی از نسل مسموخ شدگان می‌باشند، ولی جمهور علماء می‌گویند که مسموخ توالد و تناسلی ندارد، و دلیل‌شان حدیث ابن مسعود رضی الله عنه در صحیح مسلم است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند هر قومی را که هلاک می‌سازد و یا مسخ می‌نماید، برایش نسلی قرار نمی‌دهد»، و از حدیث باب چنین جواب می‌دهند که این گفته پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیش از وحی آمدن به حقیقت امر بود، و از اینجا است که در این حدیث به صیغه جزم و یقین خبر نداده‌اند، بلکه گفتند: فکر می‌کنم که چنین باشد، ولی در حدیث ابن مسعود رضی الله عنه به طور یقین نفی نمودند.

۱۱- باب: إِذَا وَقَعَ الذُّبَابُ فِي شَرَابٍ أَحَدِكُمْ فَلْيَغْمِسْهُ فَإِنَّ فِي أَحَدِ جَنَاحَيْهِ دَاءٌ وَفِي الْأُخْرَى شِفَاءٌ

باب [۱۱]: اگر مگس در نوشیدنی شما افتاد، او را غوطه دهید، زیرا در یک بالش
مرض و در بال دیگرش شفا است

۱۳۹۷- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، يَقُولُ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا وَقَعَ الذُّبَابُ
فِي شَرَابٍ أَحَدِكُمْ فَلْيَغْمِسْهُ ثُمَّ لِيَنْزِعْهُ، فَإِنَّ فِي إِحْدَى جَنَاحَيْهِ دَاءٌ وَالْأُخْرَى شِفَاءٌ» [رواه
البخاری: ۳۳۲۰].

۱۳۹۷- و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «اگر مگس
در نوشیدنی کسی از شما افتاد، آن را غوطه دهد، سپس آن را بیرون آورد، زیرا در یک
بالش مرض و در بال دیگرش شفا است»^(۱).

۱۳۹۸- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: غُفِرَ لِامْرَأَةٍ
مُومِسَةٍ، مَرَّتْ بِكَلْبٍ عَلَى رَأْسِ رَكِيٍّ يَلْهَثُ، قَالَ: كَادَ يَقْتُلُهُ الْعَطَشُ، فَتَزَعَتْ خُفَّهَا،
فَأَوْثَقَتْهُ بِحِمَارِهَا، فَتَزَعَتْ لَهُ مِنَ الْمَاءِ، فُغْفِرَ لَهَا بِذَلِكَ» [رواه البخاری: ۳۳۲۱].

۱۳۹۸- و از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمودند: «برای زن
فاحشه آمرزیده شد، [و سبب آمرزیدنش آن بود که] گذر آن زن بر سگ تشنه افتاد که
بر سر چاهی از تشنگی به هلاکت است، موزه خود را در آورد و به چادرش بست و [از
آن چاه] برای آن سگ آب کشید، به این سبب برایش آمرزیده شد»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

آنچه که در این حدیث آمده است این است که اگر مگسی در نوشیدنی شما افتاد، آن را در آن
نوشیدنی غوطه دهید، و سپس آن را بیرون آورید، و اینکه بعد از بیرون آوردن مگس، آن
نوشیدنی را بنوشید یا نه؟ در حدیث از آن ذکری نرفته است، بنابراین اگر ثابت شود نوشیدنی که
در آن مگس افتاده است، فاسد شده است، و نوشیدن آن سبب ضرر می‌گردد، باید از نوشیدن آن
خودداری شود، زیرا خوردن و نوشیدن چیزی که سبب ضرر می‌گردد، به اتفاق علماء روا نیست.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) می‌شود که خداوند متعال از لطف و کرم خود گناه بزرگی را به عمل اندکی مورد بخشایش
قرار دهد.

۲) همان طوری که نیکوئی کردن برای انسان‌ها کار نیک و مقبولی است، نیکوئی کردن برای حیوانات نیز کار نیک و مقبولی است.

۳) کسی که مرتکب گناه کبیره شده است، مانعی نیست که خداوند متعال اعمالی نیکش را قبول نموده، و برایش از آن اعمال نیک ثواب بدهد.

۵۵ - کتابُ أَحَادِيثِ الْأَنْبِيَاءِ

کتاب [۵۵]: اخبار انبياء عليهم السلام (۱)

۱ - خَلَقَ آدَمَ وَذُرِّيَّتَهُ

باب [۱]: خلقت آدم و ذریه آن

۱۳۹۹ - عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَطَوْلَهُ سِتُونَ ذِرَاعًا، ثُمَّ قَالَ: اذْهَبْ فَسَلِّمْ عَلَى أَوْلِيَاكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، فَاسْتَمِعَ مَا يُحْيُونَكَ، تَحِيَّتِكَ وَتَحِيَّةَ ذُرِّيَّتِكَ، فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ، فَقَالُوا: السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ، فَزَادُوهُ: وَرَحْمَةُ اللَّهِ، فَكُلُّ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَلَى صُورَةِ آدَمَ، فَلَمْ يَزَلِ الْخَلْقُ يَنْقُصُ حَتَّى الْآنَ» [رواه البخاری: ۳۳۲۶].

۱۳۹۹ - از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند:

«خداوند متعال آدم را خلق کرد، و طولش شصت ذرع بود، بعد از آن برایش گفت: برو و برای این گروه از ملائکه سلام بده! و بشنو که جواب سلام تو را چه می گویند؟ و چیزی که می گویند تحیه تو و ذریه تو خواهد بود.

[آدم عليه السلام رفت و بر ملائکه سلام داد] و گفت: السلام عليكم.

۱ - در اینجا دو نقطه قابل تذکر است:

(۱) در صحیح ابن حبان آمده است که ابوذر گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم: تعداد انبیاء چه قدر است فرمودند: یکصد و بیست هزار، پرسیدم: از بین آن ها چه قدر به رسالت برگزیده شده اند؟ فرمودند: سه صد و سیزده نفر.

(۲) اسمای تمام انبیاء الله صلی الله علیه و آله عجمی است، به استثنای چهار نفر، و آن ها عبارت اند از: آدم، صالح، شعیب و محمد علیهم الصلاة والسلام.

گفتند: السلام عليك ورحمة الله، و آن‌ها (ورحمة الله) را زیاد کردند، و [پیامبر خدا ﷺ] فرمودند: هر کسی که به بهشت داخل می‌شود، به شکل اولی آدم داخل می‌شود، و خلاق تا حالا به استمرار خرد و کوچک می‌شوند»^(۱).

۱۴۰۰- عَنْ أَنَسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: بَلَغَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سَلَامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مَقْدَمُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَدِينَةَ فَأَتَاهُ، فَقَالَ: إِنِّي سَأَلْتُكَ عَنْ ثَلَاثٍ لَا يَعْلَمُهُنَّ إِلَّا نَبِيُّ قَالَ: مَا أَوْلُ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ؟ وَمَا أَوْلُ طَعَامٍ يَأْكُلُهُ أَهْلُ الْجَنَّةِ؟ وَمِنْ أَيِّ شَيْءٍ يَنْزَعُ الْوَلَدُ إِلَى أَبِيهِ؟ وَمِنْ أَيِّ شَيْءٍ يَنْزَعُ إِلَى أَحْوَالِهِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «خَبَّرَنِي بِهِنَّ أَنْفَا جِبْرِيلُ» قَالَ: فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ ذَلِكَ عَدُوُّ الْيَهُودِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "أَمَّا أَوْلُ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ فَنَارٌ تَخْشُرُ النَّاسَ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ، وَأَمَّا أَوْلُ طَعَامٍ يَأْكُلُهُ أَهْلُ الْجَنَّةِ فزِيَادَةُ كَبِدِ حُوتٍ، وَأَمَّا الشَّبَهُ فِي الْوَلَدِ: فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا غَشِيَ الْمَرْأَةَ فَسَبَقَهَا مَاؤُهُ كَانَ الشَّبَهُ لَهُ، وَإِذَا سَبَقَ مَاؤُهَا كَانَ الشَّبَهُ لَهَا " قَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ الْيَهُودَ قَوْمٌ بُهْتُوا، إِنْ عَلِمُوا بِإِسْلَامِي قَبْلَ أَنْ تَسْأَلَهُمْ بَهْتُونِي عِنْدَكَ، فَجَاءَتِ الْيَهُودُ وَدَخَلَ عَبْدُ اللَّهِ الْبَيْتَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «أَيُّ رَجُلٍ فِيكُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ» قَالُوا أَعْلَمْنَا، وَابْنُ أَعْلَمِنَا، وَأَخِيرِنَا، وَابْنُ أَخِيرِنَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «أَفَرَأَيْتُمْ إِنْ أَسْلَمَ عَبْدُ اللَّهِ» قَالُوا: أَعَادَهُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ، فَخَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ إِلَيْهِمْ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، فَقَالُوا: شَرُّنَا، وَابْنُ شَرِّنَا، وَوَقَعُوا فِيهِ [رواه البخاری: ۳۳۲۹].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در روایتی آمده است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «فانتهی التناقص إلى هذه الأمة» یعنی: کوچک شدن و کم شدن بنی آدم به این امت به پایان رسیده است، و بعد از این کم شدنی نیست.

(۲) کنیت آدم ﷺ (ابومحمد) است، و در بهشت به همین کنیت خود یاد می‌شود، فتاده می‌گوید: در بهشت هیچ پیامبر جز آدم ﷺ به کنیت خود یاد نمی‌شود، آن اظهار شرف برای پیامبر خدا محمد ﷺ است.

۱۴۰۰ - از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: برای عبدالله بن سلام رضی الله عنه از آمدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مدینه منوره خبر رسید، نزدشان آمد و گفت: من سه چیزی را به جز از پیامبر کس دیگری نمی‌داند از شما می‌پرسم: اولین علامت قیامت چیست؟ و اولین طعامی را که اهل بهشت می‌خورند کدام است؟ و چه چیز سبب شباهت طفل به پدرش، و چه چیز سبب شباهت طفل به ماماهاش (دائی‌هایش) می‌شود؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «همین الآن جبرئیل از این چیزها برایم خبر داد». انس رضی الله عنه می‌گوید که عبدالله بن سلام گفت که: از بین ملائکه دشمن قوم یهود همین ملک است ^(۱).

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اولین علامت قیامت آتشی است که مردم را از طرف مشرق به طرف مغرب می‌راند، و اولین طعامی را که اهل بهشت می‌خورند، زیادی جگر ماهی است، یعنی: جگر گوشه ماهی است»، و سبب شباهت طفل آن است: که در وقت جماع کردن شخص با زنش، اگر آب مرد سبقت نماید، طفل هم‌رنگ پدر، و اگر آب زن سبقت نماید، طفل شبیه مادر می‌شود».

عبدالله گفت: گواهی می‌دهم که تو پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستی، و بعد از آن گفت: یا رسول الله! یهود مردم بهتان‌گری هستند، اگر از مسلمان شدنم پیش از اینکه از آنها [درباره من سؤال نمائید] خبر شوند، بر من در نزد شما بهتان خواهند کرد، همان بود که یهود آمدند و عبدالله به خانه داخل شد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله [برای مردم یهود] گفتند: «عبدالله بن سلام در بین شما چگونه شخصیتی است»؟

گفتند: داناترین ما، و فرزند داناترین ما است، و بهترین ما، و فرزند بهترین ما است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اگر عبدالله مسلمان شود چه می‌گوئید»؟ گفتند: خدا او را از این چیز حفظ نماید.

۱- یهود از این جهت جبرئیل علیه السلام را دشمن خود می‌دانستند که احکام خدایی را نازل می‌کرد، و سبب مکلفیت آنها در انجام دادن آن احکام می‌گردید، مثلاً: سبب واجب شدن نماز، روزه، و تحریم زنا و سود خواری، و امثال این چیزها می‌شد، و آنها می‌خواستند که هیچ مکلفیتی در واجبات و محرمات نداشته باشند، هرچه خواستند بکنند و هرچه خواستند نکنند.

عبدالله [از خانه که در آن پنهان شده بود] برآمد و گفت: (أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ)».

گفتند که او بدترین ما، و فرزند بدترین ما است، و او را دشنام دادند.

۱۴۰۱- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «أَوْلَا بَنُو إِسْرَائِيلَ لَمْ يَخْتَزِرِ اللَّحْمَ، وَلَوْلَا حَوَاءُ لَمْ تَخَنَّ أُتَى زَوْجَهَا» [رواه البخاری: ۳۳۳۰].

۱۴۰۱- و از انس رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند:

«اگر بنی اسرائیل نمی بود، گوشت فاسد نمی شد، و اگر حواء [همسر آدم علیه السلام] نمی بود، هیچ زنی به شوهرش خیانت نمی کرد»^(۱).

۱۴۰۲- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَرْفَعُهُ: «أَنَّ اللَّهَ يَقُولُ لِأَهْلِ النَّارِ عَذَابًا: لَوْ أَنَّ لَكَ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَيْءٍ كُنْتَ تَفْتَدِي بِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَقَدْ سَأَلْتُكَ مَا هُوَ أَهْوَى مِنْ هَذَا وَأَنْتَ فِي صُلْبِ آدَمَ، أَنْ لَا تُشْرِكَ بِي، فَأَبَيْتَ إِلَّا الشِّرْكَ» [رواه البخاری: ۳۳۳۴].

۱۴۰۲- از انس رضی الله عنه به نقل از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «خداوند متعال برای یکی از دوزخیان که عذابش از همه کمتر است، [این شخص ابوطالب است]، می گوید: اگر تمام آنچه که در روی زمین است از تو می بود، جهت خلاصی خود می دادی؟

می گوید: بلی [می دادم].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) سبب آنکه اگر بنی اسرائیل نمی بود، گوشت فاسد نمی شد، این است که اولین کسی که سبب فاسد شدن گوشت گردید، قوم بنی اسرائیل بود، زیرا هنگامی که در دشت (تیه) خداوند پرنده (سلوی) را برای آن ها فرستاد، چیزی را از آن پرندگان می خوردند، و چیزی را ذخیره می کردند تا آنکه فاسد می شد، و موسی علیه السلام آن ها را از این کار منع می کرد، ولی این قوم سرکش و دنیا پرست به گفته این نبی مرسل گوش نمی دادند.

(۲) چنانچه اولین زنی که بر شوهرش وسوسه کرد او او را فریب داد، (حواء) همسر آدم علیه السلام بود، زیرا او بود که آدم علیه السلام را تشویق به خوردن گندم کرد، حال آنکه از خوردن آن منع شده بود، و همین خوردن گندم سبب خارج ساختن او و همسرش از بهشت گردید.

خداوند متعال می‌گوید: من از تو هنگامی که هنوز در پشت آدم بودی چیز بسیار کمتری مطالبه نمودم، و آن این بود که به من شریک نیاوری، ولی تو جز شرک آوردن، چیز دیگری را قبول نکردی»^(۱).

۱۴۰۳- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا تُقْتَلُ نَفْسٌ ظُلْمًا، إِلَّا كَانَ عَلَى ابْنِ آدَمَ الْأَوَّلِ كِفْلٌ مِنْ دَمِهَا، لِأَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ» [رواه البخاری: ۳۳۳۵].

۱۴۰۳- از عبدالله^{رضی الله عنه} روایت است که گفت: پیامبر خدا^{صلی الله علیه و سلم} فرمودند: «هیچ کسی نیست که به غیر حق کشته شود مگر آنکه بر فرزند اول آدم از آن قتل گناهی است، زیرا او اولین کسی بود که کشتن به غیر حق را رواج داد»^(۲).

۱- مراد از شرک، مطلق کافر شدن به خدا است، خواه از طریق شرک باشد، و خواه از طری انکار اصل الوهیت، و یا به هر طریق دیگری.

۲- از مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) قاتل قابیل، و آنکه کشته شد هابیل بود.

(۲) و سبب این قتل آن بود که آدم^{علیه السلام} از اولاد خود، دختر یک بطن را با پسر بطن دیگر به نکاح می‌داد، قابیل با (أقلیما) از یک بطن متولد شده بود، و هابیل با (لیوذا) از بطن دیگر، (أقلیما) بسیار زیبا بود، و چون آدم^{علیه السلام} می‌خواست او را برای هابیل به نکاح بدهد، قابیل قبول نکرد و گفت: من به خواهر خود از هابیل مستحق ترم.

آدم از آن‌ها خواست تا قربانی تقدیم نمایند، از هر کدام که قبول شد، أقلیما از آن باشد، هابیل چوپان بود و قوچ فربه و کلانی را قربانی کرد، و قابیل کشتمند بود، طعام نا مرغوبی را تقدیم نمود، و علامت قبول قربانی آن بود که آتشی می‌آمد و آن را می‌خورد، و همان بود که آتشی آمد و قربانی هابیل را خورد، ولی مال قابیل به جای خود باقی ماند.

و با آن هم قابیل این فیصله را نپذیرفت و به فکر کشتن هابیل برآمد، ولی نمی‌دانست که او را چگونه به قتل برساند، تا اینکه شیطان به صورت شخصی آمد، و سر مرغی را بر روی سنگی گذاشت و با سنگ بر سر آن مرغ کوبید، و قابیل نیز به همان طریق هابیل را کشت، و در اینکه قتل در کدام سرزمین و در کجا صورت گرفته است، روایات و اقوال مختلفی وجود دارد، و آنچه که مشهورتر است این است که این در سرزمین هند واقع گردید.

۲- باب: قَوْلِ اللَّهِ: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقَرْنَيْنِ﴾

باب [۲]: این قول خداوند متعال که: ﴿در مورد ذوالقرنین از تو می پرسند...﴾

۱۴۰۴- عَنْ زَيْنَبِ ابْنَةِ جَحْشِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، دَخَلَ عَلَيْهَا فِرْعَا يُقُولُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَبِئْسَ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدِ اقْتَرَبَ، فُتِحَ الْيَوْمَ مِنْ رَدْمٍ يُأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ مِثْلُ هَذِهِ» وَحَلَقَ بِإِصْبَعِهِ الْإِبْهَامَ وَالَّتِي تَلِيهَا، قَالَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ جَحْشٍ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ: أَتَهْلِكُ وَفِينَا الصَّالِحُونَ؟ قَالَ: «نَعَمْ إِذَا كَثُرَ الْحَبْثُ» [رواه البخاری: ۳۳۴۶].

۱۴۰۴- از زینب بنت جحش رضی الله عنها ^(۱) روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سراسیمه نزدش آمده و گفتند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، ای وای بر قوم عرب از بدبختی که نزدیک است دامن گیر آنها شود، امروز از سدی که مقابل یاجوج و ماجوج قرار دارد، این اندازه گشوده شده است» و [برای تعیین اندازه که گشوده شده است] انگشت شهادت را حلقه کردند و بر سرانگشتی که در پهلوی انگشت شهادت قرار دارد رساندند.

زینب بنت جحش رضی الله عنها می گوید: پرسیدم: یا رسول الله! آیا در حالی که مردم صالح و نیکوکاری در بین ما وجود دارند به هلاکت خواهیم رسید؟ فرمودند: «بلی! در صورتی که فسق و فجور زیاد شود» ^(۲).

۱- وی أم المومنین زینب بنت جحش سادیه است، مادرش أمیمه عمه نبی کریم صلی الله علیه و آله است، پیش از ازدواج با نبی کریم صلی الله علیه و آله همسر زید بن حارثه رضی الله عنه بود، و به امر خداوند جل جلاله پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با وی در سال سوم هجری ازدواج نمودند، و به سبب وی آیل حجاب نازل گردید، و زینب رضی الله عنها بر دیگر زواج مطهرات افتخار نمود و می گفت: شما را اولیاء شما به ازدواج دادند، و مرا خداوند جل جلاله، بسیار زاهد و پرهیزگار بود، شبها نماز می خواند، و دائمی الصوم بود، تمام اموالی را که داشت در راه خدا صدقه داد، در سال بیست هجری وفات نمود، و به این طریق اولین همسر پیامبر خدا است که بعد از این ایشان وفات نموده است، (الإصابة: ۴/ ۳۱۳ - ۳۱۴).

۲- بعضی می گویند: مراد از فسق و فجور در اینجا، زنا کرای است، و بعضی می گویند: مطلق معاصی است که عبارت از کشتن، ظلم کردن، حرام خوردن، رشوت خواری، سود خواری و غیره گناهان باشد، وستن خداوندی بر این است که چون گناه و معصیت در مردمی زیاد شد، همگی به بدبختی و هلاکت دچار می شوند.

۱۴۰۵- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: يَا آدَمُ، فَيَقُولُ: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ، وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ، فَيَقُولُ: أَخْرِجْ بَعَثَ النَّارَ، قَالَ: وَمَا بَعَثَ النَّارَ؟، قَالَ: مِنْ كُلِّ أَلْفٍ تِسْعَ مِائَةٍ وَتِسْعَةَ وَتِسْعِينَ، فَعِنْدَهُ يَشِيبُ الصَّغِيرُ، وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا، وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى، وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَأَيُّ ذَلِكَ الْوَاحِدُ؟ قَالَ: «أَبْشِرُوا، فَإِنَّ مِنْكُمْ رَجُلًا وَمِنْ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ أَلْفًا. ثُمَّ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنِّي أَرْجُو أَنْ تَكُونُوا رُبْعَ أَهْلِ الْجَنَّةِ» فَكَبَّرْنَا، فَقَالَ: «أَرْجُو أَنْ تَكُونُوا ثُلُثَ أَهْلِ الْجَنَّةِ» فَكَبَّرْنَا، فَقَالَ: «أَرْجُو أَنْ تَكُونُوا نِصْفَ أَهْلِ الْجَنَّةِ» فَكَبَّرْنَا، فَقَالَ: «مَا أَنْتُمْ فِي النَّاسِ إِلَّا كَالشَّعْرَةِ السُّودَاءِ فِي جِلْدٍ تَوْرٍ أَبْيَضٍ، أَوْ كَشَعْرَةِ بَيْضَاءٍ فِي جِلْدٍ تَوْرٍ أَسْوَدٍ» [رواه البخارى: ۳۳۴۸].

۱۴۰۵- از ابوسعید خدری رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند:

«خداوند متعال می گوید: ای آدم! آدم می گوید: (لبیک و سعیدیک و الخیر فی یدیک)

[معنی این کلمات: اظهار آمادگی کامل در اجرای امر است].

خداوند متعال می گوید: دوزخیان را [از بین مردم] بیرون کن.

می گوید: دوزخیان چه مقدار هستند؟

می گوید: از هر هزار نفری، نه صد و نود و نه نفر، و در اینجا است که طفل، پیر می شود، و هر زن حاملی سقط جنین می کند، و انسان گمان می کند که همه مردمان مست هستند، و حال آنکه آن ها مست نیستند، بلکه سبب آن، شدت عذاب خدا است.»

صحابه گفتند: یا رسول الله! از بین ما، آن یک نفر کیست؟

فرمودند: «برای شما بشارت باد! که از شما یک نفر، و از یاجوج و ماجوج هزار نفر

است.»

بعد از آن فرمودند: قسم به ذاتی که جانم در دست او است [بلا کیف] من امیدوارم

که شما چهارم حصه اهل بهشت باشید.»

گفتیم: (الله اکبر).

فرمودند: «امید وارم که سوم حصه اهل بهشت باشید.»

باز گفتیم: (الله اکبر)

فرمودند: «امیدوارم که شما نصف اهل بهشت باشید.»

باز گفتیم: (الله اکبر).

فرمودند: «شما نسبت به دیگر مردمان بیشتر از یک موی سیاه در پوست یک گاو سفید نیستید، و یا بیشتر از یک موی سفید در پوست یک گاو سیاه نیستید»^(۱).

۳- «باب»

باب [۳]

۱۴۰۶- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «إِنَّكُمْ مُحْشُورُونَ حُفَاةَ غُرَاءَ غُرْلًا، ثُمَّ قَرَأَ: ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾، وَأَوَّلُ مَنْ يُكْسَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِبْرَاهِيمُ، وَإِنَّ أَنَسًا مِنْ أَصْحَابِي يُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ، فَأَقُولُ أَصْحَابِي أَصْحَابِي، فَيَقُولُ: إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَيَّ أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ، فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ...﴾ - إِلَى قَوْلِهِ - ﴿..الْحَكِيمُ﴾ [رواه البخاری: ۳۳۴۹].

۱۴۰۶- از ابن عباس رضی الله عنهما از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند:

«شما [در روز قیامت] در حالتی حشر می شوید، که پای شما برهنه، تن شما برهنه، و بدون ختنه هستید».

بعد از آن این آیه کریمه را تلاوت نمودند: «به همان شکلی که مردمان را بار اول خلق نمودیم، به همان شکل آن‌ها را [بعد از مرگ] زنده می کنیم، و این وعده ما است، و ما این کار را خواهیم کرد».

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) دوزخیان به مراتب از بهشتیان بیشتر می باشند.

(۲) مراد از این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که: «شما به نسبت به دیگر مردمان بیشتر از یک موی سیاه در پوست یک گاو سفید نیستید، و یا بیشتر از یک موی سفید در پوست یک گاو سیاه نیستید»، این کمی عدد نسبت به دیگران، در میدان محشر است، ورنه در بهشت نیم کسانی که در آنجا می باشند، بنابر آنچه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در همین حدیث فرمودند، از امت محمد صلی الله علیه و آله می باشند.

و اولین کسی که در روز قیامت پوشانده می‌شود، ابراهیم علیه السلام است، و مردمانی از صحابه من به طرف چپ کشانده می‌شوند، [یعنی: به طرف دوزخ برده می‌شوند] می‌گویم: این‌ها صحابه‌های من هستند، این‌ها صحابه‌های من هستند. گفته می‌شود: از روزی که از آن‌ها مفارقت نمود به عقب رجعت نمودند، [یعنی به کفر برگشتند] و من چیزی را می‌گویم که بنده صالح [عیسی بن مریم علیه السلام] گفت: «تا وقتی که در بین آن‌ها بودم نگهبان‌شان بودم، و چون مرا از بین آن‌ها گرفتی تو خودت بر آن‌ها نگهبان بودی، اگر آن‌ها را عذاب می‌کنی بندگان تو هستند، و اگر آن‌ها را می‌آمیزی پس خودت بر همه چیز غالب و با حکمت هستی»^(۱).

۱۴۰۷- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «يَلْقَى إِبْرَاهِيمُ أَبَاهُ آرَزَ آرَزَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَعَلَى وَجْهِهِ آرَزٌ قَتْرَةٌ وَعَذْبَةٌ، فَيَقُولُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ: أَلَمْ أَقُلْ لَكَ لَا تَعْصِنِي، فَيَقُولُ أَبُوهُ: فَالْيَوْمَ لَا أَعْصِيكَ، فَيَقُولُ إِبْرَاهِيمُ: يَا رَبِّ إِنَّكَ وَعَدْتَنِي أَنْ لَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ، فَأَيُّ خِزْيٍ أَخْزَى مِنْ أَبِي الْأَبْعَدِ؟ فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: «إِنِّي حَرَمْتُ الْجَنَّةَ عَلَى الْكَافِرِينَ، ثُمَّ يُقَالُ: يَا إِبْرَاهِيمُ، مَا تَحْتَ رِجْلَيْكَ؟ فَيَنْظُرُ، فَإِذَا هُوَ بِدِيحٍ مُلْتَطِحٍ، فَيُؤْخَذُ بِقَوَائِمِهِ فَيُلْقَى فِي النَّارِ» [رواه البخاری: ۳۳۵۰].

۱۴۰۷- از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند:

«ابراهیم علیه السلام پدر خود (آذر) را در روز قیامت در حالی که رویش قیر اندود و غبار آلود است ملاقات می‌کند.

ابراهیم علیه السلام برایش می‌گوید: مگر به تو نگفته بودم که از من مخالفت مکن؟ پدرش می‌گوید: امروز از تو نافرمانی نمی‌کنم.

ابراهیم علیه السلام می‌گوید: الهی! تو برایم وعده کرده بودی که در روز رستاخیر مرا خار و ذلیل نگردانی، و کدام ذلت و خواری بدتر از این است که پدرم از رحمت تو دور باشد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) همگان در قیامت برهنه، و به حالت اولی خود حشر می‌شوند، حتی جلدی که در وقت ختنه کردن از آن‌ها جدا شده است، دوباره برای آن‌ها برگردانیده می‌شود.

(۲) گویند: این‌هایی را که به طرف دوزخ می‌برند کسانی از اعراب بادیه نشین هستند که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورده بودند، و بعد از وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دوباره مرتد شده و از دین برگشته بودند.

خداوند برایش می‌گوید: من جنت را بر کافران حرام کرده‌ام، بعد از آن گفته می‌شود که ای ابراهیم! در زیر پایت چیست؟ چون نظر می‌کند گفتار گل آلود و چتلی را مشاهده می‌کند، و همان است که از دست و پای آن گفتار گرفته شده و به دوزخ انداخته می‌شود»^(۱).

۱۴۰۸- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ: مَنْ أَكْرَمُ النَّاسِ؟ قَالَ: «أَتْقَاهُمْ» فَقَالُوا: لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ، قَالَ: «فَيُؤَسَّفُ نَبِيُّ اللَّهِ، ابْنُ نَبِيِّ اللَّهِ، ابْنِ خَلِيلِ اللَّهِ» قَالُوا: لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ، قَالَ: «فَعَنْ مَعَادِنِ الْعَرَبِ تَسْأَلُونَ؟ خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ، إِذَا فَتَّهُوا» [رواه البخاری: ۳۳۵۳].

۱۴۰۸- و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: کسی گفت که: یا رسول الله! گرامی‌ترین مردمان کیست؟ فرمودند: «با تقوی‌ترین آن‌ها».

گفتند: از این چیز از شما نپرسیدیم.

فرمودند: «پس یوسف نبی الله، ابن نبی الله، ابن نبی الله، ابن خلیل الله است».

گفتند: از این چیز از شما نپرسیدیم.

فرمودند: «پس از اصل عرب می‌پرسید؟ بهترین آن‌ها در اسلام بهترین آن‌ها در جاهلیت هستند، اگر مسائل دین را بیاموزند»^(۲).

۱- و این گفتار، آذر است که به این شکل مسخ شده است، و اینکه پدر ابراهیم رضی الله عنه به این حیوان کریه و بدشکل مسخ می‌گردد، سببش این است که تا ابراهیم رضی الله عنه از وی به طور نهائی قطع امید نماید، و از طرف دیگر، چون گفتار ابله‌ترین حیوانات است، خداوند آذر را به این شکل در می‌آورد، تا وجه شباهت به خوبی دانسته شود، زیرا اینکه آذر نصیحت فرزندش را که با کمال مهربانی و صداقت برایش عرضه کرده بود قبول نکرد، دلالت بر این دارد که او هم مانند این حیوان غافل و احمق است.

۲- این حدیث دلالت بر این دارد که مدار شرافت در ایام جاهلیت بر اساس نسب و شرف پدری بود، و در اسلام بر اساس علم و دانش شخصی است، از این جهت گفته‌اند که: عالم بی‌نسب، بالاتر و بهتر از جاهل با نسب است.

۱۴۰۹- عَنْ سَمْرَةَ بِنِ جُنْدُبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَتَانِي اللَّيْلَةَ آتِيَانِ، فَأَتَيْتَا عَلَيَّ رَجُلٍ طَوِيلٍ، لَا أَكَادُ أَرَى رَأْسَهُ طَوَّلًا، وَإِنَّهُ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ سَلَامٌ» [رواه البخاری: ۳۳۵۴].

۱۴۰۹- از سمره بن جندب رضی اللہ عنہ روایت است که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «شب گذشته دو نفر نزد من آمدند، و با هم به نزد شخص بلند قامت - که نزدیک بود از بلند قامتی سرش را دیده نتوانم - رفتیم، و او ابراهیم علیه السلام بود».

۱۴۱۰- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «أَمَّا إِبْرَاهِيمُ فَأَنْظَرُوا إِلَى صَاحِبِكُمْ، وَأَمَّا مُوسَى فَجَعَدُ أَدَمُ عَلَى جَمَلٍ أَحْمَرَ مَخْطُومٍ مِخْلَبَةٍ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ الْمُحَدَّرِ فِي الْوَادِي» [رواه البخاری: ۳۳۵۵].

۱۴۱۰- از ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت است که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «اگر می خواهید شمائل [ابراهیم علیه السلام] را بدانید، به طرف من نگاه کنید.

و هر چه که موسی علیه السلام است، شخص مجعد و گندم گونی است، و بالای شتر سرخی که به ریسمانی مهار شده است سوار است، گویا همین حالا به طرفش نظر می کنم که [سوار بر شتر] به طرف دره روان است»^(۱).

۱۴۱۱- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اِخْتَتَنَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ ابْنُ ثَمَانِينَ سَنَةً بِالْقُدُومِ» [رواه البخاری: ۳۳۵۶].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) حضرت ابراهیم علیه السلام شبیه و هم رنگ پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بود، و این یک امر معروف است که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از نسل اسماعیل علیه السلام، و اسماعیل علیه السلام فرزند ابراهیم علیه السلام است، و بسا می شود، که بعضی از اجداد شبیه و هم رنگ یکی از اجداد خود باشد.

(۲) در آنچه که از آن به (شخص مجعد) تعبیر نمودیم، لفظ حدیث نبوی شریف (جعد) می باشد، و احتمال دارد که معنی اش این باشد که: موهای موسی علیه السلام مجعد باشد، و احتمال دارد که معنی اش این باشد که: جسم موسی علیه السلام مجعد است، یعنی: جسمش به هم پیچیده است، و گویند: همین احتمال دوم صحیح تر است، زیرا در حدیث دیگری آمده است که موهای موسی علیه السلام افتاده و رها بود، و در صورتی که موهایش مجعد نبوده باشد، تنها احتمالی که باقی می ماند همان احتمال دوم است، که مجعد بودن جسم باشد.

۱۴۱۱- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که: ابراهیم علیه السلام در سن هشتاد سالگی به تیشه خود را ختنه کرد»^(۱).

۱۴۱۲- وَعَنْهُ فِي رِوَايَةٍ: (بِالْقُدُومِ) مُحَقَّقَةً [رواه البخاری: ۳۳۵۶].

۱۴۱۲- تکرار حدیث گذشته است با اختلافی در تعبیر از (تیشه) در عربی، که در روایت اولی به (قَدُوم) [به تشدید دال]، و در روایت دومی به (قَدُوم) [به تخفیف دال]، تعبیر شده است^(۲).

۱۴۱۳- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَمْ يَكْذِبْ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا ثَلَاثَ كَذَبَاتٍ، ثِنْتَيْنِ مِنْهُنَّ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، قَوْلُهُ ﴿إِنِّي

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) قاضی عیاض رحمته الله می‌گوید: این حدیث از روایت مالک و اوزاعی این طور آمده است که ابراهیم علیه السلام در وقتی که خود را ختنه کرد، یکصد و بیست ساله بود، و بعد از ختنه کردن هشتاد سال دیگر عمر نمود، و ابن قتیبه رحمته الله می‌گوید که ابراهیم علیه السلام یکصد و هفتاد سال عمر کرد.

(۲) بعد از اینکه ابراهیم علیه السلام خود را ختنه کرد، این ختنه کردن در ذریه‌اش سنت گردید، و همین چیز حکم تورات نسبت به بنی اسرائیل است، و بنی اسرائیل در قرون متمادی تا آمدن عیسی علیه السلام خود را ختنه می‌کردند، و در این زمان عدل از بنی اسرائیل مسئله ختنه را تاویل کرده و گفتند که مراد از ختنه کردن، نه آنکه گرفتن غلاف آله انسان باشد، بلکه مراد از آن گرفتن غلاف قلب است، و به این فهم سقیم خود، سنت ختنه کردن را ترک کردند.

(۳) ختنه کردن در نزد امام شافعی رحمته الله واجب، و در نزد اکثر علماء سنت است، و وقت وجوب ختنه کردن، هنگام بلوغ است، ولی مستحب آن است که تا سن هفت سالگی ختنه صورت بگیرد. ابراهیم علیه السلام بعد از اینکه خود را ختنه کرد، - حسب روایات مختلف - بین (۸۰) الی (۱۱۰) سال دیگر عمر نمود.

۲- و بعضی از علماء می‌گویند: (قَدُوم) به تشدید نام قریه‌ای است، و (قدوم) به تخفیف، همان آله نجاری است که تیشه باشد، ولی راجح آن است که مراد همان تیشه است، در مسند ابی یعلی آمده است که چون ابراهیم علیه السلام مامور به ختنه کردن خود گردید، بدون درنگ تیشه را گرفت خود را با آن ختنه کرد، از این کار سخت به تکلیف شد، خداوند برایش امر کرد که در این کار عجله کردی، و صبر نکردی تا آله ختنه کردن را برایت نشان می‌دادم، گفت: پروردگارا! نخواستم که امر تو را به تاخیر اندازم.

سَقِيمٌ» وَقَوْلُهُ: ﴿بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا﴾. وَقَالَ: بَيْنَا هُوَ ذَاتَ يَوْمٍ وَسَارَةٌ، إِذْ أَتَى عَلِيَّ جَبَّارٍ مِنَ الْجَبَابِرَةِ، فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ هَا هُنَا رَجُلًا مَعَهُ امْرَأَةٌ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ فَسَأَلَهُ عَنْهَا، فَقَالَ: مَنْ هَذِهِ؟ قَالَ: أُخْتِي، فَأَتَى سَارَةَ وَذَكَرَ بَاقِيَ الْحَدِيثِ [رواه البخاری: ۳۳۵۸ وانظر حدیث رقم: ۲۲۱۷].

۱۴۱۳- و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ابراهیم علیه السلام دروغ نگفت مگر سه بار، دو دروغ از آن سه دروغ، خاص به جهت خدا بود:

[اولین دروغش این بود که] گفت: «من مریض هستم»^(۱).

[و دومین دروغش این بود] که گفت: «بلکه این کار را بت کلان کرده است»^(۲).

[و سومین دروغش آن بود که] «روزی در حالی که با (ساره) سفر می کرد به یکی از ستمگران رسید، برای آن ستمگر خبر دادند که اینجا شخصی است که زیباترین زن جهان همراه او است، شخصی را به عقبش فرستاد و از او پرسید: این زن کیست؟ گفت: خواهر من است، و نزد ساره آمد و باقی حدیث را ذکر نمود...»^(۳).

۱۴۱۴- وَقَدْ تَقَدَّمَ حَدِيثُ أُمِّ شَرِيكِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، «أَمَرَ بِقَتْلِ الْوَرَعِ، وَقَالَ: كَانَ يَنْفُخُ عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ» [رواه البخاری: ۳۳۵۹].

۱- و این سخن را وقتی که قوم ابراهیم از وی خواستند که با آن‌ها به بتخانه برود، ولی چون او می خواست که تنها به بتخانه برود، و بت‌ها را بشکند، گفت که من مریض هستم.

۲- و این سخن را وقتی گفت که تمام بت‌های بتخانه را شکست، و بت کلان را به حالش گذاشت و تبری را که با آن بت‌ها را شکستاده بود، بر گردن همان بت آویخت، و چون بت پرستان ابراهیم علیه السلام را به شکستادن بت‌ها متهم کردند، گفت: بت‌ها را بت کلان شکسته است.

۳- و بقیه حدیث به شماره (۱۰۴۳) قبلاً گذشت، و البته غرض ابراهیم علیه السلام از این سخنان خلاف واقعیت، خدمت به دین و اجرای اوامر الهی بود، از این جهت بر وی مؤاخذه نیست، و از اینجا است که فقهاء گفته‌اند: اگر ظالمی می خواست که مالت را بگیرد، برایت روا است که دروغ بگویی و خود و مال خود را از وی نجات دهی، و حتی گفته‌اند که برای این غرض، سوگند خوردن به دروغ نیز جواز دارد.

۱۴۱۴ - حدیث (أم شریک) رضی اللہ عنہا در باره اینکه پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به کشتن چلباسه امر نمودند، قبلا گذشت، و در این روایت این هم آمده است که: «و همین چلباسه بود که بر آتش ابراهیم علیه السلام پف می کرد»^(۱).

۱۴۱۵- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَوَّلَ مَا اتَّخَذَ النَّسَاءُ الْمِنْطَقَ مِنْ قَبْلِ أُمَّ إِسْمَاعِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، اتَّخَذَتْ مِنْطَقًا لِتُعْفِيَ أَثَرَهَا عَلَى سَارَةِ، ثُمَّ جَاءَ بِهَا إِبْرَاهِيمُ وَبَابِنَهَا إِسْمَاعِيلَ وَهِيَ تُرْضِعُهُ، حَتَّى وَصَعَهُمَا عِنْدَ الْبَيْتِ عِنْدَ دَوْحَةٍ، فَوْقَ زَمْزَمَ فِي أَعْلَى الْمَسْجِدِ، وَلَيْسَ بِمَكَّةَ يَوْمَئِذٍ أَحَدٌ، وَلَيْسَ بِهَا مَاءٌ، فَوَضَعَهُمَا هُنَالِكَ، وَوَضَعَ عِنْدَهُمَا جِرَابًا فِيهِ تَمْرٌ، وَسَقَاءٌ فِيهِ مَاءٌ، ثُمَّ قَفَى إِبْرَاهِيمُ مُنْطَلِقًا، فَتَبِعَتْهُ أُمُّ إِسْمَاعِيلَ فَقَالَتْ: يَا إِبْرَاهِيمُ، أَيْنَ تَذَهَبُ وَتَتْرُكُنَا بِهَذَا الْوَادِي، الَّذِي لَيْسَ فِيهِ إِنْسٌ وَلَا شَيْءٌ؟ فَقَالَتْ لَهُ ذَلِكَ مِرَارًا، وَجَعَلَ لَا يَلْتَمِئُ إِلَيْهَا، فَقَالَتْ لَهُ: اللَّهُ الَّذِي أَمَرَكَ بِهَذَا؟ قَالَ نَعَمْ، قَالَتْ: إِذَنْ لَا يُضِيعُنَا، ثُمَّ رَجَعَتْ، فَاِنْطَلَقَ إِبْرَاهِيمُ حَتَّى إِذَا كَانَ عِنْدَ الْغَنِيَّةِ حَيْثُ لَا يَرُونَهُ، اسْتَقْبَلَ بِوَجْهِهِ الْبَيْتَ، ثُمَّ دَعَا بِهَوْلَاءِ الْكَلِمَاتِ، وَرَفَعَ يَدَيْهِ فَقَالَ: رَبِّ ﴿إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ﴾ - حَتَّى بَلَغَ - ﴿يَشْكُرُونَ﴾ «وَجَعَلْتَ أُمَّ إِسْمَاعِيلَ تُرْضِعُ إِسْمَاعِيلَ وَتَشْرَبُ مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ، حَتَّى إِذَا نَفِدَ مَا فِي السَّقَاءِ عَطِشَتْ وَعَطِشَ ابْنُهَا، وَجَعَلْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ يَتَلَوَّى، أَوْ قَالَ يَتَلَبَّطُ، فَاِنْطَلَقَتْ كَرَاهِيَةً أَنْ تَنْظُرَ إِلَيْهِ، فَوَجَدَتِ الصَّفَا أَقْرَبَ جَبَلٍ فِي الْأَرْضِ يَلِيهَا، فَقَامَتْ عَلَيْهِ، ثُمَّ اسْتَقْبَلَتْ الْوَادِي تَنْظُرُ هَلْ تَرَى أَحَدًا فَلَمْ تَرَ أَحَدًا، فَهَبَطَتْ مِنَ الصَّفَا حَتَّى إِذَا بَلَغَتْ الْوَادِي رَفَعَتْ طَرْفَ دُرْعِمِهَا، ثُمَّ سَعَتْ سَعِي الْإِنْسَانِ الْمَجْهُودِ حَتَّى جَاوَزَتْ الْوَادِي، ثُمَّ أَتَتْ الْمَرْوَةَ فَقَامَتْ عَلَيْهَا وَنَظَرَتْ هَلْ تَرَى أَحَدًا فَلَمْ تَرَ أَحَدًا، فَفَعَلْتَ ذَلِكَ سَبْعَ مَرَّاتٍ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «فَذَلِكَ سَعِي النَّاسِ بَيْنَهُمَا» فَلَمَّا أَشْرَفَتْ عَلَى الْمَرْوَةِ سَمِعَتْ صَوْتًا، فَقَالَتْ صَه -

۱ - بعضی از حکماء درباره چلباسه گفته اند که: در خانه که زعفران باشد، چلباسه داخل نمی شود، و از راه دهان بارور می گردد، و تخم می گذارد، و در ظرف و کاسه خانه تف می کند، و به این طریق سبب مریضی های خطرناکی می شود، گاه گاهی در نمک می غلتد، و خوردن این نمک سبب پیسی می شود، چهار ماه زمستان می خوابد و در این مدت مانند مار چیزی نمی خورد، با مار انس و الفت دارد، همانطوری که عقرب با خنافس انس و الفت دارد.

تُرِيدُ نَفْسَهَا -، ثُمَّ تَسَمَعَتْ، فَسَمِعَتْ أَيضًا، فَقَالَتْ: قَدْ أَسْمَعَتْ إِنْ كَانَ عِنْدَكَ غَوَاثٌ، فَإِذَا هِيَ بِالْمَلِكِ عِنْدَ مَوْضِعِ زَمْزَمَ، فَبَحَثَ بِعَقْبِهِ، أَوْ قَالَ بِجَنَاحِهِ، حَتَّى ظَهَرَ الْمَاءُ، فَجَعَلَتْ تُحَوِّضُهُ وَتَقُولُ بِيَدِهَا هَكَذَا، وَجَعَلَتْ تَعْرِفُ مِنَ الْمَاءِ فِي سِقَائِهَا وَهُوَ يَفُورُ بَعْدَ مَا تَعْرِفُ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَرْحَمُ اللَّهُ أُمَّ إِسْمَاعِيلَ، لَوْ تَرَكْتُ زَمْزَمَ - أَوْ قَالَ: لَوْ لَمْ تَعْرِفْ مِنَ الْمَاءِ -، لَكَانَتْ زَمْزَمُ عَيْنًا مَعِينًا» قَالَ: فَشَرِبَتْ وَأَرْضَعَتْ وَلَدَهَا، فَقَالَ لَهَا الْمَلِكُ: لَا تَخَافُوا الضَّبْعَةَ، فَإِنَّ هَا هُنَا بَيْتُ اللَّهِ، يَبْنِي هَذَا الْغُلَامُ وَأَبُوهُ، وَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَهْلَهُ، وَكَانَ الْبَيْتُ مُرْتَفِعًا مِنَ الْأَرْضِ كَالرَّابِيَةِ، تَأْتِيهِ السُّيُولُ، فَتَأْخُذُ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ، فَكَانَتْ كَذَلِكَ حَتَّى مَرَّتْ بِهِمْ رُفْقَةً مِنْ جُرْهُمَ، أَوْ أَهْلَ بَيْتٍ مِنْ جُرْهُمَ، مُفْلِلِينَ مِنْ طَرِيقِ كَدَاءٍ، فَنَزَلُوا فِي أَسْفَلِ مَكَّةَ فَرَأَوْا طَائِرًا عَائِفًا، فَقَالُوا: إِنَّ هَذَا الطَّائِرَ لَيَدُورُ عَلَى مَاءٍ، لَعَهْدُنَا بِهَذَا الْوَادِي وَمَا فِيهِ مَاءٌ، فَأَرْسَلُوا جَرِيًّا أَوْ جَرِيَيْنِ فَإِذَا هُمُ بِالْمَاءِ، فَرَجَعُوا فَأَخْبَرُوهُمْ بِالْمَاءِ فَأَقْبَلُوا، قَالَ: وَأُمُّ إِسْمَاعِيلَ عِنْدَ الْمَاءِ، فَقَالُوا: أَتَأْذِينِ لَنَا أَنْ نَنْزِلَ عِنْدَكَ؟ فَقَالَتْ: نَعَمْ، وَلَكِنْ لَا حَقَّ لَكُمْ فِي الْمَاءِ، قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «فَأَلْفَى ذَلِكَ أُمَّ إِسْمَاعِيلَ وَهِيَ تُحِبُّ الْإِنْسَ» فَنَزَلُوا وَأَرْسَلُوا إِلَى أَهْلِيهِمْ فَنَزَلُوا مَعَهُمْ، حَتَّى إِذَا كَانَ بِهَا أَهْلُ أَبْيَاتٍ مِنْهُمْ، وَسَبَّ الْغُلَامُ وَتَعَلَّمَ الْعَرَبِيَّةَ مِنْهُمْ، وَأَنْفَسَهُمْ وَأَعْجَبَهُمْ حِينَ سَبَّ، فَلَمَّا أَدْرَكَ زَوْجُهُ امْرَأَةً مِنْهُمْ، وَمَاتَتْ أُمُّ إِسْمَاعِيلَ، فَجَاءَ إِبْرَاهِيمُ بَعْدَ مَا تَزَوَّجَ إِسْمَاعِيلُ يُطَالِعُ تَرِكَتَهُ، فَلَمْ يَجِدْ إِسْمَاعِيلَ، فَسَأَلَ امْرَأَتَهُ عَنْهُ فَقَالَتْ: خَرَجَ يَبْتَغِي لَنَا، ثُمَّ سَأَلَهَا عَنْ عَيْشِهِمْ وَهَيْئَتِهِمْ، فَقَالَتْ نَحْنُ بَشَرٌ، نَحْنُ فِي ضَبِيقٍ وَشِدَّةٍ، فَشَكَتْ إِلَيْهِ، قَالَ: فَإِذَا جَاءَ زَوْجُكَ فَاقْرَأْ عَلَيهِ السَّلَامَ، وَقُولِي لَهُ يُعَيِّرُ عَتَبَةَ بَابِهِ، فَلَمَّا جَاءَ إِسْمَاعِيلُ كَأَنَّهُ أَنْسَ شَيْئًا، فَقَالَ: هَلْ جَاءَكُمْ مِنْ أَحَدٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، جَاءَنَا شَيْخٌ كَذَا وَكَذَا، فَسَأَلْنَا عَنْكَ فَأَخْبَرْتُهُ، وَسَأَلَنِي كَيْفَ عَيْشُنَا، فَأَخْبَرْتُهُ أَنَّا فِي جَهْدٍ وَشِدَّةٍ، قَالَ: فَهَلْ أَوْصَاكَ بِشَيْءٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ السَّلَامَ، وَيَقُولُ عَيِّرْ عَتَبَةَ بِأَبِكَ، قَالَ: ذَلِكَ أَبِي، وَقَدْ أَمَرَنِي أَنْ أَفَارِقَكَ، الْحَقِي بِأَهْلِكَ، فَطَلَّقَهَا، وَتَزَوَّجَ مِنْهُمْ أُخْرَى، فَلَبِثَ عَنْهُمْ إِبْرَاهِيمُ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ أَتَاهُمْ بَعْدَ فَلَمْ يَجِدْهُ، فَدَخَلَ عَلَى امْرَأَتِهِ فَسَأَلَهَا عَنْهُ، فَقَالَتْ: خَرَجَ يَبْتَغِي لَنَا، قَالَ: كَيْفَ أَنْتُمْ؟ وَسَأَلَهَا عَنْ عَيْشِهِمْ وَهَيْئَتِهِمْ، فَقَالَتْ: نَحْنُ بِحَيْرٍ وَسَعَةٍ، وَأَنْتَ عَلَى اللَّهِ، فَقَالَ: مَا طَعَامُكُمْ؟ قَالَتِ اللَّحْمُ، قَالَ فَمَا شَرَابُكُمْ؟ قَالَتِ الْمَاءُ. قَالَ:

اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي اللَّحْمِ وَالْمَاءِ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ يَوْمَئِذٍ حَبٌّ، وَلَوْ كَانَ لَهُمْ دَعَا لَهُمْ فِيهِ». قَالَ: فَهُمَا لَا يَخْلُو عَلَيْهِمَا أَحَدٌ بَعِيرٍ مَكَّةَ إِلَّا لَمْ يُوَافِقَاهُ، قَالَ: فَإِذَا جَاءَ زَوْجِكَ فَافْرِي عَلَيْهِ السَّلَامَ، وَمُرِيهِ يُنْبِتُ عَتَبَةَ بَابِهِ، فَلَمَّا جَاءَ إِسْمَاعِيلُ قَالَ: هَلْ أَتَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، أَنَا شَيْخٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ، وَأَثْنْتُ عَلَيْهِ، فَسَأَلَنِي عَنْكَ فَأَخْبَرْتُهُ، فَسَأَلَنِي كَيْفَ عَيْشُنَا فَأَخْبَرْتُهُ أَنَا بِخَيْرٍ، قَالَ: فَأَوْصَاكَ بِشَيْءٍ، قَالَتْ: نَعَمْ، هُوَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ، وَيَأْمُرُكَ أَنْ تُنْبِتَ عَتَبَةَ بَابِكَ، قَالَ: ذَلِكَ أَبِي وَأَنْتِ الْعَتَبَةُ، أَمَرَنِي أَنْ أُمْسِكَ، ثُمَّ لَبِثَ عَنْهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ جَاءَ بَعْدَ ذَلِكَ، وَإِسْمَاعِيلُ يَبْرِي نَبْلًا لَهُ تَحْتَ دَوْحَةٍ قَرِيبًا مِنْ زَمْرَمَ، فَلَمَّا رَأَاهُ قَامَ إِلَيْهِ، فَصَنَعَا كَمَا يَصْنَعُ الْوَالِدُ بِالْوَلَدِ وَالْوَالِدُ بِالْوَالِدِ، ثُمَّ قَالَ يَا إِسْمَاعِيلُ، إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِأَمْرٍ، قَالَ: فَاصْنَعْ مَا أَمَرَكَ رَبُّكَ، قَالَ: وَتُعِينُنِي؟ قَالَ: وَأُعِينُكَ، قَالَ: فَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَبْنِيَ هَاهُنَا بَيْتًا، وَأَشَارَ إِلَى أَكْمَةِ مُرْتَفَعَةٍ عَلَى مَا حَوْلَهَا، قَالَ: فَعِنْدَ ذَلِكَ رَفَعَا الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ، فَجَعَلَ إِسْمَاعِيلُ يَأْتِي بِالْحِجَارَةِ وَإِبْرَاهِيمُ يَبْنِي، حَتَّى إِذَا اِرْتَفَعَ الْبِنَاءُ، جَاءَ بِهِذَا الْحَجَرِ فَوَضَعَهُ لَهُ فَقَامَ عَلَيْهِ، وَهُوَ بَيْنِي وَإِسْمَاعِيلُ يُنَاوِلُهُ الْحِجَارَةَ، وَهُمَا يَقُولَانِ: ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾، قَالَ: فَجَعَلَا بَيْنِيَانِ حَتَّى يَدُورَا حَوْلَ الْبَيْتِ وَهُمَا يَقُولَانِ: ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [رواه البخارى: [٣٣٦٤].

۱۴۱۵- از ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت است که گفت: اولین باری که زن‌ها پیش بند [یعنی: لنگ استعمال کردند^(۱)، به متابعت از مادر اسماعیل رضی اللہ عنہ بود، زیرا او لنگی را پوشیده بود تا رد پای خود را از (ساره) پنهان دارد^(۲).

۱- پیش بند: جامه لنگ ماندنی است که زن‌ها هنگام کار کردن روی دیگر جامه‌ها به کمر خود می‌بندند.

۲- مادر اسماعیل را (هاجر) نام داشت، و کنیز ساره بود، و ساره او را برای ابراهیم رضی اللہ عنہ بخشید تا در خدمتش باشد، ولی هاجر از ابراهیم رضی اللہ عنہ حامله شد، و اسماعیل رضی اللہ عنہ را به دنیا آورد، ساره از این پیش آمد به قهر شد، و هاجر برای آنکه دل ساره را به دست آورد، لنگی درازی را که علامه خدمت کردنت پوشید، تا برای ساره بفهماند که در خدمت او است، تا شاید به این طریق کدورتی را که در قلب او است، بزدايد.

بعد از آن ابراهیم علیه السلام همسر و فرزندش اسماعیل را در حالی که [مادرش] هنوز او را شیر می‌داد، آورد و نزد خانه کعبه زیر درخت بزرگی بر بالای زمزم در قسمت بالائی مسجد گذاشت، و این در وقتی بود که هیچکس در مکه نبود، و آبی در آن سرزمین وجود نداشت، آن‌ها را آنجا گذاشت و کیسه از خرما و مشکوله آبی را نزد آن‌ها گذاشت، و خودش برگشت.

مادر اسماعیل [یعنی: هاجر] به دنبالش دوید و گفت: کجا می‌روی و ما را در این دشتی که نه انسانی است و نه چیزی تنها می‌گذاری؟ و این سخن را چندین بار تکرار نمود، ولی ابراهیم علیه السلام به او التفاتی نمی‌کرد، بالاخره مادر اسماعیل برایش گفت: مگر خدا تو را به این کار امر کرده است؟
گفت: بلی.

مادر اسماعیل گفت: پس ما را ضایع نخواهد ساخت، [این را گفت] و برگشت.
ابراهیم علیه السلام به راهش ادامه داد تا به بالای پشته رسید که دیگر آن‌ها او را نمی‌دیدند، در این وقت رویش را به طرف خانه کرد، و در حالی که دست‌هایش را بالا کرده بود، چنین دعا نمود: «پروردگارا! اهل و اولادم را در دشت بی‌کشت و کاری در نزد خانه تو که با حرمت است، اسکان دادم، پروردگارا! تا اینکه نماز را برپا دارند، پس دل عده از مردمان را به سوی آن‌ها گرویده بساز، و آن‌ها را از انواع میوه‌ها رزق بده، شاید ایشان شکرگذاری کنند».

مادر اسماعیل فرزندش را شیر می‌داد و از آن آبی که [ابراهیم علیه السلام] نزدش گذاشته بود [می‌نوشید، تا آنکه بالاخره آن آب خلاص شد، خودش و فرزندش هر دو تشنه شدند، [مادر اسماعیل] به طرف طفلش می‌دید که از تشنگی به خود می‌پیچید.
چون [هاجر] طاقت دیدنش را به آن حالت نداشت، از نزدش دور گردید، نزدیک‌ترین کوهی را که در روی زمین دید، کوه صفا بود، بر بالای آن کوه برآمد، و به طرف دشت نظر انداخت شاید کسی را ببیند، ولی کسی را ندید، بعد از آن از صفا پائین شد تا به دشت رسید، سپس گوشه پیراهنش را گرفت، و مانند انسانی که به شدت می‌دود، دوید، تا آنکه همواری دشت را پیمود و به کوه مروه رسید، بر بالای مروه برآمد، و به طرف دشت نگاه کرد که شاید کسی را ببیند، ولی کسی را ندید، و این عمل را هفت بار انجام داد.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «و این همان سعیی است که مردم بین صفا و مروه انجام می‌دهند».

چون برای [بار آخر] بر مروه برآمد، آوازی را شنید، به خودش گفت که ساکت باش! باز گوش داد، و همان آواز را شنید، و گفت: آوازت را شنوادی، اگر کمکی کرده می‌توانی برای ما کمک کن! در این وقت بود که فرشته را در نزد موضع زمزم مشاهده کرد، که با پای خود - یا با بال خود - چیزی را جستجو می‌کند، و همان بود که ابر نمایان شد.

مادر اسماعیل آب را در حوضی [که با دست خود از خاک و ریگ می‌ساخت] جمع می‌کرد، و به دست خود می‌گفت که: آب را همینگونه نگهدار، و چون از آب با دست خود برمی‌داشت و در مشک می‌ریخت، می‌دید که آب فوران می‌کند.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خدا مادر اسماعیل را رحمت کند، اگر زمزم را به حالش می‌گذاشت، - و یا فرمودند: اگر با دست بر نمی‌داشت - زمزم چشمه آب روانی می‌شد».

[ابن عباس رضی الله عنهما] گفت که: مادر اسماعیل از آن آب آشامید و فرزندش را شیر داد، و آن فرشته برایش گفت: از هلاکت و ضایع شدن نترسید، زیرا اینجا خانه خدا است، این طفل و پدرش این خانه را آباد خواهند کرد، و خداوند اهل این خانه را ضایع نمی‌کند.

و خانه از زمین به مانند بلندی که آن را سیل زده و آب از چپ و راستش چیزی را برده باشد، بلند بود.

و هاجر به همین زندگی خود که از آن آب می‌نوشید و فرزندش را شیر می‌داد، ادامه می‌داد، تا وقتی که مردمی - و یا خانواده - از قبیله (جرهم) از راه (گداه) آمدند، و در قسمت پایینی مکه سکنی گزین شدند.

مردم قبیله (جرهم) در آنجا پرنده را مشاهده کردند که در جستجوی آب است، با خود گفتند: این پرنده به گرد آبی می‌گردد، و گرچه ما این دشت و سرزمین را خوب می‌شناسیم، ولی آبی را در آن سراغ نداریم، با این هم یک یا دو نفر را فرستادند، و آن‌ها به صورت غیر مترقبه دیدند که آب است، برگشتند و از وجود آب خبر دادند، همگی به کنار آب آمدند.

[ابن عباس رضی الله عنهما] گفت که: مادر اسماعیل در کنار آب نشسته بود، آن‌ها برایش گفتند: آیا برای ما اجازه می‌دهی که نزدت سکنی گزین شویم؟
گفت: بلی، ولی برای شما از این آب حقی نیست.
گفتند: خوب است، نباشد.

ابن عباس رضی الله عنهما گفت که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آن مردم، مادر اسماعیل را دیدند که انس و الفت را دوست دارد»، و همان بود که در آنجا سکنی گزین شدند، و کسانی را به طلب خانواده‌های خود فرستادند، خانواده‌های آن‌ها نیز آمدند و در آنجا سکنی گزین شدند، تا آنکه در آنجا چند فامیلی به وجود آمد.

آن طفل [که اسماعیل رضی الله علیه و آله باشد] بزرگ و جوان شد، و عربی را از آن‌ها آموخت، و آن جوان زیباترین و خوبترین آن‌ها بود، و چون به سن بلوغ رسید، [مردم (جرهم)] یکی از دختران خود را برای او به نکاح دادند، و مادر [اسماعیل رضی الله علیه و آله] وفات یافت.

بعد از اینکه اسماعیل ازدواج کرد، ابراهیم رضی الله علیه و آله غرض خبرگیری از ترکه خود [یعنی: زن و فرزند خود] به آنجا آمد، اسماعیل رضی الله علیه و آله را ندید و از همسرش سراغ او را پرسید.
همسرش گفت: برای ما به طلب رزق و روزی برآمده است.

بعد از آن ابراهیم رضی الله علیه و آله از چگونگی معیشت و احوال آن‌ها پرسید.
گفت: حال ما بد است، در فقر و بیچارگی زندگی می‌کنیم، و در نزد [ابراهیم رضی الله علیه و آله] شکایت کرد.

[ابراهیم رضی الله علیه و آله برای آن زن] گفت: چون شوهرت آمد، بر وی سلام بگو و برایش بگو که: آستانه درش را تغییر دهد^(۱).

۱- بعضی‌ها نظر به ظاهر آنچه که در این مقطع از این حدیث نبوی شریف آمده است، این طور فهمیده‌اند که: (ذبیح) یعنی کسی که ابراهیم رضی الله علیه و آله مامور به ذبح وی شده بود، فرزند دیگرش (اسحق) است، نه اسماعیل، زیرا طوری که در قرآن کریم آمده است، مسئله ذبح در وقتی صورت گرفته بود که آن طفل به کمال رشد و فهمیدگی خود رسیده بود، و در این وقت مادرش زنده بود، ولی از این حدیث این طور دانسته می‌شود که: ابراهیم رضی الله علیه و آله فرزندش اسماعیل رضی الله علیه و آله را در وقت شیرخوارگی با مادرش در نزد خانه خدا گذاشت، و تا وقتی که مادرش مرد، و خودش ازدواج کرد، نزد آن‌ها نیامد، علماء گفته‌اند که: ذبیح بدون شک اسماعیل رضی الله علیه و آله است، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند که: «أنا ابن الذبیحین»، و از این حدیث چنین جواب می‌دهند که: آنچه که در این

چون اسماعیل علیه السلام آمد، گویا چیزی را احساس کرد، پرسید: کدام کسی نزد شما آمده بود؟

همسرش گفت: بلی پیر مردی به چنین مشخصاتی آمد، و از ما راجع به تو پرسان نمود، برایش خبر دادم، و از من پرسید که زندگی ما چگونه است؟
برایش گفتم که: حال ما بد است، در فقر و بیچارگی زندگی می‌کنیم.
گفت: آیا به تو چیزی سفارش کرد؟
گفت: بلی، به من امر کرد که برایت سلام بگویم، و گفت که: آستانه درت را تغییر بده.

گفت: او پدرم می‌باشد، و مرا امر کرده است که از تو جدا شوم، پس نزد خانواده خود برو، و او را طلاق داد، و زن دیگری را از آن مردم به نکاح گرفت^(۱).

حدیث آمده است این است که: این حدیث بیانگر یکی از وقایعی است که ابراهیم علیه السلام با خانواده خود با آن روبه‌رو گردید، و این در یکی از سفرهایش به مکه غرض خبرگیری از زن و فرزندش بود، و در این حدیث هیچگاه نیامده است که ابراهیم علیه السلام پیش از این به مکه نیامده بود، بلکه ثابت آن است که وی پیش از این چندین بار از زن و فرزندش دیدن کرده بود، در روایت ابی جهم آمده است که: ابراهیم علیه السلام هر ماه یکبار سوار براق به دیدن خانواده‌اش می‌آمد، به طوری که نماز صبح را در مکه می‌خواند، و پیش از چاشت به شام برمی‌گشت، و می‌شود که مسأله ذبح، پیشتر از این در یکی از سفرهای ابراهیم علیه السلام واقع شده باشد.

۱- از اینکه ابراهیم علیه السلام فرزندش را به طلاق دادن همسرش امر کرد، و اسماعیل علیه السلام هم او را طلاق داد، بعضی از علماء - از آن جمله بعضی از حنابله - می‌گویند که اگر پدر و با قیاس با آن مادر، فرزندشان را به طلاق دادن همسرش امر می‌کنند، و فرزندشان باید همسرش را طلاق بدهد، و گرچه این عمل در شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام صورت گرفته است، و لی در نزد اکثر علماء شریعت‌های سابقه برای ما نیز شریعت می‌باشد، مگر آنکه در شریعت ما حکمی بر خلاف آن وجود داشته باشد، و نه تنها آنکه در این مسئله در شریعت ما حکمی بر خلاف آن وجود ندارد، بلکه حکمی که مؤید آن باشد، نیز وجود دارد، و آن این است که: از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: زنی داشتیم که او را بسیار دوست داشتیم، ولی پدرم از وی بدش می‌آمد، و از این موضوع برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خبر داد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا امر کردند که او را طلاق بدهم، و من هم او را طلاق دادم، (سنن ابن ماجه: ۱/ ۶۷۵)، شماره (۲۰۸۸).

و عده دیگر از علماء لزوم طلاق دادن زن به امر پدر و یا مادر را مقید به این قید می‌دانند که والدینش از اهل صالح و تقوی، و عمل و دانش باشند، و اگر چنین نباشند، و امر آنها روی اغراض دنیوی باشد، طلاق دادن زن به امر آنها لازم نیست، إغاثة اللهفان: ۱/ ۴۹۲).

ابراهیم علیه السلام مدتی از آن‌ها دور ماند و دوباره باز آمد، و فرزندش را ندید، و نزد همسرش آمد، و احوال او را از همسرش جویا شد، همسرش گفت: برای ما به طلب رزق و روزی برآمده است.

پرسید: چه حال دارید؟ و طرز معیشت شما چگونه است؟
گفت: به خیر و خوبی است، و حمد و ثنای خدا را بجا آورد.
پرسید: طعام شما چیست؟
گفت: گوشت است.

پرسید: نوشیدنی شما چیست؟
گفت: آب.

[ابراهیم علیه السلام] به حق آن‌ها دعا کرد و گفت: خدایا! به گوشت و آب آن‌ها برکت بده. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «در این وقت آن‌ها حبوبات [مثل: گندم و جو و امثال این‌ها] نداشتند، اگر می‌داشتند در آن چیز هم برای آن‌ها دعا برکت می‌کرد.»
[ابن عباس رضی الله عنهما] گفت: کسی که در غیر از مکه تنها گوشت و آب بخورد، برای وی سازگار نمی‌افتد.

[ابراهیم علیه السلام] گفت: هنگامی که شوهرت آمد، او را سلام برسان، و بگو آستانهٔ درت را محکم کند.

چنانچه عدهٔ دیگری از علماء، طلاق دادن زن را به امر پدر و مادر لازم نمی‌دانند مگر آنکه خود آن زن نظر به سوء اخلاق و رویهٔ بد خود مستوجب طلاق باشد، و شاید همین نظر صحیح‌تر باشد، زیرا اول آنکه: طلاق طوری که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: مبغوض‌ترین حلال در نزد خداوند متعال است، و دوم آنکه: طلاق سبب به هم خوردن شیرازهٔ خانواده، و در بدی فرزندان‌شان می‌گردد، و از همه مهم‌تر آنکه سبب ضرر برای زن می‌گردد، از این جهت اگر ضرورت مبرمی وجود نداشته باشد، شاید طلاق دادن زن لازم نباشد.

و اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ابن عمر را امر کردند که همسرش را طلاق بدهد، شاید این زن خودش مستوجب طلاق بوده باشد، و حدیث نبوی شریف به این امر اشاره دارد، و آن اینکه عمر رضی الله عنه از آن زن بدش می‌آمد، و یقیناً سبب بد آمدن عمر رضی الله عنه از آن زن به اساس روش بد آن زن بوده است، نه به اساس مصالح شخصی، و با این هم اگر کسی باشد که پدر و یا مادرش او را به طلاق دادن همسرش امر می‌کنند، ولی او همسرش را مستوجب طلاق ندانسته و او را طلاق نمی‌دهد، بکوشد که تا سرحد امکان رضایت والدین خود را نیز حاصل نماید، و آن‌ها را به عدم لزوم طلاق همسرش قناعت بدهد، والله تعالی أعلم بالصواب.

چون اسماعیل علیه السلام آمد پرسید: کدام کسی نزد شما آمده بود؟
همسرش گفت: بلی، شیخ خوش منظری آمد، و از او تعریف کرد، و از من درباره تو
سؤال کرد، برایش خبر دادم، بعد از آن پرسید: معیشت شما چگونه است؟
گفتم: به خیر و خوبی است.

پرسید: کدام چیزی به تو سفارش کرد؟
گفت: بلی، او برایت سلام گفت، و به تو امر کرد که آستانه درت را محکم کنی.
گفت: آن شخص پدرم می باشد، و مقصد از آستانه در، تو هستی، مرا امر کرده است
تا تو را نگهدارم.

باز [ابراهیم علیه السلام] مدت زمانی از آن ها دور ماند و دوباره باز آمد، و اسماعیل علیه السلام زیر
درخت بزرگی نزدیک زمزم نشسته بود و تیری را می تراشید.

[اسماعیل علیه السلام] چون پدرش را دید، به طرفش رفت، و آنچه را که در چنین حالتی
پدر با فرزند، و فرزند در مقابل پدر می کند، انجام دادند.

سپس [ابراهیم علیه السلام] گفت: ای اسماعیل! خداوند مرا به چیزی امر کرده است،
گفت: به هر چه که تو را امر کرده است انجام بده.

گفت: تو با من کمک می کنی؟

گفت: کمک می کنم.

گفت: خداوند به امر کرده است که در اینجا خانه بسازم، و اشاره به اطراف تپه
بلندی که به اطراف آن بود، نمود.

[ابن عباس رضی الله عنهما] گفت که: در این وقت پایه های خانه را بلند کردند، اسماعیل علیه السلام
سنگ می آورد و ابراهیم علیه السلام بنا می کرد، تا اینکه بناء بلند شد، [اسماعیل علیه السلام] همین
سنگی را که [بنام مقام ابراهیم مشهور است] آورد، و برایش نهاد، و ابراهیم علیه السلام روی
آن ایستاد، و او بنا می کرد و اسماعیل علیه السلام سنگ را به دستش می داد، و هردوی آن ها
می گفتند: «پروردگار ما! از ما قبول کن، به تحقیق که تو خودت شنوا و دانا هستی»^(۱).

۱- در تمام عالم خانه مشرف تر از کعبه معظمه وجود ندارد، زیرا امر بنای آن رب العالمین، مبلغ امر،
جبرئیل امین، بانی آن ابراهیم خلیل، و همکار وی اسماعیل علیه و علیهم السلام است، و بعد از
اینکه ابراهیم علیه السلام از بنای کعبه فارغ شد جبرئیل علیه السلام آمد و کیفیت ادای حج را برایش آموخت، و
ابراهیم علیه السلام با همسرش ساره از بیت المقدس به بیت الله الحرام آمد.

۱۴۱۶- عَنْ أَبِي ذَرِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ مَسْجِدٍ وُضِعَ فِي الْأَرْضِ أَوْلَى؟ قَالَ: «الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ» قَالَ: قُلْتُ: ثُمَّ أَيٌّ؟ قَالَ «الْمَسْجِدُ الْأَقْصَى» قُلْتُ: كَمْ كَانَ بَيْنَهُمَا؟ قَالَ: «أَرْبَعُونَ سَنَةً، ثُمَّ آيِنَمَا أَدْرَكْتَنكَ الصَّلَاةَ بَعْدَ فَصَلَّهٖ، فَإِنَّ الْفَضْلَ فِيهِ» [رواه البخاری: ۳۳۶۶].

۱۴۱۶- از ابوذر رضی الله عنه روایت است که گفت: گفتیم: یا رسول الله! اولین مسجدی که در روی زمین ساخته شد کدام مسجد بود؟ فرمودند: «مسجد الحرام».

گفت: پرسیدم بعد از آن کدام [مسجد] بود؟ فرمودند: «مسجد الأقصى».

گفتم: بین بنای این دو مسجد چه مدت زمانی فاصله بود؟ فرمودند: «چهل سال، بعد از این به هر جایی که وقت نماز داخل شد، نماز را اداء کن، چون فضیلت در همانجا است»^(۱).

۱۴۱۷- عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُمْ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ» [رواه البخاری: ۳۳۶۹].

۱۴۱۷- از ابوحمید رضی الله عنه^(۲). روایت است که [صحابه رضی الله عنهم] گفتند: یا رسول الله! بر شما چگونه درود بفرستیم؟

۱- شاید کسی بگوید که بنای کعبه ابراهیم رضی الله عنه، و بنای مسجد الأقصى سلیمان رضی الله عنه است، و بین این دو پیامبر پیش از هزار سال وقت بود، جوابش این است که مراد از بنای این دو مسجد، اصل بنای آن‌ها است که آدم رضی الله عنه آن‌ها را بنا نمود، و طوری که در این حدیث آمده است، بین بنای این دو مسجد از یکدیگر، چهل سال وقت بود، و اینکه مسجد الحرام را ابراهیم رضی الله عنه، و مسجد الأقصى را سلیمان رضی الله عنه ساخته‌اند، بنای بعدی می‌باشد، نه بنای اصلی.

۲- ابوحمید نامش عبدالرحمن بن عمرو بن سعد ساعدی است، و برای صحابه می‌گفت که من از همه شما طریق نماز خواندن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را بهتر می‌دانم، در آخر خلافت معاویه رضی الله عنه وفات یافت، اسد الغابه (۱۷۴/۵).

پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «بگوئید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»^(۱).

۱۴۱۸- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُعَوِّذُ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، وَيَقُولُ: «إِنَّ أَبَاكُمْ كَانَ يُعَوِّذُ بِهَا إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ، مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ، وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَامَّةٍ» [رواه البخاری: ۳۳۷۱].

۱۴۱۸- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ برای حسن و حسین رضی الله عنهما به خداوند [به کلماتی که بعد از این می آید] پناه می جستند و می گفتند که:

«پدرتان برای اسماعیل و اسحاق [به همین کلمات] به خداوند پناه می جست و می گفت: (أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ، مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ، وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَامَّةٍ)»^(۲).

۱- معنی این درود این است که: خدایا! بر محمد و ازواج او ذریه او درود بفرست، همانطوری که بر ابراهیم درود فرستادی، و بر محمد و ازواج او، و ذریه او برکت بده، همانطوری که بر ابراهیم برکت دادی، زیرا تو حمید مجید هستی.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اینکه مراد از کلمات تامه چیست؟ اختلاف نظر وجود دارد، اکثر علماء بر این نظر اند که مراد از (کلمات) قرآن مجید است، و مراد از (تامه) کامله، و یا نافع، و یا شافیه، و یا مبارکه، و یا قاضیه است که برای همیشه استمرار یافته و نقص و عیبی بر آن وارد نمی شود، و مانعی نیست که مراد از (تامه) همه این معانی باشد، زیرا قرآن مجید هم کامل، هم با منفعت، و هم شفاء دهنده، و هم مبارک و هم تا قیام قیامت باقی است.

(۲) معنی این دعای نبوی این است که: پناه می جویم به کلمات تامه خداوند از شیطانی - چه انسی باشد و چه جنی - و از هر حشره گزنده، و از هر چشم زنده.

۴- باب: قوله: ﴿وَنَبَّأَهُمْ عَن ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ﴾ الآية

باب [۴]: قول خداوند که: ﴿و از مهمان ابراهیم برای آن‌ها خبر بده﴾

۱۴۱۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «نَحْنُ أَحَقُّ بِالشُّكِّ مِنْ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ: ﴿رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي﴾. وَيَرْحَمُ اللَّهُ لَوْطًا، لَقَدْ كَانَ يَأْوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ، وَلَوْ لَيْتُ فِي السَّجْنِ طُولَ مَا لَيْتُ يُوسُفُ، لَأَجَبْتُ الدَّاعِيَ» [رواه البخاری: ۳۳۷۲].

۱۴۱۹- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ما از ابراهیم علیه السلام به گفتن این سخن مستحق‌تریم که گفت: «پروردگارا! برایم نشان بده که مردگان را چگونه زنده می‌کنی، گفت: مگر [به این چیز] ایمان نداری؟ گفت: چرا نه، [بلکه ایمان دارم] ولی می‌خواهم که دلم آرام بگیرد»^(۱).

و خداوند بر لوط علیه السلام رحمت کند که [در سختی‌ها] به رکن شدیدی [که خداوند متعال باشد] پناه می‌برد.

و اگر تمام مدتی را که یوسف علیه السلام در زندان گذرانید، من در زندان می‌گذراندم، خواهش بیرون شدن از زندان را قبول می‌کردم»^(۲).

۱- اصل قصه چنین است که ابراهیم علیه السلام از پروردگارش خواست تا کیفیت احیاء اموات را برایش نشان بدهد، یعنی در اینکه خداوند مرده را چگونه زنده می‌کند، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند که این طلب ابراهیم علیه السلام شک گفته نمی‌شود، و اگر امکان می‌داشت که او شک می‌کرد، من از وی به شک کردن مستحق‌تر بودم، و چون او شک نکرد، پس من هم شک نمی‌کنم.

۲- یعنی: بعد از اینکه یوسف علیه السلام آن مدت مدید را که هفت سال و هفت ماه و هفت روز بود در زندان گذرانید و از وی خواستند که از زندان خارج شود، و او از بیرون شدن از زندان خودداری ورزید، و گفت: تا عفت و پاکدامنی‌ام ثابت نگردد از زندان خارج نمی‌شوم، اگر من می‌بودم، پیشنهاد خارج شدن از زندان را بدون شرط قبول می‌کردم، و البته این سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روی توضع بود، ورنه صبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مراتب از صبر هر نبی دیگری بیشتر است، و طوری که معلوم است، تواضع و کم بینی خود، صفت بزرگان و والا مقامان است.

۵- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ وَكَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ﴾

باب [۵]: این قول خداوند متعال که: ﴿از اسماعیل در کتاب یاد کن، زیرا او در عهد خود صادق بود﴾

۱۴۲۰- عَنْ سَلْمَةَ بِنِ الْأَكْوَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: مَرَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى نَفَرٍ مِنْ أَسْلَمَ يَنْتَضِلُونَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «ارْمُوا بَنِي إِسْمَاعِيلَ، فَإِنَّ آبَاءَكُمْ كَانُوا رَامِيًا ارْمُوا، وَأَنَا مَعَ بَنِي فُلَانٍ» قَالَ: فَأَمْسَكَ أَحَدُ الْفَرِيقَيْنِ بِأَيْدِيهِمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَا لَكُمْ لَا تَرْمُونَ». فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ نَرْمِي وَأَنْتَ مَعَهُمْ، قَالَ: «ارْمُوا وَأَنَا مَعَكُمْ كُلُّكُمْ» [رواه البخاری: ۳۳۷۳].

۱۴۲۰- از سلمه بن اکوع رضی الله عنه روایت است که گفت: گذر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر مردمی از بنی اسلم افتاد که مسابقه تیراندازی می‌کنند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای آن‌ها گفتند: «ای اولاد اسماعیل! تیراندازی کنید! زیرا پدرتان تیرانداز بود، و من به همراه بنی فلان هستم».

ابوذر رضی الله عنه می‌گوید: یکی از آن دو گروهی [که تیراندازی می‌کردند] از تیراندازی دست کشیدند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «چرا تیراندازی نمی‌کنید؟» گفتند: یا رسول الله! در صورتی که شما با آن گروه دیگر هستید، چگونه می‌توانیم با آن‌ها مسابقه بدهیم؟ فرمودند: «تیراندازی کنید و من به همراه همه شما هستم»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این گفته پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای مردمی از بنی اسلم که: «ای اولاد اسماعیل! تیراندازی کنید! زیرا پدرتان تیرانداز بود» دلالت بر این دارد که بنی اسلم از اولاد اسماعیل صلی الله علیه و آله هستند، از علی بن رباح رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که: «همه عرب‌ها از اولاد اسماعیل صلی الله علیه و آله هستند»، و از مکحول از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «همه عرب‌ها به جز از چهار قبیله از اولاد اسماعیل صلی الله علیه و آله هستند، [و این چهار قبیله عبارت اند از] سلف، اوزاع، حضر موت، و ثقیف».

۶- باب: قوله تعالى: ﴿وَالِیْ ثَمُوْدَ اٰخَاهُمْ صٰلِحًا﴾

باب [۶]: این قول خداون که: ﴿برای قوم ثمود برادر ایشان صالح را فرستادیم﴾

۱۴۲۱- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، «لَمَّا نَزَلَ الْحِجْرَ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ، أَمَرَهُمْ أَنْ لَا يَشْرَبُوا مِنْ بَيْرِهَا، وَلَا يَسْتَقُوا مِنْهَا»، فَقَالُوا: قَدْ عَجَنَّا مِنْهَا وَاسْتَقَيْنَا، «فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَطْرَحُوا ذَلِكَ الْعَجِينَ، وَيُهْرِيقُوا ذَلِكَ الْمَاءَ» [روا البخاری: ۳۳۷۸].

۱۴۲۱- از ابن عمر رضی اللہ عنہما روایت است که چون پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در غزوه تبوک در منطقه (حجر) [که سر زمین ثمود است] منزل گزیدید، به صحابه امر کردند که از چاه آن منطقه آب ننوشند، و با خود آب بر ندارند. صحابه گفتند: حالا از آب آن چاه خمیر کرده‌ایم، و با خود آب گرفته ایم، امر کردند که خمیر را دور ببیندازند، و آن آب را بیرون بریزند^(۱).

(۲) مراد از بنی فلان که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند که من با بنی فلان هستم، در یک روایت ابن الأدرع، و در روایت طبرانی محجن بن الأدرع است، و کسی که با وی مسابقه تیراندازی می‌داد، نضله بود، و بعد از اینکه پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند که من با ابن الأدرع هستم، نضله کمانش را از دستش انداخت و گفت: به خداوند قسم در صورت که شما با وی باشید، با او مسابقه نخواهم داد، و همان بود که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «تیراندازی کنید و من همراه همه شما هستم».

(۳) حاکم و ولی امر مسلمانان باید افراد مناسبی از رعیت خود را به تیراندازی تشویق نماید، و تیراندازی در جنگ‌های قدیم و حدیث از مهمترین و مؤثرترین اسلحه در جنگ است، تیراندازی در جنگ‌های قدیم عبارت از تیر و کمان بود، ولی در جنگ‌های امروز شامل توپ، تفنگ، موشک، و همه انواع اسلحه را می‌شود، که از فاصله دور به هدف زده می‌شود.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) گویند: سبب اینکه پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم آن‌ها را از نوشیدن آن آب منع کردند این بود که مبادا نوشیدن آن آب سبب قسوت قلب آن‌ها گردد، و یا برای آن‌ها کدام ضرر دیگری برساند.

(۲) و در روایت دیگری آمده است که چون صحابه رضی اللہ عنہم این سخن را گفتند، پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم به آن‌ها امر کردند که آب را بیرون بریزند، و خمیر را به شترها بدهند، و از چاهی که نافع صلی اللہ علیہ وسلم آب می‌خورد برای خود آب بردارند.

۷- باب: ﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ﴾ الآية

باب [۷]: ﴿آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرار رسید و به اولاد خود گفت که...﴾

۱۴۲۲- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: (الْكَرِيمُ، ابْنُ الْكَرِيمِ، ابْنُ الْكَرِيمِ، يُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ). [رواه البخاری: ۳۳۸۲].

۱۴۲۲- و از ابن عمر رضی الله عنهما از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت است که [درباره یوسف علیه السلام] فرمودند: [که وی] «کریم، فرزند کریم، فرزند کریم، فرزند کریم، یوسف فرزند یعقوب، فرزند اسحاق، فرزند ابراهیم علیه السلام است»^(۱).

۸- باب: حَدِيثُ الْخَضِرِ مَعَ مُوسَى

باب [۸]: قصة خضر با موسى [عليهما السلام]

۱۴۲۳- عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «إِنَّمَا سُمِّيَ الْخَضِرَ أَنَّهُ جَلَسَ عَلَى فَرَوَةٍ بَيْضَاءَ، فَإِذَا هِيَ تَهْتَزُّ مِنْ خَلْفِهِ خَضْرَاءَ» [رواه الخبارى: ۳۴۰۲].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در روایتی آمده است که کسی از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم پرسید سردار کیست؟ فرمودند: یوسف بن یعقوب علیه السلام، - زیرا وی از سه پشت پیامبر بود - آن شخص پرسید: در امت شما سردار کیست؟ فرمودند: «کسی که مالش حلال و سخاوتمند باشد»
(۲) این سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم که فرمودند:

الکریم، ابن الکریم، ابن الکریم یوسف بن اسحاق بن ابراهیم
در غالب شعر آمده است، و این شعر منافات با این قول خداوند متعال که درباره نبی خود محمد صلی الله علیه و سلم فرموده است: ﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ﴾ [یس: ۶۹] ندارد، زیرا اول آنکه این کلام به طور اتفاقی و بدون قصد به وزن شعری آمده است، و دوم آنکه می شود که مراد از آیه کریمه این باشد که شعر را صنعت و پیشه اش قرار ندادیم، پس اینکه گاه گاهی شعر در کلام نبی کریم صلی الله علیه و سلم دیده شود، با آیه کریمه مخالفتی ندارد.

۱۴۲۳- از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «از آن جهت خضر رضی الله عنه را خضر می‌گویند که وی چون بر زمین بی‌گیاه خشکی می‌نشست، آن زمین به اهتزاز در آمده و از پشت سرش سبز می‌شد»^(۱).

۱- در مورد خضر رضی الله عنه نکته قابل تذکر است:

(۱) طوری که امام طبری رحمته الله می‌گوید: خضر فرزند چهارم ابراهیم رضی الله عنه است، و در مرود اینکه پیامبر خدا است یا نه؟ عده از علماء بر این نظر اند که وی پیامبر است، مجاهد از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند که گفت: خضر پیامبر است، و بعضی از علماء می‌گویند که وی (ولی) است و نبی نیست، و از علی رضی الله عنه روایت است که گفت: خضر شخص نیک و صالحی است.

(۲) و همچنین در مورد اینکه تا هنوز زنده است یا نه، بین علماء اختلاف نظر وجود دارد، عده بسیار از علماء - خصوصاً آن‌هایی که به تصوف منسوب می‌باشند - به این نظر اند که وی زنده است، و در صحرا و بیابان‌ها دیده می‌شود، و گویند که عمر بن عبدالعزیز، و ابراهیم ادهم، و بشر حافی، و معروف کرخی، و سری سقطی، و جنید بغدادی، و ابراهیم خواص رحمهم الله و غیره او را دیده‌اند.

و عده دیگری از علماء از آن جمله امام بخاری، و ابراهیم حربی، و ابن جوزی، و ابوحسین منادی رحمهم الله، به این نظر اند که وی مرده است، و دلیل‌شان این قول خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ أَخْلَدَ﴾، یعنی: ما به هیچ انسانی پیش از تو زندگی جاوید نداده‌ایم، و همچنین از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که پیش از وفات خود به مدت کمی فرمودند: کسی از شما نیست که امروز نفس بکشد، و تا صد سال دیگر زنده بماند.

و طوری که امام عینی می‌گوید: جواب جمهور از این دو دلیل این است که: آیه کریمه نفی زندگی جاوید را می‌نماید، و کسانی که خضر را زنده می‌دانند می‌گویند که: تا آخر دنیا زنده می‌ماند، و سپس می‌میرد، و از حدیث نبوی این طور جواب می‌دهند که مراد از آن همان کسانی هستند که در آن وقت وجود داشتند، نه آنکه شامل همگان را تا روز قیامت بوده باشد، و دلیل‌شان این است که: بعد از این زمان کسانی بودند که بیش از صد سال زندگی کردند، از آن جمله: سلمان فارسی که سه صد سال عمر کرد، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دید، و حکیم ابن حزام که یکصد و بیست سال زندگی کرد.

و آنچه که قابل تذکر است این است که: کسانی که نظر آن‌ها زنده بودن خضر رضی الله عنه است، و از دلائل جانب مخالف در اینکه وی مرده است، جواب داده‌اند، برای خود دلیلی بر زنده بودن خضر رضی الله عنه - تا جایی که من اطلاع دارم - ذکر نکرده‌اند، والله تعالی أعلم.

۱۴۲۴- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَجْنِي الْكَبَاثَ، وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «عَلَيْكُمْ بِالْأَسْوَدِ مِنْهُ، فَإِنَّهُ أَطْيَبُهُ» قَالُوا: أَكُنْتَ تَرَعَى الْعَنَمَ؟ قَالَ: «وَهَلْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَقَدَّ رَعَاَهَا» [رواه البخاری: ۲۴۰۶].

۱۴۲۴- از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت: با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جایی (کبات) می چیدیم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «نوع سیاه آن را بچینید، که خوش مزه تر است».

از ایشان پرسیدند، مگر گوسفندی می چراندید؟

فرمودند: «مگر پیامبری هست که گوسفند نچرانده باشد»؟^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) کبات: میوه درخت اراک است، و در صحرا می روید، و در بعضی از مناطق جزیره العرب پیدا می شود، و اراک همان چوب مسواک است، و گویند: کبات هم رنگ انجیر است، و انسان، و شتر و گوسفند آن را می خورد، و مولد حرارت است، امام ابوحنیفه رحمته الله علیه می گوید، خوشه (کبات) هردو کف دست را پُر می کند، و اگر شتر آن را به دهان خود کند، از دهانش زیاد می آید.

(۲) انبیاء الله از طبقه فقراء برگزیده می شدند نه از بین اغنیاء، و از این سبب بود که بعضی از انبیاء الله چوپان و بعضی صاحب حرفه های دیگر بودند، از آن جمله: ایوب رضی الله علیه و آله خیاط، زکریاء رضی الله علیه و آله نجار، داود رضی الله علیه و آله آهنگر بود.

(۳) سبب چوپانی کردن انبیاء رضی الله علیهم این بوده است تا جهت وظیفه آینده خود که رهبری امت باشد، آمادگی بگیرند.

۱۰- باب: قول الله تعالى: ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ...

وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ﴾

باب [۱۰]: این قول خداوند متعال که: ﴿برای کسانی که ایمان آوردند، خداوند زن فرعون را مثال زده است...﴾

۱۴۲۵- عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «كَمَلَ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرٌ، وَلَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ: إِلَّا أَسِيَّةُ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ، وَمَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَإِنَّ فَضْلَ عَائِشَةَ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ» [رواه البخاری: ۳۴۱۱].

۱۴۲۵- از ابوموسی رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

از مردها عدۀ بسیاری به درجۀ کمال رسیدند، ولی از زنها به جز از آسیه همسر فرعون، و مریم دختر عمران کسی به درجۀ کمال نرسیده است، و برتری عائشه بر دیگر زنها مانند برتری ترید [ترید: طعامی است که در آن نان ریزه می‌شود] بر دیگر طعام‌ها است»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) بعضی از علماء با استناد بر این حدیث گفته‌اند که (آسیه) و (مریم) پیامبر بوده‌اند، و اشعری می‌گوید که از زنها شش نفر به درجۀ نبوت رسیده‌اند، که عبارت‌اند از: حواء، ساره، ام موسی، هاجر، آسیه، و مریم، و عدۀ دیگری بر این نظر‌اند که از زنها کسی به درجۀ نبوت نرسیده است، و همین قول راجح‌تر به نظر می‌رسد، زیرا دلیل صریحی که دلالت بر نبی بودن کدام زنی داشته باشد، به ثبوت نرسیده است، والله تعالی أعلم.

(۲) در مور فضیلت زنها این امت، در بعضی از احادیث آمده است که بهتری زنها این امت: خدیجه بنت خویلد، و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله می‌باشند، و حتی در بعضی از احادیث، فضیلت آنها از مریم و آسیه نیز بلندتر شمرده شده است، از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «بهترین زنها اهل بهشت خدیجه بنت خویلد، و فاطمه بنت محمد، و مریم دختر عمران، و آسیه زن فرعون است».

۱۱- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ... وَهُوَ مُلِيمٌ﴾

باب [۱۱]: این قول خداند متعال: ﴿و به تحقیق که یونس از جمله مرسلین بود...﴾

۱۴۲۶- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «مَا يَنْبَغِي لِعَبْدٍ أَنْ يَقُولَ إِنِّي خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى وَكَسَبَهُ إِلَى أَبِيهِ» [رواه البخاری: ۳۴۱۳].
۱۴۲۶- از ابن عباس رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «برای کسی مناسب نیست که بگوید: من [یعنی: محمد صلی الله علیه و آله] از یونس بن متی بهترم»، و او را به پدرش نسبت دادند^(۱).

۱۲- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَعَاتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا﴾

باب [۱۲]: این قول خداوند که: ﴿و برای داود زبور را دادیم﴾

۱۴۲۷- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ «خُفِّفَ عَلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْقُرْآنُ، فَكَانَ يَأْمُرُ بِدَوَابِّهِ فَتُسْرَجُ، فَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ قَبْلَ أَنْ تُسْرَجَ دَوَابُّهُ، وَلَا يَأْكُلُ إِلَّا مِنْ عَمَلِ يَدِهِ» [رواه البخاری: ۳۴۱۷].
۱۴۲۷- و از ابن عباس رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند:

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که: نباید کسی مرا از یونس بن متی بهتر بداند، روی تواضع بود، و یا در وقتی این سخن را گفتند که هنوز برای شان وحی نشده بود که سید البشر هستنی، ورنه فضیلت شان بر همه بشر ثابت است، خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید «من در روز قیامت سردار اولاد آدم هستم»، و یا شاید معنی حدیث چنین باشد که با وجود ثبوت فضیلت، نباید کسی بگوید که پیامبر اسلام از فلان پیامبر بهتر است و بر وی فضیلت دارد، یعنی: ولو آنکه در واقع چنین فضیلتی وجود دارد، ولی نباید آن را ذکر نمود، والله تعالی أعلم.

(۲) در اخیر حدیث نبوی شریف آمده است که: و او را [یعنی: یونس علیه السلام] به پدرش نسبت دادند، یعنی: گفتند که: یونس بن متی، و این رد واضح و صریح بر کسانی است که می گویند: (متی) نام مادر یونس علیه السلام است.

«خواندن قرآن [یعنی: زبور] برای داود عليه السلام تا حدی سبک و روان ساخته شده بود که امر می‌کرد تا مرکبش را زین کنند، و پیش از آنکه مرکبش زین می‌شد، قرآن را ختم می‌کرد، و به جز از زحمت کشید دست خود، از مدرک دیگری نان نمی‌خورد»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) خواندن زبور به این وقت اندک از نگاه عقل بشری امکان پذیر نیست، ولی کسی که فیض ربانی شامل حالش گردد، چنین کاری نسبت به وی مشکل نیست، در حدیث آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «گاهی در زمان اندک چنان برکت داده می‌شود که کارهای بسیار در آن انجام می‌پذیرد».

(۲) امام نووی رحمته الله می‌گوید: بیشترین حدی که در مورد ختم قرآن خبر داریم این است که شخصی قرآن را چهار بار در شب و چهار بار در روز ختم می‌کرد، و امام عینی رحمته الله می‌گوید: شخص حافظی را دیدم که در سه رکعت وتر در شب قدر، سه قرآن را ختم کرد.

ولی آنچه که به نظر می‌رسد این است که - در صورت ثبوت این روایات - برای این اشخاص حالات خاصی وجود داشته است، ورنه در حالت عادی، و برای افراد عادی چنین کاری امکان پذیر نیست، زیرا تلاوت کردن هر جزء قرآن کریم، حداقل وقتی را در حدود یک ربع ساعت در برمی‌گیرد، و به این اساس تلاوت تمام قرآن کریم احتیاج به هفت و نیم ساعت وقت دارد، و شخصی که در یک روز چهار قرآن را ختم می‌کند، به سی ساعت وقت ضرورت دارد، و البته هیچگاه یک روز از صبح تا شام سی ساعت شده نمی‌تواند، چنانچه کسی که در یک شب سه قرآن را ختم می‌کند، به بیست و دو و نیم ساعت وقت ضرورت دارد، و شب هیچگاه بیست و دو نیم ساعت نمی‌شود.

بنابراین جز اینکه بگوئیم برای چنین اشخاصی حالات خاصی وجود داشته، و این امر کرامتی برای آنها است، دیگر تاویلی برای این عمل نمی‌توان یافت، چنانچه بسیاری از علماء مانند سیوطی، عین، سرخسی، ابن حجر رحمهم الله و بسیاری دیگر از آنها بعد از تحصیل علم، در عمر اندک خود کتابهای زیادی را که به ده‌ها هزار صفحه می‌رسد، تالیف نموده‌اند، و این امر یک توفیق خاص خداوندی است، و برای افراد عادی - طوری که در این عصر پیشرفت علم و کمپیوتر شاهد آن هستیم - این قدر تالیفات علمی و تحقیقاتی در چند سال محدود، امکان پذیر نیست، و البته برای متقین و مخلصین چنین توفیقی از طرف خداوند متعال بعید نیست، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾.

۱۳- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾

باب [۱۳]: این قول خداوند متعال که: ﴿سُلَيْمَانَ رَا بَرَاى دَاوُدَ بَخْشِيْدِيْم...﴾

۱۴۲۸- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: «مَثَلِي وَمَثَلُ النَّاسِ، كَمَثَلِ رَجُلٍ اسْتَوْقَدَ نَارًا، فَجَعَلَ الْفَرَّاشُ وَهَذِهِ الدَّوَابُّ تَقَعُ فِي النَّارِ، وَقَالَ: كَانَتْ امْرَأَتَانِ مَعَهُمَا ابْنَاهُمَا، جَاءَ الذَّبُّ فَذَهَبَ بِأَبْنِ إِحْدَاهُمَا، فَقَالَتْ صَاحِبَتُهَا: إِنَّمَا ذَهَبَ بِأَبْنِي، وَقَالَتِ الْآخَرَى: إِنَّمَا ذَهَبَ بِأَبْنِي، فَتَحَاكَمَتَا إِلَى دَاوُدَ، فَقَضَى بِهِ لِلْكُبْرَى، فَخَرَجَتَا عَلَى سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ فَأَخْبَرَتَاهُ، فَقَالَ: ائْتُونِي بِالسَّكِينِ أَشْقُهُ بَيْنَهُمَا، فَقَالَتِ الصُّغْرَى: لَا تَفْعَلْ يَرْحَمُكَ اللَّهُ، هُوَ ابْنُهَا، فَقَضَى بِهِ لِلصُّغْرَى» [رواه البخارى: ۳۴۲۷].

۱۴۲۸- و از ابن عباس رضي الله عنهما روایت است که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده است که فرمودند: «مثل من با مردمان، مانند شخصی است که آتشی را برافروخته است، و پروانه‌ها و حشرات دیگر آمده و در آن آتش می‌افتند»^(۱).

و فرمودند: «دو زن همراه بچه‌های خود بودند که گرگی آمد و بچه‌ی یکی از آن‌ها را برد، یکی برای دیگری گفت که: بچه‌ی تو را برده است، دیگری گفت: نه خیر! بچه‌ی تو را برده است، و برای محاکمه نزد داود صلی الله علیه و آله رفتند، [داود صلی الله علیه و آله] حکم کرده که بچه برای زن کلان است.

آن دو زن نزد سلیمان بن داود [علیهما السلام] رفتند و از قضیه برایش خبر دادند، او گفت: کاردی بدهید تا این طفل را بین این دو زن تقسیم کنم.

زن کوچک‌تر گفت: خدا تو را خیر بدهد، چنین مکن، آن طفل بچه‌ی او است، [چون سلیمان این را شنید] طفل را برای زن کوچک‌تر داد»^(۲).

۱- یعنی: این آتش غرض استفاده و روشنی بر افروخته شده است، ولی کسانی که این چیز را نمی‌دانند، از این آتش بهره‌نبرده و مانند حشرات، سبب هلاکت خود می‌گردند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) سلیمان صلی الله علیه و آله از آن جهت حکم کرد که طفل را برای زن کوچک‌تر بدهند که برای زنده ماندن طفل، رضایت داد تا آن طفل را برای زن کلان‌تر داده شود، و از کشته شدنش جلوگیری به عمل آید، ولی زن کلان‌تر برای آنکه زن کوچک‌تر با وی در مصیبت شریک شود، رضایت به دو نیم کردن طفل داد، و این خود می‌رساند که طفل از وی نبود، ورنه هرگز به این کار رضایت نمی‌داد.

۱۴- باب: قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَكَةُ يَمْرَيْمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ...
أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ﴾

باب [۱۴]: این قول خداوند متعال که: ﴿زمانی را به یاد بیاور که ملائکه گفتند: ای مریم! خداوند تو را برگزیده است...﴾

۱۴۲۹- عَنْ عِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: «خَيْرُ نِسَائِهَا مَرْيَمُ ابْنَةُ عِمْرَانَ، وَخَيْرُ نِسَائِهَا خَدِيجَةُ» [رواه البخاری: ۳۴۳۲].

۱۴۲۹- از علی رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم که می فرمودند: «بهترین زن دنیا [در عصر و زمان خودش] مریم بنت عمران بود، و بهترین زن دنیا [در عصر و زمان خودش] خدیجه رضی الله عنها می باشد»^(۱).

۲) اینکه سلیمان رضی الله عنه حکم داود رضی الله عنه را نقض کرد، یا از طریق وحی بود که در این صورت وحی دوم ناسخ وحی اول واقع گردید، و یا از طریق اجتهاد بود، که اجتهاد سلیمان رضی الله عنه با آن اسلوب ظریف و حکیمانه خود از اجتهاد داود رضی الله عنه قوی تر بود، و در هر دو صورت مانعی در این نقض حکم وجود ندارد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) معنی ظاهر حدیث نبوی شریف همان است که ذکر گردید، و عدّه از علماء می گویند: معنی اش این است که: بهترین زنان بنی اسرائیل مریم بنت عمران، و بهترین زنان عرب خدیجه بنت خویلد است، و طوری که قبلاً یادآور شدیم در نسائی به روایت از ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «بهترین زن های اهل بهشت خدیجه بنت خویلد، فاطمه بنت محمد، مریم بنت عمران، و آسیه بنت مزاحم همسر فرعون هستند.

۲) اینکه مریم رضی الله عنها بهترین زن های دنیا در عصر خود است، اسباب فراوانی دارد، از آن جمله اینکه: جبرئیل رضی الله عنه با وی سخن زد، و خداوند در وی از روح خود نفخ کرد که سبب ولادت عیسی رضی الله عنه شد، و به کلمات خدا تصدیق نمود، و از جمله قانتین بود، و اینکه خدیجه رضی الله عنها بهترین زن های عصر خود می باشد، نیز اسباب زیادی دارد، از آن جمله اینکه: وی پیش از بعثت، با پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم هموائی می کرد، و بعد از نزول وحی به مجرد آنکه پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم از پیامبر خود برایش خبر دادند، ایشان را تصدیق کرد، و به این طریق اولین فرد مسلمان این امت است، و فضائل این زن نیکوکار بسیار و مناقبش بی شمار است، رضی الله تعالی عنها وأرضاها.

۱۴۳۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: «نِسَاءُ قُرَيْشٍ خَيْرٌ نِسَاءٍ رَكِبْنَ الْإِبِلَ، أَحْنَاهُ عَلَى طِفْلِ، وَأَرْعَاهُ عَلَى زَوْجٍ فِي ذَاتِ يَدِهِ» [رواه البخاری: ۳۴۳۴].

۱۴۳۰- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمودند: «بهترین زن‌های که بر شتر سوار شده‌اند [یعنی: بهترین زن‌های عرب] زن‌های قریش هستند، زیرا بر طفل خود مهربان، و بر مال شوهر خود امانت دار هستند»^(۱).

۱۵- باب: قوله تعالى: ﴿يَتَأَهَّلَ الْأَهْلُ الْأَكْتَبِ لَا تَعْلُوا فِي دِينِكُمْ... وَكَيْلًا﴾

باب [۱۵]: این قول خداوند متعال که: ﴿ای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید...﴾

۱۴۳۱- عَنْ عُبَادَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ عِيسَى عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، وَكَلِمَتُهُ أَلْفَاها إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ، وَالْحَنَّةُ حَقٌّ، وَالتَّارُ حَقٌّ، أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَى مَا كَانَ مِنَ الْعَمَلِ» [رواه البخاری: ۳۴۳۵].

۱۴۳۱- از عبادۀ رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمودند:

«کسی که شهادت بدهد بر اینکه: خدای دیگری جز خدای یگانه وجود ندارد، و شریکی برای او نیست، و محمد صلی الله علیه و سلم بنده و رسول او است، و عیسی علیه السلام بنده خدا و رسول او است، و کلمه او است که برای مریم القاء نموده است، و روحی از جانب خدا

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) از این گفته نبی کریم صلی الله علیه و سلم که بهترین زن‌های که بر شتر سوار شده‌اند زن‌های قریش هستند، مریم علیها السلام خارج می‌گردد، زیرا ثابت نشده است که وی بر شتر سوار شده باشد.

(۲) و یا می‌شود که مقصد پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم از فرموده‌شان که: بهترین زن‌های که بر شتر سوار شده‌اند... تنها زن‌های باشند که در جزیره العرب بودند، و به این طریق زن‌های که در خارج این محدوده قرار داشتید، در این مفاضله داخل نمی‌شوند.

(۳) و دیگر اینکه: فضیلتی که برای زن‌های مذکور در این حدیثی نبوی شریف آمده است، دو فضیلت است، یکی: مهربان بودن بر طفل، و دیگری امانت داری از مال شوهر، ولی در فضائل دیگری می‌شود که زن‌های دیگری مانند: مریم، و آسیه، و هاجر، و غیره از این زن‌ها بهتر باشند، چنانچه که بهت هم هستند.

است، و بهشت حق، و دوزخ حق است، با هر عملی که داشته باشد، خداوند او را به بهشت می‌برد»^(۱).

۱۶ - باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا...﴾

باب [۱۶]: این قول خداوند متعال که: ﴿مَرْيَمَ رَا هِنْكَامِي كَهْ﴾ مَرْيَمَ رَا هِنْكَامِي كَهْ از اهل خود گوشه گیری کرد، در کتاب ذکر کن...﴿

۱۴۳۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «لَمْ يَتَكَلَّمْ فِي الْمَهْدِ إِلَّا ثَلَاثَةً: عِيسَى، وَكَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ جُرَيْجٌ، كَانَ يُصَلِّي، جَاءَتْهُ أُمُّهُ فَدَعَتْهُ، فَقَالَ: أُجِيبُهَا أَوْ أُصَلِّي، فَقَالَتْ: اللَّهُمَّ لَا تُمِتْهُ حَتَّى تُرِيَهُ وَجُوهَ الْمُؤْمِسَاتِ، وَكَانَ جُرَيْجٌ فِي صَوْمَعِيهِ، فَتَعَرَّضَتْ لَهُ امْرَأَةٌ وَكَلَّمَتْهُ فَأَبَى، فَأَتَتْ رَاعِيًا فَأَمَكَّتَهُ مِنْ نَفْسِهَا،

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) شکی نیست که اصل ایمان شهادت (أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ) می‌باشد، و اینکه عیسی عليه السلام به آن اضافه شده است، سببش رد بر نصاری است که صفت عبودیت و رسالت را برای وی قائل نیستند، بلکه می‌گویند که عیسی فرزند خدا است، و جزئی از الوهیت است، و با رکنی از ارکان سه گانه الوهیت است، و از اینجا است که از راه حق و حقیقت منحرف گردیده و به راه گمراه و ضلال کشیده شده‌اند.

(۲) رفتن به بهشت با وجود متصف شدن به همه صفات هشتگانه که در حدیث نبوی شریف آمده است، منافی با رفتن قبلی به دوزخ نیست، زیرا کسانی که مرتکب گناه و معاصی شده‌اند، اگر مورد عفو و رحمت الهی قرار گیرند، از رفتن به آتش دوزخ نجات می‌یابند، ورنه به اندازه گناهان خود به دوزخ عذاب گردیده و سپس به سبب شفاعت نبی کریم صلی الله علیه و آله از دوزخ نجات یافته و به بهشت می‌روند.

همچنین کسانی که بر ذمه آن‌ها حقی از حقوق الناس می‌باشد، اگر در دنیا حق آن‌ها را اداء نکرده باشند، در آخرت، - طوری که در احادیث دیگری آمده است - این شخص جانی اگر ثوابی داشته باشد، از وی گرفته شده و برای شخص مظلوم داده می‌شود، و اگر ثوابی نداشته باشد، از گناهان شخص مظلوم گرفته شده و بر عهده ظالم نهاده می‌شود، که در نتیجه به اندازه گناهان خود، و گناهانی که از آن شخص دیگر بر گردن وی گذاشته شده است، در دوزخ می‌سوزد، و اینکه چنین اشخاصی چگونه و چه وقت از آتش دوزخ نجات می‌یابند، چیزی است که خداوند متعال خودش می‌داند، و مسئله حقوق الناس را می‌توان در کتاب دیگر ما که در موضوع (مال حرام) نوشته شده است، و یا در مقدمه همین کتاب به تفصیل هرچه بیشتر مطالعه کرد.

فَوَلَدَتْ غُلَامًا، فَقَالَتْ: مِنْ جُرَيْجٍ فَأَتَتْهُ فَكَسَرُوا صَوْمَعَتَهُ وَأَنْزَلُوهُ وَسَبُّوهُ، فَتَوَضَّأَ وَصَلَّى ثُمَّ أَتَى الْغُلَامَ، فَقَالَ: مَنْ أَبُوكَ يَا غُلَامُ؟ قَالَ: الرَّاعِي، قَالُوا: نَبِيُّ صَوْمَعَتِكَ مِنْ ذَهَبٍ؟ قَالَ: لَا، إِلَّا مِنْ طِينٍ. وَكَانَتْ امْرَأَةٌ تُرَضِعُ ابْنًا لَهَا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَمَرَّ بِهَا رَجُلٌ رَاكِبٌ دُو شَارَةَ فَقَالَتْ: اللَّهُمَّ اجْعَلِ ابْنِي مِثْلَهُ، فَتَرَكَ ثَدْيَهَا وَأَقْبَلَ عَلَى الرَّاكِبِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْنِي مِثْلَهُ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى ثَدْيِهَا يَمِصُّهُ، - قَالَ: أَبُو هُرَيْرَةَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَمِصُّ إِبْصَعَهُ - ثُمَّ مَرَّ بِأَمَةٍ، فَقَالَتْ: اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلِ ابْنِي مِثْلَ هَذِهِ، فَتَرَكَ ثَدْيَهَا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِثْلَهَا، فَقَالَتْ: لِمَ ذَاكَ؟ فَقَالَ: الرَّاكِبُ جَبَّارٌ مِنَ الْجَبَابِرَةِ، وَهَذِهِ الْأَمَةُ يَقُولُونَ: سَرَفَتِ، وَزَنَيْتِ، وَلَمْ تَفْعَلِ» [رواه البخاری: ۳۴۳۶].

۱۴۳۲- از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «به غیر از سه نفر، کس دیگری در گهواره سخن نزده است»^(۱): [اول]: عیسی علیه السلام.

۱- مراد از آن این است که در بنی اسرائیل به جز از این سه طفل، طفل دیگری در گهواره سخن نزده است، ورنه اطفالی که در گهواره سخن گفته‌اند نه طفل هستند.

اول: شاهد یوسف علیه السلام

دوم: طفلی که مادرش ماشطه بنت فرعون را به صبر دعوت کرد، زیرا هنگامی که فرعون می‌خواست ماشطه را به دریا بیندازد، آن طفل برایش گفت: مادرم صبر کن زیرا من بر حق هستم.

سوم: یحیی علیه السلام.

چهارم: طفل اصحاب ادود، زیرا وقتی که آن گروه ظالم می‌خواستند مادرش را در آتش بیندازند، مادرش از رفتن به آتش خودداری نمود، آن طفل برای مادرش گفت: مادرم صبر کن، زیرا تو بر حق هستی.

پنجم: محمد صلی الله علیه و آله: بیهقی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند که گفت: حلیمه می‌گفت: برای بار اول که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را شیر دادم، سخن زد و گفت: «الله اکبر کبیرا، والحمد لله کثیرا، وسبحان الله بکرة وأصیلا».

ششم: شاهد محمد صلی الله علیه و آله: و باز بیهقی از معیقب یمانی روایت می‌کند که گفت: در سال حجة الوداع که به حج رفتم، به خانه رفتم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن خانه بودند، و چیزی عجیبی را دیدم، شخصی از اهل یمامه فرزندش را که همان روز تولد شده نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن طفل پرسیدند: من کیستم؟ آن طفل گفت: تو پیامبر خدا هستی، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایش گفتند، راست می‌گوئی بارک الله فیک، و آن طفل تا وقتی که جوان شد، سخن نمی‌زد، و ما برایش

[دوم]: در بنی اسرائیل شخصی بود که به نام (جریج) یاد می‌شد، این شخص در حال نماز خواندن بود که مادرش آمد و او از صدا زد، باخود گفت: آیا جواب مادرم را بدهم و یا نمازم را بخوانم؟ [چون جواب مادرش را نداد] مادرش گفت: خدایا! او را نمیران تا زن‌های زناکار را برایش نشان بدهی.

جریج در عبادتگاهش بود که زنی آمد و با او سخن زد، ولی او از سخن زدن با آن زن خودداری نمود، آن زن نزد چوبانی آمد و خود را در اختیارش گذاشت، و از آن چوپان طفلی به دنیا آورد، و ادعا کرد که این طفل از (جریج) است، مردم آمدند و عبادتگاه (جریج) را خراب کردند، و او را از آنجا بیرون نمودند و دشنام دادند.

[جریج] وضوء ساخت، و نماز خواند، و بعد از آن نزد آن بچه آمد و از وی پرسید: ای بچه! پدر تو کیست؟ گفت: فلان چوپان است، مردم گفتند: عبادتگاهت را از طلا دوباره آباد می‌کنیم، گفت: به جز از خشت و گل از چیز دیگری نمی‌خواهم.

[سوم]: زنی بود از بنی اسرائیل، طفلش را شیر می‌داد که سواری با نشان‌ها و مدال‌ها از نزدش گذشت، آن زن گفت: خدایا! این طفلم را مثل او بگردان، آن طفل سینه مادرش را گذاشت و روی خود را به طرف آن سوار نموده و گفت: خدایا! مرا مثل او مگردان، این را گفت و دوباره سینه مادرش را گرفت و به مکیدن شروع کرد». ابوهیره رضی الله عنه گفت که: گویا همین حالا به طرف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نگاه می‌کنم که انگشت خود را می‌مکند ^(۱).

«سپس آن زن با طفلش بر کنیزی گذشت، مادرش گفت: خدایا! طفل مرا مثل این کنیز مگردان، و آن طفل سینه مادرش را گذاشت و گفت: خدایا! مرا مثل این کنیز بگردان.

مادرش از آن طفل پرسید: سبب این گفتارت چه بود؟

گفت: آن سوار، ستمگری از ستمگران بود، و این کنیز، مردم برایش می‌گویند که زنا کردی، دزدی کردی، در حالی که او مرتکب چنین اعمالی نشده است» ^(۲).

(مبارک یمامه) می‌گفتیم، و سه طفل دیگر، آن‌هایی اند که ذکرشان در متن حدیث نبوی شریف آمده است.

۱- پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن جهت انگشت خود را مکیدند، تا حالت آن طفل را برای ناظرین مجسم سازند، تا وقاعه برای آن‌ها دلنشین‌تر و متیقن‌تر گردد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱۴۳۳- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «رَأَيْتُ عَيْسَى وَمُوسَى وَإِبْرَاهِيمَ، فَأَمَّا عَيْسَى فَأَحْمَرُ جَعْدٌ عَرِيضُ الصَّدْرِ، وَأَمَّا مُوسَى، فَأَدَمُ جَسِيمٌ سَبُطٌ كَأَنَّهُ مِنْ رِجَالِ الرُّطِّ» [رواه البخاری: ۳۴۳۸].

۱۴۳۳- از ابن عمر رضی اللہ عنہما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند:

«عیسی و موسی و ابراهیم علیہم السلام را دیدم، عیسی علیہ السلام شخصی است که گلگون رنگ و دارای موی‌های مجعد و سنیۀ فراخ، و موسی علیہ السلام شخصی است گندم گون، جسیم، [یعنی: بلند قامت] و موهایش ریخته است، گویا شخصی از مردم (رُطَّ) است^(۱).

(۱) در نماز نفل، اطاعت از مادر، بهتر از استمرار بر نماز است، در حدیث آمده است که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «اگر جریح فقاقت می‌داشت، می‌دانست که اطاعت از مادر بهتر از عبادت پروردگار است».

(۲) در نماز نفل اگر ضرورتی نباشد، استمرار بر نماز لازم است.

(۳) اگر جریح پیامبر بوده باشد، سخن زدن طفل برایش معجزه، و اگر ولی بوده باشد، برایش کرامت شمرده می‌شود، و در نتیجه ثابت می‌شود که کرامت برای اولیاء الله حق است، و یا شاید چون (جریح) مظلوم واقع شده بود، و آن زن فاحشه به دروغ بر وی تهمت زده بود، خداوند متعال جهت احقاق حق مظلوم، آن طفل را به نطق آورد، والله تعالی أعلم.

(۴) وضوء ساختن خاص برای این امت نیست، بلکه امم دیگر نیز هنگام نماز خواندن وضوء می‌ساختند.

۵- برای دفاع از خود، فضیحت کردن ظالم جواز دارد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) رُطَّ: جنسی از مردم سودان است.

(۲) مراد از جسامت نسبت به موسی علیہ السلام آن است که وی شخص بلند قامتی بود، نه آنکه شخص تنومندی بوده باشد، و لفظ (جسیم) همانطوری که به معنی تنومند و چاق استعمال می‌شود، به معنی بلند قامت نیز استعمال می‌شود، و اینکه گفتیم مراد از جسامت نسبت به موسی علیہ السلام شخص لاغر اندامی بود.

(۴) در این حدیث نبوی شریف نسبت به ابراهیم علیہ السلام چیزی نیامده است، و در روایت دیگری آمده است که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم گفتند: «و ابراهیم علیہ السلام را دیدم، و من شبیه‌ترین فرزندش نسبت به وی می‌باشم».

۱۴۳۴- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَرَانِي اللَّيْلَةَ عِنْدَ الْكَعْبَةِ فِي الْمَنَامِ، فَإِذَا رَجُلٌ آدَمُ، كَأَحْسَنِ مَا يُرَى مِنْ أَدَمِ الرِّجَالِ تَضْرِبُ لِمَتُّهُ بَيْنَ مَنْكَبَيْهِ، رَجُلٌ الشَّعْرُ، يَقْطُرُ رَأْسُهُ مَاءً، وَاضِعًا يَدَيْهِ عَلَى مَنْكَبَيْ رَجُلَيْنِ وَهُوَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالُوا: هَذَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ، ثُمَّ رَأَيْتُ رَجُلًا وَرَاءَهُ جَعْدًا قَطِطًا أَعْوَرَ الْعَيْنِ الْيُمْنَى، كَأَشْبَهَ مَنْ رَأَيْتُ بِابْنِ قَطَنِ، وَاضِعًا يَدَيْهِ عَلَى مَنْكَبَيْ رَجُلٍ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: الْمَسِيحُ الدَّجَالُ» [رواه البخاری: ۳۴۴۰].

۱۴۳۴- و از ابن عمر رضی اللہ عنہما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: شب گذشته به خواب دیدم که نزد خانه کعبه هستم، در این وقت شخص گندم گونی را دیدم که از خوش چهره‌ترین اشخاص گندم گون بود، کاکلش به شانه‌هایش می‌رسید، موهایش شانه زده بود و از سرش آب می‌چکید، و در حالی که دست‌هایش را بر سرشانه‌های دو نفر دیگر نهاده بود، به خانه [کعبه] طواف می‌کرد، گفتم: این شخص کیست؟ گفتند: این مسیح بن مریم است.

و در پشت سرش شخص دیگری را دیدم که موهایش پریچ و تاب بود، و چشم راستش کور، و خیلی شبیه به (ابن قطن) بود [ابن قطن: کسی بود از قبیله خزاعه که در جاهلیت مرده بوده، دست‌هایش را بر شانه‌های شخص دیگری گذاشته بود و به خانه [کعبه] طواف کرد.

گفتم: این کیست؟

گفتند: این مسیح دجال است»^(۱).

۱۴۳۵- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى قَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعِيسَى أَحْمَرَ، وَلَكِنْ قَالَ: «بَيْنَمَا أَنَا نَائِمٌ أَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ، فَإِذَا رَجُلٌ آدَمُ، سَبُطٌ

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) دجال کسی است که در آخر زمان ظهور کرده و دعوی الوهیت می‌کند.

(۲) عیسی صلی اللہ علیہ وسلم را از آن جهت (مسیح) می‌گویند که چون مریض را مسح می‌کرد، به اذن پروردگار شفا می‌یافت، و دجال را از آن جهت (مسیح) می‌گویند: که چشم راستش ممسوح یعنی کور است، و یا از این جهت او را (مسیح) می‌گویند که اکثر مناطق روی زمین را مسح می‌کند، یعنی می‌پیماید.

الشَّعْرِ، يُهَادَى بَيْنَ رَجُلَيْنِ، يَنْطُفُ رَأْسُهُ مَاءً، أَوْ يُهْرَاقُ رَأْسُهُ مَاءً، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: ابْنُ مَرْيَمَ، فَذَهَبْتُ أَلْتَفِتُ، فَإِذَا رَجُلٌ أَحْمَرُ جَسِيمٌ، جَعْدُ الرَّأْسِ، أَعْوَرُ عَيْنِهِ الْيُمْنَى، كَأَنَّ عَيْنَهُ عِبَبَةٌ طَافِيَةٌ، قُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: هَذَا الدَّجَالُ، وَأَقْرَبُ النَّاسِ بِهِ، سَبَّهَا ابْنُ قَطَنِ» [رواه البخاری: ۳۴۴۱].

۱۴۳۵ - و از ابن عمر رضی اللہ عنہما در روایت دیگری آمده است که گفت: به خداوند سوگند است که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نگفته‌اند عیسی علیہ السلام سرخ چهره است، بلکه گفتند که: «در حالی که من خواب بودم [در خواب دیدم] که به کعبه طواف می‌کنم، شخص گندم گونی را دیدیم که موهایش ریخته، و به دو نفر تکیه داده بود، و از سرش آب می‌چکید - و یا گفتند: از سرش آب می‌ریخت - گفتیم: این شخص کیست؟ گفتند که: [عیسی] بن مریم است.

بعد از آن ملتفت شدم شخص دیگری را [دیدم] که رنگش سرخ، جثه‌اش بزرگ، موهای سرش مجعد و چشم راستش کور، و به مانند دانه انگوری برآمده است، پرسیدم: این کیست: گفتند: این دجال است، و این شخص، از هر کسی به (ابن قطن) شباهت بیشتری داشت»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این دیدن پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آن سه نفر را غیر از دیدنی است که در حدیث قبلی آمده است، زیرا دیدن بار اول در شب معراج، و دیدن این بار در خواب صورت گرفته است، و اتتبه خواب انبیاء الله حق است و حکم دیدن در بیداری را دارد.

(۲) این دیدار پیامبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم با انبیاء الله در نزد بعضی از علماء از طریق روح صورت گرفته است، ولی امام عینی رحمۃ اللہ علیہ نظرش این است که این دیدار در عالم جسمانی بوده است، نه در عالم روحانی، و دلیلش این است که انبیاء علیہم السلام از شهداء مرتبه بالاتری دارند، و چون شهداء زنده هستند، پس انبیاء به طریق اولی زنده می‌باشند، ولی آنچه که به نظر می‌رسد این است که گرچه زنده بودن شهداء حق است، زیرا به نص قرآن ثابت گردیده است، ولی آیا زنده بودن آنها مانند همین زندگی عادی ما است، و یا به صورت دیگری است که مناسب و خاص برای آنها است، که البته واقعیت امر همین نظر اخیر را ترجیح می‌دهد، پس کسانی که می‌گویند: این دیدار، دیدار روحی بوده است، از حقیقت دور نرفته‌اند، والله تعالی أعلم.

۱۴۳۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: «أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِابْنِ مَرْيَمَ، وَالْأَنْبِيَاءِ أَوْلَادُ عِلَّاتٍ، لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ نَبِيٌّ» [رواه البخاری: ۳۴۴۲].

۱۴۳۶- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمودند: «من از هرکس دیگری به عیسی علیه السلام سزاوارترم، انبیاء علیهم السلام مانند برادرانی هستند که پدرشان یکی و دارای مادران مختلفی هستند، بین من و او پیامبر دیگری نیست»^(۱).

۱۴۳۷- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَالْأَنْبِيَاءِ إِخْوَةٌ لِعِلَّاتٍ، أُمَّهَاتُهُمْ شَتَّى وَدِينُهُمْ وَاحِدٌ» [رواه البخاری: ۳۴۴۳].

۱۴۳۷- و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «من در دنیا و آخرت، به عیسی بن مریم علیه السلام سزاوارترم انبیاء علیهم السلام مانند برادرانی هستند که پدرشان یکی و مادرهایشان مختلف هستند، و دین‌شان یکی است»^(۲).

۱۴۳۸- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «رَأَى عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَجُلًا يَسْرِقُ، فَقَالَ لَهُ: أَسْرَفْتَ؟ قَالَ: كَلَّا وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، فَقَالَ عِيسَى: آمَنْتُ بِاللَّهِ، وَكَذَّبْتُ عَيْنِي» [رواه البخاری: ۳۴۴۴].

۱۴۳۸- و از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمودند: «عیسی بن مریم علیه السلام شخصی را دید که دزدی می‌کند، برایش گفت: آیا دزدی کردی؟

۱- معنی این سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم که فرمودند: «انبیاء علیهم السلام مانند برادرانی هستند که پدرشان یکی و دارای مادران مختلفی هستند»، این است که: اصل دین‌شان توحید، و فروع شریعت آن‌ها مختلف است، پس مراد از پدر، اصل دین، و مراد از مادرهای مختلف فروع شریعت آن‌ها است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا﴾.

۲- یعنی: دین همه از طرف خدا است، و به فرمان او تعالی عمل می‌کنند، و یا اینکه در مسئله ایمان به خدا، و رسل، و کتب و روز آخرت دارای عقیده واحدی هستند، ولی در فروع شریعت مانند: کیفیت نماز، و روزه، و نکاح، و طلاق و امثال این‌ها با یکدیگر مختلف هستند.

گفت: سوگند به خدای که جز او خدای دیگری نیست دزدی نکردم.
عیسی علیه السلام گفت: به خدا ایمان دارم و می گویم: چشمم دروغ گفته است»^(۱).

۱۴۳۹- عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «لَا تُظْرُونِي، كَمَا أَظَرَّتِ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ، فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُهُ، فَقُولُوا عَبْدُ اللَّهِ، وَرَسُولُهُ» [رواه البخاری: ۳۴۴۵].

۱۴۳۹- از عمر رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «درباره من، مانندی که نصاری درباره مریم علیها السلام غلو کردند، غلو نکنید، من فقط بنده خدا هستم، بگوئید که: [محمد صلی الله علیه و آله] بنده خدا و رسول خدا است»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) حدود به شبهه ساقط می گردد.

(۲) قاضی نمی تواند به اساس علم خود در قضا حکم کند، و این نظر جمهور علماء است، ولی امام شافعی رحمته الله می گوید: حکم قاضی به اساس علمش در حدود جواز ندارد، ولی در قضایای دیگر جواز دارد.

(۳) و اینکه عیسی علیه السلام بعد از سوگند آن شخص، گفت که: (به خدا ایمان دارم و می گویم: چشمم دروغ گفته است)، سببش آن است که وی برای نام خدا، نهایت احترام و تمکین داشت، تا جایی که عین الیقین خود را در مقابل نام خدا نادیده گرفت.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از این فرموده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که: «درباره من، مانندی که نصاری درباره مریم علیها السلام غلو کردند، غلو نکنید» این است که: به مانند آنکه نصاری در مدح عیسی علیه السلام غلو کردند و نسبت به وی دعوی الوهیت نمودند، در مدح من غلو نکنید.

(۲) ذکر صفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به صفاتی که در قرآن کریم و سنت نبوی برای شان ثابت شده است، در غلو داخل نمی گردد، مانند اینکه بگوئیم ایشان: خاتم النبیین، خیر البشر، دارای مقام محمود، صاحب حوض، دارای شفات کبری، دارای خلق عظیم، و دارای صفات دیگری امثال این صفات هستند، زیرا غلو عبارت از چیزی است که واقعیت نداشته باشد، ولی این صفات و امثال اینها نسبت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله واقعیت دارد، و در قرآن کریم و احادیث صحیح نبوی ثابت شده است.

(۳) اگر کسی بگوید که آیا این نظریه غلو کردن نسبت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در عصر خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وجود داشت؟ در جواب باید گفت که (نه)، ولی احتمالش موجود بود، زیرا کسانی برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتند: «آیا می شود که برای شما سجده کنیم؟ فرمودند: اگر کسی را امر می کردم که

۱۷- باب: نزول عیسی ابن مریم علیهما السلام

باب [۱۷]: نزول عیسی بن مریم علیهما السلام

۱۴۴۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ ابْنُ مَرْيَمَ فِيكُمْ، وَإِمَامُكُمْ مِنْكُمْ» [رواه البخاری: ۳۴۴۹].

۱۴۴۰- از ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «در زمانی که عیسی علیه السلام در بین شما بیاید، و امام شما [در نماز] از خود شما باشد، حال شما چگونه خواهد بود؟»^(۱).

برای کسی سجده کند، زن را امر می‌کردم که برای شوهرش سجده کند»، از این معلوم می‌شود که نوعی از این مفکوره وجود داشته است، و برای آنکه این نظر گسترش نیابد، از اول برای امت خود از آن هشدار دادند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) وقتی که عیسی علیه السلام نزول می‌کند، دو جامهٔ نباتی رنگ، یعنی: جامهٔ که اندکی زرد است، به بر دارد.

(۲) عیسی علیه السلام را در وقت نزول ابری حمل می‌کند، و در حالی که دست‌هایش بر شانهٔ دو ملک نهاده است، بر باب شرقی دمشق فرود می‌آید.

(۳) چون عیسی علیه السلام نزول کرد، یهود و نصاری نزدش می‌آیند و می‌گویند ما اصحاب تو می‌باشیم، می‌گوید: شما دروغ می‌گوئید، اصحاب من، مهاجرین و مجاهدین هستند، در این وقت عیسی علیه السلام خلیفهٔ مسلمانان را می‌بیند که برای آن‌ها نماز می‌خواند، و چون خلیفهٔ مسلمانان عیسی علیه السلام را می‌بیند، از وی می‌خواهد که برای مردم امامت بدهد، عیسی علیه السلام می‌گوید: من آمده‌ام که وزیر باشم نه امیر.

(۴) مدت بقای عیسی علیه السلام در روی زمین به حسب روایات مختلف، هفت سال، و یا نوزده سال، و یا بیست و چهار سال، و یا چهل سال، و چهل و پنج سال است.

(۵) عیسی علیه السلام بعد از نزول خود بر روی زمین، با زنی از مردم **زرد از دواج** می‌کند، و خداوند برایش دو فرزند می‌دهد که یکی را محمد و دیگری را موسی نام می‌گذارد، و بعد از آن می‌میرد، و در بیت المقدس دفن می‌شود.

(۶) در زمانی که عیسی علیه السلام بر روی زمین می‌باشد، خلیفه و قاضی و مفتی و پولیسی وجود ندارد.

(۷) عیسی علیه السلام در زمان بود و باش خود در روی زمین، به شریعت سیدنا محمد صلی اللہ علیہ وسلم حکم می‌کند، و از خود شریعت دیگری نمی‌آورد.

۱۸ - باب: مَا ذَكَرَ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ

باب [۱۸]: آنچه که از بنی اسرائیل گفته شده است

۱۴۴۱- عَنْ حُدَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «إِنَّ مَعَ الدَّجَالِ إِذَا حَرَجَ مَاءً وَنَارًا، فَأَمَّا الَّذِي يَرَى النَّاسُ أَنَّهَا النَّارُ فَمَاءٌ بَارِدٌ، وَأَمَّا الَّذِي يَرَى النَّاسُ أَنَّهُ مَاءٌ بَارِدٌ فَتَارٌ تُحْرِقُ، فَمَنْ أَدْرَكَ مِنْكُمْ فَلْيَقَعْ فِي الَّذِي يَرَى أَنَّهَا نَارٌ، فَإِنَّهُ عَذْبٌ بَارِدٌ» [رواه البخاری: ۳۴۵۰].

۱۴۴۱- از حدیفه رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمودند: «هنگامی که دجال خروج می کند با وی آبی و آتشی است، آنچه را که مردم آتش می بینند، در واقع آب سردی است، و آنچه را که مردم آب سردی فکر می کنند، در واقع آتش سوزانی است.»
«کسی که از شما زمان دجال را درک کرد، آنچه را که آتش می بیند اختیار کند، زیرا آن آتش در واقع آب گوارائی است»^(۱).

۱۴۴۲- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: إِنَّ رَجُلًا حَضَرَ الْمَوْتَ، فَلَمَّا يَبَسَ مِنَ الْحَيَاةِ أَوْصَى أَهْلَهُ: إِذَا أَنَا مُتُّ فَاجْمَعُوا لِي حَطَبًا كَثِيرًا، وَأَوْقِدُوا فِيهِ نَارًا، حَتَّى إِذَا أَكَلْتُ لَحْمِي وَخَلَصْتُ إِلَى عَظْمِي فَامْتَحِشْتُ، فَخُدُّوهَا فَاطْحِنُوهَا، ثُمَّ انظُرُوا يَوْمًا رَاحًا فَادْرُوهُ فِي الْيَمِّ، فَفَعَلُوا، فَجَمَعَهُ اللَّهُ فَقَالَ لَهُ: لِمَ فَعَلْتَ ذَلِكَ؟ قَالَ: مِنْ خَشْيَتِكَ، فَغَفَرَ اللَّهُ لَهُ» [رواه البخاری: ۳۴۵۲].

۱۴۴۲- و از حدیفه رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمودند: «شخصی زمان مرگش فرا رسید، و چون از زندگی نا امید شد، برای بازماندگانش سفارش کرد که: چون مردم، برایم هیزم بسیاری جمع کنید، و آن هیزم را آتش بزنید، بعد از اینکه آتش گوشتم را خورد و به استخوان رسید، استخوان ها را بگیرید ارد کنید، و در روزی که باد شدیدی می وزید، آرد استخوانم را در دریا به باد بدهید.»

۱- و در صحیح مسلم از ابوهیره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «و وقتی که دجال می آید با وی چیزی است که مانند بهشت و دوزخ است، و آنچه را که می گوید بهشت است، در حقیقت دوزخ است.»

بازماندگانش چنین کردند، و خداوند متعال اجزای او را جمع کرد و برایش گفت:
چرا چنین وصیتی کرده بودی؟»
«گفت: از ترس [عذاب] تو و خداوند متعال برایش آمرزید»^(۱)

۱۴۴۳- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ، كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ، وَإِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَسَيَكُونُ خُلَفَاءُ فَيَكْفُرُونَ» قَالُوا: فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: «فُوا بِبَيْعَةِ الْأَوَّلِ فَالْأَوَّلِ، أَعْظَوْهُمْ حَقَّهُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ سَأَلُهُمْ عَمَّا اسْتَرَعَاهُمْ» [رواه البخاری: ۲۴۵۵].

۱۴۴۳- از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «سرپرستی بنی اسرائیل به دست انبیاء علیهم السلام بود، هر پیامبر که هلاک می شد، پیامبر دیگری بجایش می آمد، ولی بعد از من پیامبر دیگری نیست، و خلیفه ها بسیاری خواهند بود». مردم پرسیدند: [در این صورت] ما را به چه امر می فرمائید؟ فرمودند: «به بیعت خلیفه اول وفا کنید، و حق خلفاء را برای آنها اداء نمائید، و خداوند متعال آنها را از آنچه که ایشان را بر آن موکل ساخته است، [در روز قیامت] محاسبه خواهد کرد»^(۲).

۱- حذیفه رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمودند: این شخص کفن دزد بود، و کفن مرده را می دزدید.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) وقتی که برای یک خلیفه بعد از خلیفه دیگر بیعت شد، خلافت خلیفه اول صحیح و خلافت خلیفه دوم باطل است، خواه این دو خلیفه در یک شهر باشند، و خواه در دو شهر، خواه خلیفه دوم از خلافت خلیفه اول خبر داشته باشد، و خواه خبر نداشته باشد.
(۲) گرچه در این حدیث نسبت به خلیفه دوم چیزی جز بطلان خلافتش نیامده است، ولی در صحیح مسلم از حدیث عرفجه رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که: «گردن دومی را بزنید».

(۳) نظر به واقعیت عصر حاضر، علماء تعداد خلفاء را با شروط معینی جواز داده اند، و محل توضیح این مسأله کتاب های متعلق به احکام سلطان، و طریقه نظام سیاسی در اسلام است، کسی که توضیح این مسأله را می خواهد، می تواند به چنین کتاب هائی مراجعه کند.

(۴) اطاعت و فرمانبرداری از (ولی امر) واجب است، ولو آنکه وی حقوق مردمان را کما هو حق اداء نکند، زیرا در این صورت گناه ضایع کردن حقوق بر عهده اش بوده و خداوند متعال در قیامت

۱۴۴۴- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «لَتَتَّبِعَنَّ سَنَنَ مَنْ قَبْلَكُمْ شِبْرًا بِشْبِيرٍ، وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ، حَتَّىٰ لَوْ سَلَكَوا جُحْرَ ضَبِّ لَسَلَكَتُمْوهُ»، قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ: الْيَهُودُ، وَالنَّصَارَى قَالَ: «فَمَنْ» [رواه البخاری: ۳۴۵۶].

۱۴۴۴- از ابوسعید^{رضی الله عنه} از پیامبر خدا^{صلی الله علیه و آله} روایت است که فرمودند: «شمایان حتما روش گذشتگان را وجب به وجب، و گز به گز پیروی خواهید کرد، حتی اگر به سوراخ سوسماری داخل شوند، شما هم داخل می شوید». گفتیم: مقصد شما [از گذشتگان] یهود و نصاری هستند؟ فرمودند: «پس چه کسانی هستند»؟^(۱).

حق را به حقدارش می‌رساند، و با این هم باید از روی نصیحت و انتقاد او را از اعمال خلافت برحذر داشت.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از این فرموده پیامبر خدا^{صلی الله علیه و آله} که در جواب کسانی که پرسیدند: مقصد شما [از گذشتگان] یهود و نصاری هستند؟ فرمودند: «پس چه کسانی هستند، این است که: مقصد من جز یهود و نصاری مردم دیگری نیست، و در این صورت زمانی می‌آید و هم اکنون هم آمده است که امت اسلام از یهود و نصاری در تمام شؤون زندگی خود، وجب به وجب و گز به گز پیروی کرده و می‌کنند.

(۲) ابن خالویه می‌گوید: سوسمار هفت صد سال عمر می‌کند، و در این مدت آب نمی‌خورد، و در هر چهل روزی یک قطره بول می‌کند.

(۳) عرب‌ها گوشت سوسمار را می‌خورند و می‌گویند که شهوت را بسیار قوی می‌سازد، از نگاه شرعی جمهور علماء خوردن گوشت آن را مباح می‌دانند، ولی در نزد احناف مکروه است، و تفصیل بیشتر این مسئله قبلا گذشت.

(۴) بدترین و تنگ‌ترین سوراخ‌ها نظر به جثه حیوان، سوراخ و آشیانه سوسمار است، و با این هم کسانی که فریفته تقلید از بیگانگان شده‌اند، از هر کار آن‌ها ولو آنکه منجر به مشاگل و بدبختی برای آن‌ها شود، پیروی می‌کنند.

(۵) ممانعت و بد شمردن پیروی کردن از یهود نصاری در اموری است که مخالف شریعت اسلام باشد، و یا در اموری باشد که اصلا فائده ندارد، ولی آموختن امور با منفعت دنیوی از هرکس که باشد، مطلوب است، چه از یهود و نصاری باشد، و چه از غیر یهود و نصاری از دیگر اصناف غیر مسلمانان.

۱۴۴۵- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «بَلَّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً، وَحَدِّثُوا عَنِّي بِبَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا حَرَجَ، وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا، فَلْيَتَّبِعُوا مَفْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» [رواه البخاری: ۳۴۶۱].

۱۴۴۵- از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «اگر چه یک آیت هم باشد از من برای مردم برسائید، و از بنی اسرائیل هر چه که می خواهید روایت کنید و حرجی نیست، و کسی که از روی قصد از طرف من دروغ بگوید، جایش را در آتش دوزخ آماده نماید»^(۱).

۱۴۴۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «إِنَّ الْيَهُودَ، وَالنَّصَارَى لَا يَصْبُغُونَ، فَخَالِفُوهُمْ» [رواه البخاری: ۳۴۶۲].

۱۴۴۶- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «یهود و نصاری موهای [سر و ریش] خود را رنگ نمی دهند، و شما از آن ها مخالفت کنید»^(۲).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) از این حدیث چنین دانسته می شود که در روایت کردن از قصص بنی اسرائیل حرج و گناهی نیست، ولی در حدیث دیگری آمده است که روزی عمر بن خطاب چیزی را در حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم از اخبار بنی اسرائیل می خواند، رنگ ایشان تغییر نمود، ابوبکر رضی الله عنه برای عمر رضی الله عنه گفت: مگر نمی بینی که رنگ پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم تغییر کرده است؟ عمر رضی الله عنه گفت از غضب خدا و رسولش به خدا پناه می برم، و از این حدیث چنین دانسته می شود که روایت کردن از بنی اسرائیل جواز ندارد، و در جواب این تعارض علماء گفته اند که: سبب منع کردن در اول آن بود که احکام شریعت هنوز استقرار نیافته بود، و خوف آن وجود داشت که روایت اخبار بنی اسرائیل سبب اشتباه بین احکام اسلامی و احکام منقول از بنی اسرائیل گردد، ولی بعد از استقرار شریعت که این خوف از بین رفت، در روایت از بنی اسرائیل اجازه داده شد.

(۲) دروغ بستن بر پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم از گناهان کبیره است، حتی بعضی از علماء آن را کفر می دانند.

(۳) روایت حدیث به معنی، با شروطی که علمای حدیث ذکر کرده اند، جواز دارد، و در این وعید داخل نمی گردد.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) رنگ کردن موی سر و رویش در این حدیث نبوی به صیغه امر آمده است، و امر گرچه در اصل برای وجوب است، ولی در اینجا برای استحباب و یا ندب است، و نه وجوب، و دلیل آن این است

۱۴۴۷- عَنْ جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «كَانَ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ رَجُلٌ بِهِ جُرْحٌ، فَجَزِعَ، فَأَخَذَ سِكِّينًا فَحَزَّ بِهَا يَدَهُ، فَمَا رَفَأَ الدَّمَ حَتَّى مَاتَ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: بَادَرَنِي عَبْدِي بِنَفْسِهِ، حَرَمْتُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ» [رواه البخاری: ۳۴۶۳].

۱۴۴۷- از جندب بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «در مردمان پیش از شما شخصی زخمی شد، تحمل درد را نکرد، و کاردی را گرفت و دست خود را به آن برید، خون قطع نشد و آن شخص مرد». خداوند متعال فرمود: این بندهام بر من سبقت کرد و خودش خود را کشت، من بهشت را بر او حرام کردم»^(۱).

که بعضی از صحابه سر و یا ریش خود را رنگ نمی‌کردند، و با این هم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای آن‌ها چیزی نمی‌گفتند، و اگر این امر برای وجوب می‌بود، هیچگان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مقابل ترک واجب سکوت نمی‌کردند.

(۲) به اساس حدیث دیگری که در صحیح مسلم آمده است، از رنگ کردن به رنگ سیاه باید خودداری شود، گرچه در نزد بعضی از علماء رنگ کردن به رنگ سیاه نیز جواز دارد.

(۳) رنگ کردن مو به رنگ سیاه برای مجاهد به اتفاق علماء جواز دارد.

۱- از احکام و سائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از این قول خداوند متعال که: این بندهام بر من سبقت کرد و خودش خود را کشت، این است که این بندهام صبر نکرد، تا به مرگی که بدون اختیارش می‌باشد، بمیرد.

(۲) خودکشی به اتفاق علماء - و همچنین کشتن شخص دیگری به غیر حق - از اشد گناهان کبیره است.

(۳) ظاهر حدیث دلالت بر این دارد که اگر کسی خودکشی می‌کند، از رفتن به بهشت محروم می‌شود، ولی محروم شدن از بهشت، نسبت به کفار است، علماء می‌گویند، این وعید شدید نسبت به کسی است که (خودکشی) را حلال بداند، و حلال دانستن خودکشی کفر است، از این سبب از رفتن به بهشت محروم می‌باشد، و عده دیگری می‌گویند که: این وعید شدید به سبب تحذیر است، تا کسی به خودکشی اقدام نکند، و عده دیگری می‌گویند که این محروم شدن است بهشت، محروم شدن از بهشت خاص و معینی است، نه از بهشتی که برای عموم مسلمان‌ها است، و چندین تاویل دیگر، و این تاویلات هرچه که باشد، لا اقل دلالت بر این دارد که (خودکشی) از اشد گناهان کبیره است، و مستحق آتش دوزخ است، و اینکه خداوند متعال از وی عفو می‌کند، یا نه؟ چیزی است که به علم غیب است، والله تعالی أعلم.

١٤٤٨- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: «إِنَّ ثَلَاثَةً فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ: أَبْرَصٌ وَأَقْرَعٌ وَأَعْمَى، بَدَأَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَبْتَلِيَهُمْ، فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَكًا، فَأَتَى الْأَبْرَصَ، فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: لَوْ نُنَّ حَسَنٌ، وَجِلْدٌ حَسَنٌ، قَدْ قَدِرَنِي النَّاسُ، قَالَ: فَمَسَحَهُ فَذَهَبَ عَنْهُ، فَأَعْطِي لَوْنًا حَسَنًا، وَجِلْدًا حَسَنًا، فَقَالَ: أَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْإِبِلُ، - أَوْ قَالَ: الْبَقَرُ، هُوَ شَكٌّ فِي ذَلِكَ: إِنَّ الْأَبْرَصَ، وَالْأَقْرَعَ، قَالَ أَحَدُهُمَا الْإِبِلُ، وَقَالَ الْآخَرُ: الْبَقَرُ -، فَأَعْطِي نَاقَةً عُشْرَاءَ، فَقَالَ: يُبَارِكُ لَكَ فِيهَا وَأَتَى الْأَقْرَعَ فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ شَعْرٌ حَسَنٌ، وَيَذْهَبُ عَنِّي هَذَا، قَدْ قَدِرَنِي النَّاسُ، قَالَ: فَمَسَحَهُ فَذَهَبَ وَأَعْطِي شَعْرًا حَسَنًا، قَالَ: فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْبَقَرُ، قَالَ: فَأَعْطَاهُ بَقْرَةً حَامِلًا، وَقَالَ: يُبَارِكُ لَكَ فِيهَا، وَأَتَى الْأَعْمَى فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: يَرُدُّ اللَّهُ إِلَيَّ بَصْرِي، فَأُبْصِرُ بِهِ النَّاسَ، قَالَ: فَمَسَحَهُ فَرَدَّ اللَّهُ إِلَيْهِ بَصْرَهُ، قَالَ: فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ الْغَنَمُ: فَأَعْطَاهُ شَاةً وَالِدًا، فَأُنْبِجَ هَذَانِ وَوَلَدَ هَذَا، فَكَانَ لِهَذَا وَادٍ مِنْ إِبِلٍ، وَلِهَذَا وَادٍ مِنْ بَقَرٍ، وَلِهَذَا وَادٍ مِنْ غَنَمٍ، ثُمَّ إِنَّهُ أَتَى الْأَبْرَصَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ، فَقَالَ رَجُلٌ مِسْكِينٌ، تَقَطَّعَتْ بِي الْحِبَالُ فِي سَفَرِي، فَلَا بَلَاغَ الْيَوْمَ إِلَّا بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ، أَسْأَلُكَ بِالَّذِي أَعْطَاكَ اللَّوْنَ الْحَسَنَ، وَالْجِلْدَ الْحَسَنَ، وَالْمَالَ، بَعِيرًا أَتَبَلَّغُ عَلَيْهِ فِي سَفَرِي، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ الْخُفُوقَ كَثِيرَةٌ، فَقَالَ لَهُ: كَأَنِّي أَعْرِفُكَ، أَلَمْ تَكُنْ أَبْرَصَ يَفْذِرُكَ النَّاسُ، فَفَقِيرًا فَأَعْطَاكَ اللَّهُ؟ فَقَالَ: لَقَدْ وَرِثْتُ لِكَابِرٍ عَنْ كَابِرٍ، فَقَالَ: إِنْ كُنْتُ كَادِبًا فَصَيَّرَكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتُ، وَأَتَى الْأَقْرَعَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ، فَقَالَ لَهُ: مِثْلَ مَا قَالَ لِهَذَا، فَرَدَّ عَلَيْهِ مِثْلَ مَا رَدَّ عَلَيْهِ هَذَا، فَقَالَ: إِنْ كُنْتُ كَادِبًا فَصَيَّرَكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتُ، وَأَتَى الْأَعْمَى فِي صُورَتِهِ، فَقَالَ: رَجُلٌ مِسْكِينٌ وَأَبْنُ سَبِيلٍ وَتَقَطَّعَتْ بِي الْحِبَالُ فِي سَفَرِي، فَلَا بَلَاغَ الْيَوْمَ إِلَّا بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ، أَسْأَلُكَ بِالَّذِي رَدَّ عَلَيْكَ بَصْرَكَ شَاةً أَتَبَلَّغُ بِهَا فِي سَفَرِي، فَقَالَ: قَدْ كُنْتُ أَعْمَى فَرَدَّ اللَّهُ بَصْرِي، وَفَقِيرًا فَقَدْ أَعْنَانِي، فَخُذْ مَا شِئْتَ، فَوَاللَّهِ لَا أَجْهَدُكَ الْيَوْمَ بِشَيْءٍ أَحَدْتَهُ لِلَّهِ، فَقَالَ أَمْسِكْ مَالَكَ، فَإِنَّمَا ابْتُلِيْتُمْ، فَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ، وَسَخِطَ عَلَى صَاحِبَيْكَ» [رواه البخاري: ٣٤٦٤].

١٤٤٨- از ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت است که از پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم شنیده است که فرمودند:

«سه نفر از بنی اسرائیل یکی پیس، دیگری گل^(۱)، و سومی کور بود، خداوند متعال خواست تا آن‌ها را آزمایش نماید، و همان بود که فرشته را نزد آن‌ها فرستاد. فرشته نزد شخص پیس آمد و گفت: بهترین آرزویت چیست؟ گفت: رنگ خوب، و جلد خوب، [یعنی: می‌خواهم که رنگ جلد من به حال عادی‌اش برگردد]، زیرا مردم از من متنفر شده‌اند. راوی گفت که: فرشته دستی بر وی کشید، و عارضه‌اش از بین رفت و برایش رنگ خوب و جلد خوبی داده شد.

باز از وی پرسید: کدام مال در نزد تو محبوب‌تر است؟ گفت: شتر، برایش شتر آبستنی داده شد، که به زائیدنش چند روزی بیشتر نمانده بود، و آن فرشته گفت: برایت در این شتر برکت داده می‌شود. بعد از آن نزد گل [یعنی: کچل] آمد و گفت: بهترین آرزویت چیست؟ گفت: موی زیبا، و اینکه این عارضه از من دور گردد، زیرا مردم از من متنفر شده‌اند.

راوی گفت که: فرشته بر او دست کشید، و موهای زیبایی برایش داده شد. بعد از آن برایش گفت: کدام مال در نزدت محبوب‌تر است؟ گفت: گاو، برایش گاو آبستنی داد و گفت: برایت در این گاو برکت داده می‌شود. بعد از آن نزد کور آمد و گفت: بهترین آرزویت چیست؟ گفت: اینکه خداوند بینائی‌ام را برایم بازگرداند، تا مردم را دیده بتوانم. راوی گفت که: فرشته او را مسح کرد، و خداوند بینائی‌اش را برایش بازگردانید. بعد از آن از وی پرسید کدام مال در نزدت محبوب‌تر است؟ گفت: گوسفند، برایش گوسفند زائیده داد. صاحبان شتر و گاو و گوسفند به انتاج و تولید پرداختند، اولی دارای گله‌های شتر، دومی دارای گله‌های گاو، و سومی دارای رمه‌های گوسفند شد.

۱- کل را در فارسی کچل می‌گویند، ولی کچل در فارسی دری کسی است که مفاصل سرینش به خوبی حرکت کرده نتواند، و یا کسی است که پاهایش از یکدیگر دور باشد، و در وقت راه رفتن به صعوبت راه برود، به هر حال مراد از (گل) و یا (کچل) در اینجا همان کسی است که سرش موی ندارد.

سپس آن فرشته به صورتی که بار اول نزد شخص پیس آمده بود، نزدش رفت و گفت: شخصی مسکین و مسافری هستم، و سائل زندگی از دستم رفته است، امید جز به خدا و بعد از آن به تو ندارم، به نام خدایی که برایت رنگ و جلد نیکی عطا کرده و این همه مال را بخشیده است، برایم یک شتری بده تا بتوانم به وطنم برگردم. گفت: مصارفم زیاد است.

فرشته برایش گفت: گویا من تو را می‌شناسم، مگر تو پیس نبودى که مردم از تو متنفر بودند، و فقیر و بیچاره نبودى، و خداوند همه این اموال را برایت داده است؟ گفت: من این اموال را از پدرانم به میراث برده‌ام.

فرشته گفت: اگر دروغ بگوئی خداوند تو را به حالت اولی‌ات برگرداند. بعد از آن به صورت اولی‌اش نزد گل آمد و مانند چیزی که برای پیس گفته بود، برای او هم گفت: و او هم جواب او را مانند شخص پیس داد.

[فرشته] گفت: اگر دروغ بگوئی خداوند تو را به حالت اولی‌ات برگرداند. بعد از آن به صورت اولی‌اش نزد کور آمد و گفت: شخص مسکین و مسافری هستم، و سائل زندگی از دستم رفته است، و امیدی جز به خدا و بعد از آن به تو ندارم، به نام خدایی که بینائیت را برایت بازگردانیده است، برایم یک گوسفندی بده تا بتوانم سفرم را به آن ادامه بدهم.

آن شخص گفت: من کور بودم، خداوند مرا بینا کرد، و فقیر بودم مرا توانگر ساخت، پس هرچه که می‌خواهی برایت بگیر، به خداوند سوگند است هراندازه که از مالم اختیار کنی خاص به جهت خدا از تو دریغ نخواهم داشت.

فرشته برایش گفت: مالت را نزد خودت نگهدار، این یک آزمایش و ابتلائی بود، خداوند از تو راضی و از آن دو نفر دیگر ناراضی است.

۱۴۴۹- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ قَتَلَ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ إِنْسَانًا، ثُمَّ خَرَجَ يَسْأَلُ، فَأَتَى رَاهِبًا فَسَأَلَهُ فَقَالَ لَهُ: هَلْ مِنْ تَوْبَةٍ؟ قَالَ: لَا، فَقَتَلَهُ، فَجَعَلَ يَسْأَلُ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: ائْتِ قَرْيَةَ كَذَا وَكَذَا، فَأَدْرِكُهُ الْمَوْتُ، فَنَاءَ بِصَدْرِهِ نَحْوَهَا، فَاخْتَصَمَتْ فِيهِ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلَائِكَةُ الْعَذَابِ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى هَذِهِ أَنْ تَقْرَبِي، وَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى هَذِهِ أَنْ تَبَاعِدِي، وَقَالَ: قَيْسُوا مَا بَيْنَهُمَا، فَوَجَدَ إِلَى هَذِهِ أَقْرَبَ بِشَيْرٍ، فَعَفَرَ لَهُ» [رواه البخاری: ۳۴۷۰].

۱۴۴۹ - از ابوسعید رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند:

«شخصی از بنی اسرائیل نود و نه نفر را کشت و سپس برآمد و درباره آن [یعنی: توبه کردن از این گناه از این و آن] می پرسید.

نزد راهبی آمد و از وی پرسید: آیا [برای من] امکان توبه هست؟
گفت: نه، آن راهب را هم کشت.

باز به سؤال کردنش ادامه داد، شخصی برایش گفت: به فلان قریه بروا، [آن شخص به طرف آن قریه به راه افتاد، و پیش از رسیدن به قریه] در راه مشرف به مرگ شد، و در حالت مرگ خود را به سینه به طرف آن قریه کشانید.

ملائکه رحمت و ملائکه عذاب آمدند و درباره اش نزاع نمودند، [ملائکه رحمت می خواستند او را به بهشت ببرند، و ملائکه عذاب به دوزخ]، و خداوند به قریه که آن شخص به طرف آن روان بود امر کرد که نزدیک شو، و به قریه که از آن خارج شده بود، امر کرد که دور شو.

و بعد از آن برای ملائکه گفت که مسافت بین این دو قریه را اندازه گیری کنند، [بعد از اندازه گیری] دیدند که آن شخص به قریه که به طرف آن روان بود، یک وجب نزدیک تر است، و همان بود که برای آن شخص آمرزیده شد»^(۱).

۱ - از احکام و مسائل متعلق به انی حدیث آنکه:

(۱) توبه سبب سقوط گناهان کبیره می گردد، و این امر در مورد حقوق الله مورد اتفاق است، ولی در مورد حقوق الناس اختلاف نظر وجود دارد، و قواعد شرع دلالت بر آن دارد که حقوق الناس بدون اداء کردن آن، و یا راضی ساختن صاحب آن قابل عفو نیست، و اینکه برای این شخص به مجرد توبه کردن آمرزیده شد، حکمی است که متعلق به شریعت بنی اسرائیل است، و از قواعد شرع اسلامی آن است که اگر در حکمی بین شریعت اسلامی و بین حکمی که از شریعت های گذشته و از آن جمله شریعت بنی اسرائیل نقل می شود، اختلاف و تعارض موجود بود، حکم منقول از شریعت های گذشته ترک گردیده و به حکم اسلامی عمل می شود.

و حکم شریعت اسلامی در مورد کسی که مسلمانی را به ناحق و از روی قصد به قتل می رساند، عذاب جاودان است، خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَدًّا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۹۳]، یعنی: و هرکس که مؤمنی را به عمد به قتل برساند، کیفرش دوزخ است، به طوری که جاودانه در آن می ماند، و خداوند بر چنین کسی غضب کرده و بر او لعنت کرده است، و عذاب عظیمی را برایش مهیا ساخته است.

و طوری که در نص قرآن کریم آمده است، کیفر چنین مجرمی دوزخ جاودان، غضب خدا، لعنت خدا، و عذاب عظیمی است، که جز خداوند کسی دیگری اندازه آن عذاب را نمی‌داند، و اینکه دوزخ برای چنین شخصی جاودانه است، معنی‌اش این است که چنین مجرمی برای همیشه در دوزخ می‌ماند، زیرا بنا به قواعد علم اصول، هر حکمی که مقید به (جاودان) گردد، قابل نسخ و تغییر نیست.

۲) آنچه که ذکرش رفت قول جمهور علماء است، ولی عدّه از علماء بر این نظر اند که توبه قاتل نیز قابل قبول است، زیرا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۸]، یعنی: خداوند شرک را نمی‌آمرزد، و غیر شرک را برای کسی که بخواهد می‌آمرزد، و چون گناه خون ناحق کمتر از شرک است، بنابراین قابل بخشایش است. ولی کسانی که گناه قتل را قابل بخشایش نمی‌دانند می‌توانند بگویند:

اول آنکه: آیه (۴۸) سوره نساء در مورد حقوق الله، و آیه (۹۳) همین سوره در مورد حقوق الناس است، و چون هر یکی در امر خاصی است، بناء باید به هر دوی این دو آیه کریمه عمل شود، یعنی: گفته شود که هر گناهی که متعلق به حقوق الله است، به استثنای شرک، برای کسی که خدا بخواهد قابل بخشایش است، و گناه قتل نفس که متعلق به حقوق الناس است، همان چیزی است که آیه کریمه (۹۳) بر آن تنصیص دارد.

دوم آنکه: آیه (۴۸) سوره نساء عام است، و چون عام قابل تخصیص است، مانعی نیست که به آیه (۹۳) سوره نساء تخصیص یافته باشد، یعنی: هر گناهی غیر از شرک قابل بخشایش است، مگر قتل نفس که جزایش همان چیزی است که آیه (۹۳) سوره نساء بر آن تنصیص دارد، و دلیل این تخصیص، تقييد آیه (۹۳) به خلود است، و از قواعد علم اصول آن است که حکم مقید به خلود قابل تغییر و نسخ نیست.

سوم آنکه: حتی اگر بگوئیم که توبه قاتل قابل قبول است، از مهمترین شرط در توبه به اتفاق همه علماء این است که: باید از صمیم قلب از گناهی که از آن توبه می‌کند، پشیمان باشد، و تصمیم قلبی داشته باشد که بعد از این مرتکب آن گناه نشود، و اگر گناهی که مرتکب آن شده است، متعلق به حقوق الناس باشد، یا باید حق شخصی را که بر وی ظلم کرده است اداء نماید، و یا از صاحب حق بخواهد که حق خود را برایش ببخشد، که اگر بخشید، امید به خداوند است که توبه چنین شخصی بعد از ادای حق، و یا بخشیدن صاحب حق بخشیده شود.

و این امر ایجاب می‌کند که اگر قاتل توبه می‌کند، باید خود را در اختیار ولی شخص و یا اولیای اشخاصی که آن‌ها را به ناحق کشته است، اختیار دهد، که تا اگر خواسته باشند او را قصاص نمایند، و یا از وی دیت بگیرند، و یا او را بدون مقابل عفو کنند، ولی تا کنون قاتلی که شروط توبه را - خصوصاً این شرط اخیر را - به طریق شرعی آن انجام داده باشد، نه دیده‌ایم و نه شنیده‌ایم، (گر تو دیدی سلام ما برسان).

۱۴۵۰- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اشْتَرَى رَجُلٌ مِنْ رَجُلٍ عَقَارًا لَهُ، فَوَجَدَ الرَّجُلَ الَّذِي اشْتَرَى الْعَقَارَ فِي عَقَارِهِ جَرَّةً فِيهَا ذَهَبٌ، فَقَالَ لَهُ الَّذِي اشْتَرَى الْعَقَارَ: خُذْ ذَهَبَكَ مِنِّي، إِنَّمَا اشْتَرَيْتُ مِنْكَ الْأَرْضَ، وَلَمْ أُبْتَعْ مِنْكَ الذَّهَبَ، وَقَالَ الَّذِي لَهُ الْأَرْضُ: إِنَّمَا بَعْتُكَ الْأَرْضَ وَمَا فِيهَا، فَتَحَاكَمَا إِلَى رَجُلٍ، فَقَالَ: الَّذِي تَحَاكَمَا إِلَيْهِ: أَلَكُمَا وَلَدٌ؟ قَالَ أَحَدُهُمَا: لِي غُلَامٌ، وَقَالَ الْآخَرُ: لِي جَارِيَةٌ، قَالَ: أَنْكِحُوا الْغُلَامَ الْجَارِيَةَ وَأَنْفِقُوا عَلَى أَنْفُسِهِمَا مِنْهُ وَتَصَدَّقَا» [رواه البخاری: ۳۴۷۲].

۱۴۵۰- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی از دیگری ملکش را خرید، و آنکه ملک را خریده بود، در ملک خود، خمی را که در آن طلا بود یافت، برای کسی که ملک را از وی خریده بود گفت: طلایت را از من بگیر، من از تو زمین را خریده بودم نه طلا را. و کسی که زمین از وی بود گفت: من زمین را به هرچه که در آن بود برایت فروخته بودم.

بالآخره شخصی را حکم قرار دادند، شخص حکم از آن دو نفر پرسید: آیا فرزند دارید؟ یکی گفت: من پسری دارم، و دیگری گفت: من دختری دارم. گفت: دختر را برای پسر به نکاح بدهید، و از آن طلاها چیزی را برای آنها بدهید، و بقیه را صدقه کنید»^(۱).

(۲) عالم بر عابد فضیلت دارد، زیرا شخص اول عبادت بر وی غلبه کرده و نظر به عظمت گناه این شخص برایش گفت که گناهانت قابل توبه و بخشایش نیست، ولی آن شخص دیگر با علم خود او را به طرفی رهنمائی کرد که سبب نجات وی و دیگران شد.

(۳) حاکم می‌تواند در وقت تعارض ادله، از قرائن و مرجحات کار بگیرد، زیرا نسبت به قبول و عدم قبول توبه این شخص احتمال وجود داشت، از این جهت در این مورد از قرینه نزدیک بودن به یکی از دو قرینه استدلال جستند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) در مسئله تحکیم در مسائل متنازع فیها بین علماء اختلاف نظر وجود دارد، امام ابوحنینه رحمته الله می‌گوید: تحکیم در صورتی جواز دراد که نظر محکم با نظر قاضی شرع همان منطقه اختلاف نداشته باشد، امام شافعی و امام مالک رحمهما الله می‌گویند: اگر محکم قابلیت حکمیت را داشت، حکمش مقبول است، خواه موافق با نظر قاضی شرع همان منطقه باشد و خواه نباشد.

۱۴۵۱- عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: قِيلَ لَهُ: مَاذَا سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الطَّاعُونَ؟ فَقَالَ أُسَامَةُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الطَّاعُونَ رَجَسٌ أُرْسِلَ عَلَى طَائِفَةٍ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، أَوْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، فَإِذَا سَمِعْتُمْ بِهِ بِأَرْضٍ، فَلَا تَقْدَمُوا عَلَيْهِ، وَإِذَا وَقَعَ بِأَرْضٍ، وَأَنْتُمْ بِهَا فَلَا تَخْرُجُوا، فِرَارًا مِنْهُ» قَالَ أَبُو النَّضْرِ: «لَا يُخْرِجُكُمْ إِلَّا فِرَارًا مِنْهُ» [رواه البخاری: ۳۴۷۳].

۱۴۵۱- از أُسامه بن زید رضی اللہ عنہما روایت است که کسی از وی پرسید: در مورد (وبا) از پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم چه شنیده‌ای؟

اُسامه رضی اللہ عنہ گفت: پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «وبا، پلیدی است که بر طائفة از بنی اسرائیل - و یا بر مردمی که پیش از شما بودند، فرستاده شده بود، اگر شنیدید که در سرزمینی (وبا) پیدا شده است، به آنجا نروید، و اگر به جایی پیدا شد که شما در آنجا بودید، جهت گریختن از (وبا)، از آنجا خارج نشوید»^(۱).

(۲) اگر کسی زمین و یا خانه را خرید و در آن چیزی یافت، اگر آن چیز از جنس زمین باشد، و یا از لوازم زمین و خانه باشد، متعلق به خریدار است، و اگر از جنس زمین و خانه نباشد، مثلاً: طلا و یا نقره باشد، در این صورت اگر دفینه قدیمی باشد، متعلق به خریدار است، و اگر دفینه جدید باشد، حکمش حکم مال گمشده است که متعلق به صاحبش می‌باشد، خواه فروشنده باشد، و خواه هر شخص دیگری.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) (وبا) عبارت از مرضی است که همه گیر بوده، و در مدت اندکی سبب مرگ عده زیادی می‌شود، و (وبا) اسباب زیادی دارد.

(۲) در اینکه فرار کردن از (وبا) جواز دارد و یا نه، نظریات مختلفی وجود دارد، از آن جمله اینکه:

أ- از ابوموسی اشعری روایت است که چون (وبا) آمد، اولاد خود را از شهر به بادیه فرستاد.

ب- از اسود بن هلال و از مسروق رحمهما الله روایت است که از (وبا) می‌گریختند.

ج- از عمرو بن العاص روایت است که گفت: از (وبا) بگریزد، و به دشت و کوه بروید، چون این خبر به معاذ رضی اللہ عنہ رسید، از این سخن بدش آمد و گفت: (وبا) شهادت و رحمت است، و چیزی است که پیامبر شما به آن دعوت کرده‌اند، [یعنی: گفته‌اند که از (وبا) نگریزد].

د- از ابن مسعود رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: (وبا) برای کسی که در آن باقی می‌ماند، و برای کسی که از آن می‌گریزد فتنه و ابتلاء است، زیرا شخصی که می‌گریزد می‌گوید: چون از (وبا) گریختم جان سالم بدر بردم، و آنکه در منطقه (وبا) می‌ماند می‌گوید: چون در اینجا ماندم، مردم، [یعنی:

۱۴۵۲- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَتْ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الطَّاعُونَ، فَأَخْبَرَنِي «أَنَّ عَذَابَ يَبْعَثُهُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ، وَأَنَّ اللَّهَ جَعَلَهُ رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ، لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ يَفْعُ الطَّاعُونَ، فَيَمْكُثُ فِي بَلَدِهِ صَابِرًا مُحْتَسِبًا، يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يُصِيبُهُ إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ، إِلَّا كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ شَهِيدٍ» [رواه البخاری: ۳۴۷۴].

۱۴۵۲- از عائشه رضی الله عنها همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که گفت: درباره (وبا) از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم.

برایم گفتند که: «[وبا] عذابی است که خداوند متعال بر هر کسی که خواسته باشد می‌فرستد، و خداوند متعال (وبا) را برای مسلمانان رحمتی قرار داده است، کسی که (وبا) در منطقه‌اش واقع می‌گردد و او در آنجا صبر کند و ثواب خود را از خدا بخواهد، و یقین داشته باشد که چیزی به جز از آنچه که خداوند برایش مقدر کرده است به او نمی‌رسد، [هر وقت که بمیرد] ثواب شهیدی برایش داده می‌شود»^(۱).

اگر بیرون می‌شدم نمی‌مردم]، ولی در واقعیت کسی که بیرون شده است، اجلش نرسیده است، و کسی که آنجا نده است، اجلش رسیده است.

ه- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: گریختن از (وبا) مانند گریختن از صف جهاد است، [یعنی: همانطوری که فرار از صف جهاد روا نیست، فرار از (وبا) نیز روا نیست].

و- ابوالفرج اصفهانی در کتاب خود نوشته است که: عرب‌ها می‌گویند: اگر کسی به شهری می‌رود که در آنجا (وبا) می‌باشد، اگر پیش از داخل شدن به شهر مانند خر عرعر بکشد، از شر (وبا) در امان می‌ماند.

این اقوال بسیاری از علماء در مورد جواز فرار کردن از (وبا) و یا عدم جواز آن است، ولی ظاهر حدیث دلالت بر این دارد که: فرار کردن از (وبا) جواز ندارد، و شاید حکمت این امر دو چیز باشد:

اول آنکه: شخصی که در منطقه (وبا) بوده است، شاید مکروب (وبا) را با خود حمل کرده باشد، اگر از آنجا بیرون شده و به منطقه سالمی می‌رود، شاید به امر و اذن خدا آن مکروب به آن منطقه نیز انتقال یابد، و سبب انتشار (وبا) در آن منطقه سالم نیز بشود.

دوم آنکه: اگر کسانی که سالم هستند از (وبا) بگریزند، از اشخاصی که به (وبا) گرفتارند چه کسی سرپرستی نموده و آن‌ها را معالجه نموده و به آن‌ها خدمت نماید؟ والله تعالی أعلم.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱۴۵۳- عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى التَّيِّبِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَحْكِي نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، ضَرَبَهُ قَوْمُهُ فَأَذَمُوهُ، وَهُوَ يَمْسَحُ الدَّمَ عَنِ وَجْهِهِ وَيَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» [رواه البخاری: ۳۴۷۷].

۱۴۵۳- از ابن مسعود رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: گویا همین حالا به طرف پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم نگاه می‌کنم که ایشان از پیامبری از پیامبران قصه می‌کردند، که: «قوم وی او را زدند و خون آلود کردند، و در حالی که خون را از روی خود پاک می‌کرد، دعا نمود و گفت: (خدایا! برای قوم من بیمارز! زیرا این‌ها نمی‌دانند)»^(۱).

-
- (۱) از رحمت خداوند متعل بر امت محمدی آنکه: آنچه را که برای امت‌های دیگر سبب عذاب قرار داده است، برای این امت سبب رحمت و مغفرت از گناهان گردانیده است.
- (۲) بنابر آنچه که در این حدیث نبوی شریف آمده است، مردن در منطقهٔ وبا به چهار شرط برای شخص مانند مزد شهید می‌گردد:
- شرط اول آنکه: (وبا) در منطقه‌اش واقع شود.
- شرط دوم آنکه: در (وبا) صبر کند، و از منطقه‌اش خارج نشود.
- شرط سوم آنکه: ثواب خود را از خدا بخواهد.
- شرط چهارم آنکه: یقین داشته باشد که چیزی به جز از آنچه که خداوند برایش مقدر کرده است به او نمی‌رسد.
- (۳) گویند اگر کسی با این شروط بمیرد، برایش مزد شهید داده می‌شود، خواه به سبب (وبا) بمیرد و خواه به سبب دیگری، خواه در وقت (وبا) بمیرد و خواه بعد از (وبا).
- (۴) بنا به قول اکثر علماء، اگر غرض از بیرون شدن از سرزمین (وبا) تجارت، سیاحت، تداوی و امثال این کارها باشد، باکی ندارد.
- ۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:
- علماء در اینکه مراد از این پیامبری که در مقابل اذیت قوم خود برای آن‌ها دعا می‌کرد، کدام پیامبر است، اختلاف نظر دارند:
- أ- امام ابن حجر رحمته اللہ علیہ می‌گوید: احتمال دراد که این پیامبر نوح علیه السلام باشد، زیرا قومش او را می‌زدند، و اذیت می‌کردند، و گلویش را تا جای می‌فشردند که از هوش می‌رفت، چون به هوش می‌آمد، می‌گفت: الهی! برای قوم من بیمارز، زیرا آن‌ها نمی‌دانند، ولی امام عینی رحمته اللہ علیہ می‌گوید که این احتمال بعید است، زیرا عنوان باب راجع به انبیای بنی اسرائیل است، و نوح علیه السلام به مدت بسیار زیادی پیش از قوم بنی اسرائیل زندگی می‌کرد.
- ب- امام قرطبی رحمته اللہ علیہ بر این نظر است که: مراد از این پیامبر، خود نبی کریم صلی اللہ علیہ وسلم هستند، ولی امام عینی رحمته اللہ علیہ به نفس همان دلیل قبلی این نظر را نیز نمی‌پذیرد.

۱۴۵۴- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَجْرُ إِزَارَهُ مِنَ الْخَيْلَاءِ، حُسِيفَ بِهِ، فَهُوَ يَتَجَلَّجَلُ فِي الْأَرْضِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» [رواه البخاری: ۳۴۸۵].

۱۴۵۴- از عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما روایت است که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «شخصی در حالی که ازارش را از روی کبر به زمین می کشید، در زمین فرو رفت، و او تا روز قیامت در زمین فرو می رود»^(۱).

۱۹- باب: المناقب

باب [۱۹]: صفات پسندیده

۱۴۵۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «تَجِدُونَ النَّاسَ مَعَادِنَ، خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ، إِذَا فَقَهُوا، وَتَجِدُونَ خَيْرَ النَّاسِ فِي هَذَا الشَّانِ أَشَدَّهُمْ لَهُ كَرَاهِيَّةً، وَتَجِدُونَ شَرَّ النَّاسِ ذَا الْوَجْهَيْنِ الَّذِي يَأْتِي هَوْلَاءَ بِوَجْهِهِ، وَيَأْتِي هَوْلَاءَ بِوَجْهِهِ» [رواه البخاری: ۳۴۹۳، ۳۴۹۴].

۱۴۵۵- از ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت است که فرمودند: «مردم را مانند معدن می یابید، کسانی که در جاهلیت خوب بودند در اسلام هم خوب هستند به شرط آنکه فقه و دانش داشته باشند». «و بهترین مردمان برای این کار [یعنی: برای خلافت] کسی را می یابید که از خلافت دوری بجوید، و از آن، روگردان باشد».

ولی مراد از آن پیامبر هر پیامبری که باشد، مقصود آن است که نبی کریم می خواستند برای صحابه و دیگران بفهمانند که: انبیاء الله و صالحین در راه دعوت و تبلیغ احکام الهی متحمل زحمات و مشقات وصف نا پذیری شد اند، و با آن هم در مقابل همه این پیش آمدهای ناگوار صبر کرده و نا امید نشده اند، و در نتیجه خداوند آن ها را پیروز ساخته و بر دشمنان شان نصرت داده است، ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنْ تَنصَرُوا لِلَّهِ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ [محمد: ۷].

۱- گویند این شخص قارون بود، و البته خواه قارون باشد و خواه شخص دیگری، این حدیث دلالت بر این دارد که کبر از گناهان کبیره است.

«و بدترین مردمان اشخاص دو رنگ و دو رویی را می‌یابید که نزد گروهی به یک رو، و نزد گروه دیگر، به روی دیگری می‌روند»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) در حدیث دیگری آمده است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «مردم مانند معدن طلا و نقره می‌باشند»، و معنی حدیث باب این است که: همانطوری که معدن خوب و خراب دارد، مردمان نیز خوب و خراب دارند، و کسی که در جاهلیت شریف بوده باشد، اسلام برایش شرف بیشتری داده است، و وقتی شرفش به درجه کمال می‌رسد، که علم فقه را بیاموزد، و علم فقه عبارت از علم فروع شریعت در عبادات و معاملات است.

۲) مراد از این فرموده پیامبر خدا ﷺ که: «و بهترین مردمان برای این کار [یعنی: برای خلافت] کسی را می‌یابید که از خلافت دوری بجوید، و از آن روگردان باشد» این است که در بین کسانی که باید خلیفه شوند، بهترین شخص در بین آن‌ها کسی است که از خلیفه شدن روگردان باشد، نه آنکه: این شخص به سبب روگردانی‌اش از خلافت از تمام مردمان بهتر باشد، و سبب آنکه: چنین شخصی از هم قطاران خود بهتر است، که از خدا می‌ترسد، و می‌داند که خلیفه شدن مسؤلیت بزرگی است، و عدالت کردن در آن بسیار مشکل است، از این جهت از این عمل روگردان می‌باشد.

۳) مراد از شخص دو رو منافق است، که موقف ثابت و معینی ندارد، و نفاق بر سه نوع است: ا- نفاق عقیدوی: و این نفاق عبارت از آن است که شخص در دل خود کافر، و در زبان خود ادعای اسلامیت را داشته باشد، و این‌ها مانند همان کسانی هستند که در زمان نبی کریم ﷺ چون با مؤمنین می‌نشستند می‌گفتند ما مسلمانیم، و چون با کفار ملاقی می‌شدند می‌گفتند که ما از شما یانیم و مسلمانان را مسخره می‌کنیم، این نوع منافقت به شهادت قرآن کریم کفر است.

ب- نفاق عملی: و آن عبارت از نفاقی است که شخص از نگاه عقیده مسلمان باشد، ولی در راه و رفتار ثابتی نداشته باشد، بلکه با هرکس مطابق به میل آن شخص خود را معرفی نماید، و به اصطلاح با هر گروهی که بنشیند با آن‌ها می‌جوشد، مثلاً: اگر با علماء بنشیند، طوری وانمود می‌کند، که مؤید و دوستدار آن‌ها است، و گر با قمار باز و یا شرابخوار بنشیند، طوری با آن‌ها برخورد می‌کند که گویا یکی از آن‌ها است، و اگر با تاجر بنشیند، از تجارتش وصف می‌کند، و اگر با گدا بنشیند، تجارت را بد گفته و بهترین سفت را گدائی معرفی می‌کند، و همین طور با هر گروه دیگری.

ج- نفاق سیاسی: و در این عصر این نوع نفاق از دو نوع گذشته رواج بیشتری دارد، و به این گونه است، که مهم در نزد چنین شخصی رسیدن به قدرت و منصب، و به دست آوردن امتیازات دنیوی است، و این اهداف را در هر جا و در هر گروهی که ببیند، به همانجا رو آورد و خود را یکی از مخلص‌ترین و فداکارترین آن گروه معرفی می‌کند، لذا اگر دید که فلان گروه به قدرت رسیده

۱۴۵۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «النَّاسُ تَبِعُوا لِقُرْدِيشٍ فِي هَذَا الشَّانِ، مُسْلِمُهُمْ تَبِعُوا لِمُسْلِمِهِمْ، وَكَافِرُهُمْ تَبِعُوا لِكَافِرِهِمْ، وَالنَّاسُ مَعَادِنٌ، خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ، إِذَا فَقَهُوا تَجِدُونَ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ أَشَدَّ النَّاسِ كَرَاهِيَّةً لِهَذَا الشَّانِ، حَتَّى يَقَعَ فِيهِ» [رواه البخاری: ۳۴۹۵، ۳۴۹۶].

و از ابوهریره رضی اللہ عنہ از پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم روایت است که فرمودند:

«مردم در این کار [یعنی: در کار خلافت]، تابع و پیرو قریش هستند، مسلمانان قریش تابع مسلمانان آن‌ها، و کافران قریش تابع کافران آن‌ها، و مردم مانند معدن هستند، بهترین آن‌ها در جاهلیت، بهترین آن‌ها در اسلام هستند اگر فقه و دانش داشته باشند.

بهترین مردمان در کار امارت و خلافت کسی را می‌یابید که تا زمانی که کار خلافت بر گردنش می‌افتد، از آن متنفر و روگردان باشد»^(۱).

است، خود را یکی از پا قرص‌ترین افراد آن معرفی می‌کند، و چون آن گروه از قدرت افتاد، و گروه دیگری به قدرت رسید، از گروه اول به شدت انتقاد نموه، و از جان و دل مؤید گروه دوم می‌شود، بدون آنکه حکم خدا و شریعت را در اختیار این گروه‌ها در نظر داشته باشد، و همین طور به طلب قصد پست دنیوی خود یگروز خود را طرفدار این گروه و روز دیگر طرفدار گروه دیگر معرفی می‌کند، در حالی که به هیچیک از آن‌ها ارتباط واقعی و قلبی ندارد، خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ يَجِدَ لَهُ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۱۴۳]، یعنی: در میان آن‌ها دو دل هستند، نه تمایلی به این‌ها دارند، و نه به آن‌ها، و کسی را که خدا گمراه کند، راهی برایش نخواهی یافت.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) شرح این حدیث در حدیث قبلی به شماره (۱۴۵۵) هم اکنون گذشت، و آنچه که در این حدیث قابل تذکر است، جزء اول حدیث است که موضوع قریش باشد، و امام عینی در این زمینه می‌گوید: این فرموده پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم که: «مسلمانان قریش تابع مسلمانان آن‌ها هستند» معنایش این است که: مسلمانان باید از مسلمانان قریش متابعت نموده، و بر علیه آن‌ها خروج نکنند، و مراد از اینکه: «کافران قریش تابع کافران آن‌ها هستند» این است که این سخن بیانگر حال قریش در حال کفر است که مورد احترام کفار قریش بودند، و مردم عرب، قریش را احترام می‌کردند، و در همه امور آن‌ها را مقدم می‌دانستند، و خدمت خانه معظمه، و تنظیم حجاج، و آب و نان دادن برای آن‌ها مربوط به قریش بود، و به این سبب منصب ریاست را کسب کرده بودند.

۲۰- باب: مناقبِ قُرَیْشِ

باب [۲۰]: مناقبِ قریش

۱۴۵۷- عَنْ مُعَاوِيَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَقَدْ بَلَغَهُ: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، يُحَدِّثُ: أَنََّّهُ سَيَكُونُ مَلِكٌ مِنْ قَحْطَانَ، فَعَضِبَ مُعَاوِيَةُ، فَقَامَ فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّهُ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْكُمْ يَتَحَدَّثُونَ أَحَادِيثَ لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ، وَلَا تُؤْتَرُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأُولَئِكَ جُهَالِكُمْ، فَإِيَّاكُمْ وَالْأَمَانِيَّ الَّتِي تُضِلُّ أَهْلَهَا، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ فِي قُرَيْشٍ لَا يُعَادِيهِمْ أَحَدٌ، إِلَّا كَبَّهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ، مَا أَقَامُوا الدِّينَ» [رواه البخاری: ۳۵۰۰].

۱۴۵۷- از معاویه رضی الله عنه روایت است که چون برایش خبر رسید که عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه می گوید: به زودی شخصی از مردم (قحطان) پادشاه خواهد شد، معاویه از این سخن به خشم آمد، برخاست و بعد از حمد و ثنای خداوند متعال گفت: اما بعد: برابم خبر رسیده است که کسانی از شما چیزهایی می گویند که نه در کتاب خدا است، و نه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است، اینها جاهلان شما هستند، از آرزوهای که سبب گمراهی می شود بپرهیزید، زیرا من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام که فرمودند: «این کار [یعنی: خلافت] متعلق به قریش است، و هر کسی که با آنها در این امر مخالفت نماید، خداوند او را سرنگون [یعنی: خوار و رسوا] می سازد، و این تا وقتی است که قریش دین را برپا دارند»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) قریش به چندین معنی آمده است، از آن جمله به معنی: تجارت کننده، و قریش اهل تجارت بودند، و به معنی: اتفاق کننده، و قریش بعد از اینکه با یکدیگر اختلاف داشتند، با هم متفق شدند، و به معنی: کمک کننده به محتاجین، و قریش برای حاجتمندان - خصوصاً کسانی که به حج می آمدند، کمک و همکاری می کردند، و چندین معنی دیگر.

(۲) در وصف قوم قریش، احادیث بسیاری آمده است، از آن جمله این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: «کسی که قصد خار کردن قریش را بکند، خدا او را خار می کند»، و این قول پیامبر

۱۴۵۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «قُرَيْشٌ، وَالْأَنْصَارُ، وَجُهَيْنَةُ، وَمُزَيْنَةُ، وَأَسْلَمٌ، وَأَشْجَعٌ، وَغِفَارُ مَوَالِيٍّ، لَيْسَ لَهُمْ مَوْلَى دُونَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» [رواه البخاری: ۳۵۰۴].

۱۴۵۸- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «مردم قُرَیْش، و اَنْصَار، و جُهَیْنَه، و مُزَیْنَه، و اَسْلَم، و اَشْجَع، و غِفَار [این ها نام های قبائلی از عرب است]، دوستان من هستند، و به جز از خدا و رسول او، دوست دیگری برای آن ها نیست»^(۱).

خدا صلی الله علیه و سلم که فرمودند: «خداوند از اولاد اسماعیل کنانه را برگزید، و از کنانه قریش را برگزید، و از قریش هاشم را برگزید، و از بنی هاشم مرا برگزید.

(۳) گویند: که عبدالله بن عمرو رضی الله عنه تورات می خواند، و در تورات دیده بود که: شخصی از مردم قحطان پادشاه می شود، و چون معاویه رضی الله عنه این خبر را شنید، مردم را از گوش دادن به چنین اخبار و سخنانی منع کرد.

(۴) خلافت راشد سالی بود، پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم می فرمایند: «خلافت بعد از من سی سال است، بعد از آن پادشاهی می باشد»، و در روایت دیگری آمده است که: «بعد از آن خداوند ملکش را به هر کسی که بخواهد می دهد» و همین طور هم واقع شد، زیرا مدت خلافت ابوبکر رضی الله عنه دو سال و سه ماه و بیست روز، و مدت خلافت عمر رضی الله عنه ده سال و شش ماه و چهار روز، و مدت خلافت عثمان رضی الله عنه یازده سال و یازده ماه و هزده روز، و خلافت علی رضی الله عنه چهار سال و ده ماه، و خلافت حسن رضی الله عنه حدود شش ماه بود.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم در این حدیث خبر از این می دهند که: قریش و چندین قبائل دیگر از عرب، موالی شان هستند.

(۲) (موالی): جمع است و مفرد آن مولی است، و مولی به معنی دوست و مؤید، و یاری دهنده می آید و امام عینی رضی الله عنه می گوید: گرچه (مولی) به چندین معنی می آید، ولی معنی که در اینجا مناسب است، ناصر و یاری دهنده است.

(۳) قبائلی که از آن ها در حدیث نبوی شریف نام برده شده است، عبارت اند از:

أ- قریش: و معنی آن به حدیث قبلی، یعنی: حدیث (۱۴۵۷) هم اکنون گذشت.

ب- انصار: به معنی یاری دهندگان، و عبارت از دو قبیله اوس و خزرج بودند، که نسل شان به قحطان می رسد.

ج- جُهَیْنَه: به ضم جیم، و فتح زاء، و نون، به معنی: ابر سفید، و نسل شان به معد بن عدنان می رسد.

۱۴۵۹- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنْهُمْ أَثْنَانٍ» [رواه البخاری: ۳۵۰۱].

۱۴۵۹- از ابن عمر رضی اللہ عنہما از پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم روایت است که فرمودند: «این امر [یعنی: امر خلافت] در قریش است تا وقتی که دو نفر از آن‌ها باقی بماند»^(۱).

ه- أسلم: به معنی: سالم‌تر، و نسل‌شان به مازدن بن آزد می‌رسد.
و- أشجع: به معنی: شجاع‌تر، و نسل‌شان به غیلان بن مضر می‌رسد.
ز- غفار: به کسر غین، به معنی: پوشنده است، و اینکه می‌گوئیم: (غفر الله له) یعنی: خدا گناهت را ببوشد، و برملا نسازد، و نسل (غفار) به عبد مناف بن کنانه می‌رسد.
۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) لفظ حدیث نبوی شریف این است که: «مَا بَقِيَ مِنْهُمْ أَثْنَانٍ»، و یا اینکه مراد از (منهم) کیست؟ در صحیح مسلم به آن تصریح شده است، و عبارت آن چنین است که: «مَا بَقِيَ مِنَ النَّاسِ»، یعنی: تا وقتی که از مردم دو نفر باقی بماند، باز هم باید خلیفه از قریش باشد.
۲) این حدیث نبوی شریف دلالت بر این دارد که مستحق خلافت قریش می‌باشد، ولی طوری که معلوم است اکنون کسان دیگری غیر از قریش به خلافت رسیده‌اند، و سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا خلافت این‌ها از نگاه شرعی درست است، و یا نه؟ و یا اطاعت از آن‌ها واجب است و یا خیر؟ در جواب باید گفت که:
عده از علماء نظر به ظاهر این حدیث و احادیث دیگری به همین معنی، قریشی بودن را در خلیفه شرط دانسته‌اند.

و عده دیگری از علماء قریشی بودن را به دو سبب شرط ندانسته‌اند:
سبب اول آنکه: احادیث دیگری آمده است که اطاعت از خلیفه را به طور مطلق واجب دانسته است، از آن جمله حدیث که در صحیح مسلم از ابو ذر رضی اللہ عنہ روایت شده است که می‌گوید: حبیب من به من سفارش کردند که: بشنوم و اطاعت کنم، ولو آنکه غلام دست و پا بریده باشد»، و احادیث دیگر به همین معنی.

سبب دوم آنکه: علت لزوم خلافت در قریش آن بود، که مردم در جاهلیت و اسلام از قریش اطاعت می‌کردند، و قریش دارای قوت و عزت و قوم و قبیله بود، و حاکم در اجرای امور خود به این چیزها ضرورت داشت و دارد، و لی اکنون که این قوت و قدرت برای قریش نمانده است، هرکس دیگری که به قدرت برسد، و به کتاب خدا و سنت پیامبر او صلی اللہ علیہ وسلم عمل کند، ولایتش صحیح است و اطاعت از وی واجب.

۱۶۶۰- عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: مَشَيْتُ أَنَا وَعُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَعْطَيْتَ بَنِي الْمُطَّلِبِ وَتَرَكْتَنَا، وَإِنَّمَا نَحْنُ وَهُمْ مِنْكَ بِمَنْزِلَةٍ وَاحِدَةٍ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّمَا بَنُو هَاشِمٍ وَبَنُو الْمُطَّلِبِ شَيْءٌ وَاحِدٌ» [رواه البخاری: ۳۵۰۴].

۱۴۶۰- از جبیر بن مطعم رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: با عثمان رضی اللہ عنہ نزد پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم رفتیم، او گفت: یا رسول الله! برای بنی المطلب [چیزی] دادی و ما را ترک کردید، حال آنکه ما و بنی المطلب نسبت به شما در یک منزلت قرار داریم. پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «تنها بنی هاشم و بنی المطلب یک چیز هستند»^(۱).

و در توضیح این معنی علامه ابن خلدون رحمہ اللہ بعد از توضیح و تحلیل زایدی می‌گوید: (پس چون ثابت شد که شرط (قریشی) بودن به جهت قوت و غلبه آن‌ها بوده است، و این را هم دانستیم که صاحب شریعت احکام را به نسل معینی، و یا به زمان معینی، و یا به مردم معینی اختصاص نمی‌دهد، پس به این نتیجه می‌رسیم که اساس خلافت شایستگی است)، مقدمه ابن خلدون (ص/ ۶۹۳ - ۶۹۶).

و یکی از مفکرین معاصر بعد از ذکر نظر علماء در موضوع اشتراط (قریشی) بودن می‌گوید: (من فکر می‌کنم که اشتراط قریشی بودن در آن عصر به سبب قوت قریش و منزلت آن‌ها در بین قبائل عرب بود، بنابراین، این چیز در عصر حاضر شرط نیست، پس هر شخص مسلمانی که شروط مطلوبه دیگر در او موجود باشد، می‌تواند به این منصب برسد) نظام الحکم فی الاسلام (ص/ ۴۲۴ - ۴۲۷).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) چون پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم (خمس) را در بین بین المطلب تقسیم کردند، جبیر بن مطعم، و عثمان بن عفان رضی اللہ عنہما نزد پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم آمدند و گفتند که: برای برادران ما بنی المطلب از مال خمس دادید، ولی برای ما از این مال چیزی ندادید، و قرابت ما و قرابت آن‌ها نسبت به شما یکی است، پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در جواب آن‌ها گفتند که: نه خیر بنی هاشم و بنی المطلب یکی هستند، و شما در این قرابت داخل نمی‌شوید.

۲) اینکه جبیر و عثمان رضی اللہ عنہما قرابت خود را به پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مانند قرابت بنی المطلب می‌دانستند، سببش آن بود که: عثمان رضی اللہ عنہ بن عفان بن اَبی العاص، بن امیہ، بن عبد شمس، بن عبد مناف بود، و جبیر رضی اللہ عنہ بن مطعم، بن عدی بن نوفل، بن عبد مناف بود، و به این طریق عثمان بن عفان، و جبیر بن مطعم، و بنی المطلب اولاد کاکای جد پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم می‌شدند.

۳) عبد شمس، و هاشم، و مطلب، و نوفل بعد از پدر خود ریاست قوم قریش را بر عهده گرفتند، و این چهار نفر به نام (مجیرون) یعنی: پناه خواستگان یاد می‌شدند، زیرا هر یک از این‌ها برای قریش از یکی از ملوک کشورهای همجوار خود پناه خواسته بود، تا برای آن‌ها اجازه دهند که در

۱۴۶۱- عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: «لَيْسَ مِنْ رَجُلٍ ادَّعَى لِعَیْرِ أَبِيهِ - وَهُوَ يَعْلَمُهُ - إِلَّا كَفَرَ، وَمَنْ ادَّعَى قَوْمًا لَيْسَ لَهُ فِيهِمْ، فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» [رواه البخاری: ۳۵۰۸].

۱۴۶۱- از ابو ذر رضی الله عنه روایت است که از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم شنیده است که می فرمودند: «هیچ کسی نیست که دانسته خود را به غیر پدرش نسبت بدهد، مگر آنکه کافر می شود، و کسی که خود را به قومی نسبت دهد که از آنها نباشد، جایش را در آتش دوزخ آماده نماید»^(۱).

۱۴۶۲- عَنْ وَائِلَةَ بِنِ الْأَسْقَعِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ الْفِرْيِ أَنْ يَدَّعِيَ الرَّجُلُ إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ، أَوْ يُرِي عَيْنَهُ مَا لَمْ تَرَ، أَوْ يَقُولَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا لَمْ يَقُلْ» [رواه البخاری: ۳۵۰۹].

۱۴۶۲- از وائله بن اسقع رضی الله عنه^(۱) روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند:

آن کشورها تجارت و خرید و فروش کنند، به این ترتیب که: هاشم از ملوک شام و روم، و عبدشمس از پادشاه حبشه، نوفل از اکاسره فرس، و مُطَّلِب از پادشاه جَمِیر. (۴) بنی المطلب در جاهلیت و اسلام در پهلوی بنی هاشم ایستاد شدند، و از آنها دفاع کردند، مسلمانان آنها به اساس طاعت از خدا و رسول خدا، و کافران آنها به اساس رابطه قومی و عشیروی، ولی اولاد عبد شمس، و اولاد نوفل گرچه اولاد کاکای بنی هاشم بودند، در پهلوی آنها قرار نگرفتند، بلکه بالمقابل با آنها به جنگ و ستیز و خونریزی پرداختند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اگر کسی بداند که نسبت دادن به غیر پدر روا نیست، و خود را به غیر پدرش نسبت دهد، و این کار را حلال بداند، کافر می شود.

(۲) امام عینی رحمته الله علیه می گوید: (اطلاف لفظ کفر بر معاصی به جهت تغلیظ و تهدید جواز دارد)، و البته این در صورتی است که ثابت شود که: اگر کسی خود را دانسته به غیر پدر خود نسبت دهد، گنهکار می شود، نه کافر، ولی بنا به رای کسانی که این عمل را کفر می دانند، اطلاق لفظ کفر بر معیصت از این حدیث نبوی شریف دانسته نمی شود، والله تعالی أعلم.

«از بزرگترین تهمت‌ها آن است که انسان خود را به غیر پدرش نسبت بدهد.»
«و یا بگوید که در خواب چنین و چنان دیدم، در حالی که چنین خوابی ندیده باشد.»

«و یا آنکه از پیامبر خدا ﷺ چیزی را روایت کند که [پیامبر خدا ﷺ] آن چیز را نگفته باشند»^(۲).

۲۲- باب: ذِكْرِ أَسْلَمَ وَغِفَارَ وَمُزَيْنَةَ وَجُهَيْنَةَ وَأَشْجَعَ

باب [۲۲]: قصة: أَسْلَمَ، غِفَارَ، مُزَيْنَةَ، جُهَيْنَةَ وَأَشْجَعَ

۱۴۶۳- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ عَلَى الْمِنْبَرِ: «غِفَارُ غَفَرَ اللَّهُ لَهَا، وَأَسْلَمٌ سَأَلَهَا اللَّهَ، وَعُصَيَّةُ عَصَتِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» [رواه البخاری: ۳۵۱۳].

۱- وی واثله بن اسقع بن عبدالعزی لیثی است، در زمانی که پیامبر خدا ﷺ جهت رفتن به غزوه تبوک آمادگی می‌گرفتند، مسلمان شد، سه سال پیامبر خدا ﷺ را خدمت کرد، شخص فقیری و از اصحاب صغه بود، در آخر عمر کور شد، و در سال هشتاد و سه هجری به عمر یکصد و شصت و پنج سالگی وفات نمود، اسد الغابه (۷۷/۵).

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) کسی که خود را به شخصی دیگری غیر از پدر خود نسبت می‌دهد، مرتکب گناه کبیره می‌گردد، و شاید یکی از اسباب آن این باشد که این شخص در این حالت از این شخصی که پدرش نیست، میراث می‌برد، و این میراث بردن برایش حرام است، زیرا مال متوفی از ورثه حقیقی‌اش می‌باشد، نه از این شخصی که به دروغ خود را به وی نسبت داده است.

(۲) دروغ گفتن در خواب از آن جهت از گناهان کبیره است، که خواب جزئی از نبوت است، و نبوت بدون وحی و الهام صورت گرفته نمی‌تواند، و کسی که به دروغ می‌گوید که من در خواب چنین و چنان دیدم، در واقع بر خدا افتراء می‌کند، از این جهت این عملش از گناهان کبیره است.

(۳) و اینکه دروغ گفتن از زبان پیامبر خدا ﷺ از گناهان کبیره است، سببش این است که این نقل قول، شریعتی می‌شود که تا روز قیامت مردم به آن عمل می‌کنند، و در صورتی که پیامبر خدا ﷺ آن چیز را نگفته باشند، در واقع این شخص خود شریعتی آورده است که طرف عمل مردم قرار گرفته است، و این اقترائی بر دین خدا است، از این جهت عملش از گناهان کبیره است، و طوری که قبلاً گذشت، بعضی از علماء این عمل را کفر می‌دانند.

۱۴۶۳- از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر بالای منبر فرمودند: «مردم (غفار) را خداوند مغفرت نماید، و مردم (اسلم) را خداوند سلامت داشته باشد، و مردم (عُصیه) [کسانی اند] که عصیان خدا و رسول را کرده‌اند»^(۱).

۱۴۶۴- عَنْ أَبِي بَكْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ الْأَفْرَعَ بْنَ حَادِسٍ قَالَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّمَا بَايَعَكَ سُرَّاءُ الْحَجِيجِ، مِنْ أَسْلَمَ وَغِفَّارَ وَمُرَيْنَةَ، - وَأَحْسِبُهُ - وَجُهَيْنَةَ - ابْنُ أَبِي يَعْقُوبَ شَكَّ - قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ أَسْلَمٌ، وَغِفَّارٌ، وَمُرَيْنَةُ، - وَأَحْسِبُهُ - وَجُهَيْنَةُ، خَيْرًا مِنْ بَنِي تَمِيمٍ، وَبَنِي عَامِرٍ، وَأَسَدٍ، وَغَطَفَانَ خَابُوا وَخَسِرُوا» قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهُمْ لَخَيْرٌ مِنْهُمْ» [رواه البخاری: ۳۵۱۶].

۱۴۶۴- از ابی بکره رضی الله عنه روایت است که گفت: أقرع بن حابس برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: از قبیله: (اسلم) و (غِفَّار) و (مُرَيْنَه) و (جُهَيْنَه) کسانی از شما متابعت کرده‌اند که راهزن بودند، و اموال حاجیان را به سرقت می‌بردند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آیا از قبیله: (اسلم) و (غِفَّار) و (مُرَيْنَه) و (جُهَيْنَه) از قبیله بنی تمیم، و بنی عامر و أسد و غَطَفَانَ بهتر باشند، به نظر تو سبب بدبختی و زیان آن‌ها [یعنی: بدبختی و زیان بنی تمیم و بنی عامر... نیست]؟» گفت: هست.

فرمودند: «قسم به ذاتی که جانم در دست او است که آن‌ها [یعنی: قبیله اسلم و غفار...] از این‌ها [یعنی: از بنی تمیم و ...] بهتر هستند».

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن جهت برای (بنی غفار) طلب مغفرت نمودند که در جاهلیت دزدی می‌کردند، و برای مردم (اسلم) از آن جهت دعای سلامتی کردند که آن‌ها بدون جنگ به شکل مسالمت آمیزی به اسلام گرائیدند، و عصیان قبیله (عصیه) از این جهت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در دعای قنوت بر آن‌ها نفرین می‌کردند.

(۲) در این کلام نبوی اشتقاق زیبایی به کار رفته است، زیرا برای مردم (غفار) طلب مغفرت، برای قبیله (اسلم) طلب سلامتی، و نسبت به قبیله (عصیه) خبر از عصیان آن‌ها دادند.

۱۴۶۵- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: قَالَ: «أَسْلَمُ، وَغِفَارُ، وَشَيْءٌ مِنْ مُزَيْنَةَ، وَجُهَيْنَةَ، - أَوْ قَالَ: شَيْءٌ مِنْ جُهَيْنَةَ أَوْ مُزَيْنَةَ - خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ - أَوْ قَالَ: يَوْمَ الْقِيَامَةِ - مِنْ أَسَدٍ، وَتَمِيمٍ، وَهَوَازِنَ، وَغَطَفَانَ» [رواه البخاری: ۳۵۲۳].

۱۴۶۵- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «قبیله (أَسْلَم) و (غِفَار) و چیزی از (مُزَيْنَة و جُهَيْنَة) - و یا فرمودند: چیزی از جهینه یا مزینه - در نزد خداوند متعال - و یا فرمودند: در روز قیامت - از قبیله: أَسَد و تَمِيم و هَوَازِن و غَطَفَانَ بهتر هستند».

۲۳- باب: ذِكْرِ قَحْطَانَ

باب [۲۳]: ذِكْرِ قَحْطَانَ

۱۴۶۶- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ، حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ قَحْطَانَ، يَسُوقُ النَّاسَ بَعْضَهُ» [رواه البخاری: ۳۵۱۷].

۱۴۶۶- و از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمودند: «تا آن وقت قیامت برپا نمی‌شود که شخصی از قبیله قحطان بیاید و مردم را با عصای خود براند»^(۱).

۲۴- باب: مَا يُنْهَى عَنْ دَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ

باب [۲۴]: نَهْيُ شَدْنِ زَنْجِيرِ الْجَاهِلِيَّةِ

۱۴۶۷- عَنْ جَابِرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَزَّوَجَلَّ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَقَدْ ثَابَ مَعَهُ نَاسٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ حَتَّى كَثُرُوا، وَكَانَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ رَجُلٌ لَعَابٌ، فَكَسَعَ أَنْصَارِيًّا،

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) این شخص قحطانی نامش (جهجاه) است، و بیست سال حکومت می‌کند، و اینکه در چه وقت ظهور می‌کند، اختلاف است، و در روایاتی آمده است که ظهورش، بعد از ظهور مهدی است. (۲) در (التوضیح) آمده است: که این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم که این شخص قحطانی مردم را به عصای خود می‌راند، دلالت بر این دارد که این شخص خلیفه می‌شود، ولی خلافت را به زور و قوت می‌گیرد.

فَغَضِبَ الْأَنْصَارِيُّ غَضَبًا شَدِيدًا حَتَّى تَدَاعَوْا، وَقَالَ الْأَنْصَارِيُّ: يَا لِلْأَنْصَارِ، وَقَالَ الْمُهَاجِرِيُّ: يَا لِمُهَاجِرِينَ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: " مَا بَأْسَ دَعْوَى أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ؟ ثُمَّ قَالَ: مَا سَأَلْتُهُمْ " فَأُخِرَ بِكُسْعَةِ الْمُهَاجِرِيِّ الْأَنْصَارِيِّ، قَالَ: فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «دَعُوهَا فَإِنَّهَا حَبِيبَةٌ» وَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولٍ: أَقَدَ تَدَاعَوْا عَلَيْنَا، لَيْنَ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ، فَقَالَ عُمَرُ: أَلَا نَقْتُلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا الْحَبِيبَ؟ لِعَبْدِ اللَّهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّهُ كَانَ يَقْتُلُ أَصْحَابَهُ» [رواه البخاری: ۳۵۱۸].

۱۴۶۷- از جابر رضی الله عنه روایت است که گفت: با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در غزوه اشتراک نمودیم، عده از مهاجرین با ایشان جمع شدند، و کم کم تعداد آن‌ها زیاد شد، و در بین مهاجرین شخص شوخ و بازیگری بود، این شخص انگشت خود را به مقعد شخصی از انصار زد، انصاری سخت غضبناک و برآشفته شد، تا آنکه هر کدام طرفداران خود را به کمک طلبیدند، انصاری انصار را، و مهاجر مهاجرین را.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برآمده و فرمودند: «چرا مفکوره و روش اهل جاهلیت را پیش گرفته‌اید؟» بعد از آن پرسیدند: «بین این‌ها چه واقع شده است؟» از دست زدن مهاجر به مقعد شخص انصاری برای‌شان خبر داده شد. روای گفت که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «این کار را ترک کنید که کار خبیثی است.»

عبدالله بن ابی بن سلول [منافق] گفت: آیا [شما مردم مهاجر] بر ضد ما همدستی می‌کنید؟ وقتی که به مدینه برگردیم گروه عزیزی و محترم، [یعنی: انصار]، گروه ذلیل و خارا [یعنی: مهاجرین را]، از مدینه بیرون خواهند کرد. عمر رضی الله عنه به طرف عبدالله بن ابی اشاره نموده و گفت: یا رسول الله! آیا این خبیث را به قتل نرسانیم؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «[نمی‌خواهم] که مردم بگویند که او صحابه‌های خود را می‌کشد»^(۱).

۲۵- باب: قصه خُزَاعَة

باب [۲۵]: قصه خُزَاعَة

۱۴۶۸- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «عَمْرُو بْنُ لُحْيٍ بْنُ قَمَعَةَ بْنِ خِنْدِفٍ أَبُو خُزَاعَةَ» [رواه البخاری: ۳۵۲۱].

۱۴۶۸- از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمودند: «عمرو بن لُحی بن قَمَعَة بن خِنْدِف، ابو خزاعه است».

۱۴۶۹- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «رَأَيْتُ عَمْرَو بْنَ عَامِرِ بْنِ لُحْيٍ الْخُزَاعِيَّ يَجْرُ قُضْبَهُ فِي النَّارِ وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ سَيَّبَ السَّوَائِبَ» [رواه البخاری: ۳۵۲۱].

۱۴۶۹- و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «عمرو بن عامر بن لُحی خزاعی را دیدم که روده هایش را در بین آتش به دنبال خود می کشید، و او اولین کسی بود که طریقه سوائب را اختراع کرد»^(۱).

(۱) مراد از این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم که فرمودند: «این کار را ترک کنید که کار خبیثی است» اشاره به دعوت به جاهلیت است که بر اساس قومیت بود، و مراد از اینکه این کار خبیثی است، این است که این کار، کار بد، زشت، ناپسند، و خطرناکی است، زیرا سبب غضب به باطل و جنگ و جدل به غیر حق شده و در نتیجه سبب رفتن به آتش دوزخ می گردد، چنانچه در حدیث نبوی آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «کسی که دعوت به عادت جاهلیت کند، از ما نیست، و جای خود را در آتش دوزخ آماده نماید».

(۲) دعوت به جاهلیت آن است که شخص در وقت داد خواهی، احکام شرعی را ترک کرده و خواسته باشد که حق خود را از راه کمک جستن به قوم و قبیله اش، به دست بیاورد، و کسی که چنین کاری می کند، مرتکب گناه کبیره می گردد، و در گناه دنیوی اش بین علماء اختلاف نظر وجود دارد، عده عقوبت وی را زدن پنجاه شلاق، و عده دیگر ده شلاق می دانند، و گروه سوم می گویند که عقوبت وی مرتبط به نظر امام است، و شاید همین قول ارجح اقوال باشد، زیرا چنین عملی در اثر بخشی و ضررش بر مسلمانان حالت متفاوتی دارد، از این جهت امام مسلمین باید هرکس را به تناسب جرمش مجازات کند.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) سوائب عبارت از حیواناتی بود که بنا به عادت اهل جاهلیت، اگر کسی از آمدن مسافری و یا جهت شفا یافتن مریضی نذر می کرد، می گفت: فلان شترم ازاد باشد، بعد از آن، نه آن شتر را

۲۶- باب: قِصَّةِ إِسْلَامِ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

باب [۲۶]: قِصَّةِ إِسْلَامِ أَبُو ذَرٍّ رضي الله عنه

۱۴۷۰- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ أَبُو ذَرٍّ: كُنْتُ رَجُلًا مِنْ غِفَّارٍ، فَبَلَغَنَا أَنَّ رَجُلًا قَدْ خَرَجَ بِمَكَّةَ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، فَقُلْتُ لِأَخِي: انْطَلِقْ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ كَلِّمْهُ وَأْتِنِي بِخَبْرِهِ، فَاَنْطَلِقُ فَأَلْقِيَهُ، ثُمَّ رَجَعْتُ، فَقُلْتُ مَا عِنْدَكَ؟ فَقَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ رَجُلًا يَأْمُرُ بِالْخَيْرِ وَيَنْهَى عَنِ الشَّرِّ، فَقُلْتُ لَهُ: لَمْ تَتَّخِذْ مِنَ الْخَيْرِ، فَأَخَذْتُ جِرَابًا وَعَصَا، ثُمَّ أَقْبَلْتُ إِلَى مَكَّةَ، فَجَعَلْتُ لَا أَعْرِفُهُ، وَأَكْرَهُ أَنْ أَسْأَلَ عَنْهُ، وَأَشْرَبُ مِنْ مَاءِ زَمْزَمَ وَأَكُونُ فِي الْمَسْجِدِ، قَالَ: فَمَرَّ بِي عَيْيٌّ فَقَالَ: كَأَنَّ الرَّجُلَ غَرِيبٌ؟ قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَاَنْطَلِقْ إِلَى الْمَنْزِلِ، قَالَ:

سوار می‌شدند، و نه می‌دوشیدند، و نه از چریدن و رفتنش در کدام جایی ممانعت به عمل می‌آوردند.

۲) و بعضی می‌گویند که سائبه عبارت از آن بود که: اگر کسی شترش پنج بار می‌زائید، و نتاج آخر آن نر می‌بود، گوش آن را می‌برید و آن را برای بتان نذر می‌کرد، و این شتر آزاد بود، هر جا که می‌خواست می‌رفت، و از هر جا که می‌خواست می‌چرید و کسی مانعش نمی‌شد، و او را بار نمی‌کرد.

۳) عمرو بن لُحی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را در آتش دیدند که روده‌هایش را به دنبالش می‌کشد، اولین کسی بود که دین اسماعیل علیه السلام را تغییر داد، و بت‌ها را جهت عبادت کردن نصب کرد، و مسئله بحیره و سائبه را اختراع نمود.

و از بعضی از اهل علم روایت است که گفتند: عمرو بن لُحی از مکه به شام رفت، چون به سرزمین بلقاء رسید، دید که بت‌های را پرستش می‌کنند، از آن‌ها پرسید که این بت‌ها را چرا پرستش می‌کنید؟ گفتند: این بت‌ها را از این جهت پرستش می‌کنیم که چون به واسطه این‌ها طلب باران می‌کنیم، برای ما باران می‌بارد، و چون از این‌ها طلب نصرت می‌کنیم، نصرت داده می‌شویم، عمرو بن لُحی برای آن‌ها گفت: آیا یکی از بت‌ها را برایم می‌دهید که به سرزمین عرب ببرم، تا آن‌ها او را عبادت کنند؟ آن‌ها موافقه کردند و یکی از بت‌ها را که به نام (هَبَل) یاد می‌شد، برایش دادند، و او آن بت را به مکه آورد، و در جای نصب کرد، و به مردم امر کرد که او را عبادت کنند.

و بعد از اینکه قبیله خزاعه قبیله جرهم را شکست داد، و از مکه بیرون کرد، مردم عمرو بن لُحی را به خدایی قبول کردند، هر چیزی را که می‌گفت از وی می‌پذیرفتند، و سبب دیگرش آن بود که وی در وقت حج مردم را نان می‌داد، و بسا می‌شد که در یک حج ده هزار شتر را نحر می‌کرد.

فَانطَلَقْتُ مَعَهُ، لَا يَسْأَلُنِي عَنْ شَيْءٍ وَلَا أُخْبِرُهُ، فَلَمَّا أَصْبَحْتُ غَدَوْتُ إِلَى الْمَسْجِدِ لِأَسْأَلَ عَنْهُ، وَلَيْسَ أَحَدٌ يُخْبِرُنِي عَنْهُ بِشَيْءٍ، قَالَ: فَمَرَّ بِي عَلِيٌّ، فَقَالَ: أَمَا نَالَ لِلرَّجُلِ يَعْرِفُ مَنْزِلَهُ بَعْدُ؟ قَالَ: قُلْتُ: لَا، قَالَ: انْطَلِقْ مَعِي، قَالَ: فَقَالَ مَا أَمْرُكَ، وَمَا أَقْدَمَكَ هَذِهِ الْبَلَدَةَ؟ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّ كُنْتُمْ عَلَيَّ أَخْبَرْتُمْ، قَالَ: فَإِنِّي أَفْعَلُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: بَلَعْنَا أَنَّهُ قَدْ خَرَجَ هَاهُنَا رَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، فَأَرْسَلْتُ أَخِي لِيُكَلِّمَهُ، فَرَجَعَ وَلَمْ يَشْفِنِي مِنَ الْخَبَرِ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَلْقَاهُ، فَقَالَ لَهُ: أَمَا إِنَّكَ قَدْ رَشِدْتَ، هَذَا وَجْهِي إِلَيْهِ فَاتَّبِعْنِي، ادْخُلْ حَيْثُ ادْخُلُ، فَإِنِّي إِنْ رَأَيْتُ أَحَدًا أَخَافُهُ عَلَيْكَ، فُتُّتْ إِلَى الْحَائِطِ كَأَنِّي أَصْلِحُ نَعْلِي وَامْضِ أَنْتَ، فَمَضَى وَمَضَيْتُ مَعَهُ، حَتَّى دَخَلْتُ وَدَخَلْتُ مَعَهُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقُلْتُ لَهُ: اعْرِضْ عَلَيَّ الْإِسْلَامَ، فَعَرَضَهُ فَأَسْلَمْتُ مَكَانِي، فَقَالَ لِي: «يَا أَبَا ذَرٍّ، أَكُنْتُمْ هَذَا الْأَمْرَ، وَارْجِعْ إِلَى بَدَلِكَ، فَإِذَا بَلَغَكَ ظُهُورُنَا فَأَقْبِلْ» فَقُلْتُ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، لَأَصْرُخَنَّ بِهَا بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ، فَجَاءَ إِلَى الْمَسْجِدِ وَقُرَيْشٌ فِيهِ، فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشِ، إِنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، فَقَالُوا: فُؤُومُوا إِلَى هَذَا الصَّابِئِ، فَقَامُوا فَضْرِبْتُ لِأُمُوتَ، فَأَذْرَكْنِي الْعَبَّاسُ فَأَكَبَّ عَلَيَّ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ: وَيَلِكُمْ، تَقْتُلُونَ رَجُلًا مِنْ غِفَارَ، وَمَتَجَرُّكُمْ وَمَمْرُكُمْ عَلَى غِفَارَ، فَأَفْلَعُوا عَلَيَّ، فَلَمَّا أَنْ أَصْبَحْتُ الْعَدَّ رَجَعْتُ، فَقُلْتُ مِثْلَ مَا قُلْتُ بِالْأَمْسِ، فَقَالُوا: فُؤُومُوا إِلَى هَذَا الصَّابِئِ فَصَنَعَ بِي مِثْلَ مَا صَنَعَ بِالْأَمْسِ، وَأَذْرَكْنِي الْعَبَّاسُ فَأَكَبَّ عَلَيَّ، وَقَالَ مِثْلَ مَقَالَتِهِ بِالْأَمْسِ، قَالَ: فَكَانَ هَذَا أَوَّلَ إِسْلَامِ أَبِي ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ» [رواه البخاري: ٣٥٢٢].

۱۴۷۰- از ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت است که گفت: ابو ذر رضی اللہ عنہ گفت که من شخصی از قبیله غفار) بودم، برای ما خبر رسید که شخصی در مکه ظهور کرده است که و ادعای پیامبری دارد، برای برادرم گفت: نزد این شخص برو، با او سخن بزن و خبرش را برایم بیاور، برادرم رفت با وی ملاقات کرد، و بعد از آن برگشت.

از وی پرسیدم: چه خبر داری؟

گفت: به خداوند سوگند او را شخصی دیدم که به کار خیر امر می کند و از کار بد مانع می شود.

برایش گفتم: جواب کاملی برایم نیاوردی، خودم آذوقه و عصایم را گرفتم و به طرف مکه به راه افتادم، خودم پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم را نمی شناختم، و در عین حال

نمی‌خواستم از کسی در مورد وی سؤال کنم، بلکه می‌خواستم از آب زمزم بنوشم و در مسجد باشم.

ابو ذر می‌گوید: علی علیه السلام بر من گذشت و گفت: گویا شخص غریبی هستی؟
گفت: گفتم: بلی.

گفت: به منزل بروید.

گفت که با وی رفتم، نه او از من چیزی می‌پرسید و نه من برایش خبر دادم [که چه مقصدی دارم]، چون صبح شد، به مسجد رفتم تا در مورد وی [یعنی: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله] پرسان کنم، ولی کسی نبود که در موردش برایم چیزی بگوید.

[أبو ذر] گفت که علی علیه السلام بر من گذشت و گفت: هنوز نتوانستی منزل دوستت را پیدا کنی؟

گفتم: نه.

گفت: با من بیا، [أبو ذر] گفت که: [علی] از من پرسید: چه کاره‌ای؟ و چه چیز سبب آمدند به این قریه شده است؟

[أبو ذر] گفت که: برایش گفتم: اگر رازم را پنهان داری برایت می‌گویم.

گفت: پنهان می‌دارم.

گفت که برایش گفتم: برای ما خبر رسید که در اینجا شخصی ظهور کرده و ادعا دارد که او پیامبر است، برادرم را فرستادم تا با او سخن بگوید [و برایم از وی معلوماتی بیاورد]، ولی او برایم خبر شفا بخشی نیاورد، از این سبب خواستم تا خودم با او ملاقات کنم.

برایش گفت: کار بسیار خوبی کردی، من اکنون نزد او می‌روم، تو هم با من بیا، به هر جایی که داخل شدم تو هم داخل شو، و اگر کسی را دیدم که از وی نسبت به تو احساس خطر می‌کردم، من به بهانه‌ی اصلاح کردن کفشم به کنار دیوار ایستاده می‌شوم و تو به راه خود ادامه بده، و همان بود که علی علیه السلام رفت، و من هم با وی رفتم، علی علیه السلام نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله داخل شد، و من هم داخل شدم.

برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتم: اسلام را بر من عرضه کنید، اسلام را بر من عرضه کردند، و همانجا مسلمان شدم، برایم گفتند: «ای ابا ذر! این موضوع را پنهان بدار و واپس به منطقه‌ی خود برگرد، و چون خبر ظهور ما برای تو رسید، برگرد».

گفتم: سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده است، اسلام خود را در پیش روی آن‌ها [یعنی: کفار قریش] اعلان خواهم کرد.

و همان بود که به مسجد آمد، و در حالی که قریش آنجا جمع شده بودند: گفت: (أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ)، [مشرکین این را شنیده] و گفتند: به سر وقت این نو مسلمان برسید، برخاستند و مرا تا سرحد مرگ لت و کوب کردند، عباس به سر و قتم رسید و خود را بر رویم انداخت.

بعد از آن روی خود را به طرف آن‌ها کرد و گفت: ای وای بر شما! می‌خواهید شخصی را از قبیله (غفار) به قتل برسانید، در حالی که تجارت و رفت و آمد شما بر (غفار) است، آن‌ها از زدنم دست کشیدند.

چون صبح شد باز نزد آن‌ها آمدم و همان سخنی را که دیروز گفته بودم دوباره تکرار کردم، باز گفتند: به سر وقت این نو مسلمان برسید، و مانند دیروز مرا لت و کوب کردند، باز عباس آمد و خود را بر رویم انداخت و همان سخن دیروزش را تکرار نمود، [ابن عباس رضی الله عنهما] می‌گوید: اول قصه مسلمان شدن ابو ذر چنین بود.

۲۷- باب: مَنْ اَنْتَسَبَ اِلَى اَبَائِهِ فِي الْاِسْلَامِ وَالْجَاهِلِيَّةِ

باب [۲۷]: کسی که در اسلام و جاهلیت به پدرانش نسبت داده شد

۱۴۷۱- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾، جَعَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَدْعُوهُمْ قَبَائِلَ قَبَائِلَ» ينادي: «يَا بَنِي فِهْرٍ، يَا بَنِي عَدِيٍّ». لِبُطُونِ قُرَيْشٍ [رواه البخاری: ۳۵۲۵].

۱۴۷۱- و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: چون این آیه کریمه که «اقارب نزدیکت را بیم بده» نازل شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قبائل را یکی پس از دیگری طلب نموده و می‌گفتند: «ای بنی فهر! ای بنی عدی!» و دیگر قبائل قریش را^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) خداوند متعال در این آیه کریمه پیامبر خود محمد صلی الله علیه و آله امر کرد تا خویشاوندان نزدیک خود را بیم بدهد، و اول از کسانی شروع کند که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزدیکتر هستند، و بعد از آن کسانی

۲۸- باب: مَنْ أَحَبَّ أَنْ لَا يُسَبَّ نَسَبُهُ

باب [۲۸]: کسی که خواست نسبش دشنام داده نشود

۱۴۷۲- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: اسْتَأْذَنَ حَسَانُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي هِجَاةِ الْمُشْرِكِينَ قَالَ: «كَيْفَ بِنَسَبِي» فَقَالَ حَسَانُ: لَأَسْلَتَنَّ مِنْهُمْ كَمَا تُسَلُّ الشَّعْرَةَ مِنَ الْعَجِينِ [رواه البخاری: ۳۵۳۱].

۱۴۷۲- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: حسان رضی الله عنه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در هجو کردن مشرکین اجازه خواست.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «با نسب من چه می کنی»؟

حسان رضی الله عنه گفت: شما را از بین آن‌ها به ماندنی که مو از خمیر بیرون کشیده می شود، بیرون می کنم ^(۱).

که نزدیکی شان کمتر است، و بعد از آن کسانی که نزدیکی شان کمتر است، و به همین ترتیب الی آخره.

۲) این حدیث نبوی شریف از مرسلات ابن عباس رضی الله عنهما است، زیرا مرسل حدیثی است که راوی، حدیثی را که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده است، به ایشان نسبت بدهد، و بدون شک ابن عباس رضی الله عنهما این حدیث را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده است، زیرا این آیه کریمه در مکه مکرمه نازل گردیده بود، و ابن عباس رضی الله عنهما سه سال پیش از هجرت در مکه مکرمه متولد گردیده است، و چون مرسل، مرسل صحابی است، لذا در نزد تمام محدثین و اصولیین مقبول است، و حکم حدیث متصل را دارد.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) مراد از این قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که برای حسان رضی الله عنه گفتند که: «با نسب من چه می کنی»؟ این است که اگر مشرکین را هجو کنی، چون در نسب قرشی بودن با آن‌ها مشترک هست، در این هجو من نیز شامل می شوم، و حسان در جواب گفت که: این شعرم طوری خواهد بود که شما را به هیچ وجه شامل نشود.

۲) معنی این گفته حسان رضی الله عنه که: شما را از بین آن‌ها به ماندنی که مو از خمیر بیرون می شود، بیرون می کنم این است که: همانطوری که مو از روغن به آسانی خارج کرده می شود، شما را در هجو خود به آسانی از بین قریش خارج می سازدم، و همانطوری که اثری بر مو بعد از خارج شدن از روغن باقی نمی ماند، هجو مشرکین نیز هیچ ارتباطی به شما نمی گیرد.

۲۹- باب: ما جاء في أسماء رسول الله ﷺ

باب [۲۹]: آنچه که درباره نام‌ها پیامبر خدا ﷺ آمده است

۱۴۷۳- عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لِي خَمْسَةٌ أَسْمَاءٍ: أَنَا مُحَمَّدٌ، وَأَنَا مُحَمَّدٌ وَأَنَا الْمَاجِي الَّذِي يَمْحُو اللَّهُ بِي الْكُفْرَ، وَأَنَا الْحَاشِرُ الَّذِي يُحْشِرُ النَّاسَ عَلَى قَدَمِي، وَأَنَا الْعَاقِبُ» [رواه البخاری: ۳۵۳۲].

۱۴۷۳- از جیبیر بن مطعم رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «برایم پنج نام است، من محمد، احد، و من ماحی [یعنی: محو کننده هستم] که خداوند کفر را به سبب من محو می‌سازد، و من حاشر [هستم]، که همه مردم بر قدم‌هایم حشر می‌شوند، و من عاقب هستم»^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق بهانی حدیث آنکه:

(۱) معنی (عاقب) این است که محمد صلی اللہ علیہ وسلم به عقب همه پیامبران آمده، و آخرین پیامبر هستند و بعد از ایشان پیامبر دیگری مبعوث نمی‌شود.

(۲) اشرف نام‌های پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم (محمد) و (أحمد) است، و معنی (محمد) این است که خداوند هر پیامبر را حمد گفته است، ولی پیامبر ما (محمد) صلی اللہ علیہ وسلم را بیشتر حمد گفته است، و هر پیامبری خدا را حمد گفته است، ولی پیامبر ما (أحمد) است، یعنی: خداوند را از همگان بیشتر حمد گفته‌اند.

(۳) پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم پیش از آنکه (محمد) نامیده شوند، (أحمد) نامیده شدند، زیرا نام‌شان در کتب سابقه (أحمد)، و در قرآن کریم (محمد) است، و امام ابن قیم رحمته اللہ علیہ می‌گوید: که نام پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در تورات نیز (محمد) است، و کسی که ایشان را (احمد) نامید، سیدنا مسیح عیسی بن مریم علیہ السلام بود..

(۴) نسبت به حمدی که در بسیاری از شؤون امت محمد صلی اللہ علیہ وسلم مشروع شده است، مانند حمد در نماز، حمد در وقت نان خوردن، حمد در وقت آب خوردن، حمد در وقت سفر کردن، حمد در وقت طواف کردن و غیره، این امت به نام (حمادون) یعنی (حمد گوینان) یاد می‌شوند.

(۵) این اسمای پنجگانه، مشهورترین اسمای پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم است، و برای ایشان نام‌های دیگری نیز هست، مانند: (الخاتم)، و (المقفی)، و (نبی التوبة)، و (نبی الحمة)، و (نبی المحمة)، و (الفتاح)، و (الأمین)، و (الشاهد)، و (المبشر)، و (البشیر)، و (النذیر)، و (القاسم)، و (الضحوک)، و (عبدالله)، و (السراج المنیر)، و (سید ولد آدم)، (صاحب لواء الحمد)، و (صاحب المقام المحمود)، و غیره، و

۱۴۷۴- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَلَا تَعْجَبُونَ كَيْفَ يَصْرِفُ اللَّهُ عَنِّي شَتْمَ قُرَيْشٍ وَلَعْنَهُمْ، يَشْتُمُونَ مُدْمَمًا، وَيَلْعَنُونَ مُدْمَمًا وَأَنَا مُحَمَّدٌ» [رواه البخاری: ۳۵۳۳].

۱۴۷۴- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «آیا از این تعجب نمی‌کنید که خداوند متعال چگونه دشنام و لعنت قریش را از من منصرف می‌سازد؟ آن‌ها مذمم را دشنام داده و لعنت می‌کنند، حال آنکه من (محمد) هستم»^(۱).

۳۰- باب: خَاتَمِ النَّبِيِّينَ صلی الله علیه و سلم

باب [۳۰]: خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم

۱۴۷۵- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَثَلِي، وَمَثَلُ الْأَنْبِيَاءِ كَرَجُلٍ بَنَى دَارًا، فَأَكْمَلَهَا وَأَحْسَنَهَا إِلَّا مَوْضِعَ لَبِنَةٍ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَدْخُلُونَهَا وَيَتَعَجَّبُونَ وَيَقُولُونَ: لَوْلَا مَوْضِعُ اللَّابِنَةِ» [رواه البخاری: ۳۵۳۴].

۱۴۷۵- از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «موقعیت من از پیامبران گذشته، مانند شخصی است که خانه را بنا می‌کند، و همه گوشه و کنار آن را کامل می‌نماید و زیبا می‌سازد، مگر جای یک خشت را، مردمی به

امام قسطلانی رحمته الله در (الموهب اللدنیة) برای پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم چهار صد نام را به ترتیب حروف الفباء ذکر کرده است.

و امام ابن قیم رحمته الله می‌گوید: چون نام‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم اوصاف مدح است، لذا از هر وصف نیکی برای‌شان نامی است، ولی از صفتی برای‌شان نام اشتقاق می‌شود که آن صفت یا خاص به ایشان باشد، و یا به طور غالب بر ایشان اطلاق شود، لذا صفتی که بین ایشان و دیگران مشترک باشد، نباید از چنین صفتی برای‌شان نامی اشتقاق نمود، و در اخیر به نقل از امام ابوالخطاب رحمته الله می‌گوید: همانطوری که برای خداوند جل جلاله هزار اسم است، برای نبی کریم صلی الله علیه و سلم نیز هزار اسم است، با چیزی تصرف از: زاد المعاد (۱/ ۸۶ - ۸۸).

۱- کفار قریش لعنهم الله پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم را (مذمم) می‌نامیدند، و مذمم معنایش عکس معنی (محمد) است، عوراء زن ابولهب می‌گفت: (مذمما قلینا، ودینه أبینا، وأمره عصینا) یعنی: مذمم را آورده ساختیم، دینش را نپذیرفتیم، و از امرش اطاعت نکردیم.

آن خانه داخل می‌شوند، و آن را می‌پسندند، و می‌گویند: اگر جای این خشت خالی نمی‌بود». [و من آدمم و جای آن خشت را کامل کردم].

۱۴۷۶- وفي رواية عن أبي هريرة رضي الله عنه زيادة: «...إلا موضع لينة من زاوية...»
وقال في آخره: «...فأنا اللبنة وأنا خاتم النبيين...» [رواه البخاري: ۳۵۳۵].
۱۴۷۶- و در روایتی در حدیث مذکور این چیز هم آمده است که: «... و من همان خشتم، و من خاتم انبیاء هستم».

۳۱- باب: وفاة النبي ﷺ

باب [۳۱]: وفات پیامبر خدا ﷺ

۱۴۷۷- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «تُوِّفِي، وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَسِتِّينَ» [رواه البخاري: ۳۵۳۶].
۱۴۷۷- از عائشه رضي الله عنها روایت است که پیامبر خدا ﷺ در شصت و سه سالگی وفات یافتند^(۱).

۱- ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ قصه وفات پیامبر خدا ﷺ:

از مجموع احادیث و روایات صحیح و ثابتی که در مورد وفات پیامبر خدا ﷺ آمده است، می‌توان وقایع وفات پیامبر خدا ﷺ به اینگونه بیان داشت که:

۱) پیامبر خدا ﷺ پیش از وفات خود آمادگی وداع از همگان و لقای پروردگار خود را گرفتند، از آن جمله اینکه:

أ- در هر رضانی ده روز به اعتکاف می‌نشستند، ولی در رمضان سال دهم هجری که آخرین رمضان نسبت به حیات نبوی بود، بیست روز به اعتکاف نشستند.

ب- در حجة الوداع برای مردم گفتند: نمی‌دانم، شاید بعد از امسال هیچگاه در این مکان با شما ملاقات کرده نتوانم.

ج- در اوائل ماه صفر سال (۱۱) یازدهم هجری به (أحد) رفتند، و بر شهداء آنجا نماز خواندند، گویا همانطور که با زنده‌ها وداع می‌کردند، با مرده‌ها نیز وداع کردند.

۲) در روز دو شبه بیست و نهم ماه صفر سال (۱۱) یازدهم هجری به جنازه در بقیع اشتراک نموده بودند، چون از آنجا برگشتند، در راه سردرد شدند، و تب کردند، و حرارت‌شان تا جای زیاد

شده بود که صحابه اثر آن حرارت را از زیر دستمالی که به سر خود بسته کرده بودند، ملاحظه می کردند.

۳) پیامبر خدا ﷺ دوازده روز و یا سیزده روز مریض بودند، و یازده روز از این ایام برای مردم امامت دادند.

۴) در روز چهارشنبه که پنج روز از پیش وفاتشان باشد، حرارتشان شدید، و درد بر ایشان تا جای غلبه کرد که بیهوش شدند، چون به هوش آمدند، فرمودند: از هفت مشک که از چاه‌های مختلفی آب شده باشد، بر سرم آب بریزید، تا بتوانم بیرون شوم و برای مردم سفارش نمایم، و همان بود که ایشان را در طشتی نشانند، و بر سرشان آب ریختند، تا اینکه فرمودند: بس است. در این وقت در حالی که سرشان بسته بود از خانه بر آمدند، و بر منبر نشستند، و در حالی که مردم در اطراف شان نشسته بودند، فرمودند: لعنت خدا بر یهود و نصاری باد که قبرهای انبیاء خود را مسجد قرار دادند، و فرمودند: «قبر مرا بتی برای عبادت قرار ندهید».

بعد از آن خود را آماده قصاص قرار داده و فرمودند: «اگر کسی را شلاق زده باشم، اینک هشتم آماده است، بیاید و مرا شلاق بزند، و اگر کسی را دشنام داده باشم، بیاید و مرا دشنام بدهد». بعد از آن پایان شدند و نماز پیشین (ظهر) را برای مردم خواندند، باز بر بالای منبر نشسته و همان سخن خود را تکرار کردند، شخصی گفت: سه درهم از شما طلبگارم، پیامبر خدا ﷺ به (فضل) امر کردند که سه درهمش را بدهد.

۵) در روز پنجشنبه چهار روز پیش از وفات خود - در حالی که دردشان شدت یافته بود - فرمودند: «بیائید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید»، در خانه عده‌ای از اشخاص از آن جمله عمرؓ حضور داشتند، عمرؓ گفت: درد بر ایشان غلبه کرده است، قرآن در نزد شما موجود است، و کتاب خدا برای شما کفایت می‌کند، و همان بود که کسانی که آنجا بودند، اختلاف نظر پیدا کردند، عده‌ای گفتند: بیائید که پیامبر خدا ﷺ برای ما چیزی بنویسند، و عده‌ای نظر عمرؓ را تأیید کردند، چون اختلاف آن‌ها شدت گرفت، پیامبر خدا ﷺ فرمودند: «از نزدم بروید». و در این روز به سه چیز وصیت کردند:

أ- وصیت کردند که یهود و نصاری و مشرکین را از جزیره العرب بیرون کنید.

ب- برای سفراء و نمایندگان که می‌آیند، همانطوری که من هدیه و بخشش می‌دادم، هدیه و بخشش بدهید.

ج- سوم را راوی فراموش کرده است، و گویند که سوم شاید این بوده باشد که: به کتاب و سنت عمل کنید، و یا این بوده باشد که: لشکر اسامه را بفرستید، و یا این باشد که: به نماز پایبند باشید، و به غلامان خود خوبی کنید».

۶) آخرین نمازی را که پیامبر خدا ﷺ برای مردم خواندند، نماز شام همین روز پنجشنبه بود، که چهار روز پیش از وفاتشان باشد، و در این نماز سوره (والمرسلات عرفا) را خواندند.

در نماز خفتن مرض‌شان تا جای شدید شد که به مسجد رفته نتوانستند، عائشه رضی الله عنها می‌گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: آیا مردم نماز خوانده‌اند؟ گفتیم: نه یا رسول الله! منتظر شما هستید، فرمودند: آبی برایم در طشت بگذارید، آب را گذاشتیم، از آن آب غسل کردند، به مشقت خواستند که از جا بلند شوند، ولی بیهوش شدند، باز به هوش آمدند و پرسیدند: آیا مردم نماز خوانده‌اند؟... و همین طور دو و سه بار غسل کردن و بیهوش شدن‌شان تکرار شد، و همان بود که به طلب ابوبکر رضی الله عنه فرستادند که برای مردم امامت بدهد. و همان بود که ابوبکر رضی الله عنه در روزهای باقی‌مانده از عمر شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله برای مردم امامت دادند، و نمازهای را که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در این ایام برای مردم امامت داد، هفده نماز بود.

۷- پیش از وفات خود به یک روز و یا به دو روز، در روز شنبه و یا یکشنبه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله احساس کردند که سبک‌تر شدند، و همان بود که بین دو نفر برای ادای نماز پیشین (ظهر) بیرون شدند، در این وقت ابوبکر رضی الله عنه برای مردم امامت می‌داد، چون ابوبکر رضی الله عنه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دید، می‌خواست عقب بیاید، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایش اشاره کردند که عقب نیاید، و به آن دو نفری که ایشان را آورده بودند فرمودند که: مرا در پهلوی ابوبکر بنشانید، و ایشان را به طرف چپ ابوبکر رضی الله عنه نشانند، و ابوبکر رضی الله عنه به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اقتداء کرد، و تکبیر را برای مردم می‌شنواند.

۸) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز یکشنبه که یکروز پیش از وفات‌شان باشد، غلام‌های خود را آزاد ساختند، و هفت دیناری که در نزدشان بود خیرات کردند، و اسلحه‌های خود را برای مسلمان بخشش دادند، شب که شد عائشه رضی الله عنها از زن همسایه خود مقداری روغن به عاریت گرفت تا چراغی را روشن کند، و سپس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مقابل سی صاع جو، در نزد شخص یهودی به گرو بود.

۹) انس بن مالک می‌گوید: در روز دوشنبه در حالی که ابوبکر رضی الله عنه نماز صبح (فجر) را برای مردم امامت می‌داد، ناگهان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرده خانه عائشه رضی الله عنها را بالا زدند، و به طرف مردم نظر کردند، بعد از آن تبسم نموده و خندیدند، ابوبکر رضی الله عنه گمان کرد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌خواهند به نماز بیایند، از این سبب می‌خواست عقب بیاید، و مردم هم از خوشی دیدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌خواستند از نماز بیرون شوند، ولی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای آن‌ها با دست اشاره کردند که نماز خود را تمام کنند، و خودشان به حجره داخل شده و پرده را پایان انداختند.

۱۰) چون آفتاب بلند شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فاطمه رضی الله عنها را طلبیدند، و بگوشش چیزی گفتند، فاطمه رضی الله عنها به گریه افتاد، و باز بگوشش چیزی گفتند: و فاطمه رضی الله عنها خندید، عائشه رضی الله عنها می‌گوید: در آینده از فاطمه رضی الله عنها از این موضوع پرسیدیم، گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتند: از این درد وفات خواهند یافت، و همان بود که به گریه افتادم، و بار دوم بگوشم گفتند که: تو اولین کسی از اهل بیت من هستی که به من خواهی پیوست، از این سبب خندیدم.

و برای فاطمه علیها السلام بشارت دادند که: سردار زن‌های جهان است، و فاطمه علیها السلام چون شدت درد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دید گفت: ای وای، درد پدرم چقدر شدید است، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: بعد از امروز برای تو درد و مشقتی نیست.

و حسن و حسین علیهما السلام را طلبیدند، آن‌ها را بوسیده و سفارش کردند که برای آن‌ها خوبی کنید، و همسران خود را طلبیدند و برای آن‌ها وعظ و نصیحت کردند. و دردشان شدت گرفت و اثر زهری که در خیبر خورده بودند برا ایشان ظاهر شد، و به عائشه علیها السلام گفتند که: تا حالا درد طعمی را که در خیبر خورده بودم احساس می‌کنم، و اینک فکر می‌کنم که دارد رگ‌های قلبم را قطع می‌کند.

(۱۱) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حال احتضار قرار گرفتند، و عائشه علیها السلام ایشان را به سینه خود تکیه داد، و همیشه - از این خاطره یاد می‌کرد - و می‌گفت که: از نعمت‌های خدا بر من آن است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در خانه من، و در روز نوبت من، و بر روی سینه من وفات یافتند، و خداوند آب دهان من و آب دهان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در وقت وفات شان جمع کرد، - و آن به اینگونه بود که - عبدالرحمن بن ابوبکر رضی الله عنه داخل شد، به دستش مسواکی بود، و در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سینه‌ام تکیه داده بودند، دیدم که به طرف آن مسواک نظر می‌کنند، فهمیدم که مسواک را می‌خواهند، گفتم: آن را برای شما بگیرم؟ با سر خود اشاره کردند که: بلی! مسواک را گرفتم، ولی مسواک برای‌شان سختی کرد، گفتم: آن را برای شما نرم سازم؟ با سر خود اشاره کردند که: بلی! مسواک را برای‌شان نرم ساختم، و ایشان به بهترین وجهی که مسواک می‌زدند، مسواک زدند، و پیش روی‌شان ظرف آبی قرار داشت، دست خود را در آن ظرف می‌کردند، و بر روی خود می‌کشیدند، و می‌گفتند: (لا إله إلا الله، برای مرگ سکرانی است).

بعد از اینکه از مسواک زدن فارغ شدند، دست خود را و یا انگشت خود را بالا کردند، و نظر خود را به سقف دوخته و لب‌های خود را حرکت می‌دادند، چون گوش دادم دیدم که می‌گویند: (با آن‌هایی که بر آن‌ها از نبیین، و صدیقین، و شهداء، و صالحین نعمت ارزانی داشته‌ای، الهی! برایم پیامرز، و به من رحمت کن، و مرا به رفیق اعلی ملحق بساز، الهی! به رفیق اعلی)، و این کلمه اخیر را سه بار تکرار کردند، و دست‌شان پایان آمد، و به رفیق اعلی پیوستند، إنا لله و إنا إليه راجعون.

این واقعه در پیش از ظهر روز دوشنبه، دوازدهم ربیع الأول سال یازدهم هجری، به وقوع پیوست، و عمر شریف‌شان در این وقت، شصت و سه سال و چهار روز بود.

و چون این خبر دردناک برای مردم رسید، مدینه منوره به چشم‌شان تاریک و تار شد، انس رضی الله عنه می‌گوید: هیچ روزی را بهتر و روشن‌تر از روزی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مدینه آمدند، ندیده بودم، و هیچ روزی را زشت‌تر و تاریک‌تر از روزی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وفات یافتند، ندیده بودم.

۱۴۷۸- عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعٍ وَتِسْعِينَ، جَلَدًا مُعْتَدِلًا: قَدْ عَلِمْتُ: مَا مُتَّعْتُ بِهِ سَمْعِي وَبَصَرِي إِلَّا بِدُعَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، إِنَّ خَالَتِي ذَهَبَتْ بِي إِلَيْهِ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ ابْنَ أُخْتِي شَاكٍ، فَادْعُ اللَّهَ لَهُ، قَالَ: «فَدَعَا لِي» [رواه البخاری: ۳۵۴۰].

۱۴۷۸- از سائب بن یزید رضی الله عنه که نود و چهار ساله و شخص قوی و راست اندامی بود روایت است که گفت: من یقین دارم که سلامت شنوائی و بینائی ام جز به سبب دعای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیست، خاله ام مرا نزد ایشان برد و گفت: یا رسول الله! خواهر زاده ام مریض است برای او دعا کنید، و ایشان برای من دعا کردند.

۳۳- باب: صِفَةِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله

باب [۳۳]: صفت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

۱۴۷۹- عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: صَلَّى أَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ الْعَصْرَ، ثُمَّ خَرَجَ يَمْشِي، فَرَأَى الْحَسَنَ يَلْعَبُ مَعَ الصَّبِيَّانِ، فَحَمَلَهُ عَلَى عَاتِقِهِ، وَقَالَ: يَا بِي، شَبِيهُ بِالنَّبِيِّ لَا شَبِيهُ بِعَلِيٍّ وَعَلِيٌّ يَضْحَكُ [رواه البخاری: ۳۵۴۲].

۱۴۷۹- از عقبه بن حارث رضی الله عنه روایت است که گفت: ابوبکر رضی الله عنه نماز عصر را خواند و بیرون شد [این واقعه چند روزی بعد از وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صورت گرفته بود]، حسن رضی الله عنه را دید که با دیگر اطفال بازی می کند.

او را بر شانه خود سوار نمود و گفت: پدرم فدایش، او هم رنگ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است نه هم رنگ علی، و علی رضی الله عنه می خندید^(۱).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) آنچه که از آن در گفته ابوبکر صدیق به این تعبیر شده است که: (پدرم فدایش)، در لفظ حدیث نبوی شریف (بابی) می باشد، و این لفظ به دو معنی می آید، یکی همین معنی که به آن ترجمه شده است، یعنی: (پدرم فدایش)، و دیگری آنکه: (به سر پدرم قسم)، گرچه استعمال هر

۱۴۸۰- عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يُشْبِهُهُ، فَقِيلَ لَهُ: صِفْهُ لِي، قَالَ: «كَانَ أَبْيَضَ، قَدْ شَمِطَ، وَأَمَرَ لَنَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِثَلَاثَ عَشْرَةَ قَلُوصًا، قَالَ: فَقُبِضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَبْلَ أَنْ نَقْبِضَهَا» [رواه البخاری: ۳۵۴۴].

۱۴۸۰- از ابوجحیفه رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: من پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم را دیدم، حسن بن علی علیهما السلام هم‌رنگ ایشان بود.

کسی برایش گفت: ایشان را برایم توصیف کن.

یک از این دو معنی در اینجا صحیح است، ولی شاید معنی اول بهتر و صحیح‌تر باشد، زیرا قسم خوردن به پدران از نگاه شرعی بدون اشکال نیست.

(۲) این سخن ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ برای حسن رضی اللہ عنہ که: (پدرم فدایش)، دلالت بر این دارد که ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ علاقه و محبت خاصی نسبت به خاندان نبوت داشت، و البته باید چنین باشد، و همه مسلمانان خاندان نبوت را از خود و اهل و اولاد خود بیشتر دوست دارند.

(۳) وقتی که ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ این سخن را گفت، حسن رضی اللہ عنہ هفت ساله بود، و اینکه علی رضی اللہ عنہ از این سخن خوشش آمده و می‌خندید، دلالت بر این دارد که وی نظر ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ را تأیید می‌کرد.

(۴) حسن رضی اللہ عنہ شباهت کاملی به پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم داشت، و کسی که به صحبت پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مشرف نشده بود، اگر ایشان را در خواب می‌دید، و می‌گفت: کسی را که بخواب دیدم، شبیه حسن رضی اللہ عنہ بود، سخنش را باور می‌کردند.

(۵) پنج نفر به پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم شباهت زیادی داشتند، که عبارت بودند از: جعفر بن ابی طالب، حسن بن علی، قثم بن عباس، ابوسفیان بن حارث، و سائب بن عبید، رضی الله تعالی عنهم جمعیا.

(۶) در (المرأة) آمده است که: أنس بن ربيعة بن مالك بياضی در صورت و سیرت خود شباهت بسیار زیادی به پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم داشت، از این جهت هر وقت که آنس بن مالک با او ملاقی می‌شد او را در آغوش می‌گرفت و گریه می‌کرد، و می‌گفت: کسی که می‌خواهد به طرف پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم نگاه کند، به طرف این شخص نگاه کند، چون خیرش به معاویه بن ابی سفیان رضی اللہ عنہ رسید، او را نزد خود طلبید، چون به نزدش رسید برخاست و او را در آغوش گرفت، و بین چشم‌هایش را بوسید، و برایش مال و زمین داد، آنس بن ربيعة رضی اللہ عنہ مال را پس داد، و زمین را قبول کرد.

گفت: پیامبر خدا ﷺ سفید رنگ بودند، و در موهای سیاه‌شان موی‌های سفیدی پیدا شده بود، و آن حضرت ﷺ امر کردند تا برای ما سیزده شتر بدهند، ولی پیش از آنکه ما آن شتران را تسلیم شویم، وفات نمودند^(۱).

۱۴۸۱- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُسْرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، صَاحِبِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قِيلَ لَهُ: أَرَأَيْتَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ شَيْخًا؟ قَالَ: «كَانَ فِي عَنَقَتِهِ شَعْرَاتٌ بَيْضٌ» [رواه البخاری: ۳۵۴۶].

۱۴۸۱- از عبدالله بن بُسر^(۲) که از صحابه‌های پیامبر خدا ﷺ بود، پرسیده شد که: آیا پیامبر خدا ﷺ را در حالی پیری دیدی؟ گفت: از موهای زیر لب‌شان چند مویی سفیده شده بود^(۳).

۱۴۸۲- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَبْعَةً مِنَ الْقَوْمِ، لَيْسَ بِالطَّوِيلِ وَلَا بِالْقَصِيرِ، أَزْهَرَ اللَّوْنِ لَيْسَ بِأَبْيَضَ، أَمْهَقَ وَلَا أَدَمَ، لَيْسَ

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) از این دانسته می‌شود که پیامبر خدا ﷺ این شترها را برای‌شان اندکی پیش از وفات خود داده بودند، و در حدیث دیگری آمده است که ابوجحیفه با همراهان خود در حجة الوداع اشتراک نموده بود.

(۲) در روایت دیگری آمده است که ابوجحیفه^(۴) گفت: و هنگامی که ابوبکر^(۵) به خلافت رسید گفت: کسی که در نزد پیامبر خدا ﷺ چیزی دارد، نزد من بیاید، نزدش رفته و موضوع را برایش گفتم، امر کرد تا آن شتران را برای ما بدهند.

۲- وی عبدالله بن بسیر بن منصور مازنی است، پیامبر خدا ﷺ دست مبارک خود را بر سرش کشیده و به حق او دعا کردند، خودش، و پدرش، و مادرش، و برادرش عطیه، و خواهرش صماء، همگی صحابه بودند، در سال هشتاد و هشت هجری وفات نمود، و او آخرین کسی از صحابه است که در شام وفات کرده است، (أسد الغابه: ۳/ ۱۲۵۴).

۳- گویند: تعداد موهای سفید پیامبر خدا ﷺ هفده مو بود، و بعضی‌ها تعداد موهای سفید را چیزی بیشتر از این گفته‌اند، و مشخصات کامل پیامبر خدا ﷺ را امام ترمذی^(۶) در کتاب پر ارج خویش به نام (الشمائل المحمدیه) جمع کرده است، و خداوند متعال مرا توفیق عنایت بخشید که این کتاب را تحت عنوان (شمائل و اوصاف سید المرسلین) ترجمه نمایم، و امید است به زودی این کتاب از چاپ برآید، و در دسترس دوستداران نبی کریم ﷺ قرار گیرد.

يَجْعِدُ قَطَطٍ، وَلَا سَبْطٍ رَجُلٍ أُنْزِلَ عَلَيْهِ وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ، فَلَبِثَ بِمَكَّةَ عَشْرَ سِنِينَ يُنْزَلُ عَلَيْهِ، وَبِالْمَدِينَةِ عَشْرَ سِنِينَ، وَقَبِضَ وَلَيْسَ فِي رَأْسِهِ وَحَيْثُ عَشْرُونَ شَعْرَةً بَيْضَاءَ» [رواه البخاری: ۳۵۴۷].

۱۴۸۲- از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله میانه قد بودند، نه بلند بودند و نه کوتاه، رنگشان گلگون بود، نه سفید بی‌رنگ بود و نه گندم‌گون، موهایشان نه مجعد بود و نه ریخته، و هنگامی که وحی بر ایشان نازل گردید چهل ساله بودند، ده سال به مکه ماندند و وحی بر ایشان نازل می‌شد، و ده سال در مدینه، و هنگام وفات در سر و ریش‌شان بیست موی سفید نبود^(۱).

۱۴۸۳- وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «لَيْسَ بِالطَّوِيلِ الْبَائِنِ، وَلَا بِالْقَصِيرِ، وَلَا بِالْأَبْيَضِ الْأَمْهَقِ، وَلَيْسَ بِالْأَدَمِ، وَلَيْسَ بِالْجُعْدِ الْقَطَطِ، وَلَا بِالْسَّبْطِ، بَعَثَهُ اللَّهُ عَلَى رَأْسِ أَرْبَعِينَ سَنَةً، وَذَكَرَ تَمَامَ الْحَدِيثِ [رواه البخاری: ۳۵۴۸].

۱۴۸۳- و در روایت دیگری از انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نه بسیار بلند قامت بودند و نه کوتاه قامت، نه سفید بی‌رنگ و نه گندم‌گون، نه دارای موی مجعد و نه موی ریخته، در سر چهل سالگی خداوند ایشان را به پیامبری مبعوث ساخت... [و بقیه حدیثی را - که قبلاً گذشت - روایت کرد].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) از ظاهر این حدیث چنین دانسته می‌شود که عمر آن حضرت صلی الله علیه و آله شصت سال بود، در صورتی که عمر ایشان به طور ثابت و یقین (شصت و سه سال) بوأ، و قبلاً در حدیث وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این موضوع به تفصیل بیشتری سخن گفتیم، به شرح حدیث شماره (۱۴۷۷) مراجعه شود.

(۲) اینکه انس رضی الله عنه چنین گفته است، سببش این است که وی مدت نزول وحی در مکه را بیان می‌کند، نه مدت بقای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مکه را، و طوری که معروف است، در شش ماه اول بعثت، برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رؤیاهای صالحه ظاهر می‌گردید، و در مدت (دو سال و نیم) دیگر - بنا به بعضی روایات - وحی به طور کامی قطع گردیده بود، که مجموع مدت قطع وحی (سه سال) می‌شود، و به این طریق مدت نزول و استمرار وحی در مکه ده سال، ولی بقای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همان (شصت و سه سال) می‌شود، و بنابراین بین روایات از نگاه مدت عمر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اختلافی وجود ندارد.

۱۴۸۴- عَنِ الْبَرَاءِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَحْسَنَ النَّاسِ وَجْهًا وَأَحْسَنَهُ خَلْقًا، لَيْسَ بِالطَّوِيلِ الْبَائِنِ، وَلَا بِالْقَصِيرِ» [رواه البخاری: ۳۵۴۹].

۱۴۸۴- از براء رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از همه زیباتر و خوشخوی‌تر بودند، نه بسیار بلند قامت بودند و نه کوتاه قامت.

۱۴۸۵- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ سئل: هَلْ خَضَبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ «لَا إِنَّمَا كَانَ شَيْءٌ فِي صُدْغَيْهِ» [رواه البخاری: ۳۵۵۰].

۱۴۸۵- از انس رضی الله عنه روایت است که از وی سؤال شد که: آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله موهای خود را رنگ می‌کردند؟

گفت: نه، فقط چند مویی در دو گوشه سرشان سفید شده بود.

۱۴۸۶- عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «مَرْبُوعًا، بَعِيدَ مَا بَيْنَ الْمَنْكِبَيْنِ، لَهُ شَعْرٌ يَبْلُغُ شَحْمَةَ أُذُنِهِ، رَأَيْتُهُ فِي حُلَّةٍ حَمْرَاءَ، لَمْ أَرْ شَيْئًا قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهُ» [رواه البخاری: ۳۵۵۱].

۱۴۸۶- از براء بن عازب رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله میانه قد بودند، بین شان‌هایشان فراخ بود، و موهای‌شان تا دو نرمة گوش می‌رسید، ازار و ردای را پوشیده بودند که خط‌های سرخی داشت، و هیچ کسی را زیباتر از ایشان ندیده بودم.

۱۴۸۷- وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: أَكَانَ وَجْهُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، مِثْلَ السِّيفِ؟ قَالَ: لَا بَلْ مِثْلَ الْقَمَرِ [رواه البخاری: ۳۵۵۲].

۱۴۸۷- و در روایت دیگری از براء رضی الله عنه آمده است که برایش گفته شد: آیا [تابش] روی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مانند [تابش] شمشیر بود؟

گفت: نه، بلکه [در زیبایی و روشنی] مانند ماهتاب بود.

۱۴۸۸- عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْبَطْحَاءِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ عَنزَةٌ، قَدْ تَقَدَّمَ هَذَا الْحَدِيثُ، وَفِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ قَالَ: فَجَعَلُوا النَّاسُ يَأْخُذُونَ بِدَيْهِ فَيَمْسَحُونَ بِهَا وَجُوهَهُمْ، قَالَ فَأَخَذْتُ بِيَدِهِ فَوَضَعْتُهَا عَلَى وَجْهِهِ فَإِذَا هِيَ أَبْرَدُ مِنَ الثَّلْجِ وَأَطْيَبُ رَائِحَةً مِنَ الْمِسْكِ» [رواه البخاری: ۳۵۵۳].

۱۴۸۸- روایت است که ابو جَحِيفَه رضی الله عنه پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم را در بطحاء دید، و در پیش روی‌شان عصای نیزه داری بود، ... این حدیث قبلاً گذشت، و در این روایت آمده است که گفت: مردم دست‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم را می‌گرفتند و بر روی خود می‌کشیدند، و من نیز دست پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم را گرفتم و بر روی خود گذاشتم، دست‌هایشان یخ‌تر از برف و خوش بوی‌تر از مُشک بود^(۱).

۱۴۸۹- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «بُعِثْتُ مِنْ خَيْرِ قُرُونِ بَنِي آدَمَ، قُرْنَا فَقُرْنَا، حَتَّى كُنْتُ مِنَ الْقَرْنِ الَّذِي كُنْتُ فِيهِ» [رواه البخاری: ۳۵۵۷].

۱۴۸۹- از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: «در بهترین نسل‌های بنی‌آدم از یک نسل به نسل دیگر منتقل گردیدم، تا اینکه در این قرن که هستیم، به دنیا آمدم»^(۲).

۱۴۹۰- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، كَانَ يَسْدِلُ شَعْرَهُ، وَكَانَ الْمُشْرِكُونَ يَفْرُقُونَ رُءُوسَهُمْ، فَكَانَ أَهْلُ الْكِتَابِ يَسْدِلُونَ رُءُوسَهُمْ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُحِبُّ مُوَافَقَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ فِيمَا لَمْ يُؤْمَرْ فِيهِ بِشَيْءٍ، ثُمَّ فَرَّقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأْسَهُ» [رواه البخاری: ۳۵۵۸].

۱۴۹۰- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم موهای خود را بر روی [پیشانی] رها می‌کردند، ولی مشرکین موهای خود را از فرق سر دو حصه می‌کردند، و اهل کتاب موهای خود را رها می‌کردند.

۱- قابل تذکر است که سردی دست در هوای گرم دلالت بر سلامت جسم دارد، و دیگر اینکه خوشبوئی پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم طبیعی بود، یعنی: بدون آنکه خوشبوئی استعمال کرده باشند، بوی خوشی داشتند، تا جائی که اگر به راهی می‌رفتند بوی خوش‌شان در آن راه باقی می‌ماند، و کسی که بعد از ایشان از آن راه می‌گذشت، می‌دانست که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم از آن راه عبور کرده‌اند.

۲- (قرن) عبارت از مجموع مردمی است که در یکجا زندگی می‌کنند، اینکه مدت یک قرن چند سال است، نظرات متفاوتی وجود دارد، بعضی می‌گویند که یک (قرن) صد سال است، و همین نظر مشهورتر است، و عده آن را هفتاد سال، و گروه دیگری، چهل سال، و بالآخره مردمی آن را سی سال می‌دانند.

و پیامبر خدا ﷺ در مواردی که امر به چیز معینی نمی‌شدند، موافقت با اهل کتاب را دوست می‌داشتند^(۱)، و بعد از [آنکه مشرکین از بین رفتند] ایشان موهای سر خود را دو حصه کردند^(۲).

۱۴۹۱- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: «لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاحِشًا وَلَا مُتَفَحِّشًا، وَكَانَ يَقُولُ: «إِنَّ مِنْ خِيَارِكُمْ أَحْسَنَكُمْ أَخْلَاقًا» [رواه البخاری: ۳۵۵۹].

۱۴۹۱- از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر خدا ﷺ فاحش و متفحش نبودند، و همیشه می‌فرمودند که: «بهترین شما خوش اخلاق‌ترین شما است»^(۳).

۱- زیرا اهل کتاب نسبت به مشرکین به حق نزدیک‌تر بودند، و از این جهت است که نکاح گرفتن از آن‌ها روا است، و ذبح دست‌شان حلال است.

۲- و این دلیل برای کسانی است که شریعت گذشتگان را برای امت اسلامی شریعت می‌دانند، و البته به این شرط که مخالفتی با شریعت اسلامی نداشته باشد، و اگر مخالفت داشت، - طوری که قبلاً به آن اشاره نمودیم - شریعت گذشتگان ترک گردیده و به شریعت اسلامی عمل می‌گردد.

۳- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

۱) فاحش کسی است که فحش گفتن برایش سجیه و طبیعت باشد، و متفحش کسی است که فحش گفتن برایش کسبی و تکلفی باشد، پس معنی حدیث این است که پیامبر خدا ﷺ نه به طور طبیعی فحش گو بودند و نه به طور اکتسابی، یعنی: هیچ وقت و در هیچ حالتی، و برای هیچ کسی فحش نمی‌گفتند.

۲) طوری که گفته‌اند: حسن خلق و اجتناب از ردائل صفات انبیاء الله و اولیاء الله است، و پیامبر خدا ﷺ در این زمینه - و در هر زمینه نیک دیگری - سرور و سردار همگان بودند، در صحیح مسلم از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: اخلاق پیامبر خدا ﷺ قرآن بود، آنچه که مورد غضب قرآن بود، مورد غضب ایشان نیز بود، و آنچه که مورد رضایت قرآن بود، مورد رضایت ایشان هم بود، و البته کسی که مربی‌اش ذات ذو الجلال و دستور کارش قرآن مجید باشد، باید اخلاقش چنین باشد، پیامبر خدا ﷺ می‌فرمایند: «أدبني ربي فأحسن تأديبي» یعنی: مرا پروردگار ادب آموخت، و خوب ادب آموخت.

۱۴۹۲- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّهَا قَالَتْ: «مَا خَيْرَ رَسُولٍ اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ أَمْرَيْنِ إِلَّا أَحَدٌ أَيْسَرَهُمَا، مَا لَمْ يَكُنْ إِثْمًا، فَإِنْ كَانَ إِثْمًا كَانَ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنْهُ، وَمَا انْتَقَمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِنَفْسِهِ إِلَّا أَنْ تُنْتَهَكَ حُرْمَةُ اللَّهِ، فَيَنْتَقِمَ لِلَّهِ بِهَا» [رواه البخاری: ۳۵۶۰].

۱۴۹۲- از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بین هیچ دو کاری مخیر نشدند مگر آنکه اگر گناهی در آن نمی بود، آسان ترین آن را اختیار می کردند، و اگر گناهی در آن کار [آسان تر] می بود، نسبت به همگان از آن بیشتر دوری می جستند ^(۱).

و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد خود هرگز از کسی انتقام نگرفتند، ولی اگر به حرمت و احکام خدا بی احترامی می شد، حدود خدا را جاری می ساختند ^(۲).

۱- از اولین باری که به ترجمه احادیث نبوی شریف در مختصر صحیح البخاری پرداختم، حدود ده سال می گذرد، در این مدت به توفیق الهی موفق شدم تا همین اسلوب را در امور زندگی ام تا جای که در مقدورم بود، به کار ببندم، و از تجربه بارها بار برایم ثابت شده است که این اسلوب بهترین اسلوب زندگی، نه تنها برای خود شخص، بلکه برای همه کسانی است که در خانه، و در محیط کار، و در محیط اجتماع با وی سر و کار دارند، شما برای یک مدتی این اسلوب را تجربه کنید، و نتیجه آن را به طور عملی آزمایش کنید.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اینکه عائشه رضی الله عنها می گوید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد خود هرگز از کسی انتقام نگرفتند، مثال های بسیاری دارد، از آن جمله اینکه شخص بادیه نشینی ردای شان را آن چنان به شدت کش کرد که اثر آن بر گردن شان نشست، و با آن هم به علاوه آنکه از وی انتقام نگرفتند، بلکه امر کردند تا یک یا دو شتر بار نیز برایش بدهند.

(۲) اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله احکام و حدود خدا را در همه حال جاری می ساختند، شواهد بسیاری دارد، از آن جمله اینکه فرمودند: «وَأَيْمُ اللَّهِ، لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا»، یعنی: به خداوند سوگند، اگر فاطمه دختر محمد - که دختر خودشان باشد - دزدی می کرد، دستش را قطع می کردم، و این سخن را هنگامی گفتند که شخصی آمده بود تا از زنی که دزدی کرده بود، شفاعت نماید که دستش را قطع نکنند.

۱۴۹۳- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «مَا مَسِسْتُ حَرِيرًا وَلَا دِيبَاجًا أَلَيْنَ مِنْ كَفِّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلَا شَمِمْتُ رِيحًا قَطُّ أَوْ عَرَفًا قَطُّ أَطْيَبَ مِنْ رِيحِ أَوْ عَرَفِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» [رواه البخاری: ۳۵۶۲].

۱۴۹۳- از انس رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: هیچ ابریشم و دیباجی را به ملایمی دست پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لمس نکردم، و هیچ عطر و خوشبوئی را از بوی پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم خوشبوتر نیافتم.

۱۴۹۴- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «أَشَدَّ حَيَاءً مِنَ الْعَذْرَاءِ فِي خِذْرِهَا» [رواه البخاری: ۳۵۶۲].

۱۴۹۴- از ابوسعید خدری رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از دختر بکر در سرا پرده‌اش، با حیاطر بودند^(۱).

۱۴۹۵- وَفِي رِوَايَةٍ: وَإِذَا كَرِهَ شَيْئًا عُرِفَ فِي وَجْهِهِ [رواه البخاری: ۳۵۶۲].
۱۴۹۵- و در روایت دیگری آمده است که گفت: ... و اگر از چیزی بدشان می‌آمد، از چهره‌شان نمایان می‌شد^(۲).

۱۴۹۶- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: «مَا عَبَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طَعَامًا قَطُّ، إِنْ اشْتَهَاهُ أَكَلَهُ وَإِلَّا تَرَكَهُ» [رواه البخاری: ۳۵۶۳].

۱۴۹۶- از ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم هیچ طعامی را در هیچگاه بد نگفتند، اگر خوش‌شان می‌آمد می‌خوردند، و اگر خوش‌شان نمی‌آمد، ترکش می‌کردند.

۱- و البته دختر بکر به طبیعت خود با حیاء است، و هنگامی که در سرا پرده‌اش می‌باشد، با حیاء است، و پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم از دختر بکر در سرا پرده‌اش نیز با حیاء تر بودند، و طوری که در حدیث نبوی شریف آمده است، حیاء شعبه از ایمان است، و احتیاج به ذکر نیست که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در همه صفات پسندیده به مرحله کمال رسیده و در مقام بالاتری از همگان قرار داشتند.
۲- یعنی: از غایت حیاء، از بدی آن چیز به زبان خود چیزی نمی‌گفتند، ولی از رنگ چهره‌شان نمایان می‌شد، که از فلان چیز بدشان آمده است.

۱۴۹۷- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، كَانَ «يُحَدِّثُ حَدِيثًا لَوْ عَدَّهُ الْعَادُّ لِأَحْصَاءِ» [رواه البخاری: ۳۵۶۷].

۱۴۹۷- از عائشه رضی الله عنها روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله طوری سنجیده سخن می گفتند که اگر کسی می خواست سخنان شان را بشمرد، شمرده می توانست ^(۱).

۱۴۹۸- وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَكُنْ يَسْرُدُ الْحَدِيثَ كَسَرْدِكُمْ [رواه البخاری: ۳۵۶۸].

۱۴۹۸- و از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مثل شما این چنین پیاپی سخن نمی گفتند ^(۲).

۳۴- باب: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله تَنَامُ عَيْنَهُ وَلَا يَنَامُ قَلْبَهُ

باب [۳۴]: چشم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می خوابید و دل شان نمی خوابید

۱۴۹۹- عَنْ أَنَسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يُحَدِّثُ عَنْ «لَيْلَةِ أُسْرِي بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ مَسْجِدِ الْكَعْبَةِ: جَاءَ ثَلَاثَةٌ نَفَرٍ، قَبْلَ أَنْ يُوحَى إِلَيْهِ، وَهُوَ نَائِمٌ فِي مَسْجِدِ الْحَرَامِ، فَقَالَ أَوْلَهُمْ: أَيُّهُمْ هُوَ؟ فَقَالَ أَوْسَطُهُمْ: هُوَ خَيْرُهُمْ، وَقَالَ آخِرُهُمْ: خُذُوا خَيْرَهُمْ. فَكَانَتْ تِلْكَ، فَلَمْ يَرَهُمْ حَتَّى جَاءُوا لَيْلَةً أُخْرَى فِيمَا يَرَى قَلْبُهُ، وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَائِمَةً عَيْنَاهُ وَلَا يَنَامُ قَلْبُهُ، وَكَذَلِكَ الْأَنْبِيَاءُ تَنَامُ أَعْيُنُهُمْ وَلَا تَنَامُ قُلُوبُهُمْ، فَتَوَلَّاهُ جِبْرِيلُ ثُمَّ عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ» [رواه البخاری: ۳۵۷۰].

۱- و از همین سبب بود که صحابه رضی الله عنهم توانستند سخنان گهر بارشان را به خاطر سپرده و برای آیندگان برسانند، و البته اگر سخنان ایشان مانند سخنان افراد عادی دیگر می بود، این کار به هیچ وجه امکان پذیر نبود.

۲- یعنی: سخن زدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سنجیده و واضح بود، و این طور نبود که پیاپی و یکسر سخن بزنند، و سبب این گفته عائشه رضی الله عنها این بود که ابوهریره رضی الله عنه در پهلوئی خانه عائشه رضی الله عنها نشسته بود، و پیاپی سخن می گفت، عائشه این نوع سخن زدن ابوهریره ناپسند دانسته و برایش چنین گفت.

۱۴۹۹- از انس رضی الله عنه روایت است که وی از شبی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از مسجد الحرام [به بیت المقدس] برده شدند، سخن می‌زد.

[و گفت]: پیش از آنکه بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وحی نازل شود، در حالی که در مسجد الحرام خواب بودند، سه نفر نزدشان آمدند، [گویند: این سه نفر: جبرئیل، میکائیل و اسرافیل بودند]، [و در این شب دو نفر دیگر که جعفر و حمزه باشد نیز با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواب بودند].

اولی گفت: [آن شخصی را که ما می‌خواهیم] کدام است؟
وسطی گفت: آنکه از همه بهتر است ^(۱).

آخرین نفر آن‌ها گفت: همان شخص بهتر را بگیرد [که به آسمان ببریم].
این آخرین چیزی بود که در آن شب واقع شد، و آن‌ها را تا آنکه شب دیگری آمدند در آنچه که قلب می‌بیند، ندیدند، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چشم‌هایشان خواب بود، و قلب‌شان نمی‌خواستند، و پیامبران چنین هستند، چشم‌شان می‌خوابد و دل‌شان نمی‌خوابد، و جبرئیل رضی الله عنه عهده‌دار امر معراج شد، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به آسمان عروج داد ^(۲).

-
- ۱- پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در بین حمزه و جعفر خواب بودند، و از جواب این فرشته که گفت: (آنکه از همه بهتر است) چنین دانسته می‌شود که برای‌شان گفته شده بود که کسی که نسبت به وی ماموریت دارند از همگان زیباتر و بهتر است، از این جهت بود که گفت: (آنکه از همه بهتر است).
 - ۲- ثابت است که معراج پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بعد از بعثت بود، و اینکه در اول حدیث آمده است که این واقعه پیش از نزول وحی بود، سببش این است که آمدن آن سه فرشته که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل باشد، پیش از نزول وحی بود، ولی شبی که جبرئیل رضی الله عنه تنها آمد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را با خود بردریال مدت‌ها بعد از این شب بود، یعنی بعد از بعثت بود، پس به این صورت، آمدن آن سه فرشته برای بار اول جهت معرفت و شناسائی کامل با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، و آمدن جبرئیل رضی الله عنه در شب دیگر که مدت‌ها بعد از شب اول بود، جهت مرافقت با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در رفتن به معراج بود.

۳۵- باب: علامات النبوة في الإسلام

باب [۳۵]: علامات نبوت در اسلام

۱۵۰۰- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: أُتِيَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِإِنَاءٍ، وَهُوَ بِالزُّورَاءِ، فَوَضَعَ يَدَهُ فِي الْإِنَاءِ، «فَجَعَلَ الْمَاءَ يَنْبُعُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ، فَتَوَضَّأَ الْقَوْمُ» قَالَ فَتَادَهُ: قُلْتُ لِأَنْبَسٍ: كَمْ كُنْتُمْ؟ قَالَ: ثَلَاثَ مِائَةٍ، أَوْ زُهَاءَ ثَلَاثِ مِائَةٍ [رواه البخارى: ۳۵۷۲].

۱۵۰۰- و از انس رضي الله عنه روایت است که گفت: هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در منطقه زوراء بودند [زوراء: نام جایی است در بازار مدینه]، ظرف ابی برای شان آورده شد، دست خود را در آن ظرف نهادند، آب از بین انگشتان شان فواره می زد، و مدم وضوء ساختند.

کسی از انس پرسید: شما [کسانی که از آن ظرف وضوء ساختید] چند نفر بودید؟ گفت: سه صد نفر، یا حدود سه صد نفر^(۱).

۱۵۰۱- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كُنَّا نَعُدُّ الْآيَاتِ بَرَكَةً، وَأَنْتُمْ تَعُدُّونَهَا تَحْوِيفًا، كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي سَفَرٍ، فَقَالَ الْمَاءُ، فَقَالَ: «اطْلُبُوا فَضْلَةً مِنْ مَاءٍ» فَجَاءُوا بِإِنَاءٍ فِيهِ مَاءٌ قَلِيلٌ فَأَدْخَلَ يَدَهُ فِي الْإِنَاءِ، ثُمَّ قَالَ: «حَيَّ عَلَى الظُّهُورِ الْمُبَارِكِ، وَالْبَرَكَةُ مِنَ اللَّهِ» فَلَقَدْ رَأَيْتُ الْمَاءَ يَنْبُعُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَقَدْ كُنَّا نَسْمَعُ تَسْبِيحَ الطَّعَامِ وَهُوَ يُؤْكَلُ [رواه البخارى: ۳۵۷۹].

۱۵۰۱- از عبدالله [بن مسعود] رضي الله عنه روایت است که گفت: ما چیزهای خارق العاده را سبب خیر و برکت می پنداشتیم^(۲)، ولی شما چنین چیزهایی را علامت عذاب فکر می کنید.

۱- و این معجزه، شبیه معجزه موسی عليه السلام است که چون عصایش را به سنگ زد، دوازده چشمه آب از آن جهید، با این فرق که جهیدن آب از سنگ امر معتادی است، ولی جهیدن آب از سر انگشتان غیر معهود است، بنابراین معجزه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از معجزه موسی عليه السلام با عظمت تر بود.

۲- طوری که امام قسطلانی رحمته الله می گوید: امور فوق العاده دو قسم است، یک قسم آن برکت است، مانند: سیراب شدن عده بسیاری از یک قح آب، و یا سیر شدن آن ها از یک قرص نان، و یا از یک کاسه شیر و امثال این ها، و قسم دیگر آن برای تخویف است، مانند: آفتاب گرفتگی، ماهتاب

در سفری با پیامبر خدا ﷺ بودیم، آب کم شد، فرمودند: «کمی آب بیاورید»، ظرفی را که در آن مقدار کمی آب بود آوردند، پیامبر خدا ﷺ دست خود را در آن ظرف داخل نموده و فرمودند: «به سوی آب مبارک بشتابید، و برکت از طرف خدا است.»
و من دیدم که آب از بین انگشتان پیامبر خدا ﷺ بیرون می‌جهد، و ما صدای تسبیح طعامی را که خورده می‌شد، می‌شنیدیم^(۱).

۱۵۰۲- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا قَوْمًا نِعَالُهُمُ الشَّعْرُ، وَقَدْ تَقَدَّمَ الْحَدِيثُ بِطَوْلِهِ، وَقَالَ فِي آخِرِ هَذِهِ الرَّأْيَةِ: «وَلَيَأْتِيَنَّ عَلَى أَحَدِكُمْ زَمَانٌ، لَأَنْ يَرَانِي أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَهُ مِثْلُ أَهْلِهِ وَمَالِهِ» [رواه البخاری: ۳۵۸۷، ۳۵۸۹ وانظر حدیث رقم: ۲۹۲۸].

۱۵۰۲- از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «تا آن وقت قیامت نمی‌شود که شما با مردمی که کفش‌های آن‌ها از مو بافته شده است قتال کنید...» و این حدیث قبلاً گذشت [به حدیث ۱۲۶۲ مراجعه شود].
و در آخر این روایت آمده است که «... و بر شما زمانی می‌آید که دیدن من برای شخص دوست داشتنی‌تر از اهل و مالش باشد»^(۲).

گرفتگی، بادهای تند، طوفان‌های شدید، و امثال این‌ها، و شاید قصد عبدالله بن مسعود رضی الله عنه همان قسم اول باشد، و مثالی را که می‌آورد، شاهد این مدعی است.

۱- این‌ها همه معجزات باهراتی برای اثبات نبوت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله می‌باشد، و البته معجزات ایشان بسیار و بسیار است، و بزرگترین معجزه نبوت ایشان قرآن مجید است که نه مثل آن - در جوانب متعددی - در سابق وجود داشته است، و نه در لاحق وجود خواهد داشت.

۲- و گرچه صحابه رضی الله عنهم پیامبر خدا ﷺ را از جان و مال خود بیشتر دوست داشتند، ولی این محبت خاص برای آن‌ها نبود، بلکه محبت نبوی در امت‌شان تا امروز و تا قیام قیامت باقی مانده و می‌ماند، و هم اکنون چه بسا کسانی هستند که اگر دنیا و ما فیها از آن‌ها باشد، حاضر هستند تا از تمام آن‌ها بگذرند، به شرط آنکه بتوانند، ولو برای یکبار - به شرف دیدار با انوار آن حضرت صلی الله علیه و آله مشرف شوند.

۱۵۰۳- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا خُوزًا، وَكِرْمَانَ مِنَ الْأَعَاجِمِ حُمَرَ الْوُجُوهِ، فُطَسَ الْأُنُوفِ، صَغَارَ الْأَعْيُنِ وَجُوهُهُمُ الْمَجَانُّ الْمَطْرَفَةُ، نِعَالُهُمُ الشَّعْرُ» [رواه البخاری: ۳۵۹۰].

۱۵۰۳- و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «تا آن زمان قیامت نمی‌شود که با مردم منطقه (خوز) و (کرمان) از دیار مردم عجم قتال کنید، روی آن مردم سرخ و بینی‌هایشان هموار است، چشم‌هایشان خورد، و روی‌شان به مانند سپرهایی است که روی هم قرار گرفته است، و کفش‌هایشان از مو می‌باشد»^(۱).

۱۵۰۴- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فِي رِوَايَةٍ قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يُهِلِكُ النَّاسَ هَذَا الْحَيُّ مِنْ قُرَيْشٍ» قَالُوا: «فَمَا تَأْمُرُنَا؟» قَالَ: «لَوْ أَنَّ النَّاسَ اعْتَرَلُوهُمْ» [رواه البخاری: ۳۶۰۴].

۱۵۰۴- و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «همین قریه از قریش، مردم را هلاک می‌سازند».

مردم گفتند: [در این صورت] ما را به چه چیز امر می‌فرمائید؟
فرمودند: «اگر مردم از آن‌ها گوشه‌گیری کنند بهتر است»^(۲).

۱- این صفات متعلق به مردم ترک است، و مردم منطقه (خوز) و (کرمان) متصف به این صفات نمی‌باشند، و اینکه به خوز و کرمان نسبت داده شده‌اند، گویند: سببش آن است که اصل بعضی از طوائف ترک از (خوز) و (کرمان) هستند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) اینکه مراد از آن (قریه) کدام قریه است، در هیچ شرحی از شروح بخاری پیدا کرده نتوانستیم، و هرچه که باشد و هرکس که باشد، مراد از آن این است که به سبب جنگ و درگیری که بین آن‌ها واقع می‌شود سبب هلاکت می‌گردند.

(۲) در وقت جنگ و درگیری بین مسلمانان، بر همگان لازم است تا از طرفین گوشه‌گیری نموده و به نفع و یا ضرر هیچ طرفی داخل جنگ نشوند.

(۳) این حکم خاص به آن زمان و خاص به آن گروه نیست، بلکه هر زمانی که بین دو گروه از مسلمانان بر سر رسیدن به قدرت و سلطنت جنگ و درگیری رخ می‌دهد، اگر انسان می‌تواند بین آن‌ها صلح برقرار سازد، به این کار اقدام نماید، و اگر نمی‌تواند، از هردو گروه گوشه‌گیری نماید، ولی اگر این جنگ در مسائل عادی دیگر غیر از مسئله رسیدن به قدرت باشد، در صورتی که موفق به مصالحه بین آن‌ها نشود، برایش روا است تا بر علیه گروه بغاوتگر داخل جنگ شود.

۱۵۰۵- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فِي رَوَايَةٍ قَالَ: سَمِعْتُ الصَّادِقَ الْمَصْدُوقَ، يَقُولُ «هَلَاكُ أُمَّتِي عَلَى يَدَيِ غِلْمَةٍ مِنْ قُرَيْشٍ»، فَقَالَ مَرْوَانُ: غِلْمَةٌ؟ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: إِنَّ شَيْئًا أَنْ أُسْمِيَهُمْ بَنِي فَلَانٍ، وَبَنِي فَلَانٍ [رواه البخاری: ۳۶۰۵].

و از ابوهریره رضی الله عنه در روایت دیگری آمده است که [گفت]: از صادق مصدوق شنیدم که می‌فرمودند: «هلاک امت من به دست گروهی از قریش است». و اگر بخواهید آن‌ها را نام می‌برم بنی فلان و بنی فلان هستند^(۱).

۱۵۰۶- عَنْ حُدَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّاسُ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْخَيْرِ، وَكُنْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ مَخَافَةَ أَنْ يُدْرِكَنِي، فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا كُنَّا فِي جَاهِلِيَّةٍ وَشَرٍّ، فَجَاءَنَا اللَّهُ بِهَذَا الْخَيْرِ، فَهَلْ بَعْدَ هَذَا الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ؟ قَالَ: «نَعَمْ» قُلْتُ: وَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الشَّرِّ مِنْ خَيْرٍ؟ قَالَ: «نَعَمْ، وَفِيهِ دَخْنٌ» قُلْتُ: وَمَا دَخْنُهُ؟ قَالَ: «قَوْمٌ يَهْدُونَ بِغَيْرِ هَدْيِي، تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُ» قُلْتُ: فَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ؟ قَالَ: «نَعَمْ، دُعَاءٌ إِلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ، مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا قَذَفُوهُ فِيهَا» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، صِفْهُمْ لَنَا؟ فَقَالَ: «هُمْ مِنْ جِلْدَتِنَا، وَيَتَكَلَّمُونَ بِاللِّسَانِ» قُلْتُ: فَمَا تَأْمُرُنِي إِنْ أَدْرَكَنِي ذَلِكَ؟ قَالَ: تَلْزَمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ، قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ جَمَاعَةٌ وَلَا إِمَامٌ؟ قَالَ «فَاعْتَرِزْ تِلْكَ الْفِرْقَ كُلَّهَا، وَلَوْ أَنْ تَعْصَّ بِأَصْلِ شَجَرَةٍ، حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ عَلَى ذَلِكَ» [رواه البخاری: ۳۶۰۶].

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) مراد از این گروه قریش، اولاد مروان بن حکم بن ابی العاص ابن امیه هستند، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در خواب دیده بودند که این‌ها بر بالای منبرشان بازی می‌کنند، ابن ابی شیبه روایت می‌کند که ابوهریره رضی الله عنه در راه که می‌رفت می‌گفت: خدایا! مرا تا سال شصت و تا وقتی که امارت اطفال می‌باشد، زنده مگذار.

(۲) امام ابن حجر رحمته الله در فتح الباری می‌گوید: این اشاره بر آن دارد که اول امارت اطفال در سال شصت هجری می‌باشد، و همانطور هم شد، زیرا یزید بن معاویه در همین سال به خلافت رسید، و چون در سال شصت و چهار وفات یافت، فرزندش معاویه جانشین وی شد، و بعد از چند ماهی او هم مرد.

۱۵۰۶- از حذیفه بن یمان رضی الله عنه روایت است که گفت: مردم از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از خیر می پرسیدند، ولی من از ترس آنکه دامن گیرم نشود، از شر می پرسیدم.
گفتم: یا رسول الله! ما در جاهلیت و بدبختی بودیم، و خداوند این خیر را [یعنی: دین اسلام را] نصیب ما ساخت، آیا بعد از این خیر باز شری خواهد بود؟
فرمودند: «بلی»!

گفتم: بعد از آن شر، خیری خواهد بود؟
فرمودند: «بلی، ولی در او فسادی هم هست».
گفتم: فسادهای چیست؟

فرمودند: «کسانی اند که مردم را به راه دیگری غیر از راه من هدایت می کنند، در کارهای آن ها امور خوب و بد را می بینی»^(۱).
گفتم: آیا بعد از این خیر باز شری خواهد بود؟
فرمودند: «بلی! دعوتگرانی هستند که مردم را به طرف دوزخ دعوت می کند، کسی که دعوت آن ها را پذیرد او را در جهنم می اندازند»، [مراد از این دعوتگران خوارج و غر مطه می باشند].

گفتم: یا رسول الله! نشانی آن ها را برای ما بگوئید.
فرمودند: «مردمی اند از قوم خود ما، و به زبان خود ما سخن می گویند».
گفتم: اگر زمان آن ها را دریافتم مرا به چه چیز امر می فرمائید؟
فرمودند: «با جماعت مسلمانان و امام آن ها باش».
گفتم: اگر برای آن ها جماعت و امامی نبود؟
فرمودند: «از همه آن احزاب و گروه ها گوشه گیری کن، ولو آنکه ریشه درخت بخوری، و تا هنگام مرگ به همین طریق زندگانی کن».

۱۵۰۷- عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: إِذَا حَدَّثْتُكُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَلَا تَنْ أَخْرَجْ مِنَ السَّمَاءِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَكْذِبَ عَلَيْهِ، وَإِذَا حَدَّثْتُكُمْ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ، فَإِنَّ الْحَرْبَ خَدَعَةٌ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: «يَأْتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ، حُدَّاءُ الْأَسْتَانِ، سُفَهَاءُ الْأَحْلَامِ، يَقُولُونَ مِنْ خَيْرِ قَوْلِ الْبَرِيَّةِ، يَمْرُقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ

۱- مراد از امور خوب، اموری است که موافق شریعت اسلام است، و مراد از امور بد، کارهایی است که مخالف شریعت اسلام می باشد.

كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرِّمِيَّةِ، لَا يُجَاوِزُ إِيمَانَهُمْ حَنَاجِرَهُمْ، فَأَيْنَمَا لَقِيْتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ، فَإِنَّ قَتْلَهُمْ أَجْرٌ لِمَنْ قَتَلَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [رواه البخاری: ۳۶۱۱].

۱۵۰۷- از علی رضی الله عنه روایت است که گفت: هنگامی که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به شما سخن می‌گویم افتادن از آسمان را از دروغ بستن به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیشتر دوست دارم، و وقتی که از طرف خود با شما سخن می‌گویم، جنگ فریب کاری است.

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمودند: «در آخر زمان مردمی می‌آیند که سن شان کم، و عقل شان نا رسا است، از قرآن سخن می‌گویند، ولی از اسلام با چنان سرعتی خارج می‌شوند به ماندی که تیر از هدف خارج می‌شود». ایمان شان از گلولی شان تجاوز نمی‌کند، به هر جایی که به آن‌ها ملاقی شدید، آن‌ها را به قتل برسانید، زیرا کشتن آن‌ها در روز قیامت، سبب مزد برای قاتل آن‌ها است».

۱۵۰۸- عَنْ حَبَّابِ بْنِ الْأَرْتِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: شَكُونَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَهُوَ مُتَوَسِّدٌ بُرْدَةً لَهُ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ، فُلْنَا لَهُ: أَلَا تَسْتَنْصِرُ لَنَا، أَلَا تَدْعُو اللَّهَ لَنَا؟ قَالَ: «كَانَ الرَّجُلُ فِيمَنْ قَبْلَكُمْ يُحْفَرُ لَهُ فِي الْأَرْضِ، فَيَجْعَلُ فِيهِ، فَيَجَاءُ بِالْمِنْشَارِ فَيُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ فَيَسْقُ بِأُثْنَتَيْنِ، وَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ، وَيُمَشِّطُ بِأَمْشَاطِ الْحَدِيدِ مَا دُونَ لَحْمِهِ مِنْ عَظْمٍ أَوْ عَصَبٍ، وَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ، وَاللَّهُ لَيَتِمَّنَّ هَذَا الْأَمْرَ، حَتَّى يَسِيرَ الرَّكِيبُ مِنْ صَنْعَاءَ إِلَى حَضْرَمَوْتٍ، لَا يَخَافُ إِلَّا اللَّهَ، أَوِ الدُّنْبَ عَلَى عَنَمِهِ، وَلَكِنَّكُمْ تَسْتَعْجِلُونَ» [رواه البخاری: ۳۶۱۲].

۱۵۰۸- از حَبَّابِ بْنِ الْأَرْتِّ رضی الله عنه روایت است که گفت: نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که در سایه کعبه به چادری خود تکیه کرده بودند، شکایت نموده گفتیم: آیا برای ما طلب نصرت نمی‌کنید؟ آیا از خدا نمی‌خواهید تا با ما کمک کند؟

فرمودند: «در زمان پیش از شما برای شخص حفره می‌کنند، او را در آن حفر ایستاده می‌کردند، و آژه را می‌آوردند و بر فرق سرش می‌گذاشتند، و او را دو نیم می‌کردند، و این چیز او را از دینش باز نمی‌داشت، و با شانه آهنین گوشتش را تا وقتی که به استخوان می‌رسید شانه می‌کردند، و این چیز او را از دینش باز نمی‌داشت».

«به خدا سوگند که این دین را کامل می‌کند، به طوری که شخص از (صنعاء) سواره به (حضر موت) برود، و جز از خدا از کس دیگری نترسد، و یا به جز از گرگ که به گوسفندانش حمله کند، از چیزی دیگری نترسد، ولی شما عجله می‌کنید».

۱۵۰۹- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، افْتَقَدَ ثَابِتَ بْنَ قَيْسٍ، فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَا أَعْلَمُ لَكَ عِلْمَهُ، فَأَتَاهُ فَوَجَدَهُ جَالِسًا فِي بَيْتِهِ، مُنْكَسًا رَأْسَهُ، فَقَالَ: مَا شَأْنُكَ؟ فَقَالَ: شَرٌّ، كَانَ يَرْفَعُ صَوْتَهُ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ، وَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَأَتَى الرَّجُلُ فَأَخْبَرَهُ أَنَّهُ قَالَ كَذَا وَكَذَا، فَقَالَ مُوسَى بْنُ أَنَسٍ: فَرَجَعَ الْمَرَّةَ الْآخِرَةَ بِبِشَارَةِ عَظِيمَةٍ، فَقَالَ: «أَذْهَبَ إِلَيْهِ، فَقُلْ لَهُ: إِنَّكَ لَسْتَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، وَلَكِنْ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ» [رواه البخاری: ۳۶۱۳].

۱۵۰۹- از انس رضی اللہ عنہ روایت است که پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم [چند روزی] ثابت بن قیس را ندیدند، شخصی گفت: یا رسول الله! من خبرش را برای شما خواهم آورد. این شخص آمد و دید که در خانه‌اش سر به زیر نشسته است، پرسید: تو را چه شده است؟ گفت: بدبختی است [و سبب این بدبختی این را می‌پنداشت که وی] آواز خود را از آواز پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بلندتر می‌کرد، [و فکر می‌کرد که] این چیز اعمالش را هدر ساخته و از بین برده است، و از اهل دوزخ می‌باشد.

آن شخص نزد پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم آمد و گفت که [ثابت بن قیس رضی اللہ عنہ] چنین و چنان می‌گوید، و آن شخص برای مرتبه‌ی اخیر به مؤدّه بزرگی بازگشت، [و آن مؤدّه این بود که] پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «نزدش برو و بگو که تو از اهل دوزخ نیستی، بلکه از اهل بهشت هستی»^(۱).

۱۵۱۰- عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَرَأَ رَجُلٌ الْكُهْفَ، وَفِي الدَّارِ الدَّابَّةُ، فَجَعَلَتْ تَنْفِرُ، فَسَلَّمَ، فَإِذَا صَبَابَةٌ، أَوْ سَحَابَةٌ عَشِيَّتُهُ، فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۱- ثابت بن قیس آواز بلندی داشت، و وقتی که سخن می‌زد، آوازش از آواز پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بلندتر می‌شد، و چون آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ...﴾ نازل گردید، او را به غم و اندیشه واداشت که مبادا این بلندی آوازش سبب باطل شدن اعمالش گردیده باشد.

فَقَالَ: «افْرَأْ فُلَانُ، فَإِنَّهَا السَّكِينَةُ نَزَلَتْ لِلْقُرْآنِ، أَوْ تَنَزَّلَتْ لِلْقُرْآنِ» [رواه البخاری: ۳۶۱۴].

۱۵۱۰- از براء بن عازب رضی الله عنه روایت است که گفت: شخصی [در نماز] سوره کهف را می‌خواند، و در خانه‌اش اسپیی بود و شروع به ناآرامی کرد، دعا کرد که خدا او را سلامت نگهدارد، و دید که ابری خانه او را فرا گرفته است، این موضوع را برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت.

فرمودند: «ای فلان! به قرآن خواندنت ادامه می‌دادی، زیرا آن ابر، آرامش و روحانیتی است که به سبب خواندن قرآن نزول کرده بود».

۱۵۱۱- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَخَلَ عَلَى أَعْرَابِيٍّ يَعُودُهُ، قَالَ: وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا دَخَلَ عَلَى مَرِيضٍ يَعُودُهُ قَالَ: «لَا بَأْسَ، طَهُورٌ إِنَّ شَاءَ اللَّهُ» فَقَالَ لَهُ: «لَا بَأْسَ طَهُورٌ إِنَّ شَاءَ اللَّهُ» قَالَ: قُلْتُ: طَهُورٌ؟ كَلَّا، بَلْ هِيَ حُمَّى تَقُورُ، أَوْ تَثُورُ، عَلَى شَيْخٍ كَبِيرٍ، تُزِيرُهُ الْقُبُورَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «فَتَنَعَمُ إِذَا» [رواه البخاری: ۳۶۱۶].

۱۵۱۱- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به دیدن شخص بادیه نشینی رفتند، و عادت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این بود که هنگام عیادت از مریض می‌گفتند: «چیزی نیست، این شاء الله که سبب از بین رفتن گناهان تو می‌شود»، و برای آن شخص هم گفتند که: «چیزی نیست و این شاء الله سبب آمرزش گناهان تو می‌شود».

آن شخص گفت: فرمودید که سبب آمرزش گناهان تو می‌شود؟ نه خیر! بلکه این گرمی سوزانی است که به جان پیر مرد کهن سالی که درگرفته و او را به قبر رهنمائی خواهد کرد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «پس حالا که چنین می‌گوئی، بلی»^(۱).

۱- در روایت طبرانی آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای آن بادیه نشین گفتند: «وقتی که دعایم را نمی‌پذیری، پس همانطوری باشد که می‌گوئی، و قضای خداوند شدنی است»، و فردای آن روز پیش از آنکه شام شود، آن شخص مرد.

۱۵۱۲- عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: كَانَ رَجُلٌ نَصْرَانِيًّا فَأَسْلَمَ، وَقَرَأَ الْبَقْرَةَ وَالْإِنشَاءَ، فَكَانَ يَكْتُبُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَعَادَ نَصْرَانِيًّا، فَكَانَ يَقُولُ: مَا يَدْرِي مُحَمَّدٌ إِلَّا مَا كَتَبْتُ لَهُ فَأَمَاتَهُ اللَّهُ فَدَفَنُوهُ، فَأَصْبَحَ وَقَدْ لَفَظْتُهُ الْأَرْضَ، فَقَالُوا: هَذَا فِعْلُ مُحَمَّدٍ وَأَصْحَابِهِ لَمَّا هَرَبَ مِنْهُمْ، نَبَشُوا عَنْ صَاحِبِنَا فَأَلْقَوْهُ، فَحَفَرُوا لَهُ فَأَعْمَقُوا، فَأَصْبَحَ وَقَدْ لَفَظْتُهُ الْأَرْضَ، فَقَالُوا: هَذَا فِعْلُ مُحَمَّدٍ وَأَصْحَابِهِ، نَبَشُوا عَنْ صَاحِبِنَا لَمَّا هَرَبَ مِنْهُمْ فَأَلْقَوْهُ، فَحَفَرُوا لَهُ وَأَعْمَقُوا لَهُ فِي الْأَرْضِ مَا اسْتَطَاعُوا، فَأَصْبَحَ وَقَدْ لَفَظْتُهُ الْأَرْضَ، فَعَلِمُوا: أَنَّهُ لَيْسَ مِنَ النَّاسِ، فَأَلْقَوْهُ» [رواه البخاری: ۳۶۱۷].

۱۵۱۲- از انس رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: شخص نصرانی بود و مسلمان شد، و سوره (بقره) و (آل عمران) را خواند، و برای پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم چیزهایی را می نوشت، دوباره از اسلام برگشت و به نصرانیت گرایید، و می گفت: محمد به جز از چیزهایی را که من برایش نوشته می کردم، چیز دیگری نمی داند. خداوند متعال آن شخص را هلاک ساخت، مردم **دفنش** کردند، چون صبح شد دیدند که زمین او را بیرون انداخته است.

اقوامش گفتند: این کار محمد و یاران او است، زیرا او از نزد آن ها گریخته بود، و آن ها هستند که او را از قبرش کشیده و بیرون انداخته اند، برایش حفره عمیق تری کردند و او را دفت کردند.

چون صبح شد، باز زمین او را بیرون انداخته بود، گفتند: این کار محمد و یاران او است، که قوم ما را از قبر کشیده و بیرون انداخته اند، زیرا او از نزد آن ها گریخته بود، این بار تا جایی که می توانستند برایش حفره عمیقی کردند و او را در آن دفن نمودند. چون صبح شد، باز زمین او را بیرون انداخته بود، فهمیدند که این کار کسی نیست، [و کار خداوند متعال است] او را بردند و در جایی انداختند.

۱۵۱۳- عَنْ جَابِرِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هَلْ لَكُمْ مِنْ أُنْمَاطٍ» قُلْتُ: «وَأَنْتَ يَا نَبِيَّ لَنَا الْأُنْمَاطُ؟» قَالَ: «أَمَا إِنَّهُ سَيَكُونُ لَكُمْ الْأُنْمَاطُ» فَأَنَا أَقُولُ لَهَا - يَعْنِي امْرَأَتَهُ - أَحْرِي عَنِّي أُنْمَاطِكِ، فَتَقُولُ: أَلَمْ يَقُلِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّهَا سَتَكُونُ لَكُمْ الْأُنْمَاطُ» فَأَدْعُهَا [رواه البخاری: ۳۶۳۱].

۱۵۱۳- از جابر رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله [به من] گفتند: «آیا بستر مخمل دارید؟» [این سؤال را وقتی از جابر کردند که از دواج کرده بود].

گفتم: ما کجا و بستر مخمل کجا؟

فرمودند: «بدانید که به زودی صاحب بستر مخمل خواهید شد».

[جابر می گوید: و اکنون] من برای همسرم می گویم که بستر مخملت را از ما دور کن.

او می گوید: مگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نفرمودند که: «به زودی صاحب بستر مخمل خواهید شد»، پس او را به حال خودش می گذارم و دور نمی کنم^(۱).

۱۵۱۴- عَنْ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ لِأُمِّيَّةَ بِنِ خَلْفٍ: «إِنِّي سَمِعْتُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَزْعُمُ أَنَّهُ قَاتِلُكَ»، قَالَ: «إِيَّايَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: وَاللَّهِ مَا يَكْذِبُ مُحَمَّدٌ إِذَا حَدَّثَ، فَقَتَلَهُ اللَّهُ بَدْرًا، وَفِي الْحَدِيثِ قِصَّةٌ هَذَا مَضْمُونُ الْحَدِيثِ مِنْهَا [رواه البخاری: ۳۶۳۲].

۱۵۱۴- از سعد بن معاذ رضی الله عنه^(۲) روایت است که وی برای اُمیّه بن خلف گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: ایشان تو را خواهند کشت.

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) همسر جابر رضی الله عنه از اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای آن‌ها بشارت به داشتن بستر مخمل داده بودند، استدلال جست که استعمال آن روا است.

(۲) در صحیح مسلم از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به غزوه از غزوات رفته بودند، من پرده مخملی را بر در آویزان کردم، چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از آن غزوه برگشتند، آن پرده را کش کرده و کردند، و سپس فرمودند: «خداوند به ما امر نکرده است که سنگ و گل را بپوشانیم»، و همان بود که عائشه رضی الله عنها از آن پرده دو بالش ساخت، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چیزی نگفتند، و از این دانسته می شود که استعمال مخمل جواز دارد.

۲- وی سعد بن معاذ بن نعمان انصاری اشهلی است، در غزوه بدر اشتراک نموده بود، و در غزوه خندق تیری به وی اصابت کرد، و به سبب آن تیر بعد از یکماه به شهادت رسید، وفاتش در سال پنجم هجری واقع گردید، چون جنازه اش را بیرون کردند، منافقین گفتند که: جنازه اش بسیار سبک است، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که: جنازه اش را ملائکه حمل می کنند، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: که عرش به سبب مرگ سعد به لرزه در آمد، وی به دست مصعب بن عمیر رضی الله عنه مسلمان

گفت: بلی.

گفت: به خداوند سوگند وقتی که محمد چیزی بگوید دروغ نمی گوید، و همان بود که در جنگ بدر خداوند او را کشت، [و این حدیث دارای قصه‌ای است که مضمونش همین چیز است]^(۱).

۱۵۱۵- عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ جَبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَعِنْدَهُ أُمُّ سَلَمَةَ، فَجَعَلَ يُحَدِّثُ نُمَّ قَامًا، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأُمِّ سَلَمَةَ: «مَنْ هَذَا؟» أَوْ كَمَا قَالَ، قَالَ: قَالَتْ: هَذَا دِحْيَةُ، قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: أَيُّمُ اللَّهِ مَا حَسِبْتُهُ إِلَّا إِيَّاهُ، حَتَّى سَمِعْتُ خُطْبَةَ نَبِيِّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُخْبِرُ جَبْرِيلَ، أَوْ كَمَا قَالَ: [رواه البخاری: ۳۶۳۴].

۱۵۱۵- از أُسامه بن زید رضی الله عنهما روایت است که جبرئیل علیه السلام در حالی که (ام سلمه) رضی الله عنها نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، به حضور ایشان آمد، چیزی با ایشان سخن گفت و رفت.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از (ام سلمه) پرسیدند: «این شخص کیست؟»

گفت: (دحیه) بود، (ام سلمه) رضی الله عنها می گوید: تا روزی که خطبه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در مورد خبر جبرئیل علیه السلام نشنیده بودم، فکر نمی کردم که او جز (دحیه) شخص دیگری باشد، [جبرئیل گاهی به صورت دحیه نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می آمد].

شد، و بعد از آن نزد قوم خود رفت و گفت: سخن زدن با مرد و زن شما تا وقتی که مسلمان نشوید، بر من حرام باشد، و همان بود که تمام قومش مسلمان شدند، (الإصابة: ۳۷/۲ - ۳۸).

۱- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

خلاصه قصه حدیث این است که: سعد بن معاذ رضی الله عنه در نیمه روز به خانه کعبه طواف می کرد، ابوجهل گفت: این کیست که به خانه طواف می کند؟ گفت: من سعد هستم، ابوجهل گفت: محمد و یارانش را حمایت می کنی و باز آمده و با اطمینان خاطر به خانه طواف می نمائی؟ سعد گفت: بلی، و همان بود که با هم در آویز شدند، امیه بن خلف برای سعد گفت: آوازت را بر سر ابوالحکم [یعنی: ابوجهل] بلند مکن، زیرا او رئیس همین منطقه است، سعد گفت: اگر مرا از طواف کردن به خانه کعبه مانع شوی راه تجارت شام را بر رویت خواهم بست، و همین طور بین خود سخن رد و بدل می کردند که سعد به قهر آمده و برای امیه گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: ایشان تو را خواهند کشت...

۱۵۱۶- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «رَأَيْتُ النَّاسَ مُجْتَمِعِينَ فِي صَعِيدٍ، فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ فَتَزَعَّ ذُنُوبًا أَوْ ذُنُوبَيْنِ، وَفِي بَعْضِ تَزَعِهِ ضَعْفٌ، وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ ثُمَّ أَخَذَهَا عُمَرُ فَاسْتَحَالَتْ بِيَدِهِ غَرْبًا، فَلَمْ أَرَ عَبْرِيًّا فِي النَّاسِ يَفْرِي فَرِيَّتَهُ حَتَّى صَرَبَ النَّاسُ بِعَطَنِ» [وراه البخاری: ۳۶۳۳].

۱۵۱۶- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرودند: «در خواب دیدم که مردم در جایی جمع شده‌اند، ابوبکر رضی الله عنه برخاست یک یا دو دلو آب کشید، و در آب کشیدنش گاهی ضعیف می نمود^(۱)، و خداوند برایش می آمرزد.»
 «بعد از آن دلو را عمر گرفت، و دلو به دست عمر مبدل به مشکى شد، و من هیچ سردار قومى را ندیدم کار شایسته را که عمر می کرد، کرده باشد، [آن قدر آب کشید] که حوض سرچاه را پر کرد، و مردم شتران را بر سر آب خواباندند»، [تا آن‌ها را دوباره آب بدهند]^(۲).

۳۶- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾

باب [۳۶]: این قول خداوند متعال که: ﴿پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را مانند فرزندان خود می شناسند...﴾

۱۵۱۷- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، أَنَّ الْيَهُودَ جَاءُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَذَكَّرُوا لَهُ أَنَّ رَجُلًا مِنْهُمْ وَامْرَأَةً زَنِيًّا، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَا تَجِدُونَ فِي التَّوْرَةِ فِي شَأْنِ الرَّجْمِ». فَقَالُوا: نَفْضُحُهُمْ وَيُجْلَدُونَ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ

۱- این ضعیف بودن در آب کشیدن، اشاره به کم بودن فتوحات در زمان خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه دارد، و این چیز نقصی در منزلت وی نیست، زیرا ابوبکر صدیق رضی الله عنه از یک طرف مشغول به جنگ‌های ردت بود، و از طرف دیگر مدت خلافتش کم بود، یعنی: دو سال و سه ماه و بیست روز بود، از این جهت نتوانست شهرهای زیادی را فتح نماید.

۲- بعضی می‌گویند: در این حدیث اشاره به زمان خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما است، که زمان خلافت ابوبکر، از زمان خلافت عمر کمتر بود، و دیگران می‌گویند که مراد از آن، فتوحات اسلامی است که در زمان خلافت عمر رضی الله عنه نسبت به زمان خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بیشتر بود.

بُنْ سَلَامٍ: كَذَّبْتُمْ إِنَّ فِيهَا الرَّجْمَ فَأَتَوْا بِالتَّورَةِ فَنَشَرُوهَا، فَوَضَعَ أَحَدُهُمْ يَدَهُ عَلَى آيَةِ الرَّجْمِ، فَقَرَأَ مَا قَبْلَهَا وَمَا بَعْدَهَا، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بُنْ سَلَامٍ: ارْفَعْ يَدَكَ، فَرَفَعَ يَدَهُ فَإِذَا فِيهَا آيَةُ الرَّجْمِ، فَقَالُوا: صَدَقَ يَا مُحَمَّدُ، فِيهَا آيَةُ الرَّجْمِ، فَأَمَرَ بِهِمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَجِمَا [رواه البخاری: ۳۶۳۵].

۱۵۱۷- از عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما روایت است که یهود نزد پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم آمده و گفتند: مرد و زنی از ایشان زنا کرده‌اند.

پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم برای از آن‌ها گفتند که: «در تورات درباره زنا چه می‌بینید؟» گفتند: اینکه آن‌ها را سوا سازیم و شلاق زده شوند. عبدالله بن سلام رضی اللہ عنہ گفت: دروغ می‌گوئید^(۱)، حکم زنا در تورات سنگسار کردن است.

تورات را آوردند و باز کردند، یکی از یهودان دست خود را بر روی آیه رجم گذاشت، و ما قبل و ما بعد آن را خواند.

عبدالله بن سلام رضی اللہ عنہ گفت: دستت را بردار، چون دست خود را برداشت، آیه رجم در زیر دستش بود.

یهودان گفتند: یا رسول الله! عبدالله بن سلام راست می‌گوید، در تورات آیت رجم موجود است، و پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم امر نمودند، و آن دو زنا کار را سنگسار کردند^(۲).

۱- عبدالله بن سلام از یهود بنی قینقاع، و نامش الحصین بود، و بعد از اینکه مسلمان شد، او را عبدالله نامیدند، و پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم او را بشارت به جنت دادند.

۲- از احکام و مسائل متعلق به این حدیث آنکه:

(۱) با استناد بر این حدیث امام شافعی و امام احمد رحمهما الله می‌گویند: اسلام در احصان شرط نیست، یعنی کسی که زنا کرد، ولو آنکه مسلمان نباشد، اگر (محصن) بود باید رجم گردد، و امام ابوحنیفه رحمهما الله می‌گویند: اسلام شرط احصان است، و دلیل‌شان این قول پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم است که فرمودند: «کسی که به خدا شریک بیاورد محصن نیست»، و از حدیث باب چنین جواب می‌دهند که این رجم به حکم تورات بود، و چون آیت جلد نازل گردید آن را منسوخ ساخت.

(۲) احکام اسلامی همانطوری که بر مسلمانان تطبیق می‌گردد، بر کسانی که داخل سلطه اسلامی زندگی می‌کنند نیز تطبیق می‌گردد، ولی آیا این تطبیق الزامی است و یا اختیاری، بین علماء اختلاف نظر وجود دارد، جمهور علماء می‌گویند: این تطبیق اختیاری است، یعنی: (ولی امر) اگر می‌خواست احکام اسلامی را نسبت به کفار تطبیق نماید، و اگر نمی‌خواست تطبیق

۳۷- باب: سُؤَالِ الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُرِيَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ آيَةً فَأَرَاهُمُ الْقَمَرَ

باب [۳۷]: طلب مشرکین که پیامبر خدا ﷺ برای آن‌ها معجزه نشان بدهند و ایشان برای آن‌ها شق قمر را نشان دادند

۱۵۱۸- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: اُنْشَقَّ الْقَمَرُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَقَّتَيْنِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اشْهَدُوا» [رواه البخاری: ۳۶۳۶].

۱۵۱۸- از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ماه دو پاره شد، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: [نگاه کنید، و بر این معجزه] «شهادت بدهید»^(۱).

۱۵۱۹- عَنْ عُرْوَةَ الْبَارِقِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «أَعْطَاهُ دِينَارًا يَشْتَرِي لَهُ بِهِ شَاةً، فَاشْتَرَى لَهُ بِهِ شَاتَيْنِ، فَبَاعَ إِحْدَاهُمَا بِدِينَارٍ، وَجَاءَهُ بِدِينَارٍ وَشَاةٍ، فَدَعَا لَهُ بِالْبَرَكَةِ فِي بَيْعِهِ، وَكَانَ لَوْ اشْتَرَى التُّرَابَ لَرَبِحَ فِيهِ» [رواه البخاری: ۳۶۴۲].

۱۵۱۹- از عروه بارقی رضی الله عنه روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به دستش دیناری دادند تا برای‌شان گوسفندی بخرد.

عروه رضی الله عنه برای‌شان به یک دینار دو گوسفند خرید، یکی را به یک دینار فروخت و دیگری را با یک دینار نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورد، و ایشان در خرید و فروشش دعای برکت کردند، و از آن وقت به بعد اگر خاک را می‌خرید فائده می‌کرد^(۲).

نماید، امام ابوحنیفه و اصحابش و زهری و مجاهد رحمهم الله با تفصیلی که دارند می‌گویند: تطبیق احکام اسلامی نسبت به کافر (ولی امر) واجب است.

۱- چون کفار این معجزه را دیدند گفتند: این سحر ابن ابی کبشه است، - آنان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را ابن ابی کبشه می‌گفتند - و با خود گفتند باید مسافرینی را که در شهرهای دیگر می‌باشند، از این چیز پرسیان کنید، اگر آن‌ها چیزی را که ما دیده‌ایم، دیده بودند، این عمل راست است، ورنه او ما را سحر کرده است، و چون از مسافرین در این مورد پرسان نمودند، گفتند: بلی، پاره شدن مهتاب را دیده بودیم.

۲- علماء با استناد بر این حدیث گفته‌اند که: بیع فضولی جواز دارد، ولی منوط اجازه مالک است، اگر اجازه داد صحت پیدا می‌کند، ورنه باطل است، و بیع فضولی عبارت از بیعی است که انسان

مال شخص دیگری را بدون اجازه‌اش بفروشد، و یا بدون اجازه برایش چیزی بخرد، که در این صورت - طوری که گفتیم - اگر جانب مقابل اجازه بدهد، آن عقد صحت پیدا می‌کند، ورنه باطل است.